

تاریخ معاصر

حیات یحیی

تألیف: یحیی دولت آبادی



تاریخ معاصر
۴

حیات یحیی

جلد چهارم

تألیف یحیی دولت آبادی

تهران، ۱۳۶۲



انتشارات عطار : خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت - تلفن، ۶۴۹۳۲۳



انتشارات فردوسی : خیابان مجاهدین، شماره ۲۶۲ - تلفن، ۳۶۰۲۳۳

حیات یحیی (جلد چهارم)

تألیف : یحیی دولت آبادی

چاپ اول : ۱۳۳۱ - تهران، کتابخانه ابن سینا

چاپ چهارم : ۱۳۶۲ - تهران

چاپ : چاپخانه ۲۰۰۰ - تهران

تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است

فهرست مطالب

(جلد چهارم)

۹	* فصل اول : ترك وطن و خانقین و بغداد
۱۷	* فصل دوم: راه حلب، قصه ارامنه، اوضاع و احوال در قسطنطنیه
۲۶	* فصل سوم: احوال ایران و افكار عثمانیان
۳۲	* فصل چهارم: بقیه شرح احوال در قسطنطنیه و اوضاع عثمانیان
۴۱	* فصل پنجم: سفر شمال و بهود احوال
۴۸	* فصل ششم : استكهلم و مأموریت
۵۵	* فصل هفتم: دولت بلشویك در روسیه و بقیه احوال در سوئد و دانمارك
۶۶	* فصل هشتم : برلن و سفر ایران
۷۷	* فصل نهم: آذربایجان و قشون عثمانی
۸۹	* فصل دهم: تهران پس از جنگ عمومی و قوای دولت
۱۰۳	* فصل یازدهم: احوال خویش و مذاکره باشاه و دولتیان
۱۱۰	* فصل دوازدهم: سفر اصفهان
۱۱۶	* فصل سیزدهم: یاغیان کاشان و سرانجام کار ایشان
۱۳۲	* فصل چهاردهم : وثوق الدوله
۱۳۳	* فصل پانزدهم: انقلابات بعد از عقد قرارداد
۱۴۱	* فصل شانزدهم: بقیه کار میرزا كوچك خان و عاقبت ریاست وثوق الدوله
۱۵۰	* فصل هفدهم: چندماه ریاست مشیرالدوله و جنگ بامتجاسرین
۱۶۰	* فصل هیجدهم: سیاست بازی بیگانه و انحلال قزاقخانه

- * فصل نوزدهم: شرح حال نگارنده و طرفداران جامعه ملل و کمیته آهن ۱۶۷
- * فصل بیستم: ریاست فتح‌الدخان سپهدار اعظم گیلانی و اوضاع دربار و سیاست بازی بیگانه ۱۷۷
- * فصل بیستم و یکم: مجلس عالی دربار و برهم خوردن آن ۱۹۰
- * فصل بیست و دوم: دسیسه کاری و کشف حقیقت ۱۹۷
- * فصل بیست و سوم: معاهده روس و ایران و احوال عمومی ۲۰۴
- * فصل بیست و چهارم: امرار وقت و پریشانی احوال دولت ۲۱۱
- * فصل بیست و پنجم: اجرای سیاست مخفی و مقدمات کودتا ۲۱۹
- * فصل بیست و ششم: برافکندن دولت بساحمله نظامی ۲۲۷
- * فصل بیست و هفتم: ریاست سه ماهه ضیائی و سیاست داخلی و خارجی سرار سپه ۲۴۲
- * فصل بیست و هشتم: سردار سپه و نظامیان و واقعه قتل ایمری امریکائی ۲۵۲
- * فصل بیست و نهم: دو قهرمان لشگری و کشوری ۲۶۷
- * فصل سی و یکم: سردار سپه و ملیون و خاتمه نفوذ روحانی نمایان ۲۸۰
- * فصل سی و یکم: قم و مرکز روحانیت روحانیان نجف و اصفهان ۲۸۹
- * فصل سی و دوم: ریاست وزرایی سردار سپه - نمایشگاه وطن - روحانیان اصفهان - احوال نگارنده ۲۹۸
- * فصل سی و سوم: مجلس پنجم یا دو سال میان دو مجذور ۳۱۰
- * فصل سی و چهارم: مجلس مشاوره خصوصی کارخزعل خان، قهر کردن سردار سپه و انقلابات در تهران ۳۲۴
- * فصل سی و پنجم: مسافرت نابهنگام - اعطای ریاست کلی قوا بسردار سپه - ملاقاتها با ولیعهد ۳۳۵
- * فصل سی و ششم: زمزمه جمهوریت برای لغو کردن قانون اساسی ۳۴۵
- * فصل سی و هفتم: اقدامات آخرین دودمان و جبر - عملیات سردار سپه، مجروح شدن مدرس ۳۶۲

- * فصل سی و هشتم: انقراض سلطنت قاجاریه و پادشاهی رضاشاه پهلوی ۳۷۵
- * فصل سی و نهم: یاقی عمر مجلس پنجم و شرح حال نگارنده و رفیقان..... ۳۹۶
- * فصل چهلم: عاقبت کار نگارنده در ایران و توقف در اروپا..... ۴۰۸
- * فصل چهل و یکم: احوال عمومی ایران و حوادث عمده آن در این چند سال ۴۱۷
- * فصل چهل و دوم: خاتمه جلد چهارم..... ۴۳۸
- پسایان حیات..... ۴۴۳
- هوالحی الذی لایموت..... ۴۴۵

فصل یکم

ترك وطن و خانقین و بغداد

روزیست و هشتم جمادی الثانیه (۱۳۳۴) هزار و سیصد و سی چهار هجری است که بناچار بیابك عالم اندوه خاك وطن را وداع گفته از قصر شیرین اقامتگاه موقتی دور میشوم قلعه مسعودی در فراز تلها تا مدتی خود را بهن نشان میدهد تصور احوال قصر نشینان و بهتی که همه را فرو گرفته است و تاریکی عاقبت کار مهاجرین و هزار اندیشه در هم بر هم دیگر طوری حواس مرا مختل نموده است که براستی چاه را از راه نمیشناسم قسمتی از راه را با پریشانحالی گذرانیدم در حوالی قلعه سبزی که آخرین بنای ایرانی است و عبارتست از کاروانسرای خرابه و عمارت کوچکی که خوانین سنجایی بنا نموده اند به محمد صفایك مستشار سفارت کبرای عثمانی در تهران بر میخورم که با خانواده خویش بیغداد می رود ملاقات دوست خود را در آنحال و در آن صحرا در صورتیکه از مسافرت وی در آن روز خبر دار نبودم غنیمت شمرده بصحبت او خاطر پریشان خویشرا اندکی تسلی داده خود را بخانقین رسانیده آنجا اقامت میکنم و روزی چند از کارهای قصر و قصریان بیخبر میمانم ولی میدانم اردوی روس در این ایام باردوی عثمانی و ایرانی که در شاهراه بین قصر و کردانست تعرضی نمینماید بلکه تمام توجهش بسرکوبی سنجایی است که اگر بخواهد بجانب قصر بیاید آنها در عقب سر او را محصور نکنند اینست که جنگهای سخت با سنجایی و قسمتی از اردوی ژاندارمری که با آنهاست نموده و گاهی مغلوب گشته عقب مینشیند مرکز نظامی قصر شیرین همچنان مینماید که میخواهد استعدادی از طرف کلهر بجانب کرمانشاهان روانه کند و بتوسط اردویی که در شاهراه دارد و اردوی سنجایی و ژاندارمری که از طرف دیگر است قشون روس را محصور نماید ولیکن هنوز بر من پوشیده است که حقیقه کلنل بپ آلمانی که رئیس کل نظامی اردوی قصر است چنین

فصل اول

فصدی دارد یا آنکه میخواهد بهمین دفع الوقتها بگذرانند و نگذارد اردوی روس بمقصد خود که کوت العماره است برسد .

روسها میخواهند قوه سنجایی را اولاً در هم شکسته زان پس بقشون عثمانی و ایرانی که در میان راه است حمله نموده از آن راه ویا از راه کلهر خود را بقصر برسانند چنانکه پیش مقدمه آنها هم بکلهر رسیده آنجا را تصرف نموده است .

این اخبار همه یأس آور است علی الخصوص که خبر میرسد سردار سنجایی علی اکبر خان که در جلد سیم نامبرده شده و یکی از سنگرهای مهم در جلو قشون روس باو سپرده شده است از بی اسبابی و نرسیدن لوازم جنگ بجان آمده اعلانی نوشته نزد پدرش صمصام الممالک فرستاده او هم داده است بدیوار های قصر شیرین چسبانیده اند که نه تنها نظام السلطنه و رؤسای ملی و رؤسای نظامی بلکه عموم مردم بدانند حاصلش آنکه اگر تا ده روز دیگر پول و لوازم جنگ بمن نرسانند بناچارى عقب کشیده در کوهها متواری خواهیم شد در صورتیکه مسلم نیست صاحب منصبان آلمانی با او همراهی کرده باشند یا نکنند .

در اینصورت بعد از ده روز قشون روس بی مانع بجانب قصر و خانقین رهسپار خواهد گشت در میان این همه پریشان خیالیهها يك روز خبر میرسد سیزده هزار کس از قشون انگلیس که در کوت العماره محصور بودند بامهمات بسیار تسلیم قشون عثمانی گردیدند در اینصورت قشون روس که رو بخانقین میآمد مقصدش از میان رفت و این فتح عثمانیان رعبی در دل آنها انداخت که مجبور شدند برای طرف حمله واقع نشدن نمایشی داده باشند خصوصاً که سنجاییها و ژاندارمری که عقب سر آنها بودند بواسطه نرسیدن پول و ذخیره سنگرها را خالی کرده نگرانی اردوی روس را از خود بر طرف ساختند این بود که روسها باردوی قصر حمله کردند و صاحب منصبان آلمانی هم صلاح دیدند عقب نشینی نمایند و پس از چند روز که از افتادن کوت العماره و برپا شدن جشنهای ملی گذشته بود غبار غمناك موحشی در خانقین پدیدار گشته بتخلیه نمودن شهر پرداختند و قشون شکست خورده یا عقب نشسته قصر شیرین از عثمانی و ایرانی مانند مور و ملخ باین شهر کوچک ریخته بجانب بغداد روانه شدند .

نظام السلطنه و رؤسای آلمانی و ایرانی و عثمانی زهر که در قصر بود همه خود را بخانقین رسانیده با حال فلاکت آمیزی بجانب بغداد رهسپار گردیدند و کلنل بپ آلمانی آخرین فرمان نظامی خود را در غرب ایران بتایینهای ایرانی و عثمانی خویش داد که تا سر جسر یعقوبه عقب نشینی ننمایند ولی عمر ریاست او همانجا سپری شده کار از دست او گرفته شد و بعثمانیان واگذار گشت شوکت بیگ عثمانی و محمد تقیخان سرهنگ آذربایجانی و حبیب الله خان سلطان شیبانی که رئیس قوه عثمانی و ایرانی بودند از این فرمان بپ اطاعت نکرده در میان قصر و خانقین از تجاوز قشون روس جلوگیری کردند و در صورتیکه گلوله توپهای روس بنزدیکی پل خانقین میرسید حمله کرده تا قلعه سبزی آنها را عقب نشانیدند پیداست روسها هم بعد از افتادن کوت العماره قصد داخل شدن در خاک عثمانی را نداشتند و این نمایشی بود که میدادند در این حال بخانقین خبر رسید سرهنگ محمد تقیخان غیرتمند از میان افراد سواروپیا:ه ژاندارمری دوست نفر را انتخاب کرده باتفاق سلطان حبیب الله خان شیبانی بقشون هنگفت روس حمله کرد و روسها را عقب نشانید بعضی از محترمین آن شهر برای تبریک و تشکر نزد او رفتند نگارنده هم شرحی در تحت عنوان (یگانه امید ما) باو نوشته شهادت او و جانفشانی صاحبمنصبان و افراد سوار و پیاده ژاندارمری را تمجید نمودم و چون میدانستم مابین این دوسرهنگ و سلطان و طنبرست بواسطه اختلاف کلمه دمکرات و اعتدالی که دامان آنها را هم گرفته بود اندک شکر آبی وجود داشته در آخر مکتوب نوشتم امیدوارم در میدان جنگ از چپ و راست خود که نظر کنید برادر نظامی خویش سلطان حبیب الله خان را ببینید که با نهایت صمیمیت بشما معاضدت و بوطن عزیز خدمت مینماید کاظم پاشای خانقینی خط مرا در حالیکه سرهنگ قصد حمله دوم را بروسها دارد بدست او میدهد سرهنگ وصول چنین مکتوب را در اینوقت از دوست صمیمی خود بقال نیک گرفته سررکاب ایستاده صاحبمنصبان را جمع کرده این خط را برای تشویق آنها خوانده میگوید ببینید هستند اشخاصی در گوشه و کنار که قدر خدمت ما را میداند و ما را باین بیانات تشویق میکنند بهر صورت اوضاع میدان جنگ این شد که روسها تا مدتی میان قصر و کرمانشاهان اقامت کرده معلوم نبود چه انتظار

میکشند و از این طرف بعد از افتادن کوت العماره و آسایش خاطر اردوهای عثمانی که در کوت بودند چه از آنجا و چه از استانبول استعدادی برای ایران فرستاده شد و بزودی بیست هزار کس از عثمانیان در خانقین جمع شده تا کی بتوانند بروسها حمله نمایند.

و اما از طرف مسافریں ایران یا متواری شدگان بیسروسامان رشته این جمعیت بی تکلیف پریشان روزگار از نظامی و غیره از خانقین تا کنار شط یعقوبه کشیده شد و چیزی که جلوگیری کرد از اینکه این جمعیت پریشانحال بی ترتیب بی نظام روانه بغداد شوند این بود که مأمورین عثمانی در سر جسر یعقوبه بسختی جلوگیری نموده نگذاشتند يك تن از نظامی و غیره از جسر عبور نماید و این کار عاقلانه بود که کردند چه در میان این مردم همه جور اشخاص در هر لباس بودند و در اینحال جنگ البته باید بدانند چه اشخاص و بچه خیال وارد بغداد میشوند بعلاوه میخواستند نظامیان را مرتب کرده باز میدان جنگ بفرستند بهر حال شهر کوچک یعقوبه محل اجتماع ایرانیان شد بطوریکه ارزاق تنگ و مکان کمیاب گشت از طرف دولت عثمانی امر صادر شد برای ایرانیان در کاظمیه جا و مکان تعیین نمایند و بفاصله چند روز اشخاص غیر نظامی هر که در یعقوبه بود باستثناء نگارنده ببغداد و کاظمیه روانه شدند و نظامیان را تا آنجا که ممکن بود مرتب کرده در خانقین تمرکز دادند و یا در قزل رباط و شهبان برای اصلاحات لازم بماندند عساکر عثمانی و سوارهای عشایری عثمانی هم بی دربی وارد یعقوبه شده بخانقین رهسپار گردیدند.

و اما نگارنده در یعقوبه اقامت نموده قصد رفتن بکاظمیه را نداشتم و انتظار میکشیدم پیشرفتی در خانقین حاصل شده گوشه از خاک وطن از لگد کوب عساکر روس خلاص گشته خود را بآنجا برسانم بالاخره خبر رسید که انور پاشا وزیر جنگ عثمانی ببغداد میآید و در باب اردو کشی بایران واقدامات دیگر مذاکره خواهد کرد و قراردادی مابین او و ایرانیان گذارده میشود.

در اینحال صلاح دیدم و دوستان عثمانی هم مرا تشویق کردند که ببغداد رفته چند روزی اقامت نموده وزیر جنگ عثمانی را ملاقات کنم زان پس اگر خواستم باز گشت

ترك وطن و خاقین و بغداد

نمایم این بود که روز دهم رجب نیکهزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴) از یعقوبه بغداد و کاظمیه رفتیم .

اوضاع عراق عرب را نوزده سال بود ندیده بودم در این مدت تغییرات بسیار حاصل شده مخصوصاً در کار روحانیان ایرانی که در نجف و کربلا و کاظمیه و سامره اقامت دارند انقلابات سیاسی دنیا عموماً و حوادث ایران و عثمانی خصوصاً تأثیرات شدید در حوزه روحانی ما در عراق عرب نموده پیرمردان باافکار قدیمی خود از میان رفته جانشینان ایشان باافکار تازه آمیخته سیاست روی کار آمده همه دوست میدارند در کار های سیاسی ایران و عثمانی دخیل باشند اقدامات اخیر مرحومین حاج میرزا حسین تهرانی و آخوند ملا کاظم خراسانی و آقا شیخ عبدالله هازندرانی که در انقلابات ایران دخالت داشتند سبب شده است بازماندگان آنها همان رویه را تعقیب نمایند و بدیهی است که کارهای حالیه ایران علی الخصوص بعد از جنگ عمومی مانند زمان انقلابات داخلی ایران مربوط بروحانیان نیست و بعلاوه این آقایان نیز مقام پدران محترم و بزرگان سابق را ندارند تنها در میان این قوم از سابقین آقا سید کاظم یزدی است که اکنون در نجف شخص اول است و در جلد سیم این کتاب مکرر نامبرده شده چه در انقلابات ایران این شخص طرفدار محمد علی میرزای قجر و حامی حوزه استبدادی معرفی شده بود و با رؤسای معظم روحانی آنوقت که قاندين آزادی و مشروطیت ایران در عراق عرب بودند مخالفت داشت ولی اکنون که خود رئیس مسلم شده طرفی ندارد که مخالف یا موافق شناخته شود تا بتواند خود را دخیل کار های سیاسی نمیکند و بهر حال اگر سید همان است که بوده و بعد از رفتن رقیبان خود تغییر عقیده نداده باشد هم رویه امروزش در منحصر کردن دخالت خود بامور روحانی قابل تمجید است بهر صورت از عالم روحانیتی که در عراق عرب بود چه از فارس و چه از ترك و چه از عرب که در جلد اول این کتاب شرح داده شده اکنون مختصری دیده میشود که بآنچه بیست سال قبل بوده هیچ شباهت ندارد و اوضاع اعراب کربلا و نجف بعد از داخل شدن عثمانی در جنگ با انگلیس و تصرف با انگلیسیان در بصره اعراب اطراف نجف و کربلا را بر ضد حکومت عثمانی تحریک کردند مأمورین عثمانی هم موقع را شناخت

برخسونت خود افزودند و نتیجه این شد که اعراب نجف عطیه نام را بر خود رئیس کرده سرازطاعت حکومت عثمانی پیچیدند و نجف و اطراف آنرا عجالتا خود اداره میکنند و هم در کربلا بعضی از رؤسای شرور عرب دسته بندی نموده مأمورین عثمانی را بیرون کردند حکومت بغداد هر چه خواست جلو گیری کند و اشرار را تأدیب نماید حتی بخراب کردن پاره‌ئی از خانها و قتل جمعی از نفوس بیگناه هم کشید و ثمر نبخشید این بود که در کربلا و اطراف آن حکومت مخصوص دیده میشود و روابط دولتی عثمانی از نجف و کربلا و اطراف آنها منقطع گشته خلیل پاشا والی بغداد میخواست در این موقع هم بهر قیمت تمام شود اعراب کربلا و نجف را تأدیب نماید ولی بعد از ورود انور پاشا بغداد چنان مصلحت دیدند که عجالتا آنها را بحال خود گذارده بمدارا و ملامت رفتار نمایند که در این موقع جنگ فلاحیه و بصره و بودن قشون انگلیس در اطراف عراق عرب جنگ داخلی دوام ننماید و از طرف دیگر در این موقع که در ایران میخواهند باروس و انگلیس معارضه کنند طرف شدن آنها بامردم کربلا و نجف که اغلب شیعه مذهب هستند تأثیر بدی در ایران میکند و بهانه افسادی بر ضد حکومت عثمانی در میان ایرانیان بدست دشمنان آنها میدهد پس بهر ملاحظه بود صلاح دیدند عجالتاً بمدارا بگذرانند این بود که بعضی از رؤسای روحانی و غیره را از کاظمیه برای اصلاح کار اعراب بکربلا فرستادند و يك التیام ظاهری شد تا بعد چه شود.

در این ایام پی در پی اسرای انگلیس را که مرکب از انگلیسی و هندی است ببغداد وارد مینمایند رؤسای آنها را باستانبول میفرستند و تاینها را باطراف متفرق میکنند و بالجمله روزی چند هزار نفر اسیر از بازار بغداد میگذرد هندیان همه مخلفات خود را بر سر گرفته باوضع رقت آمیزی در آن هوای گرم بطور منظم بمحبسها میروند و این اول دفعه است که انگلیسیان چنین شکستی از عثمانی خورده اند تا عاقبتش چه باشد طیبیان قشون تسلیم شده را که آزادند در قهوه خانهای مشرف بر شط بغداد مینیم عصرها باحال اندوهناك آمیخته بنخوت نشسته پپ را در زیر لب گذارده مطالعه تصرف بغداد و جبران این شکست و وهنی را که بآنها وارد شده مینمایند در عالم خیال نقشه میکشند خلاصه انور پاشا وزیر جنگ عثمانی وارد بغداد شده بانظام السلطنه

ملاقات کرده با اظهر مهربانی بسیار بزیارت مزار کاظمین مشرف شده قرآن و شمشیری نیاز آستان مقدس نموده با اظهر ارادت و خلوص بآن مزار محترم دل ایرانیان را بدست آورد و برای مساعدت نظامی بایران و دفاع از دشمنان و عده های نزدیک داد زان پس بکوت العماره رفته اوضاع آنجا را مشاهده نمود و باردو گاه خانقین رفته دستور العملهای لازم را داد و ببغداد مراجعت نمود این کارها همه در ظرف یک هفته واقع شد و چون خواست از بغداد بجانب استانبول حرکت نماید يك مجلس نمایندگان ورؤسای ایرانی را که در این حادثه ببغداد آمده اند دعوت نمود تا با آنها مهربانی نماید در این موقع کسانی که با من بیسمر بودند نمیخواستند انور پاشا را ملاقات کرده باشم ولی من از هفت سال پیش برای چنین روزی اتفاقاً وسیله می بدست داشتم و آن سفارشنامه خصوصی بود که طلعت پاشا برادر مسلکی انور در موقع مسافرت من از استانبول بایران دوسنه هزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷) هجری که در آنوقت انور نماینده نظامی عثمانی بود در آلمان با و نوشته و بوی داده نشده همه وقت آنرا برای روزی که محل حاجت شود نگه داشته بودم در این وقت شرحی نوشته سفارشنامه را بضمیمه نام حزبی طلعت که دانستن آن علامت ارتباط مخصوص من با وی بود برای وزیر جنگ فرستاده تقاضای ملاقات کردم و از طرف او دعوت شدم در همان هنگام که برای ملاقات او با هموطنان تعیین شده بود و البته مخالفین من از مهاجرین از این اقدام من بیخبر بودند و از ورود من بمجلس حیرت نمودند و چون اظهر مهربانی زیاد انور را دیدند بر حیرت آنها افزوده شد .

خلاصه انور بر اطاقی وارد شد که گوش تا گوش آن مهاجرین ایرانی نشسته اند و يك با و معرفی میشوند دست میدهد و میکند و چون بنگارنده میرسد ایستاده مدتی بزبان فرانسه صحبت میدارد و اظهر حیرت میکند که در مدت هفت سال کارت دوست و برادر حزبی او طلعت را با خود نگه داشته باشم .

پس از اتمام معرفی همه نشسته صحبت شروع میشود انور از مهاجرین دلجوئی کرده اظهر امیدواری میکند که بزودی آنها بتوانند بایران برگردند چون نطق او تمام میشود باید از طرف این جمع جوابی داده شود و بالینکه از پیش جواب دهند

را معین کرده اند و دو نفر را برای این کار برگزیده اند هیچیک نمیتوانند سخنی بگویند ناچار چند نایب سکوت و انتظار جواب نگارنده را بر آن میدارد که این تکلیف را ادا نمایم بفارسی جواب میدهم و بترکی برای او ترجمه میشود حاصلش آنکه ایرانیان تمام احساسات و طغخواهی و اسلام پرستی خود را بضمیمه مختصر قوه نظامی که داشتند در طبق اخلاص نهاده تقدیم دولت علیه عثمانی نمودند نمیدانیم دولت علیه در مقابل این فداکاری با آنها چه معامله خواهد کرد انور جواب میدهد که دولت عثمانی از هر گونه مساعدت برای پیشرفت مقاصد ملت و دولتخواهانه ایرانیان دریغ نخواهد نمود.

این مجلس ختم میشود و چون ظهر گذشته است از طرف وزیر جنگ عده که میز ناهار او گنجایش دارد از این جمع بناهار دعوت میشوند و تصریح میشود که نگارنده باید در میان آنها باشم و در سر میز جای مرا پهلوی خود معین میکند و مدت طولانی برای مذاکره خصوصی وقت بدست میاید و انور در ضمن این مذاکرات از نگارنده تقاضا می نماید باستانبول مسافرت کنم و از این تقاضا نه نظام السلطنه که طرف دیگر او نشسته است و نه دیگران مستحضر میگردند نگارنده نمیخواهد بیش از این از ایران دور شود ولی ناچار بوزیر جنگ وعده میدهد که تقاضای او را خواهد پذیرفت. انور همان روز باستانبول بر میگردد و نگارنده در صدد تهیه وسائل مسافرت بر میآید اما بجهاتی نظام السلطنه و نزدیکان باو نمیخواهند نگارنده با نارضائی که از آنها دارم و با سوابق آشنائی که باوزرای کنونی ترك و با خصوصیت دیرینه که با محمود خان احتشام السلطنه که اکنون سفیر کبیر ایران است در قسطنطنیه باین مسافرت اقدام کنم و بسیار میکوشند مرا منصرف نمایند و کامیاب نمیشوند در اواسط شعبان یک هزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴ هـ) از راه حلب بجانب استانبول روانه میشوم چه مسافرتی چه راهی چه همراهانی و چه افکاری و بعد از آنهمه در بدری باز کجا میروم و عاقبت کار من چه خواهد بود.

فصل دوم

راه حلب قصه ارامنه اوضاع واحوال در قسطنطنیه

این سفر پنجم است که من در این راه میکنم قافله ما عبارت است از چند دستگاه که هر یک چند نفر مسافر ایرانی مرد وزن پیرو جوان را میبرند و در میان آنها دو نفر خود را نماینده رسمی حکومت موهوم موقتی نظام السلطنه در غرب ایران میدانند که میروند در استانبول و برلن بپادشاه دولت آلمان و ترك راجع بکارهای ایران مذاکرات بنمایند.

راستی جای حیرت است که انسان چگونه میتواند تا این درجه خود را فریب بدهد و تصور کند دیگران را فریب داده است بالجمله از این مرحله بگذریم و از راهی که میرویم صحبت بداریم.

تازه در این راه دیده نمیشود مگر آنکه شهر دیر زور میان این راه بر آبادیش افزوده شده و دیگر آنکه راه شوسه را مشغول ساختن هستند که از بغداد بحلب باسانی رفت و آمد شود و در هر کجا بشود از شط فرات روابطی با راه آهن بغداد که در کار کشیده شدن است میدهند چیزی که در این راه جالب توجه است بدبختی ارامنه متواری شده میباشد برای فهمیدن علت این رفتار دولت عثمانی با ارامنه باید مقدمه مختصری نوشت.

سالها است ارامنه دولت عثمانی یعنی فرقه داشناقسیون آنها بر ضد دولت عثمانی اقدامات نموده و مینمایند و همیشه دولت عثمانی در جلوگیری از مفاسد آنها سعی بوده است در دوره سلطنت استبدادی عبدالحمید ثانی مکرر سیاستهای سخت در باره آنها مجری داشته شده در دوره مشروطیت که حکومت بدست جمعیت اتحاد و ترقی افتاد جمعیت مزبور هم جلوگیری از تجاوزات ارامنه را یکی از اهم مقاصد سیاسی خود قرار داد ولیکن اقتضای وقت و ملاحظه افکار عمومی عالیشان را هم از

مدنظار دور نمیگرفت در ابتدای جنگ عمومی ارامنه در مملکت عثمانی قابل ملاحظه بودند و با وجود تهور شدید و پول و اسلحه که داشتند و بادشمنی ترکان با آنها ممکن بود اسباب دست دشمنان آنها بشوند خصوصاً که قراردادی هم مابین رؤسای ارامنه و دولتی روس و انگلیس بسته شده بود که در ضمن با آنها وعده داده بودند بعد از جنگ مقاصد دیرینه آنها را بر آورند یعنی با آنها استقلال بدهند چنانکه از تبلیغات رسمی رؤسای آنها بعموم ارامنه که در بعضی جرائد نشر شده معلوم میشود.

بهر حال چند سال پیش در موقع جنگ وان و اطراف آن و در حوالی آذربایجان و غیره قشون عثمانی تصادف کرد با حملات ارامنه که بحمايت روسها در آمده بودند و در موقع غلبه قشون روس ارامنه حامی آنها از قتل و غارت حتی تجاوز بناموس مسلمانان فرو گذار نکردند حکومت عثمانی هم بتلافی حرکات گذشته آنها و برای جلوگیری نمودن از دسیسه کاری کنونی که بسیاری از آنها جاسوس دشمنان ایشان بوده هستند ارامنه ای را که از آنها بدگمان بود گرفتار و طرد و منع نمود و در مواقع مهمی مخصوصاً در آنالی که جمعیت زیاد داشتند آنها را از زن و مرد و کوچک و بزرگ طرد نموده اموالشان را ضبط کرد این جمعیت در صحراهای اطراف شط فرات از حلب تا آنات متفرق شدند بعضی تلف شده و بعضی با حالت بسیار بد در خارج از آبادیها در خرابه ها یا در زیر درختان و در سایه چادرهای مندرس زندگانی مینمایند دختران آنها بیهای بخش داد و ستد میشوند اطفال آنها اغلب بگدائی برای يك لقمه نان بعبارین زحمت میدهند در میان این مردم اشخاص متمول بوده است که اکنون از دارائی خود دور شده اند و با بینوایان همعنایتند اگر چه جزای اعمال ناهنجار خویش است که میبینند و مکافات دهری است که با آنها میرسد و لکن دیدار اوضاع و احوال آنها دلخراش است و تنها دلخوشی این بدبختان اینست که جنگ تمام شود بخانههای خود بازگشت نمایند و لکن معلوم نیست باین آرزو برسند و بر فرض که در خاتمه جنگ قراردادی هم در کار آنها داده شود کسانی که این آرزو را دارند از کجای زنده بوده باشند یا اگر زنده بمانند از دارائی ایشان چیزی باقیمانده باشد که با آنها عاید گردد بهر صورت ارامنه آواره شده شاید زیاده از دوپست هزار نفر بوده باشند گفتیم از شهر آنات تسا

راه حلب قصه آرامنه اوضاع واحوال در قسطنطنیه

حلب این جمعیت در صحراها و در نزدیک آبادیها متفرق هستند بلی هر کجا قافله ما ایست میکرد مخصوصاً در نزدیک آبادیها اطفال کوچک دختر و پسر این قوم اطراف ما جمع میشدند برای گرفتن لقمه نان و دیده میشد که بعضی از آنها در همان حال هجوم آوردن برای گرفتن نان غش کرده بروی زمین میافتادند و بعضی از آنها میمردند برج خرابهائی بر سر تپهائی دور از راه بود و دیده شد مرغان سیاهی اطراف دیوار خرابه آن نشسته اند و هوجب حیرت گشت نگارنده و کسیکه بامن در ارا به بود پیاده شده از تپه بالا رفتیم بمحض پیاده شدن و بالا رفتن ما مرغان مزبور بمیان برج فرو رفتند دیدن این حال بر کنج کاوی ما افزوده خود را بسر آن برج خرابه رسانیدیم دیدیم چند دختر جوان ارمنی برهنه یا مانند برهنه در این مکان مخفی شده اند تا گرفتار دست مأمورین بیعاطفه عثمانی نشوند مرغانی که بنظر میآمد سرهای آنها بود که از اطراف برآورده بودند بیچارگان بفغان در آمدند آنها را تسلی داده احسانی نموده فرو دآمدیم ترحمی که از طرف این مسافرن نسبت باولاد آرامنه متواری شده بروز میکرد رفته رفته موجب اعتراض مأمورین عثمانی شد و بالاخره گفتند اگر دست از همراهی با این مردم بر ندارید بدولت راپرت داده از شما شکایت خواهیم کرد نگارنده در جواب یکی از آنها نظر بسابقهائی که با بعضی از وزراء عثمانی داشتم گفتم ما از عملیات بیرحمانه شما نسبت باین قوم شکایت خواهیم کرد پیش از آنکه شما از احسان ما در باره آنها شکایت نموده باشید .

بالجمله بشهر حلب رسیدیم این شهر بواسطه راه آهن بغداد بر آبدیش افزوده شده در خارج آن خیابانها و عمارتهای عالی بنا شده است روزی چند در حلب مانده با راه آهن بجانب استانبول روانه گشتیم از حلب تا استانبول راه آهن اتصال دارد مگر در دو موقع که تونلهای آن هنوز ناتمام است این دو مسافت را باتومبیل یا ارابه اسبی باید طی کرد .

اینجا با اوضاع ایران و احوال جنگ بموجب خبری که در حلب شنیده شد اشاره نمایم تبلیغات رسمی در حلب خبر داد قشون عثمانی بمعیت مجاهدین ایرانی روسهارا عقب نشانیده کرمانشاهان را تصرف نمودند حالا باید منتظر بود که حمله کنندگان تا

کجا میتوانند جلو بروند و روسها بچه ملاحظه در مقابل آنها ایستادگی نمیکنند و آیا در کدام نقطه جنگ شدید روی خواهد داد حقیقه نقاط غربی ایران در سالهای آخرین دچار بسی بدبختی شده چه مکرر در موقع طغیان سالار الدوله قتل و غارت شدند و بعد از آن بدست بعضی از عشائر سرحدی بسیاری از نقاط چاییده شد و زنان پس در دو سال پیش لگدکوب سم ستور قشون عثمانی که بریاست حسین رؤف بیك با حدود کرمانشاهان رسیدند گردید بعد از آن اردوی ملی که شمه از احوال آنرا خود برای العین دیدم در آن حدود جولان کرد و غارتگران لرستان بنام مدافعه ملی روزگار رعیت بیچاره را سیاه کردند زنان پس قشون عثمانی خود را بنواحی کرمانشاه رسانید بعد از آن قشون روس آمد عثمانیان را عقب نشانید باز این دفعه قشون عثمانی و مجاهدین روسها را تار و مار کرده خود را بکرمانشاهان رسانیده اند و پیش میروند اگر در این حملات و مخصوصاً در حال شکست خوردن قشونهای اجنبی و عقب نشستن آنها نظری بدهاتیان چند مرتبه غارت شده بیندازیم و آن کودکان عور و زنان و مردان پریشانحال را بدیده عبرت بینیم جای آنست بگوئیم بدبخت ایران و باز هم بدبخت ایران آیا طبیعت این بدبختی را برای آن بیچارگان تدارك دیده بود آیا دست قضا و قدر این پریشانی را برای آن فلکزدگان آماده نموده بود آیا وزر و وبال این تبه روزگاران دامن ما مردم را هم خواهد گرفت که تصور کردیم بمحض خراب کردن اوضاع حکومت مستبد پیش سلطنت مشروطه عادلانه قانونی که حقوق و حدود همه کس در همه جا محفوظ بماند دامن خواهد شد اگر چنین باشد بدا بحال ما بهر صورت اکنون رعیت ایران مخصوصاً نقاطی که در زیر فشار جنگ و جدال و لشگرکشی است روزهای سختی رامیگذرانند و ساعتی موحشی را طی میکند تاکی این روزگار بدبختی پایان یابد.

بهر حال برایی که میرفتیم باز گشت نموده برویم و برسیم بمنتهی الیه راه آهن بغداد یا مهمترین نقطه های آسیای وسطی در ساحل دریای مرمره براستی اوضاع آبادیهای جدید که در سایه این راه آهن خود نمائی کرده است بضمیمه اوضاع طبیعی و طعناات بهشت آسای اناولی منظره های عالی را نشان میدهند و از میان باغستانهای پر میوه و چمنهای پر گل و لاله و از کنار عمارتهای عالی تازه بنا شده میگذریم در

نزدیکی استانبول از مردم دهات کوچک و بزرگ مسافری غیر نظامی هم دیده میشوند در صورتیکه از حلب تا اینجا کمتر دیده میشدند بالاخره قطار راه آهن در مرکز حیدرپاشا بخار سینه خود را با آخرین صدای اخبار ورود خالی نموده از گار در آمدیم و اشعه خورشید را در روی دریای مرمره دیدیم که دیده نظارگان را خیره کرده امواج آب دریا از یکطرف بساحل آسیا و از طرفی بساحل اروپا منتهی میگردند بیفاصله یکی از کشتیهای مخصوص کمپانی راه آهن سوار و بیفاصله ربع ساعت در سربل پیاده شده بشهر استانبول وارد گشتیم.

اوضاع ملکی استانبول نسبت بهشت سال پیش تفاوت کلی نموده این شهر در دوره سلطنت عبدالحمید از آثار تمدن جدید که در شهرهای اروپا و در پایتختهای معظم دیده میشود چندان بهره نداشت تلفن عمومی در شهر نبود چراغ برق در هیچ کجا دیده نمیشد خیابانهای با چراغ گاز روشن میشد آنهم نه بقدر کفایت سنگ فرش خیابانهای معظمش بغیر از يك خیابان که در بیک اوقالی بالنسبه بهتر بود باقی از سنگهای قلوه بود که در پست و بلندیهای آنها راه رفتن عسرت داشت و بالجمله از هر جهت يك شهر آسیائی شباهتش بیشتر بود تا با اروپائی گل ولای کوچهایش در زمستان و گرد و خاک آنها در تابستان این مطلب را خوب ثابت مینمود از ابتدای مشروطیت دولت تازه عثمانی بساختن خیابانهای این پایتخت بطرز شهرهای اروپا قیام کرده در ظرف این مدت کم با اینکه اغلب مشغول جنگ بوده بیشتر خیابانها و معابر مهم این شهر را آباد نموده اند و از ابتدای بناهای استانبول تا آخر بناهای بیک اوقلی که بقدر ده کیلومتر مسافت دارد با شعب مختلف که حاصل نموده همراه ترن برقی کشیده اسباب سهولت عبور و مرور را برای مردم مهیا ساخته اند دولت عثمانی در همین حال که در شش موقع مهم با دولتهای بزرگ میجنگد باز از ساختن راهها و تنظیف شهر استانبول و فراهم آوردن موجبات مزید آبادی آن غفلت نمیکند گسردشگاههای عمومی که سابقاً محدود بوده نر زهتی دو آنها دیده نمیشد اکنون همه سبز و خرم و آباد دیده میشود و از جمله تصرفات تازه که در این شهر شده ساختن پلی است که دو قسمت اروپائی این پایتخت را که استانبول و بیک اوقلی باشد بیکدیگر متصل مینماید این

پل سابقا از تخته بتدیهای معمول قدیم بود و اغلب عبور کنندگان دچار مشکلات بودند بعلاوه صفاتی هم نداشت اکنون از چوب و آهن و سنگ مانند يك خیابان وسیع دیده میشود که یکی از نزهتگاههای مهم این شهر است شبها با چراغهای برق منور و ترنهای برقی از روی آن عبور مینماید و در موقع عبور کشتیهای کوچک از مرمره بداخل خلیج با کمال آسانی قسمتی از پل باز و بسته میشود عمارتهای این شهر اغلب از چوب و تخته بوده باین واسطه مکرر حریقهای سخت واقع میشد اکنون مدتی است خانه هارا با سنگ و آجر میسازند و گاهی در مواقع لازم از آتش زدن بخانههای کهنه هم برای تجدید بنا دریغ نمیشود گرچه پریشانحالی مردم مخصوصاً در سالهای آخرین بواسطه جنگهای پی در پی نگذارده است بساختن خانههای سوخته شده موفق گردند باین سبب در میان شهر و اطراف آن محلهای ویران که اغلب آثار سوختن از آنها ظاهر است بسیار دیده میشود و در گوشه و کنار آن خرابها زندگانیهای بدبختانه که راستی رقت انگیز است مشاهده میگردد در ذیل این مطلب باوضاع خانوادههای ترك و احوال زنان آنها اشاره نمائیم خانواده های ترك باستانی یکی از آنها که باروپا رفته اند یا باروپائیان معاشرت نموده مختصر تغییر در زندگانی خود داده اند مابقی بوضع سابق مانده آثار تجدد در آنها دیده نمیشود و میان طبقه اول که اروپائی مآب شده و طبقات دیگر تفاوت بسیار است یعنی هیچ شباهت بیکدیگر ندارند و البته این جزو بدبختیهای این قوم شمرده میشود علی الخصوص که این مات مسلمان بامسیحیان و کلیمیان که يك قسمت مهم این پایتخت را اشغال کرده اند مخلوط هستند و زندگانی آنها گرچه طبقات پستشان باشد مانند زندگانی اروپائیان است و میان زندگانی آنها باز زندگانی ترکان تفاوت زیاد دیده میشود عجباً ترکان جوان هم چندان در صد نیستند نواقص اوضاع زندگانی خود را رفع نمایند و البته روزگار کار خود را خواهد کرد.

و اما احوال زنان - زنان ترك با اینکه دست طبیعت در وجود اغلب آنها سرمایه و جاهت و لطافت و دیعه گذارده از فضائل معنوی و ترقیات فکری چندان بهره نداشته اند در سالهای آخرین که در تعلیم و تعلم بروی آنها گشوده شده است دخترانی دارای فضل و هنر در میان آنها یافت شده و میشوند با وجود این نسبت بجمعیت آنها و با

راه حلب قصه آرامنه اوضاع و احوال در قسطنطنیه

مناسبت موقع و اسبابی که از مخالطه با خارجیها برای آنها فراهم بوده است چندان کاری نکرده اند و عمده بواسطه شدت مقهوریت ایشان بخانه نشینی آنهام بخانههای تنگ و تاریک و بیخبری از اوضاع زمان و گرفتار بودن بخرافات بوده که از دین میسر شده اند و حال اینکه از دین نبوده و هم بواسطه لایبالی بودن مردان که خود بهره از زندگانی جدید عالم نداشته اند و یا اگر داشته بزنان خود حقی از آن نمیداده اند در دوره مشروطیت زنان ترك و مخصوصاً جوانان آنها از زاویه خمول در آمده میخواستند نفس آزادی بکشند و لکن یکمرتبه از افراط بتفریط افتاده نمیدانند چه کنند و در حال تشویش خاطری برای رسیدن بحقوق خود و در آمدن از زندان اوضاع سابق هستند گاهی بجدی تندمیر و ند که حکومت آزاد بخوان امروز مجبور میشود از آنها جلو گیری نماید و بالاخره هنوز زمینه يك اساس محکمی برای آتیه زنان ترك ریخته نشده است و معلوم نیست بچه صورت خواهد افتاد و اکنون نه روبرسته شمرده میشوند و نه روبرو گشوده نه آزادند و نه اسیر نه پیش افتاده و نه عقب مانده و این خاصیت هر امتزاج فصلین است چیزیکه امیدبخش است برای آتیه زنان ترك توسعه ای است که در دائره معارف آنها در این چند سال آخر داده شده و برق کاشیهای عمارت دارالامانات عالی آنها که در کنار شهر استانبول واقع است آینده روشنی را بدختران جوان ترك بشارت میدهد و هم از سعی جمعیت اتحاد و ترقی در سالهای آخرین و مخصوصاً در دو ساله ایام جنگ عمومی بسیاری از زنهای جوان ترك داخل خدمت هلال احمر شده اند و بلکه در ادارات دولتی از قبیل پست و تلگراف و تلفن و غیره استخدام یافته اند و روز بروز بر عده آنها افزوده میشود و هم مشاغل صنعتی برای زنان که پیش از این بسیار کم بود رو باز دیاد نهاده است .

و اما اوضاع سیاسی - بدیهی است کلیه امور دولتهای جنگجو در حال جنگ تابع امور نظامی است در اینصورت تمام احوال سیاسی بلکه کلیه اوضاع و احوال مملکت از نظر قشون کشی و جنگ و جدال جاری است و ترکان جوان میتوانند مباحثات کنند که از آنحال نزع که در محاربه بالکان برای آنها دست داده بود در این زمان کم هشتصد هزار قشون آنها در شش هفت میدان جنگ در حال نبرد است

چنانکه از انور پاشا وزیر جنگ شنیدم میگفت بعد از جنگ بالکان برای ما بیش از هشتاد هزار تنگ که قابل بکار بردن باشد باقی مانده بود اکنون آن هشتاد به هشتصد هزار رسیده است بدینی است ترقیات قشون عثمانی در سالهای آخر همه بواسطه همراهی دولت آلمان است که ترکان جوان را بتوسعه دادن دائره نظامی تشویق نموده لوازم کار را از هر جهت برای آنها فراهم آورده بامید آنکه در روز مبارزه با دشمن از وجود ترکان سلحشور که باستقبال مرگ میروند استفاده نماید و اکنون هم امور نظامی عثمانی را تحت نظر عالی خود گرفته است.

گویند در ابتدای جنگ عمومی بسلطان حمید مخلوع اطلاع دادند دولت داخل جنگ خواهد شد از روی حیرت گفت سبحان الله در یکسال سه جنگ مرادش جنگ بالکان و جنگ طرابلس و جنگ عمومی بوده است.

خلاصه ترکان جوان بحمايت دولت آلمان قسمت نظامی خود را نیکو اداره کرده و باینحال داخل مملکت را هم تا آنجا که توانسته منظم نگاهداشته اند.

ارزاق عمومی همه چیز بقدر کفایت هست اما گران و این گرانی تیاك اندازه مستند است بیولی که داد و ستد میشود چه دولت عثمانی کاغذی منتشر نموده است بجای طلا و نقره باین قرار که بعد از جنگ و گذشتن ششماه تیاكسال یا دو سال عوض آنها را طلا بپردازد اداره دیون عمومی این شرط را تعهد نموده در اینصورت در شهر استانبول بهیچوجه داد و ستد طلا و نقره نمیشود حتی پول خورده نیکل هم بزحمت برای رفع حاجت بدست آورده میشود باین واسطه کار معاملات مشکل شده است بالاخره حکومت مجبور شده بکفروش کاغذی و بساترهم نشر دهد و باین تدبیر گشایشی در داد و ستدها شده و در همین حال که رنگ طلا و نقره در هیچ کجا دیده نمیشود و صرافخانهها بکلی مسدود است باز در زیر پرده نازکی نوتهای کاغذی بیاك نلث یا بیشتر تفاوت قیمت بطلا و نقره تبدیل میگردد.

دولت عثمانی بدولت رمانی نظر دارد که تاکنون بیطرف مانده است که اگر داخل جنگ بشود شاید در اوضاع عمومی جنگ بی اثر نباشد زیرا قوه او اگر چه کم است ولیکن تازه نفس و کار آمد است و دیگر بدولت یونان که آنها بیطرف

راه حلب قسۀ ارامنه اوضاع واحوال در قسطنطنیه

است و معلوم نیست تا آخر چگونگی خواهد ماند و بهر حال دخول این دو دولت در جنگ
اگر بر علیه آلمان و متحدین او باشد برای عثمانی مخصوصاً از باب اتزاق مضرت ندارد
دارد اگر چه بعضی را عقیده اینست که این دو دولت هم اگر داخل جنگ شوند تاثیر
مهمی در اوضاع جنگ حاصل نمیگردد و بالجمله بدبختی جنگ در استانبول و نواحی
آن روز بروز ظاهر میشود تفاوت نرخ طلا با لیره های کاغذی ساعت بساعت زیاد
میکردد و بهمین مناسبت نرخ ارزاق پی در پی بالا میرود هر چه دولت حاجت دارد
میشود اداره دیون عمومی باعتبار ضمانتی که دولت آلمان از اسکناسهای عثمانی میکند
بر طبع و نشر و بر بی اعتباری آنها میافزاید دولت عثمانی میخواهد در این جنگ تا مدت
خود را نشان داده شانه بشانۀ اطیش و بلغار راه رفته و باینکه همه چیز خود را از
آلمان بگیرد زیر بار تمکین تام از او هم نرفته باشد در صورتیکه وسائل اداره کسب
نان عمومی را هم چنانکه در آلمان و اطیش اداره شده در دست ندارد چه رسد
ب اداره کردن کلیۀ ارزاق و احتیاجات عمومی در تقسیم ارزاق بی اعتدالی میشود
او بیشتر ملل متنوعه مخصوصاً ارامنه وارد میگردد عثمانیان در تقسیم اوزان و سنج
را بر سایر ملل ترجیح میدهند و این کار در انظار اجانب بد نما است ولی آنها
اعتنائی ندارند دکانین استانبول پر است از همه چیز ولی بواسطه گرانی قوت اموال
دست همه کس بآنها نمیرسد مگر اشخاص دولتمند و کسانی که شریک مدخلات
ایام جنگ بوده باشند جمعیت اتحاد و ترقی زمامدار امور مملکت و طرف قرار داده
نظامی با آلمان است سلطان محمد خامس در سایۀ حمایت جمعیت مزبور بسطاعت
رسیده ولی پیری و شکستگی برای او هوش و حواسی باقی نگذاشته و ولیعهد برای
وحیدالدین و ولیعهد دوم عبدالمجید است که شخص فاضلی است و قهر و خود را بجهت
مزبور منسوب میدانند سعید حلیم پاشای عرب از رؤسای جمعیت و مقام صدارت دار
وزراء دوتن بر دیگران مقدمند طلعت و انور که در این کتاب مکرر نام برده شده اند و در
میان این دو طلعت است که بازبان نرم و چهرۀ گشوده همه را راه میرد نه تنها وزارت
میکند بلکه کارهای صدارت و سلطنت هم بدست او میگردد بی آنکه فروتنی خود را از دست
داده باشد طلعت بانگارنده الفت قدیم دارد در این سفر هم بر آنچه بوده افزوده میباشد

فصل سوم

احوال ایران و افکار عثمانیان

قشون عثمانی در غرب ایران با قشون روس مشغول جنگ شد و عثمانیها با آلمانها قراردادی راجع به جنگ ایران دادند که هنوز معلوم نیست از چه قرار است چیزی که مسلم است اینست که آلمانها دیگر مداخله مستقیم در کار ایران ندارند و هر اقدام میکنند بتوسط عثمانیان است وزارت جنگ عثمانی بموجب قراردادی که با نظام السلطنه در بغداد داده در ایران بکار جنگ با قشون روس پرداخته است و چون اکنون کسب اخبار میدانهای جنگ غرب ایران از غیر تبلیغات رسمی برای نگارنده غیر ممکن است نمیتوان از احوال جاری آنجا چیزی نوشت تنها آنچه از اخبار بدست میآید اینست که قشون عثمانی باتفاق قوای ایرانی کرمانشاهان و همدان را از قشون روس پس گرفته میدان جنگ مابین همدان و قزوین است اول قشون عثمانی مصمم بود رو بتهران برود ولی دانستند این کار صلاح نیست منصرف شده خط سیر خود را بجانب بیجار منعطف ساخته که بشاهسونها و باردوی خود که در کردستان دارند اتصال یابند چنانکه منبذ خواهید خواند و تا این تاریخ که اوائل محرم یک هزار و سیصد و سی و پنج (۱۳۳۵) هجری است گاهی در حدود ملایر و گاهی در شمال همدان و گاهی در حدود کردستان و بیجار زد و خورد مختصری مابین روسها و قشون ترك و ایرانی واقع شده از هیچ طرف فتح ظاهری نمیشود.

و اما اخبار تهران - بعد از انفصال کابینه مستوفی الممالک عبدالحسین میرزای فرمانفرما رئیس الوزراء شده لکن طولی نکشیده که او از کار افتاده محمدولیخان سپهدار کابینه تشکیل داده است در ایام ریاست فرمانفرما که روسها قشونشان در نزدیکی خاقین بود و تمام مملکت در تحت نفوذ روس و انگلیس در آمد تصور میشد آن دو دولت قراردادهای مضرى با فرمانفرما گذارده باشند و لکن تا این تاریخ معلوم نشده

است که بدست او امضای مضرى شده باشد چنانکه نسبت به عثمانیان هم ضدیتى بروز نداد در صورتیکه این انتظار میرفته است چیزی که هست اینست که موقوفیت قشون روس که از قزوین خود را بخانقین برساند در زمان ریاست فرمانفرما بوده والبته با آنها کمک مینموده است بهر صورت سپهدار هم نتوانست در مقام ریاست دولت دوام کند در صورتیکه هیچیک از این دوشخص یعنی سپهدار و فرمانفرما کسی نبودند که باختیار از مسند ریاست دولت دور گردند در این صورت آیا در خارج شدن آنها سیاست روس و انگلیس مداخلیت داشته یا افکار عمومى ایران و اقدامات وطنخواهان و یابیشرفت قوای ملی و عساکر عثمانی و فتح کرمانشاهان و همدان سبب بی دوامی کار آنها شده یا همه اینها بضمیمه نقصان لیاقت خودشان بوده است .

در موقع حرکت قشون عثمانی بجانب همدان حسنخان و ثوق الدوله رئیس الوزراء گشته سپهدار از ایران خارج شده است چون در تهران طرفداران روس و انگلیس و ارامنه متوحش شده اند که قشون عثمانی و مجاهدین ایرانی وارد تهران گردند و متعرض آنها بشوند لهذا غالباً از تهران میروند بقاط شرقی و شمالی شاه هم در حال اضطراب است و اگر قشون مزبور بتهران نزدیک شود و سفارت روس و انگلیس او را باستر آباد برده آنجا را پایتخت خواهند کرد اینست که و ثوق الدوله پیش از هر کار در صدد برآمده است از طرف قشون عثمانی اطمینان حاصل کند که پیش نخواهند آمد و با آنها اطمینان بدهد که ایران تهدید روس و انگلیس که میگویند اگر عثمانی اعلان جنگ ندهد ما روابط خود را با شما قطع خواهیم کرد اعتنا نخواهد نمود و بعد از آن از روس و انگلیس تقاضا کند از این تهدید دست بکشند اینست که پس از تشکیل کابینه و ثوق الدوله بواسطه انصراف عثمانیان از پیش رفتن از همدان بطرف تهران احوال پایتخت و مملکت رو بآرامی میرود در این ایام در جراند لندن و پطرو گراد نشر شده است که دولت ایران تحت حمایه روس و انگلیس درآمده و اسناد آنها بنوشته است که در این موضوع از سپهدار در ایام ریاست وزارتی او گرفته اند در صورتیکه شاه و وزارت خارجه تهران از این قضیه اظهار بیخبری نموده اند آیا مطلب باین سادگی است که شنیده میشود آیا ولیخان سپهدار این قدر دیوانه بوده که بچنین خیانتی اقدام کرده باشد یا اینکه

این مطلب پرده ایست که دیگران روی خیانتکاری خود میکشند معلوم نیست .
 باز در این فصل شمه از احوال روحی عثمانیان و افکار آنها درباره ایران بنویسم
 جوانان ترك باقتضای زمان و مکان و باقتضای معاشرت با اروپائیان و از روی حاجت
 شدید یکدرجه از خواب غفلت بیدار شده بتهیدستی خود از آنچه لازمه استقلال
 و ترقی يك قوم است پی برده اند و سراسیمه بجانب تحصیل همه چیز میروند و دو اسبه
 بسوی ساختن خانه که بتوانند در آن زندگی بنمایند میتازند تا کی و بچه صبرت بتوانند
 شاهد مقصود را در بر بگیرند .

بدیهی است شخص خواب احتیاجات خود را بلوازم زندگانی احساس ننماید
 ولی همان شخص بمحض بیدار شدن بیدرنگ حاجتمندی خود را بهمه چیز حس
 میکند خیال يك قوم را میتوان قیاس بیک شخص کرد فرقی که دارد این است که يك
 شخص اگر صحیح المزاج و آزاد باشد میتواند بشخصه رفع حوائج خود را بنسمايد
 و بیداری او بر این آگاهی وی بحاجتمندی خود کافی است ولی يك قوم خواب که بتدریج
 بیدار میشود باید یکقسمت مهم آنها که غالب بر دیگران باشند بیدار شده باشند و یا
 آنکه اگر بیداران در اقلیت باشند رشته حکومت بدست آنها بیفتد تا بتوانند از
 خود بملت فایده برسانند خوشبختی عثمانیان این است که بیداران قوم رشته امور
 دولت را بواسطه قوه نظامی که در دست آنها بوده است گرفته اند و باین سبب اصلاحات
 نافعی دیده میشود که در عروق ملك و ملت جاری است و بمناسبت آنچه گفته شد باید
 اعتراف کنیم که بیداران ایران که معدود قلیلی بودند نتوانستند زمام امر دولت را بدست
 بگیرند از این سبب بجای آنکه استقلال مملکت را تحکیم و ملك و ملت را ترقی
 داده باشند قوای ملی را تحلیل بردند و هملکت را بحال ارتجاع در آوردند .

بلی قوه جوان نشو و نماکننده ایران بدست اشخاصی اداره میشد که نه تجربه
 کافی داشتند و نه مزاج مملکت را درست میشناختند و نمیتوانستند اغراض شخصی را
 دخیل امور نوعی مملکت نمایند این بود که در مقابل خود قوه ارتجاعی در لباس
 ترقیخواهی و وطنپرستی ایجاد نمودند که طبعاً قوای محافظه کاران مملکت در هر
 لباس که بود گرد آن قوه تمرکز یافت و باشمشیر برنده مذهب و اکثریت بیخبر و بسا

استمدادی که قوه مرتجعۀ از ییگانگان میگرد در مقابل قوه تجدد پرور خودنمایی کرده طفل نوزاد آزادی را درمهد شیرخوارگی سر بریدند جمعی از خود پرستان سبب شدند و جمعی از بیمر و تان مباشر این گناه عظیم گشتند اینک چند سال است قاتلان خونخوار با دستهای آلوده بخون بر سر و مغز یکدیگر میزنند و هر دسته این جنایت را بدیگری نسبت میدهد در صورتیکه همه شرکت نموده و دست همه خون آلود است بهر حال آیا بعد از حوادث اخیر کار ما بکجا بکشد و مهرۀ غلطانی ایران بدبخت در کدام خانه استقرار یابد و از برابر صحنه مملکت داریوش بدست نادانی ما مردم کودک صفت از همه جا بیخبر چه پردۀ موحشی بالا برود و آیا این پردۀ از روی جنازه ایران بلند میشود آیا در پس این پردۀ قبر مملکت کیان است یا آنکه دست غیب و روحانیت ملت ستمدیده و حرمت خون شهیدان راه وطن این پردۀ موحش را ییک صفحه نورانی که با خط طلائع استقلال ابدی و آزادی ایران در پیشانی آن ثبت باشد مبدل خواهد نمود اگر بتاریخ ایران نظر کنیم خواهیم دید که ایرانی روزهای از این سخت تر را هم بخود دیده است و موجودیت خویش را از دست نداده .

بالجمله ترکان جوان در ظاهر با ایرانیان اظهار مهربانی مینمایند و از مقامات رسمی آنها مساعدت با ایرانیان در استخلاص ایران از دست تجاوزات روس و انگلیس حرفی شنیده نمیشود و لکن باید دانست که ایران مستقل مقتدری که ترکان میخواهند موجود باشد و در آتیه سیاستش با سیاست آنها موافق آیا این همان مملکت مستقل چند هزار ساله است که نیمه نفس خود را بقرن بیستم میلادی رسانیده و از فشار لگد کوبی مغولها و عربها و غیره جان بسلاحت در برده است و برای استقلال خویش اخیراً جمعی از نفوس محترم خود را فدا کرده یا خیر؟ کشف حقیقت این امر امروز بسیار مشکل بنظر میآید و کی میتواند این معما را پیش از خاتمه یافتن جنگ عمومی حل نماید بلی حل این معما هم مشکل است و هم آسان و آنچه میتوان بخاطر گذرانید این است که ترکان جوان بد خواب شده بعقیده بدبینان و تازه از خواب برخاسته در دیده خوش بینان احساس کرده اند که استقلال ملی چنانکه گفته شد فرع استحکام اساس ملیت است که هنوز در میان ایشان شالوده اش محکم نشده احساس کرده اند که

برای استحکام شالوده ملیت خود بهمه چیز محتاجند این است که بدست و پا افتاده اند برای جلب روح ترك از هر كجا که بتوانند میخوانند تركیت را در این عمارت که بر سر این تل كوچك بنا شده و در برابر چشم من است یعنی (باب عالی) تمرکز بدهند مدتهاست اداره‌ئی مخصوص این کار ترتیب داده ترك تراشی مینمایند قفقازیه تركند آذربایجانیان (گرچه تا دیرگاهی پیش از این فارسی زبان بوده اند را اکنون بترکی سخن میگویند) تركند پاره‌ای از ایلات وسط ایران که ترکی میگویند تركند و بهر صورت هر کس در هر كجا ترکی سخن گفت ترك نژاد و مربوط باین قوم خواهد بود و بالاخره از اقوام گذشته با فرد رسیده است اشخاص بزرگ ایرانی را هم که مناسبت تجزئی با علم تركیت داشته اند برای آنها شجره میسازند که رنگ تركیت بآنها بدهند میگویند سعدی شیرازی هم ترك بوده است چون ممدوح وی سعد اتابك ترك بوده تركان جوان دانسته اند جز از راه تشویق و قدردانی و حق شناسی ممکن نیست در هیچ رشته دارای اشخاص کار آگاه شوند و متخصصی در فنی از فنون بدست آورند اینست که شعرا و ادبا و نویسندگان خود را که ترویج افکار جدید مینمایند تشویق میکنند پیش از این ادبیات ترك عبارت بود از تقلید بسیار از ایرانیان و اندکی از اعراب و لکن اخیر که مراد و معاشرت تركان با اروپائیان زیاد شده تحصیل زبانهای غربی در آنها شایع گشته يك قسمت از تقلید خود را از اروپائیان مینمایند و لکن باز پی در پی لغت از زبان فارسی گرفته بر زبان خود میفزایند و مضایقه ندارند لفظ را در غیر موضع خود استعمال کرده باشند و زبان محدود و مخلوط خود را غنی نمایند.

تركان جوان عید ملی ندارند و مجبور گشته اند نوروز عجم را که بهترین اعیاد ملی عالم است برای خود عید ملی قرار دهند و برای رسیدن باین مقصود بتاریخچه های افواهی و افسانهاتوسل میجویند و بالاخره شاید بخاطر تركان جوان خطور کند که مملکت قدیم ایران بمنزل لُخانه کهنه‌ئی صاحبی است که در جوار خانه‌نوسازی واقع شده میتواند مصالح آنرا بتدریج جابجا نموده خانه خود را از هر چه ندارند بیناز سازند و این در صورتی است که چشم داشتی ب خاك ایران نداشته باشند و انصاف بدهند که اگر آنها آباد کننده خاك باشند صحرای وسیع انالوی و بیابانهای فراعن حجاز و عراق که

در دست خودشانست آباد کنند بهتر و مناسبتر است از خاك ایران بهر صورت عثمانیان یا ترکان جوان که میدانند در آتیه حنای آنها در اروپا رنگی نخواهد داشت و قسمت اروپائی آنها مملکت افتخاری و سیاسی است از باقی مملکت باید در آورند و در این قسمت خرج نمایند منبعد مجبورند بیش از پیش بقسمت آسیائی خود اهمیت داده باشند و ناچار بایران و قسمت ترک زبان آن بیش از پیش نظر خواهند داشت و میکوشند که دل ایرانیان را بخود جلب نمایند ما نیز برای یگانگی و صمیمیت با عثمانیان در عالم سیاسی و اقتصادی و ادبی البته باید حاضر باشیم و در عین حال جانب احتیاط را از دست نداده بدانیم با برادران عثمانی خود چگونه باید راه برویم که هر دو از یکدیگر استفاده نموده همه وقت در حال صلح بوده باشیم و بیگانه را هم بیگانه بدانیم هر که بوده باشد .

فصل چهارم

شرح احوال در قسطنطنیه و اوضاع عثمانیان

چنانکه در فصل پیش نوشته شد میرزا محمود خان احتشام السلطنه قاجار در اواخر دولت قاجاریه در قسطنطنیه سفیر کبیر است و همسفران تصور میکنند من میتوانم بواسطهٔ این موقعیت با این شخص در اقامت این شهر از او همه گونه استفاده نمایم و در این باره به او مرد افاده است و نه من اهل استفاده در این صورت خوشحال خواهم بود و در سفیر کبیر مرا بواسطه سعایت همسفران آزار نرساند ولی متأسفانه بیفاصله بعد از ورود همسفران سعایت مزبور شروع شده او را از من بدگمان میسازند و باید در این وقت که احتشام السلطنه رئیس مجلس شورایملی بوده و دمکراتهای ایران را از شدت کرده اند چنانکه در جلد دوم این کتاب نوشته شده همه وقت از آنها بدگمانی داشته در ایام جنگ هم که بعضی از دمکراتها بریاست آقا سید حسن قزوینی در برلن بظاهر با آلمانهاست و بند کرده اسباب مهاجرت را برای دوستان و دشمنان خود در ایران فراهم آورده اند رنجش احتشام السلطنه از آنها بر زیادت و کثرت میسر است که آنها در مرکز سیاست جنگ نشسته اند و باستانبول و سفارت ایران را در دست دارند احتشام السلطنه هم مجبور است باین تصمیمی که در برلن راجع بکارهای ایران گرفته شده موافقت کرده از مخالفین خود حرف شنوی داشته باشد بعلاوه در این وقت سیاست و سفارت خود در این پریشان خاطری که دارد بچنگال نماینده‌ئی از ایران در برلن مقیم برلن گرفتار شده همه وقت مراقب است بینند کدام يك از این نمایندگان با آن شخص آمد و شد دارند و او میرزا محمد علیخان تربیت تبریزی است که در این وقت نماینده حسن تقی‌زاده منسوب میباشد بعد از ورود مهاجرین که رؤسای این دسته اندالی هستند و یا با اعتدالیون سازش کرده اند تنها کسیکه سابقه ارتباط با ایران را دارد و اعتدالی نشده نگارنده میباشد و بالضروره نماینده دمکراتها با من

بقیه شرح احوال در قسطنطنیه و اوضاع عثمانیان

آمیزش میکند با وجود سابقه خصوصیت شخصی که در میان بوده است این مسئله هم بر کدورت خاطر احتشام السلطنه از نگارنده میفزاید تربیت هم شخصی کنجکاو و تحریک کننده است و تصور میکند میتواند بوسیله من از هر چه در سفارت ایران میگردد آگاه گشته بداند فرستادگان نظام السلطنه با عثمانیان چه مذاکره میکنند تا بحوزه ایرانی برلن خبر برساند خصوصاً که آلمانها کارایران را بعثمانیان واگذار کرده اند و مرکز سیاست ایران و آلمان و عثمانی دارد از برلن باستانبول انتقال میابد ورشته کاریکه بدست دمکراتها بوده بدست اعتدالیون میفتد سفیر کبیر هم که روحاً و سیاستاً با آنها موافق است در اینصورت بخود حق میدهد که در معاشرت با نگارنده الفت های قدیم را فدای سیاست وقت نموده روی حقیقی خود را بمن نشان نداده باشد نگارنده هم تا آنجا که بتوانم با او کجدار و مریز راه رفته نمیگذارم رشته خصوصیت صوری از هم گسسته شود با دمکراتهای مقیم قسطنطنیه و اعتدالیون مهاجر هم آمد و شد مختصری نموده بحال و کار خود میپردازم. از ایرانیان ساکن استانبول از تاجرو کاسب کسانی که سابقاً بوده و بانگارانده آشنائی داشته اند کسی باقی نمانده است تنها کسی که هست شیخ اسدالله هامقانی است که در جلد سیم این کتاب نام برده شده آنوقت در سلك روحانیان مقدس مآب بوده و اکنون در کسوت روحانیت تجدید پرور و سیاست مآب شده با عثمانیان روابط خصوصی دارد و در سفارت ایران عنوان قضاوت شرعی و بانگارانده حق صحبت قدیم را رعایت نموده آمیزش دوستانه مینماید سفیر کبیر نماینده دولت تهران و دو نماینده حکومت موقتی نظام السلطنه در کارها با هم شور کرده با عثمانیان داخل مذاکره میشوند و میخواهند اقدامات خود را بکلی از نگارنده مستور بدارند ولی دوستان محرمی دارند که دوستی و محرمیت آنها با من کمتر از آنها نمیشد در اینصورت چیزی بر من پوشیده نمی ماند این حوزه در کار حقوق و معاش مهاجرین هم دخالت میکند و بتوسط سفیر کبیر بعنوان بسته بودن راهها از عثمانیان برای هر يك متفاوت مراتب معاش میگیرند و تصور میکنند استانبول تهران و دولت عثمانی دولت ایران است و در عین حال از اعمال غرض درباره کسانی که همخیال با آنها نمیشدند هم دریغ نمیکند.

فصل چهارم

واما رابطه من با عثمانیان - دو روز بعد از ورود من بقسطنطنیه طلعت پاشا که اکنون وزیر داخله است از ورود من خبردار شده مرا بیابعالی طلبیده از حال و کار من و همسفران میپرسد و هرچه مناسب بوده است جواب گفته شود گفته میشود و افزوده میگردد که چون از بغداد بجانب استانبول روانه شدم در نظر داشتم دو مطلب بشما بگویم ولی در راه مطلب دیگر اضافه شد اجازه میخواهم که سیم را اول بگویم . وزیر داخله خود را برای شنیدن مطالب من حاضر کرده گفتم مطلب سیم اینست با ارامنه اینطور رفتار نکنید این رفتار اگر برای عثمانیت و اسلامیت شما ضرر نداشته باشد برای انسانیت شما مضر است طلعت بر آشفته میگویی آیا میدانید اینها در وان و غیره با مسلمانان چه معامله کرده چه بیرحمیها نسبت بزن و بچه مسلمانها نموده اند میگویی هرچه کرده اند مردان آنها کرده اند اطفال کوچک آنها مانند اطفال کوچک مایسگناهند طلعت از روی تعجب میگویی چه دیده اید که اینطور آزرده خاطر شده اید شما از مشاهدات خود را که پیش از این نگارش یافته برای او نقل میکنم اندوهناک شده میگویی باید اعتراف کنیم که نظامیان ما بیش از آنچه دستور داشته اند نسبت بارامنه بد رفتاری کرده اند جواب میدهم این مذاکره در اطاق خلوت برای من ثمری ندارد خوب است بگوش عامه برسد که دولت باین اندازه ستمکاری در باره زن و مرد و کوچک و بزرگ ارامنه متواری شده راضی نبوده است دستور بدهید مأمورین این کار رفتار خود را با آنها ملایمتر بنمایند و روزی چند قمری که برای هر يك مقرری قرار داده اند و قوت لایموت آنهاست منبعث مرتب بآنها برسانند طلعت نصیحت مرا میپذیرد و اقدام کرده بوعده خود وفا مینماید .

مطلب دوم باو میگویی قشون شما همدوش قشون ایرانی رو بتهران میرود و اکنون بهمدان رسیده اند من معتقد نیستم پیشتر بروند طلعت میگویی ضرری ندارد بروند تهران را تطهیر کنند مرادش اینست شاه و دولت را از محاصره روس و انگلیس در آورده این طرف بیاورند میگویی پیش از اینکه قشون عثمانی و ایرانی تهران را تطهیر کنند روس و انگلیس این کار را کرده شاه را باسترا با د خواهند برد و پایتخت را غرض خواهند کرد و مشکلات دیگر تولید میشود بعلاوه اگر خدای نخواست دولت

بقیه شرح احوال در قسطنطنیه و اوضاع عثمانیان

علیه نتوانست بغداد را نگاهدارد (طلعت از شنیدن این کلمه آثار پریشان خطری از صورتش هویدا میگردد) قشون جلو رفته شما از همدان خود را به بیجار که مرکز قشون شما است زودتر میرسانند تا از تهران و اگر از همدان تجاوز کردند ممکن است در اینصورت محاصره گردند طلعت اندکی تأمل کرده میگوید من در جریان کارهای نظامی نیستم بهتر اینست در این موضوع با انور پاشا و وزیر جنگ صحبت بدارید میگویم آن رابطه خصوصی را که با شما دارم با او ندارم جواب میدهد حاصل خواهید کرد. مطلب سیم چیست؟ میگویم از گفتن آن ملاحظه دارم - چنانکه از گفتن اول و دوم ملاحظه نکردید سیم را هم بی ملاحظه بگوئید.

بایرانی حرف اتحاد اسلام نزنید با کمال بر آشفتگی - آیا آنها مسلمان نیستند میگویم چرا مسلمانند اما در درجه سوم اول ایرانند دوم جعفری و سیم مسلمان طلعت پاشا تبسم کرده میگوید عجباً اینطورند میگویم بای اگر نام محمد و علی را روی صفحه نوشته يك ایرانی را چوب بر سر بزنید که یکی از آن دورا محو کند او محمد را محو میکند و از محو کردن نام علی احتراز دارد پس آنها شیعه مذهب هستند پیش از آنکه مسلمان باشند در اینصورت دعوت ایرانی با اتحاد اسلام نتیجه اش تجدید دعوی علی و عمر خواهد شد بلکه بهتر است در هر گونه اتحادی بخواید با ایرانیان بکنید حرف مذهب در میان نیاید روزگار هم رفته رفته عصیتهای قدیم را در هر دو ملت ضعیف ساخته است چه بهتر که فتنه خفته را بیدار ننمائید طلعت میگوید اجازه میدهید این مطلب را در مرکز جمعیت اتحاد ترقی مذاکره نمایم میگویم در صورتیکه صلاح دو مملکت باشد محذوری نخواهد داشت طلعت از ورود من باستانبول اظهار مسرت میکند و مقرر میشود مکرر یکدیگر را ملاقات نمائیم.

روزی دوازدهمین قضیه میگردد از طرف انور پاشا و وزیر جنگ بوزارت جنگ دعوت میشوم و معلوم میشود برای مذاکره راجع به تجاوز کردن قشون از همدان بطرف تهران است در این مجلس وزیر جنگ عثمانی را از روی نقشه قانع میسازم که تجاوز اردوی مشترك عثمانی و ایرانی از همدان با وجود نگرانی که از نگاهداری بغداد هست خطر ناك میباشد و در همین روز دستور های خود را که بر رئیس اردوی همدان داده اند

فصل چهارم

تغییر داده تهران از تهدید حمله این قشون فراغت مییابد و طولی نمیکشد که بغداد بدست انگلیسیان فتح میشود و قشون عثمانی از همدان خود را به بیجار کشیده از خاک ایران خارج میشود.

باز پس از چند روز از طرف حلیم پاشای عرب رئیس الوزراء دعوت میشوم صدراعظم عثمانی که رئیس حوزه مرکزی جمعیت اتحاد ترقی هم هست از نگارنده میپرسد بطلت پاشا در خصوص اتحاد اسلام چه گفته بودید مذاکرات خود را که با طلعت نموده بودم با وی تجدید میکنم حلیم پاشا تصدیق میکند که نباید فتنه خفته اختلاف شیعه و سنی را بیدار کرد و بعد از این هم دیده میشود که با ایرانیان این موضوع را تعقیب ننمایند بلکه تا حدی هم این نظریه را بگوش جمعیت خود میرسانند چنانکه نوری یاک مدیر یکی از روزنامههای مهم آنها که جوان فعال و از کارکنان جدی جمعیت است روزی نزد نگارنده آمده میپرسد بطلت پاشا در موضوع اتحاد اسلام چه گفته بودید مذاکرات خود را برای او نقل میکنم میپرسد آیا ممکن است این مطالب را بپلم آورده مقاله ترتیب بدهید و برتری ترجمه شود و در یکی از مجلات ما طبع و نشر گردد میگویم البته با کمی ملاحظه که از متعصین هر دولت لازم است بشود اقدام خواهد شد مقاله در تحت عنوان ایرانیان و عثمانیان نوشته در شماره هفتم مجله ادبیات عمومی بقارسی و ترکی نشر و در افکار عثمانیان متجدد تأثیر شدید مینماید. خلاصه مقاله مزبور آنکه - سالهاست دانشمندان این دولت میکوشند از اشتغال نائره اختلاف مذهبی که قرنهای آنهاست از روی سیاست داخلی و خارجی در آیند و مملکت اسلامی جاری بوده و هر دو ملت در مملکت را دچار خسارهای جانی و مالی بسیار نموده است بکاهد تا یکدرجه هم موفق گشته بمقصد نزدیک شده اند و از عصیتهای قدیم که بوضع موخس در میان عوام هر دو فرقه خود نمائی داشته کاسته شده است ترقیات علمی و ادبی هر دو ملت هم بضمیمه اقتضای عصر آنها را مدد رسانیده است و کار بجائی رسیده که آنچه را پیران متعصب قدیم در آینه نمیدیدند اکنون جوانان منور الفکر در خشت خام مشاهده کرده میبینند که اگر عثمانیان و ایرانیان بایکدیگر اتفاق و اتحاد حقیقی نکنند نمیتوانند بروشنائی آتیه خود امیدوار باشند اینک من به برادران

بقیه شرح احوال در قسطنطنیه و اوضاع عثمانیان

عثمانی خود مرده میدهم بذر مودتی که بدست منور الافکاران ایران در مزرعه دل ایرانیان از مهر و محبت برادران دینی و عثمانی آنها پاشیده شده است سرسبز گشته دارد حاصل نیکو میدهد در این صورت اگر نهال محبتی هم که بدست منور الافکاران عثمانی در قلوب عثمانیان از محبت برادران دینی ایرانی خود غرس شده نمو متقابل بنماید و میوه شیرین بدهد امید است تاریکیهای عصیتهای قدیم از صفحه خاطر هر دو ملت برطرف شده برای دفاع از تجاوزات دشمنان مشترک دست اتحاد بهم داده بمقاصد مشروع خود کامیاب بگردند و بالاخره عنصر وحدانی ایرانی باوصف ایرانیت و جعفریت رکن معظم بنای اسلامیت و برادر مهربان ملت با احتشام عثمانی بوده باشد. مقاله مزبور بداره تفتیش مطبوعات که در ایام جنگ برقرار است رفته اداره مزبور اجازه نمیدهد جمله آخر را طبع و نشر نمایند و میگوید در طبع این جمله تصویب شیخ الاسلام ضرورت دارد.

نوری بیک مقاله را زندگاری آورده تقاضا میکند این جمله را حذف نماید ولی تقاضای او پذیرفته نمیشود و بدون این جمله بطبع و نشر آن رضایت نمیدهم نوری بیک مقاله را بنظر طلعت پاشا رسانیده از او تکلیف میخواهد طلعت اجازه طبع آنرا بهمین صورت میدهد.

بدیهی است باید مرکز رسمی ایران در این پایتخت و برادران ایرانی من مخصوصاً همسفران که در خیر و شر این سفر باهم شرکت داریم خوشحال باشند که نگارنده توانسته باشد بمصلحت ایران و ایرانیان با جمعیت اتحاد و ترقی که اکنون حاکم این مملکت است روابط خصوصی داشته باشم ولی متأسفانه از روی حسادت و سوء اخلاقی که در اغلب افراد ما موجود است دیده میشود این پیش آمد ها در مرکز رسمی ایران و در دماغ همسفران سوء اثر میکند و دقیقه در آزار نگارنده کوتاهی نمیکند و من همه را به بردباری میگذرانم و میکوشم خود را از تیررس سهام حسادت و غرضمندی آنها دور بگیرم و لهذا آمد و شد باسفارت ایران و ایرانیان را ترك نموده در گوشه خانه نشسته بتألیفات خویش مراجعه و بنگارش داستان شهرناز و غیره خود رامشغول میسازم تا هفدهم جمادی الاولی یک هزار و سیصد و سی و پنج (۱۳۳۵هـ) که بغداد و تمام

فصل چهارم

عراق عرب بدست قشون انگلیس فتح شده در نتیجه آن چنانکه گفته شد قشون عثمانی و ایرانی تامحصور نگردد از همدان عقب کشیده از خاک ایران خارج و بطرف موصل میآید و ایرانیان مهاجر که از رئیس و مرئوس نظامی و غیره اعتدالی و دمکرات نماینده و غیر نماینده درعقب سر آن اردو زندگانی و امرار وقت میکردند همه برگشته داخل خاک عثمانی شده کمکم باستانبول رومیآورند در این حال نگارنده بواسطه اجتماع آنها در استانبول و بخیال اینکه بتوانم راهی برای بازگشت بایران بدست بیاورم مصمم میشوم بتوقف استانبول خاتمه بدهم چنانکه در آخر این فصل خواهید خواند .

اینک بشمۀ از اوضاع داخلی ایران و سیاست خارجی آن و به بدبختی بزرگی که بیکمی از صالحترین ایلات ما رو میآورد اشاره نمایم چنانکه از پیش نوشته شد رؤسای ایل نجیب سنجابی یعنی شیرخان و اولاد او که حکومت سرحد غربی ایران هم با آنهاست در حوادث اخیر مملکت جزو ملیون و مجاهدین شده بادمکراتها موافقت کردند در اینوقت که قشون انگلیس برعراق عرب مسلط شد و جنگهای داخلی مغرب ایران خاتمه یافت حکومت موقتی نظام السلطنه بره مخورد و مجاهدین و ملیون از ایران خارج میشوند سلیمان میرزای محسن رئیس دمکراتهای مهاجر باعدۀ ازمکراتها خود را در پناه ایل سنجابی میکشند علی اکبرخان سردار مقتدر ولد شیرخان که از دیگر برادرانش بیشتر داخل کشمکشهای سیاسی است و سائل آسایش پناه آورندگان را بخوبی فراهم میآورد و در مدت چند ماه از هر گونه فداکاری و خدمتگذاری درباره آنها دریغ نمیدارد و چون انگلیسان پس از تصرف عراق عرب و خاتمه دادن بحوادث سیاسی و نظامی غرب ایران تمام مملکت را بواسطه قوای روس که در ایران است و با آنها متحد میباشند زیر دست قدرت خود میگيرند بعنوان توقیف رؤسای دمکرات برای گوشمال دادن بایل سنجابی بایل مزبور حمله نموده از هر گونه ستمکاری درباره آنها دریغ نمیدارند و صدها مرد وزن و بچه بیگناه آنها هلاک میکردند و اموالشان غارت میشود سلیمان میرزا و بعضی دیگر را هم گرفته بهندوستان تبعید مینمایند انگلیسان چون بامنیت ایالتهای جنوبی ایران مخصوصاً فارس و بنادر برای کار تجارت و سیاست خود اهمیت بسیار میدهند و بعلاوه نمیخواهند در این وقت که قوۀ ژاندارمری ایرانی

منحل شده قوه دیگری که بتواند باقوای روس از قشون خود و قزاق ایرانی همسری نماید وجود نداشته باشد لهذا قوه در تحت امر صاحب منصبان انگلیسی در جنوب ایران تشکیل میدهند بنام پلیس جنوب بدیهی است مخارج این قوه را خود میدهند بقصد اینکه در آتیه از دولت ایران بگیرند و هم واضح است که کمپانی نفت ایران و انگلیس که از این قوه استفاده مهم مینماید از هر گونه مساعدت با دولت انگلیس در تشکیل این قوه دریغ نمینماید پس در جنوب و شمال ایران دو قوه دره معنی مخالف یکدیگر و در صورت متحد و موافق بنفع دولتین روس و انگلیس موجود میشود در مرکز مملکت هم میرزا حسنخان و ثوق الدوله را که از ترس کمیته مجازات تأسیس شده در تهران با عملیات شدید که از آن بروز نموده بکلی خانه نشین و مخفی بوده است سرکار آورده دولتی که کاملاً در تحت نفوذ آنها باشد بدست او تأسیس مینماید و ماهی سیصد هزار تومان بعنوان مساعدت بآن دولت میردازند که بتواند خود را اداره کند و ثوق الدوله و ورققای او هم دل خود را خوش کرده این پول را مائده آسمانی برای خود فرض مینمایند روس و انگلیس از روی سیاست عمیق انگلیسیان يك عهد نامه مخفی میان خود راجع بقسمت وسط ایران که در عهد نامه یک هزار و نصد و هفت بیطرف گذارده شده میندند برای روزی که بخواهند حساب مملکت کیان را بکلی مابین خود تسویه نمایند در این حال درهای امیدواری در روی زمین بروی ایران بسته میشود و مملکت مادر باطن بخیال روس و انگلیس میان آنها تقسیم میگردد و تنها امیدی که در دل امیدواران باقی میماند اینست که تصور میکنند درهای آسمانی بروی آنها هنوز بسته نشده ممکن است حوادثی پیش آید که عهد نامه های علنی و مخفی روس و انگلیس در ایران حکم کلغذپاره را پیدا کند و گریبان مملکت ما از پنجه این دور قیب سقیزه رهائی یابد .

خلاصه نظام السلطنه با همراهان خود وارد استانبول میشود عثمانیان از او پذیرائی مینمایند و در این تنگدستی از ارزاق که دارند او را مانند صاحب منصبان بزرگ نظامی خود جیره و مواجب میدهند نظام السلطنه میخواهد در این پایتخت هم بر همراهان خود و مهاجرینی که دسته بدسته وارد میشوند حکومت کرده خود را رئیس و آنها را امرئوس بداند و باین وسیله اهمیت خویش را در نظر عثمانیان محفوظ نگاهدارد

ولی غیر از معدودی از بستگان نزدیک او کسی زیر بار نرفته با و سر فرود نمی‌آورد اختلاف که روز بروز میان هموطنان مهاجر زیاد میشود و تصمیم نگارنده را در ترک قسطنطنیه قوت میبخشد بالاخره از طلعت پاشا که اکنون صدر اعظم است تقاضا میکنم رخصت بدهند برای شرکت نمودن در کنگره سوسیالیستها که بجهت خاتمه دادن بجنگ عمومی در مملکت بیطرف شوند منعقد میگردد بدان مملکت روانه شوم و تصور میکنم اگر خود را بدانجا بکشانم بعد از اتمام کنگره مزبور خواهم توانست از راه فنلاند و روسیه بطرف ایران رهسپار گردید صدر اعظم بسفارت خود در سوئد تلگراف میکند که مسافرت نگارنده بآن مملکت برای خدمت بعثمانی و ایران و عالم اسلامیت سودی دارد یا نه جواب مساعد میرسد و اسباب مسافرت مرا فراهم می‌آورد و دولت آلمان و اطریش را و امیدارد بمن اجازه گذشتن از خاک خود را بدهند و با وجود دسائس بسیار که از ارباب غرض در جلوگیری از این مسافرت من میشود باشتاب خود را آماده این سفر مینمایم .

فصل پنجم

سفر شمال و بهبود احوال

در بحبوحهٔ پریشانخاطریها که از طول اقامت قسطنطنیه و از کردار هموطنان مقیم و مهاجر بر من احاطه کرده بود روز بیستم ماه شوال (۱۳۳۵) هزار و سیصد و سی و پنج هجری که از استانبول بعزم مسافرت اسکندریه حرکت مینمودم مرا روز خوشحالی بود و این مسافرت اتفاقی برای من فرج بعد از شدت شمرده میشد. گرچه بایستی یکسر ببران رفته از آنجا بجانب مقصد روانه شوم اما ناتمامی کار اجازه گرفتن از اداره جنگی دولت آلمان برای گذشتن از آن مملکت و عجله که در مسافرت داشتم مرا مجبور کرد در خارج قسطنطنیه انتظار اتمام کار را داشته باشم و برای این کار وین را برگزیدم این سفر دوم است که من از راه بالکان مسافرت میکنم و بواسطهٔ انقلابات جنگ اوضاع راه را دگرگون مشاهده مینمایم مملکت صرب از میان رفتن تنها بلغارستان و هنگری میان خاک ترکی و اطریش فاصله است علاوه مسافرت از این راه کلی در تحت نظارت قوه نظامی است و مسافرتین دچار مشکلات بسیارند در این سفر يك كالمه نوشته همراه نیست بلکه كاغذ سفید هم قابل گذراندن از حدود نمیشد در اینصورت مسافت راه را که سابقاً بخواندن کتاب و غیره و بدیدن اوضاع فرح انگیز طبیعی و تماشای آمد و رفتها و خوشحالیهای بسیار مسافرتین و مردم بومی درس گارها و دراطاقها و راهروهای ترنهای بامسرت میگذشت اکنون تنها گفتگوی غمزدگان و دیدن اوضاع طبیعی درهم و برهم و احوال پریشان مردم هر کجا که بواسطه بدبختیهای جنگ بارنگهای زرد بدنهای ضعیف و صورتهای اندوهناك ماتمزه دیده میشوند میگذرد.

زمینهای سرحدی عثمانی که هنوز از فشار لگد کوبی بالکانیان در نیامده گرفتار بدبختی جنگ حاضر شده است و لم یزرع مانده از حال پریشان سرحد نشینان و سختی

همیشۀ ایشان خبر میدهد رسیدن بخاك بلغارستان و مبدل شدن زمینهای خشك به حاصل خاك تركی باراضی سبز برحاصل و اشتغال زن و مرد بلغاری بکشت و کار فراوانی ارزاق و آمد و رفت زیاد و تبدیل یافتن ویرانه ها بآبادانیها تفاوت بلغاریان را با ترکان در کار نیکو نشان میدهد آری بلغارها گرچه در جنگ بالکان صدمه خوردند و لکن پشتکار و هوش آنها بزودی کسر آن صدمه را جبران نموده در جنگ حاضر هم با اینکه شریک آلمان و متحدین او بوده اند تنها شریک منفعت بوده کمتر در خسارتها شرکت نموده اند چنانکه حدود خود را نگاهداری کرده در پیش قدمی بحدود دشمنان مگر برای شرکت در غنیمت نمودن بآسانی قدمی برنداشته اند باین سبب میتوان گفت در جنگ حاضر بلغارستان سود نموده است خصوصاً که در تقسیم ممالک صربستان قسمت عمده بدست وی افتاده و شهرنیش دوم پایتخت صرب اکنون در تصرف اوست. خلاصه از خاك بلغارستان و صرب گذشته بسرحد اطیش یا اول خاك هنگری رسیده بهبود احوال و وفور آبادی و فراوانی ارزاق را قیاس بخاك عثمانی نمیتوان کرد خصوصاً در مملکت هنگری که نسبت باطیش هم ارزاق فراوانتر است.

روزیست و دوم شوال هنگام چاشت به وین میرسم این دفعه چهارم است که باین پایتخت وارد میشوم و چه اندازه تفاوت است میان حال حاضر این شهر با احوال گذشته اش کثافت خیابانها خشك بودن سبزه زارها لگد کوبی چمنهای پر گل و لاله اش در گردشگاههای عمومی بدنهای ضعیف و رنگهای پریده مردمش خبر میدهد که جنگ حاضر و بدبختیهای آن باین مملکت چه معاملت نموده است.

با این همه مردم وین از خلق قسطنطنیه خوشبخت تر شمرده میشوند چه در مغازه ها و دكاكین استانبول از مأکول و ملبوس و مشروب همه چیز بحد وافر دیده میشود و برای مردم دولتمند چندان تفاوتی در زندگانی باغیر روزگار جنگ حاصل نشده است و بینوایان همه چیز را بدیده خود دیده جز آه حسرت کشیدن و بالاخره باشکم گرسنه جان دادن چاره ندارند ولی دروین هر چه هست برای همه هست و هر چه نیست برای هیچکس نیست درست است که در مهمانخانهای بزرگ و در ادارات معظم و فور ارزاق افزونست ولی مردم آنها را نمیبینند و ارزاق عمومی که سرآمدش نان

است بطور تساوی و یک رنگ و یک جنس بهمه داده میشود . مردم اطریش از جنگ بستوه آمده اند و لکن رودر بایستی شدیدی که از آلمانها دارند و خطر ناکی موقع خود را که ملاحظه مینمایند بعلاوه احساسات پادشاه جوان تازه بتخت وتاج رسیده آنها را ناچار نموده است بردباری نموده نارضائی خود را از جنگ آشکار نسازند و باین تفصیل از کمتر زبانی است که از جنگ و بدبختیهای آن شکایت شنیده نشود .

شهر وین را در این سفر بهتر از سفرهای پیش میبینم و با مردم آن بیشتر آمیزش مینمایم با پاره از خانواده های مهربان اطریش آمد و رفت کرده بر اخلاق وعادات آنها تا یک اندازه پی برده میفهمم مهربانی و خونگر می این ملت کمتر از هیچیک از ملت های اروپائی نیست .

و اما ایران وین - در وین اکنون سفارتخانه مختصری داریم که سفیر آن صفاء الممالک نامینی است صفاء الممالک شخص ملائم بردبار آسایش طلبی است که دوست میدارد بوطنپرستی و ملت خواهی ستوده شود و این خود در روزگار بیمردمی ما قیمت دارد چند تن تاجر و تاجر منش ایرانی هم اینجا دیده میشوند که در ایام جنگ بیکار مانده اند .

دربار اطریش مستقیماً با دربار ایران کاری ندارد خصوصاً در ایام جنگ که دولت ایران اگر از ترس روس و انگلیس جرئت کند کلمهئی باین دسته از دول جنگجو بگوید با آلمان و عثمانی میگوید و اطریش را هم ضرورتاً شامل است .

پس از چند روز انتظار و اتمام کار رخصت عبور از آلمان از وین ببرلن مسافرت مینمایم و این روز دوازدهم ذی القعدة (۱۳۳۵) هجری است در راه آهن با جوانی از صاحب منصبان اطریش که به برلن میرود هم منزل شده چند ساعت گفتگو میکنیم و همه راجع بایران است و یک سؤال اودر قلب نگارنده تأثیر شدید مینماید میرسد سرحدات ایران کجاست ؟ اول نگارنده میخواهد از این پرسش اظهار حیرت نماید ولی فوراً ملتفت میشوم این سؤال ساده نیست بلکه نظر بیودن قشونهای مختلف بیگانه در مملکت ما میباشد که در روی نقشه های جنگی عمومی سرحدات ما را برهمزده سرهنگ جوان را باین پرسش حیرت انگیز واداشته است جواب تأسف آمیزی

باو میدهم و میگذرد.

نیمه شب است بیرلن میرسم نبودن وسایل نقلیه بسیار درجاوگار نبودن آمد و رفت زیادکم بودن روشنائیها میفهماند این برلن برلن پیش نیست و درمدت سه سال روزگار جنگ نقصان بزرگ بر آن وارد گشته است اتفاقاً اتومبیل یکی از هتلها را جلوگار ایستاده دیده آنرا غنیمت شمرده بفاصله کمی خود را بهتل مزبور رسانیده شب را راحت بسر میرم صبح میشود صبحانه مختصری که شیرینی آن منحصر است بدو دانه حب کوجک شیرینی مصنوعی سوخارین صرف میشود (مقصود از Soccharine است).

در برلن قند و شکر مصرف نمیشود مگر برای نظامیان و برای سفارتخانهای اجنبی که مختصری میدهند و بخانه دارها از روی کارت بکمتر چیزی که بشود قناعت کرد آلمانها میگویند ما قند نمیخوریم قند را میدهم بکودکان متحد باخود (مرادشان ترکانند) که اگر ندیم گریه کرده میگویند پس ما هم جنگ نمیکیم. در برلن مساواتی در میان عموم مردم دیده میشود و انتظاماتی داده شده که محیر العقول است درست است که شهر برلن بعد از سه سال با نصف دنیا جنگیدن البته بطراوت و صفای پیش نیست البته روشنائی سابق را ندارد البته آمد و رفتش مثل روزگار پیش از جنگ نمیشد ولیکن اگر کسی نداند روزگار جنگ است از اوضاع جنگ کمتر چیزی در شهر احساس مینماید خصوصاً که در صورت مردم انبساط شدیدی دیده میشود در مجامع آنها از مهمانخانهها و قهوه خانهها و غیره صدای قهقهه بلند است و چنان مینماید که این اظهار تردماغی از دلهای مجروح شکسته از خطرهای ماتمزه از رنگ و روهای پریده از بدنهای لاغر شده و بالجمله از شهری که کمتر خانه در آن هست که يك یا چند جوان تحصیل کرده دانشمند یا تحصیل از آن زیر خاک نرفته یا بی دست و پا نشده و یا مجروح نگشته در گوشه بیمارستانی بایک عالم اندوه انتظار مرگ را نداشته باشد از شهری که غیر از پیران از کار افتاده و کودکان کمتر مرد بومی در آن دیده میشود و از قوه جوانش هر چه باقیست در زیر آتش عالم سوز میسوزد شنیدن این قهقهه ها و دیدن این اظهار خرمی و انبساط البته چندان ساده و طبیعی نیست ولیکن این ملت دزدرباری در پشتکار

در بی اعتنائی بدشمن در ثبات قدم و در اطمینان داشتن از دولت خود بحقیقت اول ملت دنیا شمرده میشود.

البته در مقابل یکدنیا دشمن حق دارند غم و اندوه و ماتمزدگی خود را پنهان نگاهداشته این بی اعتنائی را از سرمایهای بزرگ خود بشمارند نگارنده میخواسته است در این هنگام سیاحتی هم بدو مملکت انگلستان و فرانسه نموده از حالت روحی و وضع مردم آن دو مملکت نیز در ایام جنگ خبردار شوم اما گمان ندارم اسباب مسافرت با آنطرف فراهم آید خصوصاً بانگلستان که اولاً درهای خود را بروی آمد و رفت بیگانگان بکلی بسته اند و آزادی که در آلمان باقتضای وقت تا یکدرجه هست در آنجا نیست و لکن از دیدن احوال آلمانها و اوضاع برلن که مرکز این دسته جنگجو است تا یک اندازه باوضع لندن و پاریس هم میشود پی برد و آن دو مملکت هم هر یک البته در عالم خود مزایایی دارند.

در برلن غیر از ارزاق عمومی همه با کارت و بحد معین و چنانکه گفتم بطور تساوی است سایر مایحتاج زندگانی هم مخصوصاً آنها که در کار جنگ بمصرف میرسند مانند فلزات و چرمینه و پشمینه همه از روی کارت و بقدر ضرورت بلکه کمتر از قدر ضرورت بدست مردم میرسد کفکشها از تخته پیراهن و شلوار و هوله و دستمالها که شستن مکرر لازم دارد بواسطه نایابی صابون بیشتر از کاغذ و باین حال از زبان هیچکس شکایتی شنیده نمیشود و مردم باین زندگانی فوق العاده خو کرده بردباری مینمایند آری اگر دولت آلمان این حسن اداره را نداشت و این عاقبت اندیشی را نمیکرد تا این درجه ملت با دولت همراهی ننموده شکیبائی را پیشه خود نمیساخت هرگز نمیتوانست سه سال در برابر چندین دولت و ملت مانند فرانسه و انگلیس و آمریکا و غیره خودداری کند با دردست داشتن آنها قسمت مهم دنیا را از بر و بحر و در زیر دست داشتن ایشان بسیاری از ارزاق عالم را باین حال شاهد فتح و ظفر را هم در آغوش خود گرفته تصور نماید در صورتیکه بزرگتر زحمت آلمان کشیدن بارسنگین متحدین است بردوش خود که همه از او همه چیز میخواهند تا بتوانند قدمی بمساعدت او بردارند توقف نگارنده در برلن مقارن میگردد با حرکت قشون آلمان بجانب ریکا و در همان

فصل پنجم

چندروزه ریکا بتصرف آلمان درآمده برعیش و سرور مردم افزوده میشود .

و اما ایران برلن - دربرلن سفارتخانه بی نام و نشانی از ایران هست سفیرش حسینقلیخان نواب است ازفرقه دمکرات ایران و پیش از این نامبرده شده است دبگر يك اداره روزنامه کاوه است با يك مؤسسه كوچك ایرانی در ظاهر بنام اداره کاوه و در باطن دخیل کارهای سیاسی ایام جنگ مربوط بآلمان و ایران اعضای این اداره آقاسید حسن تقی زاده است که پیش از جنگ در امریکا و انگلستان بوده بعد از شروع بجنگ با آلمانها ظاهراً بست و بند کرده برلن آمده تنی چند از ایرانیان مقیم خارج را آنجا جمع کرده برای ایران تا آنجا که بمنافع آلمان مفید باشد یابی ضرر قدمی برداشته و مداخلات او و همراهانش تا يك اندازه در اقداماتی که در اوایل یکپزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴ هـ) در تهران شده دخالت داشته چنانکه در اول همین جلد از کتاب نوشته شده و نگارنده خود جریان آن احوال را شاهد بوده است .

اعضای سوسیته برلن یکی محمد بن عبدالوهاب قزوینی است که اکنون میرزا محمد خان نامیده میشود و پیش از این هم در این کتاب نام او برده شده او یکی از اشخاص آگاه است مخصوصاً در فن تاریخ و خصوصاً قسمت تاریخ مغول که بر دیگر هموطنانش مزیت دارد .

اعضای این سوسیته سیاسی همه مرد سیاست نیستند و اجتماع آنها در این مرکز از روی ضرورت بوده است که در اینحال بتوانند امر ارجیات نمایند .

خلاصه امروز باید از سرحد آلمان بیرون رفت و بعد از دو سال دیدن و شنیدن بسی اقوال و احوال حرن انگیز از حوزه جنگجویان بدر شد و لی باید دانست که گذشتن از سرحد آلمان چندان بی زحمت نیست و قانون جستجو استثناء بردار نمیباشد . بعد از ظهري است بکنار دریای بالتیک میرسم و در این ساحل یکساعت در دست کاوش کنندگان گرفتاریم مسافرین را برهنه کرده بدن آنها را میکاوند مبادا چیزی بر پوست بدن آنها نوشته شده باشد پس از آنکه محقق شد مسافر نوشته و یا هر چه در ایام جنگ بیرون بردنش از خاک آلمان ممنوع است همراه ندارد او را رخصت گذشتن و کشتی نشستن میدهند این تکلیف را ادا کرده از آن محوطه در گذشته

سفر شمال و بهبود احوال

قدم بکشتی نهاده اوضاع دنیا را دگرگون و احوال را از هر جهت بوضع عادی که مدت‌ها است از دیدارش بی بهره بوده مشاهده نمود روی ورقه مخصوص کشتی شرح ذیل را پیادگار مینویسد :

سه ساعت و نیم بعد از ظهر هفدهم ذی القعدة یکهزار و سیصد و سی و پنج (۱۳۳۵) هجری است در دریای بالتیک بنگارش این یادداشت میبرد از دم در محرم یکهزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴ هـ) که از تهران در آمده بدست حوادث جنگ عمومی یا در برابر تندباد انقلابات عظیم بیغداد افتاده بقسطنطنیه رفته بالاخره از خاک بالکان گذشته صحراهای سیزاطریش و آلمان را پیموده همه جا در تنگنای حکومت نظامی و قوانین سخت ادارات جنگی مقهور بوده بوئی از آزادی روزگار صلح و سلامت بمشام جانم نمیرسیده است با هزار زحمت خود را از حوزه جنگ بیرون افکنده یعنی از سرحد آلمان در کنار دریای بالتیک پس از طی نمودن دربندهای سخت و گذشتن از مرحله های پر زحمت بکشتی نشسته رو بمملکت سوئد روانه هشتم تا در استکهلم پایتخت دولت بیطرف مزبور در انجمن بزرگ اجتماع یون عالم شرکت نموده بلکه بتوانم از این راه در این حوزه خدمتی بوطن خود نموده باشم آری در کنار این دریا و در ساحل این بندر موسوم به سانیته (Sassnites) میان صلح و جنگ میان طرف و بیطرف میان آزادی و گرفتاری و یا در میان محدود و مقید بودن لوازم زندگانی برای غنی و فقیر یک در فاصله است اما چه در که در پشت آن میلیونها قشون جرار بهم میجوشند و از شرف قومیت خویش دفاع مینمایند بجز بحر و مجمع جمعی سرمایه داران و بالا نشینان خود پسند خدمت میکنند بهر صورت مانند مرغی که از قفس پرواز کرده باشد از آن در بیرون شده از استنشاق هوای لطیف این دریا که رايحه صلح و سلامت مشدماغ جان را معطر میسازد بهره مند میگردم خدا یا روزگار صلح را نزدیک گردان و این خونریزی موحش دنیا خراب کن را خاتمت بخشای و دول جنگجو را انصاف ده که نظری بحال فلاکتزدگان خود نمایند و باین بدبختی بزرگ عالم بشریت خاتمه بدهند.

فصل ششم

استکھلام و مأموریت

ماه دوم پاییز است که من باین شهر میرسم هوا در نهایت لطافت درختان سبز چمنها شاداب و زمردگون مملکت آرام مردم آسوده خاطر چیزی که باعث نگرانی است یکی این است که تصور میشود قیمت ارزاق و فراوانی آنها بصورت کنونی باقی نماند و دیگر اینکه تحریک انگلیس و آلمان در این مملکت برضد یکدیگر محافل سیاسی را در اضطراب خاطر انداخته سوسیالیستها که رئیس معروفشان برانتی نام دارد میکوشند حکومت را در دست خود بگیرند اگرچه آنها برضد آلمان نمیباشند ولی رئیس آنها شخصاً با آلمان ضدیت دارد و از هنگامی که کنفرانس عمومی سوسیالیستها برای صلح عمومی در این شهر تشکیل شده رئیس مزبور اهمیت یافته بخيال افتاده است خود زمام دولت را در دست بگیرد .

باید دانست که با همه تحریک انگلیس و روس در این مملکت برضد آلمان و با همه نفوذ انگلیسیان در دل مردم باز سیاست آلمان بر سیاست دیگران غلبه دارد بواسطه اینکه قوای عسکری با او همراهند و میدانند اگر بخوانند مخالفت کنند نابود خواهند شد اینست که کوشش مسیو برانتی برای رئیس الوزراء شدن نتیجه نداده کابینه را دیگری که ضدیت با آلمان ندارد تشکیل داده برانتی وزیر مالیه میشود و طولی نمیکشد که استعفا داده خارج میگردد .

نگارنده در ابتدای ورود باستکھلام مقاله در تحت عنوان اریستکراسی و دموکراسی نوشته میخواهم آنرا در سوئد منتشر نمایم بواسطه تندی که دارد ارباب جراید نمیپذیرند بالاخره ترجمه آن بفرانسه بطور خلاصه در لوزان سویس در نمره ۳۱ روزنامه لانسون درج میشود وقتی نگارنده مقاله مزبور را نوشته حکومت روسیه بدست بلشویک نیفتاده بوده است ولی طبع مقاله مزبور مقارن میشود با ریاست لنین در روسیه

استکھلم و ماموریت

و فرستادن او مکتوبی راجع بعقاید و افکار خود یکی از رجال آلمان و منتشر شدن مکتوب مزبور در ژورنال دوژنو روزنامه لانسون مکتوب لنین را از ژورنال مزبور نقل کرده با مقاله نگارنده در یک نمره بلکه در یک ورقه نشر نموده است و خلاصه آن این است :

قوة حق و قوه خلقی

از آن هنگام که بشر با دایره هستی نهاده عالم بشریت باقتضای طبیعت میدان جنگ و جدال بوده است برای قوه عوام و قوه خواص یکی از این دو قوه سعی میکرده همه بطور تساوی از حاصل طبیعت استفاده نمایند و دیگری میکوشیده تا برای خود امتیازات، بدست آورده بطور خصوصی بهره مند گردد قوه عوام میخواهد امتیازات غیر قانونی را از صفحه زندگانی بشری محو نماید و قوه خواص میکوشد آنها را محافظت نموده بلکه بروست دایره آن بیفزاید قوه عوام با شمنیر اکثریت از حقو، خود دفاع میکند و قوه خواص در غلبه بر حریف ستیزه خویش بجای و مال اتکاء میماید .

قوه خواص تاکنون از بیخبری عوام استفاده کرده بر آنها حکومت نموده است همان عوام بیخبر که گاهی بیرق سیاه خود را بحمايت بدبخت کنندگان خویش نیز برافراشته موجبات مزید بدبختی خود را بدست خود فراهم میآورند .

و قوه خواص میکوشد که عوام را در سیاه چال نادانی و بیخبری نگاهدارد تا بر عمر کامرانی خویش بیفزاید ولی از آنجا که عالم روبرو ترقی است روز بروز بواسطه پی بردن عوام بر حقوق مشروع خویش بر قوه آنها افزوده از قوه حریفشان کاسته میگردد. سقوط پی در پی خاقانها تزارها و پادشاهان مستبد و تبدیل اساس حکومتهای استبدادی بجمهوریت و مشروطه که تکیه گاه آنها قوه ناشی از عوام است این مدعا را مدلل میدارد و جای آن دارد که تصدیق کنیم دیر یا زود در این میدان نبرد طبقاتی قوه خواص مغلوب قوه عوام بگردد و اصل مقدس هر کس بحق خویش بجای اصل نامقدس هر کس زور و زرش بیش او پیشتر مستقر گشته اصل نامقدس را محو و نابود سازد .

اگر روزگاری در نظر عده ای از خلق حکومت عوام قابل اعتناء نبوده و تصور

فصل ششم

میکردند خالق متعال عنایت مخصوص نسبت باعیان و اشراف دارد و همه خوشبختیها را برای آنها خلق کرده است و بدبختیها را برای بینوایان ولی رفته رفته بطلان این عقیده ثابت شده همه دارند معتقد میگردند که زیر بار تعدی و تجاوز صنوف ممتازه نرفتن و زمام حاکمیت را بدست قوه قانونی ناشی از عموم ملت سپردن مخالف اراده الهی نمیباشد.

و چون دیدیم با نشو و نماي این عقیده قوه عوام در میدان مبارزه حمله های شدید نموده هر دفعه باسترداد قسمتی از حقوق خویش کامیاب گردیده دشمنان خود را مجبور ساخته است که بحدود و حقوق خویش قانع بوده باشند و از تجاوز بحقوق دیگران خودداری کنند پس چرا باور نکنیم که دیر یا زود روزی بیاید که قوه عوام دنیا یکجا و یکجهت بدون امتیاز نژاد زبان مذهب و رنگ قیام کرده برحریف خویش غلبه کامل نماید و اثری از وجود او باقی نگذارد و برای اینکه قوه عوام بجنبش آمده با شمشیر اتحاد و اتفاق بمیدان مبارزه باخصم حاضر گشته او را محسوس سازد و وجود قحطیهای شدید و جنگهای خونین تحمل ناپذیر لازم است که محرك قوه عوام و موجب شورش و انقلاب گردد و چون تاکنون انقلابات عمومی بطور شدت درعالم موجود نشده و قوه عوام دنیا آن نهضت شدید را که بتواند کاخ ستمکاران را یکجا ویران سازد ننموده هنوز قوه خواص حکومت مینماید.

جنگ کنونی که نه تنها از آتش آن شرق و غرب میسوزد بلکه شعله اش بدو طرف این کره سرایت کرده البته برضرر قوه عوام و بر نفع سرمایه داران و طبقات ممتازه در جریان است و خسارهای جانی و مالی و بدبختیهای شدید آن همه بعوام میرسد این جنگ تا يك اندازه موجب گشته است که قوه عوام بیش از پیش بخود آمده در شانه خالی کردن از زیر بار تحکیمات نامشروع خواص پافشاری نماید و بهتر از همه وقت پی میبرد که اوضاع اجتماعی کنونی بزای او عاقبت و خیم دارد و اینکه جان و مالش در این آتش جهانسوز نابود خواهد شد چرا و برای چه اینست که بحال هیجان افتاده میخواهد از اطاعت کردن از گردنکشان خود پرست سرپیچیده بآنها بفهماند که بایستی بحرص و طمع خویش خاتمه داده تجاوزات خود را بزیردستان محدود سازند.

استکھلم و ماموریت

از طرف دیگر حکومت‌های اشرافی و سرمایه داری باید پیش بینی کنند که هر قدر دامنه این جنگ طولانی بشود اساس زندگانشان متزلزل‌تر میگردد و لجاجت آنها در ادامه جنگ در عالم بشریت گناه غیر قابل عفو شمرده میتود و اگر یک‌قسمت از دارایی خود را فدای نگاهداری قسمت دیگر نکنند ممکن است همه را از دست بدهند .

بالجمله باید دانست که بالاخره مسئله مستملکات که یکی از عوامل مهم این جنگ است از میان خواهد رفت و هر ملت در کارهای خود آزاد و در برابر عالم انسانیت مسئول خواهد شد اساس حکومت‌های استبدادی منهدم خواهد گشت چنانکه حکومت استبدادی مسکو که تنگ عالم بشریت بود معدوم گشت دریاها آزاد خواهد شد مجامع بین‌المللی زیاد و روز بروز بر قوه آنها افزوده خواهد گشت قشون و اسلحه عمومی محدود خواهد گردید و قوای انسانی که امروز صرف خرابی اساس بشریت است صرف ترقی و تعالی و حسن انتظام و آسایش و آرامش بشر خواهد گردید انتها .

و اما کنفرانس سوسیالیستها - کنفرانس مزبور بواسطه ضدیت انگلیس و فرانسه که نمیپذیرند نمایندگان سوسیالیستهای آن دو مملکت در این اجتماع شرکت نمایند دو مرتبه تأخیر شده در مرتبه سیم بکلی موقوف میگردد و این مسئله قابل نظر است که آیا سرنگرفتن کار کنفرانس مزبور بواسطه مساعدت نمودن انگلیس و فرانسه بوده است و برغم آلمانها برهم خورده یا آنکه آلمانهای صلح طلب هم با این کنفرانس در باطن همراه نبوده‌اند و اگر قسمتی از سوسیالیستهای آلمانی همراه بوده‌اند دولت و مراکز مهم نظامی و ملکی مخالف بوده که سرنگرفته است نگارنده را عقیده این است ناراضائی آلمان هم مداخلیت داشته است چه در برلن از زبان پاره می از آلمانهای آریستکرات اظهار ناراضائی از کنفرانس سوسیالیست استکھلم شنیده شده میگفته‌اند آنها میخواهند ما را مجبور کنند صلح ییشرفی نموده باشیم چون باستکھلم رسیده رشته کار کنفرانس را بدست ریاست مسیو براتی که نام برده شد میبیند و هم اداره کنفرانس را بدست منشی عمومی آن مسیو هولیمان بلژیکی که بملاحظه سوسیالیست بودن طرفدار صلح است ولی برای استقلال مملکت خود و در آوردن آن

فصل ششم

ار جنگ آلمان کار میکند معلوم میشود آلمان میخواهد همه صلح را بدهنها بیندازد گرچه بزبان این مردم باشد اما انجام کار را بدست آنها نميخواهد ورشته اقتدار خویشرا بدست مخالفین خود نیسپارد خصوصاً که حادثه انقلاب روسیه و پیشرفت قشون آلمان و گرفتن ریکا اورا بر آن داشته که در کار صلح عجلتاً اقدامی نکند تا کار روسیه را ساخته قشون خود را از این سرحد فراخ برداشته بر سر فرانسه وانگلیس ریخته کار صلح را بروفق دلخواه خود انجام داده باشد .

بهر صورت کار کنفرانس سوسیالیست در استکهلم مخمل شده نمایندگان مختلف هم هر کدام بوطن خود بازگشت نموده اند، پس مقصدی که من برای آن حرکت کرده خود را باین شهر رسانیده ام اکنون موضوعی ندارد در این حال باید یا از راهی که آمده ام برگشته در استانبول یا در برلن و وین اقامت کنم و با بطرف ایران رهسپار گردم و یادار این شهر مانده انتظار پیش آمد احوال را بکشم چون تصور میکنم توقف این مملکت بچند جهت برای من بهتر باشد لهذا توکل بر خدا کرده میمانم و منتظر تقدیرات الهی می شوم و آن چند جهت اینست .

اول تصور میکنم هر قدر اقامت من در سوئد طول بکشد زودتر میتوانم خود را بایران برسانم تا اینکه برگشته داخل ممالک جنگجو بگردم .
دوم ازدیدن احوال پریشان ممالک جنگجو طوری آزرده خاطر هستم که دیگر باختیار نمیخواهم خود را در آن حوزه بیندازم .

سیم از بس ازدست پاره می از هموطنان در این سفر و مخصوصاً در استانبول صدمه روحانی خورده ام تصور میکنم اقامت در مملکتی که کمتر هموطن در آن باشد یا هیچ نباشد مرا تسلی دهنده خاطر خواهد بود .

راستی چقدر بر من ناگوار بود نوشتن این چند کلمه آخر اما چکنم نمیتوانم بروی حقیقت پرده پوشی نمایم .

چهارم است که ب واسطه بیطرف بودن این دولت و بواسطه اینکه تنها راهی است که از ایران بارو پای مرکزی باز است برای ما ایرانیان اکنون اهمیت دارد هر کس از هر کجا بیاید و برود باید از اینجا بگذرد در صورتیکه نه يك مأمور ایرانی در

استکھلم و مأموریت

اینجا هست و نه يك سوسنیه ایرانی که برای رهگذران وسائل آسودگی را فراهم آورند يك قنصل سوئدی سالها است در این شهر افتخاراً مأمور ایران است اکنون پیر شده از کار افتاده است مفتخم الدوله که وزیر مختار ایران در روسیه بوده اکنون استعفا داده در این مملکت مانده است تا بمأموریت ایتالیا برود تاجر دولتمند جوانی را از اهل سوئد موقتاً قنصل ایران نموده است بدیهی است این قبیل اشخاص اینگونه سمنهارا قبول میکنند بلکه خریداری مینمایند برای اینکه باینوسیله کار تجارتشان بهتر دائر گردد و از این نام و از مهر شیر و خورشید استفاده نمایند نه اینست که بخواهند اوقات پر قیمت خود را صرف کار ایرانیان کرده باشند مگر تا آنجا که ضرورتی اقتضا نماید در اینصورت شاید در اقامت من برای هموطنان مسافر و یا برای واسطه بودن میان مهاجرین ایرانی که در استانبول هستند و ایران فایده بوده باشد .

خلاصه باین خیالات مصمم اقامت شده بدولت ایران شرح حال را نوشته تکلیف میخوام و از دولات سوئد بتوسط مفتخم الدوله وزیر مختار مزبور درخواست میکنم بمن رخصت بدهند دوائر معارف این مملکت را ملاحظه نمایم بدو ملاحظه اول آنکه شاید بتوانم از این راه برای معارف وطن و ترقی دادن آن که یگانه آرزوی من بوده و هست ارمغانی برده باشم دوم آنکه مملکت سوئد عموماً و شهر استکھلم خصوصاً اکنون مرکز مهم پلتیک خارجه است مخصوصاً انگلیسیها که بواسطه نزدیکی این مملکت بخاک آلمان و نفوذ آلمانها در اینجا کنجکاو و سخت دارند و کارکنان خفیه آنها دقیقه بی آرام نمیگیرند بدیهی است آمدن من از طرف آلمان و گذشتن از آن سرحد باید اسباب خیال بشود که شاید دستی در کار آنها بر ضد انگلیسیان داشته باشم اما چون من در این عالم سیر نمیکنم و با اینکه از نفوذ روس و انگلیس در ایران شکایت دارم و ضعف آنها بدست هر کس بشود صلاح مملکت ما است اما من یگانه را بیگانه میدانم هر کس بوده باشد در اینصورت بهتر چنان میبینم خیال همه را از طرف خود آسوده نموده بدانند من در کار معارف هستم و در خط سیاست قدم نمیزنم .

خواهش من در دربار سوئد پذیرفته شده مأموری برای همراهی با من تعیین مینمایند مأمور مزبور جوانی است بیست و چند ساله از اعضای وزارت معارف نام

فصل ششم

خانواده گیش گاد دارای صفات نیکو و اخلاق پسندیده .
مدت چند ماه در هفته یکی دو مرتبه بدار الفنون استکھلم و بمدارس متوسطه
و ابتدائی گردش نموده از اوضاع معارف این مملکت تا يك اندازه آگاه میگردم .

فصل هفتم

دولت بلشویک در روسیه و بقیه احوال در سوئد و دانمارک

در این ایام جنگ داخلی روس میان دستجات و پارتیهای مختلف کسب اهمیت نموده نمایندگان سرباز و عمله که بلشویک نامیده میشوند با دموکراتهایی که در برهمزدن سلطنت تزاری کوشیده اند طرف شده بالاخره بر آنها غالب گشته حکومت را در دست خود میگیرند.

فرقه اول که کرنسکی رئیس آنها بوده گرچه دم از صلح طلبی میزده برای جلب قلب قشون و عوام ولی باطناً برخلاف دستور انگلیسیان و رفقای آنها کاری نمیکرده از این جهت آلمانها از آن حکومت دلخوش نبوده اند در صورتیکه بلشویکها باطناً با آلمانها دم خور هستند بواسطه رئیس آنها لنین که مدتی در آلمان و اطریش بوده و همخیال و هم عقیده بسیار در دول مرکزی دارد بهر صورت پیشرفتن قشون آلمان بطرف روسیه و گرفتن ریکا و جزائر نزدیک پتروگراد و نزدیک شدن بیابخت بر انقلابات داخلی روسیه افزوده بلشویکها را روی کار آورده رابطه روس را با انگلیس و فرانسه منقطع ساخته بعلاوه ممالک محروسه روسیه به هشت یا نه مملکت تقسیم گشته از هشت نه گوشه صدای استقلال خواهی بلند شده مذاکره صلح در میان میآید.

نمایندگان دول مرکزی و ممالک روسیه در برست لیتونیسک **Berstlitionisk** یکی از سرحدات روسیه جمع میشوند گرچه انگلیسیان میگویند کار صلح روسیه با آلمان سرنگیرد ولی ترتیب روسیه اقتضای غیر از تسلیم شدن در برابر خواهشهای دول مرکزی را ندارد خصوصاً که بلنی و فنلاند و اوکرن از روسیه جدا شده اولی در تحت نظر دول مرکزی است دوتای دیگر استقلال خود را اعلان کرده دول مرکزی و بعضی

فصل هفتم

از دول بیطرف هم تصدیق کرده اند چند قسمت دیگر از روسیه هم در کار جدا شدن است. هرگز روسیه بزرگ در تهدید سخت قشون آلمان است قشون روس در همه سرحدات دست از جنگ کشیده پریشانی مردم در همه جا و سختی ارزاق بحدی است که وصف کردنی نیست در این صورت چه میکنند و بر تحریکات انگلیس چه اثر مترتب میتواند گشت. بهر صورت فنلاند مستقل شده صلح میکند جمهوری او کرن در کیف مستقل گشته در نهم فوریه ۱۹۱۸ قرارنامه اش با دول مرکزی امضاء میشود روسیه بزرگ هم بفاصله کمی بعد از این تاریخ صلح کرده قشون هنگفت آلمان از سرحدات روسیه برداشته شده بطرف فرانسه و انگلیس میرود.

اینک بقضیه ایتالیا که در سپتامبر و دسامبر پیش آمده بر قدرت دول مرکزی وضع متفقین میافزاید اشاره میکنم پس از آنکه قشون آلمان ریکا و جزائر نزدیک بطر و گراد را میگیرند و از اینکه دیگر قشون روس بتواند جنگ کند آسوده خاطر میگردند بطرف ایتالیا حمله میبرند چه حمله تاریخی مانند سیل که پیش پای خود را صاف میکند قشون داخل خاک ایتالی شده روز بروز یکقسمت از مملکت را گرفته تا نزدیک و نیز میروند این حمله و حشت غربی تولید کرده نه تنها پشت ایتالی را بالا که قلب تمام متفقین را میلرزاند بطوریکه دول مرکزی بعد از واقعه ایتالی خود را فاتح دانسته تصور میکنند در مقابل آنچه از آلمان و اطیش و عثمانی بدست متفقین افتاده است برای مبادله بقدر کفایت از ایتالی بدست آنها آمده باشد.

اینست وضع جنگ در اواخر ۱۹۱۷ یک هزار و نهصد و هفده مسیحی در اینوقت بیشتر امید متفقین بوعده های ویلسن رئیس جمهور امریکا است که قشونی بار وافر ستاده بکمک او بتوانند بازوی آلمان را درهم بشکنند خصوصاً که ویلسن صلح طلب اکنون آتش برای طول دادن دامنۀ جنگ تندتر از انگلیس و فرانسه است و صلاح مملکت خود را در این دانسته ویلسن میگوید او برای صلح دنیا کار میکند اما باید دانست که امریکاییان هم از جنس بشر و پروریده همین آب و خاکند.

بهر حال زمستان این مملکت سخت است و شرقیان را زندگانی در بلاد شمالی مشکل باوجود این پیش آمد احوال و انقلاب داخله روسیه مرا مجبور میکند زمستان

دولت بلشویک در روسیه و بقیه احوال درسوئد ودانمارک

را هم دراستکهلم بسربرده باشم .

در ابتدای ورود باستکهلم بملاقات آقا سید حسن تقی زاده که از برلن برای شرکت نمودن در مجمع سوسیالیستها باین شهر آمده برخورداری میگردد پس از چند سال که او را ندیده وجودش را در اینجا مقنن می شمارم چند روز بمهربانی بایکدیگر بسر میبریم تقی زاده بواسطه اقامت طولانی در خارج و معاشرت با اروپائیان در اخلاقش با پیش تفاوت حاصل شده و لکن ذاتیات خود را هم ازدست نداده و نمیتوانسته است ازدست بدهد پس از چندی او برلن بازگشت میکند و نگارنده تنها میماند همزبانی که دارم شیخ عبدالرشید غازی است .

شیخ عبدالرشید مردی است سالخورده سرزنده و واقف بمواقف عصر از اهل غازیان چند زبان میداند گرچه حامی عالم اسلامیت است و لکن بر مسلمانی کنونی اعتراضات بسیار دارد عقیده اش اینست عالم اسلامی را از پیش از انقراض نطفه باید اصلاح (رفورم) کرد شیخ مزبور مدتی است از ترکستان روسیه بسوئد آمده در باطن رابطه سیاسیش با عثمانیان است و برای آنها کار میکند ولی در ظاهر خود را نماینده مسلمانان غازیان معرفی کرده با روسها و انگلیسیها هم بی رابطه نیست بهر صورت اینمرد که زبان فارسی هم میداند تا مدتی که اینجا اقامت دارد برای من همدمی است اما طولی نمیکشد که او نیز مسافرت مینماید روزی از قول یکی از دختر خانمهای تحصیلکرده ترکستان نقل میکند که در موضوع اتحاد اسلام واستبعاد از حصول آن میگفته عالم بشریت بمنزله حیوانات ذره بینی است که در نطفه حیوانی موجودند بایکدیگر خلطه و آمیزش کرده همدیگر را میخورند تا باقی نماند مگر یک جنبه و آن نشو و نما نموده صورت حیوانی یا انسانی میگیرد در اینصورت از اجتماع عناصر و خلقهای مختلف چگونه میشود انتظار داشت موجود وحدانی قابل زندگانی بوجود آید .

بالجمله پس از مسافرت شیخ رشید جمعی از نمایندگان عالم اسلامی برای شکایت نمودن از مظالم اروپائیان در باره آنها باین شهر میآیند پیش از همه محمد فرید نماینده حزب الوطن مصر که از آشنایان قدیم من است و در جلد سیم این کتاب شرح ملاقات او را در قسطنطنیه و درسوئیس نوشته ام وارد میشود و از دیدار او بعد از چند

سال خوشوقت میگردد .

محمد فرید سالهاست برای آزادی مصر میکوشد و در اطراف بلاد بسرگردانی میکنند در این هنگامه جنگ هم متوسل بآلمان و عثمانی شده بهمراهی آنها برای مقصود خود میکوید و مینویسد پس از او شیخ عبدالعزیز چادوش مصری که مردی فاضل و از اوضاع دنیا باخبر است و مجله العالم الاسلامی را در قسطنطنیه دایر کرده و هم آن مجله را بزبان آلمانی در برلن نشر میدهد میآید شیخ چادوش بانکارنده در قسطنطنیه الفت یافته در سوئد تجدید عهد ملاقات او میشود .

دیگر شیخ صالح تونسلی و یکی از مشایخ نمایندگان الجزایر و طرابلس غرب با یکی از نویسندگان ترك بعنوان نمایندگی از طرف قفقاز و دوتن از مسلمانان هند عبدالجبار و عبدالستار نمایندگی از مسلمانان هند در این مملکت جمع میشوند و همه بانکارنده انس میگیرند نمایندگان مزبور هر يك خطابه هایی حاضر کرده در يك مجمع عمومی خوانده میشود و از تجاوزات اروپائیان درباره آنها شکایت مینمایند این جمع نظر بدستوری که از انور و طلعت پاشا دارند متوقع هستند که نگارنده نیز از طرف ایران در حوزه آنها در آید اما من بدو سبب درخواست آنها را نمیبذیرم اول آنکه چنین صلاحیتی از طرف دولت و ملت بمن داده نشده دیگر آنکه مملکت مستقل ایران را در شمار مصر و تونس و الجزایر و قفقاز نمیتوان در آورد اینست که از آنها معذرت خواسته میگویم این صلاح عالم اسلامیت نیست يك مملکت اسلامی را که هنوز بیرق او در ممالك خارجه بلند است سفرای وی در همه جا و سفرای اجنبی در آن هستند نمیشود در عداد ممالك تصرف شده در آورد اینست که علت عدم قبول مرا با تلگراف رهنز سفارت عثمانی بطلعت و انور میکوبند و از آنجا جواب میرسد عذر مرا بپذیرند .

این جمع بعد از چندی در يك مجلس عمومی بعضی بزبان خود با ترجمه بسوئدی و بعضی بفرانسه و انگلیسی هر چه دارند میکوبند و چند رساله بطبع رسانیده منتشر مینمایند و میروند .

دیگر از کارکنان شرقی که در این هنگام در سوئد میباشند چند تن از هندویان هستند که بزرگتر آنها چتو نام دارد چتو جوان تحصیل کرده آگاهی است چند سال

دولت بلشویک در روسیه و قیمة احوال در سوئد و دانمارک

است بر ضد انگلیسیان برای آزادی هند کار میکند در ایام جنگ جزو کارکنان آلمان شده مدتی در بغداد بوده بعد باستانبول و برلن آمده اینک اداره‌ای در استکهلم تشکیل داده هر چه بتواند بر ضد انگلیسیان مینویسد و نشر میدهد و ضمناً نیز بمصالح آلمان خدمت نموده بمصارف آنها زندگانی میکند این مردم هم بمناسبت شرقی بودن که بعضی از آنها زبان فارسی هم میدانند و بمناسبت خط سیر مشترک داشتن با ایرانیانی که در برلن هستند رابطه خصوصی دارند و در استکهلم نیز بانکارنده الفت مینمایند. باری در بحبوحه سختی زمستان استکهلم بواسطه تنهایی و کسالت مزاج که شدت میکند و بواسطه نگرانی بی اندازه که از حال و کار خانواده‌ام دارم مصمم میگردم با هر سختی باشد بجانب وطن حرکت نمایم و خیال من قوت گرفت بواسطه تغییری که در سفارت روس در سوئد شد یعنی پس از غالب شدن بلشویکها در روسیه از فرقه خود مأمورین سیاسی بهمه جا میفرستند و مأمورین قدیم را که از آنها فرمانبرداری نداشتند از کار میاندازند از جمله مأمورین سوئدی را تغییر داده و ارنسکی نام را منصوب نمودند مأمور مزبور شخصی خوش فطرت مهربان و مألوف است بتقریبی با من آشنا شده دانستم بدست او تذکره من اهداء میشود و بآسانی میتوانم از روسیه گذشته خود را بایران برسانم اما چندان عجله نداشتم بدو جهت یکی آنکه اسباب حرکت آنطور که باید مهیا باشد نبود و انتظار داشتم تکمیل گردد دوم آنکه از وضع کنونی تهران درست آگاه نبودم از طرف دولت هم جواب مراسلات من نرسیده بود که بدانم صلاح است در رفتن تعجیل نمایم یا نه این بود که مصمم شدم اول ماه فوریه از استکهلم بجانب پتروگراد روانه شوم چند هفته در پتروگراد و مسکو و تفلیس بمانم و از حال و کار ایران بهتر خبر دار شده برای اول حمل خود را بتهران برسانم باین نظر ترتیب کار خود را داده آماده این مسافرت گشتم ولی پیش آمدی مرا مجبور ساخت که مدتی در اوپسالا اقامت نمایم.

و اما اوپسالا - اوپسالا شهر کوچکی است در شصت کیلومتری استکهلم این شهر مرکز علم و مذهب این مملکت است بزرگترین کتابخانه‌ها بزرگترین دارالفنونها و بزرگترین کلیساهای سوئد در این شهر است رئیس مذهبی این قوم که آرشوک گفته

میشود در این شهر ساکن است ملت سوئد اول ملت است که همه دارای مذهب پرستان میباشند و باین سبب خلیفه آنها مقام عالی دارد .

خلیفه یا آرشوک حالیه سوئد سئدر بلن مردی دانشمند دزویش مسلک و مهربان است این شخص سالها در فرانسه تحصیل کرده امتحان مذهبی خود را در مذهب قدیم ایران داده شرحی مفصل راجع باو ستا نوشته از این سبب بایران و ایرانیان اظهار علاقمندی مینماید سئدر بلن تا چند سال پیش معلم دارالفنون او پسالا بوده بعد باین مقام عالی رسیده است .

در ابتدای ورود من باین مملکت فضایل و حسن صفات این شخص را شنیده دوست داشتم او را دیده باشم اما بواسطه بودن من در استکهلم و دوری راه نشد ویرا ملاقات نمایم تا در برج قوس که از دو طرف شوق ملاقات سلسله جنبان گشته بود ویرا در خانه خود در او پسالا ملاقات کردم در این مجلس مذاکرات بسیار شد و پاسخ پرسشهایی را که از من میکرد موافق سلیقه خود یافته بمن مهربانی زیاد نمود مرا بخانواده خویش معرفی کرد و قرار شد ملاقات خود را با وی تکرار نمایم در هنگامیکه مسمم حرکت بایران بودم بر حسب دعوت خلیفه مزبور بمنزل وی آمدم و آن روز اتفاقاً مقارن انقلاب فنلاند بود .

انقلاب فنلاند شروع شد میان بیرق سفید یعنی صلح طلبان و آسایش خواهان و بیرق سرخ یعنی انقلابیون بدیهی است در صورتیکه بلشویکها در روسیه حکومت دارند و مملکت فنلاند هم آزاد و مستقل میگردد بلشویکهای فنلاندی هم میخواهند رشته حکومت را بدست خود بگیرند و حکومت روسیه هم همین تقاضا را دارد . ولیکن باید دید که مزاج مملکت فنلاند چه اقتضا دارد و رأی حکومت آلمان که اکنون فوق رأی حکومت روس و حاکم حقیقی بر فنلاند است چه تقاضا مینماید بهر صورت راههای اطراف بسته شد روابط سوئد به پطرو گراد از این راه بکلی مقطوع گشت از طرفی حکومت بلشویک روس بحمايت بیرق سرخ فنلاند برآمد از طرف دیگر آلمان از بیرق سفید حمایت کرد زیرا نمیتوانست فنلاند در تحت نفوذ روس باشد و هم کار صلح با بلشویک روسی هنوز تمام نشده بود و میخواست آنها را مجبور کند که

دولت بلشویک در روسیه وبقیه احوال درسوئد ودانمارك
صلح قطعی نمایند ازطرف دیگر حکومت سوئد با اینکه بیطرف است بواسطه توجه
افکار عمومی مردم بحمايت نمودن از بیرق سفید فنلاند باطناً همراهی با آنها کرد وبالاخره
بعنوان حمایت از تبعه خود ونگاهداری جزائر سرحدی خویش استعدادی با نظرف
فرستاد خلاصه راه رفتن ایران برای من از این طرف هم بسته شد .

در ملاقات دوم با سئدر بلن که مقارن این حوادث بود اظهار کرد چون رفتن
ایران برای تو اکنون غیر ممکن است همان بهتر که از استکهلم باوئسالا آمده چند
هفته تا موقعیکه راه باز شود در اینجا اقامت نموده بلکه چند کنفرانس هم راجع بایران
دردار الفنون این شهر داده خاطر ما را از اوضاع و احوال طبیعی ادبی و اخلاقی اقتصادی
وسیاسی ایران تا آنجا که بشود آگاه نمایی اظهارات خلیفه را پذیرفته در موقعیکه
مصمم رفتن بایران بودم از استکهلم باوئسالا نقل مکان کردم .

پس از استقرار در اوئسالا همه روزه چند ساعت وقت خود را در کتابخانه
دار الفنون گذرانیدم این کتابخانه یکی از کتابخانه های مهم دنیا شمرده میشود آثار
عتیق و جدید بسیار در آن یافت میگردد ولی قسمت فارسی و عربی چندان وسعت
ندارد با این وصف برای من افتادن در میان این کتابخانه مشغولیات مهمی گشت و شرحی
راجع باوضاع طبیعی ادبی اخلاقی اقتصادی مذهبی و سیاسی ایران بطور اختصار
فهرست مانند نوشته بمساعدت اول معلم مستشرق اوئسالا مسیو سترستن Setteresten
بنام ایران حقیقی *La vraie perse* بفرانسه ترجمه نموده درددار الفنون اوئسالا قسمت
بقسمت کنفرانس داده شد وبالاخره کنفرانسهای مزبور در مطبعه آکادمی اوئسالا بطبع
رسید و این يك اثر غیر منتظری بود که بر تأخیر حرکت من از سوئد مترتب شد وهم
در ایام اقامت اوئسالا يك عده زیاد کتاب علمی و ادبی فارسی و غربی و ترکی برخوردارم
که از طرف سلطان عثمانی در اوائل تأسیس کتابخانه اوئسالا پیادشاه سوئد داده شده
و صندوقهای سر بسته آنها بواسطه نبودن کسی که بتواند آنها را بشناسد و جا بجا کند
و دست نخورده مانده است بخواهش رئیس کتابخانه قسمتی از آنها را باز کرده مرتب
نمودم و کتابهای نفیس در میان آنها دیدم و نقشه های از ایران دیدم که در عهد پادشاهی
صفویه کشیده شده عکس آنها برداشتم .

اگرچه زمستان سوئد بزودی تمام نمیشود ولیکن فصل رو بآخر نهاده فوریه و مارس را با قسمتی از آوریل در او پسالات اقامت نمودم و انتظار کشیدم یخهای دریای بالتیک آب شود و کشتیرانی میان استکهلم و منتولوتو دائر گردد و من بتوانم از راه دریا خود را بروسیه رسانیده بجانب وطن روانه گردم در اینجا چند کلمه از حال ایرانیان که بمجاهدت ترك وطن نمودن و در استانبول و دیگر بلاد دول مرکزی اقامت کردن مجبور شده اند اشاره نموده زان پس عاقبت کار خویش را در سوئد بنگارم.

چنانکه در فصل پیش خوانده اید جمعیت زیاد از وکیل و غیر وکیل ایرانی در استانبول جمع شدند و دولت عثمانی بآنها معاش مختصری داد و تصور میکرد شاید بتواند آنها را باز بغرب ایران برگرداند ولی پیش آمدن انگلیسها در بین النهرین و تصرف آنها در فلسطین و از طرف دیگر سوختن کارحیدر پاشا که بزرگتر عمارت قسطنطنیه بلکه آسیای وسطی شمرده میشود با هر چه ذخیره در آن بود و برای حمله کردن بیغداد تهیه میدیدند عثمانیان را ناامید کرد که بتوانند بزودی بیغداد حمله کنند از طرف دیگر دولت ایران بتوسط سفارت استانبول بمهاجرین ایرانی آنجا اظهار کرد بایران مراجعت نمایند نتیجه این شد اواسط حوت یک هزار و سیصد و سی و شش (۱۳۳۶) هجری عموم مهاجرین ایرانی از استانبول از راه موصل بطرف ایران بازگشت نمودند و باقی نماند مگر چند تن که بعضی از آنها باز در استانبول ماندند و چند تن بر حسب دعوتی که از طرف سوسیته ایرانی و آلمانی برلن شد برلن آمدند و آنجا اقامت نموده بعنوان آنکه برای آینده ایران فکری بنمایند بدیهی است دولت آلمان بعد از این جنگ یش از پیش با ایران کار خواهد داشت و بیشتر بدانجا نظر خواهد نمود خصوصاً که در مذاکره صلح باروس آزادی سیاسی و اقتصادی ایران از طرف آلمان قید شده و عثمانی و اطیش و بلغار و روسیه هم تصدیق نموده اند و باعث شده است که روسها قشون خود را از شمال و شرق ایران باز گردانند و عثمانیان از غرب و باین کار نیز شروع شده بهر صورت دولت آلمان و همراهان او خود را حامی استقلال ایران میشناسند تا دولت انگلیس در مرکز و جنوب ایران چه بگوید و چه بکند بعضی از هموطنان را عقیده اینست که انگلیس با ایرانیان و خصوصاً بعد از خالی شدن شمال و شرق و غرب ایران

دولت بلشویک در روسیه و بقیه احوال درسوند و دانمارک

از قشون بیگانه بر اقدامات حق شکنانه خود افزوده جایگاه قدیم خود را که عبارت بود از حمایت و استقلال ایران و طرفداری کردن از وطنپرستان آن مملکت بآلمان و رفقای او داده خود در جایگاه روس تزاری در مخالفت با آزادی و حکومت ملی و در همراهی کردن با خیالات کهنه پرستان و ضدیت با افکار تازه قرار میگیرد تفاوتی که دارد اینست که روسها کلاه مشروع نمائی بر سر اقدامات حق شکنانه خود نمیگذارند و حکومت تزاری حاجتمند گل مالی بروی کارهای خود نبود ولی انگلیس هنوز مجبور است قوهئی را که در جنوب ایران برای خود تهیه دیده نامشرا پلیس جنوب بگذارد مجبور است بگوید این کار برای حفظ استقلال ایران است مجبور است لهجه لاستیکی خود را بظاهر بر ضد استقلال ایران ظاهر نسازد ولی حوادث روزگار را آشکار نموده و خواهد نمود .

و اما عقیده من درباره سیاست خارجی ایران اینست سیاست بیگانه در یک مملکت مانند دواى سمی است در مزاج علیل که ممکن است اثر علاجی داشته باشد ولی تأثیر سمیت آن در مزاج باقی میماند و ضرر دوا از مضرات درد افزون میگردد در اینصورت از سیاست هیچ بیگانه نمیشود بهره مند بود مادام که اساس کار داخلی منظم نبوده باشد آری اگر اساس داخلی محکم شد از هر سیاست خارجی میتوان استفاده کرد بی آنکه خسارتی از آن دیده شده باشد پس در باب سیاست خارجی ایران باید انتظار داشت و دید کارکنان مملکت ما از گذشته ها چه عبرت گرفته اند و تا چه اندازه میتوانند بدست خود کار خود را ساخته خارجه ها را مجبور کنند بتجاوزات خود در ایران خاتمه بدهند .

بالجمله کنفرانسهای من در اوپسالا تمام شد خلاصه آنها در رساله ئی چنانکه گفته شد بطبع رسیده مصمم مسافرت بایران گشتم خلیفه سئدر بلن هم با حکومت سوئد صحبت داشت که مرا بطور خصوصی باکشتی دولتی بسرحد فنلاند بفرستند حکومت سوئد این مطلب را پذیرفت در صورتیکه چند هفته انتظار دائر شدن کشتی رانی در دریای بالتیک را بکشم این بود که برای انجام کار مسافرت باز از اوپسالا باستکهام برگشته بفراهم کردن اسباب کار سفر پرداختم اما طولی نکشید که

فصل هفتم

معلوم شد رفتن از سوئد بروسیه بزودی صورت نمیگیرد و وزارت خارجه سوئد دوستانه راهنمایی کرد که چاره اینست از حکومت آلمان درخواست شود با ترنهای نظامی که تازه میان برلن و مسکو دائر شده بروسیه روانه گردم این درخواست شد و نتیجه مثبت داد و با اینکه قصد نداشتم دوباره خود را در حوزه جنگجویان داخل نموده باشم مصمم شدم از راه دانمارك بآلمان بروم که آن مملکت را هم دیده باشم خصوصاً که يك تن مستشرق فارسی دان موسوم به کریستنسن Christensen در شهر کپنهاك میباشد که ایران را دیده و آثاری راجع بوطن ما نوشته و با من دورادور آشنا شده تقاضا نموده کپنهاك رفته او را ملاقات نمایم بهر صورت مصمم شدم از راه دانمارك بطرف برلن روانه گردم و پیش از ترك نمودن سوئد بملاقات پادشاه آن مملکت گوستاو پنجم که شخصی مهربانی است رفته نسخه‌ای از کتاب کنفرانسه‌های او سالار تقدیم وی کرده از آسایشی که در مدت هفت ماه در مملکت او داشتم تشکر نموده یکی دو روز فاصله مملکت سوئد را ترك کرده بجانب کپنهاك روانه گشتم بیست و دوم جمادی الثانی یک هزار و سیصد و سی و شش (۱۳۳۶ هـ) بشهر کپنهاك رسیدم که برلن کسوجکش میتوان ناهید در این شهر ارزاق از همه جا فراوانتر است و با وجود سختی و تنگی خوردنیها و آشامیدنیها که در همسایگی این مملکت از هر طرف هست هنوز مردم این مملکت در رفاه هستند . پس از ورود بکپنهاك چون قصد توقف بیش از چند روز در آن شهر نداشتم و مبیایست روز معین و در ساعت معین از سرحد آلمان بگذرم ییفاصله شروع بدیدن اوضاع معارف آن شهر کردم و بزودی با کریستنسن (۱) ملاقات نموده او نیز مرا بدیدن بعضی از آثار علمی و صنعتی این شهر بزودی موفق گردانید دیگر از کسانی که در کپنهاك با آنها آشنا شدم معلم معروف هشتاد و دو ساله آن شهر اسمیت نام است معلم مزبور در آثار قدیم یکی از دانشمندان نامی بشمار است موزه گلیپ تنك که یکی از بزرگترین موزه های کپنهاك میباشد زیر دست اوست در این موزه مجسمه های سنگی

۱ - پروفور مزبور مردی کوتاه قامت ضعیف اندام خوشخو و مهربان است زبان فارسی را تا يك اندازه میگوید و مینویسد و ایران را تا یکدرجه میشناسد در خارج شهر کپنهاك عمارت مختصری دارد زندگانی ساده بایک زن بی فرزند مینماید در منزل او از آثار ایران نمونه هایی دیده میشود .

دولت بلشویک در روسیه و بقیه احوال درسوند و دانمارک

و مفرقی و غیره از آنار قدیم چند هزار ساله بقدری دیده میشود که در کمتر موزه‌ئی از موزه‌های بزرگ اروپا دیده شده است و بیشتر آنها را از رم آورده‌اند.

معلم اسمیت سه روز روزی دوساعت وقت خود را بمن داد که با او بتمشای آثار قدیم آن موزه پردازم دیگر از دیدنیهای کپنهاک دارالفنون قدیمی است که دارد و کتابخانه مفصلی که يك قسمت مهم از کتب شرقی در آن موجود است و در سالهای آخر که پروفیسور کریستنسن بایران سفر کرده مقداری کتاب فارسی خطی و چاپی برای کتابخانه مزبور آورده اما هنوز مرتب و جزء کتابخانه نشده است از چیزهای نفیس که در کتابخانه کپنهاک دیده میشود اوستای قدیمی است که صفحات آن در زیر شیشه محفوظ مانده و از قرن چهاردهم مسیحی یادگار است گویند این کتاب باین ترتیب از مختصات این کتابخانه است. خلاصه روز اول ماه رجب یک هزار و سیصد و سی و شش (۱۳۳۶ هـ) از دانمارک بجانب برلن روانه گشتم چون در بیرون رفتن از خاک آلمان مشکلات زیاد دیده بودم خالی از نگرانی نبودم که بچه زحمت دوباره باین مملکت جنگجو باید وارد شد و لکن طول زمان جنگ و فتوحات آلمان در طرف روسیه و آسوده شدن خاطر آلمانیان از طرف سرحدات شرقی مشکلات را قدری آسان نمود است بعلاوه بواسطه تلگراف سفارت آلمان از استکهلم بسرحد هیچگونه معطلی و زحمتی در این مرتبه دیده نشد بلکه اسباب سفر مرا هم واریسی نکردند و بمحض ورود بسرحد داخل شدن در حوزه کاوش مسافرین تذکره مرا با تلگراف استکهلم تطبیق کرده صاحب منصبی مرا همراهی نمود باطابق راه آهن رسانید و احترام کرد.

فصل هشتم

برلن و سفر ایران

این مرتبه چهارم است که بدین پایتخت وارد میشوم در مدت هفت ماه و کسری که این شهر را ندیده بودم تغییراتی حاصل نشده است مگر دو چیز یکی راجع باحساسات عمومی و دیگر ترتیب ارزاق مسأله دوم را باید بهتر از پیش دید زیرا نفوذ آلمان در بلنی و اوکرن ارزاق را فراوانتر نموده است و بدیهی است این مسئله در اذهان ملت مخصوصاً طبقاتی که چندان علاقمند بغیر از زندگانی خود نمیباشند اثر مخصوص دارد. و اما اول پیشرفت قوای دولت در ممالک شرقی که قفقاز را هم در تحت تصرف آورده و بر تمام دریای سیاه احاطه کرده بر روسیه پر آشوب و بر فنلاند پر آشوبتر تسلط یافته مردم نزدیکین را خوشحال دارد اما این خوشحالی در حوزه های سیاسی چندان مؤثر نیست و مثل اینست که پرده دیگری در پس این پرده هست که موجب نگرانی است و آنچه از گوشه و کنار پرده دیده یا حدس زده میشود اینست که سه عامل قوی در اذهان سیاسون این مملکت تأثیر مخالف دارد اول مسئله بلشویکی که نمو فوق العاده آن در روسیه و زمامدار حکومت پطرو گراد شدن این قوه و معاهده بستن آن با دولت آلمان و آمدن سفیر بلشویک برلن يك انقلاب معنوی در اذهان آشوب طلبان یا برهمزنندگان سورت سرمایه داری تولید نموده روز بروز در تضاد است و در مقابل آن حس شدید دیگری ناشی از سومایه داران و طبقات ممتاز دیده میشود که میخواهند بهروسیله باشد از این آفت بزرگ که بآنها رو آورده است جلوگیری نمایند این دو حس مخالف نیکو احساس میشود و در هنگام گذشتن از پاریزه بالاس (۱) از برابر عمارت سفارت روس که بیرق حکومت بلشویک بر فراز آن در اهتزاز است و بر آن نوشته است نماینده سرباز و عمله مردم برلن را در دیدن این

(۱) یکی از بهترین خیابانهای برلن

بیرق و خواندن این کلمه میبینم که یکدسته میبینند و میخوانند و میخندند و میگذرند و دسته دیگر میایستند و با سکوت عمیقی بر آن مینگرند و عاقبت سری تکان داده میروند بدیهی است دسته اول سرمایه داران مملکت هستند و دسته دوم آنان که این بیرق نماینده افکار برادران کارگر آنها در روسیه میباشد بدیهی است که این عامل در هر دو طایفه مزبور تأثیر شدید دارد. اول برای کسانی که در میدانهای جنگ جان میدهند و یا در زیر فشار سختی و بدبختی جنگ بجان آمده اند دوم در افکار کسانی که باید خرج جنگ از کیسه آنها پرداخته شود و اگر حواس ایشان از این راه مختل شد و از عاقبت کار دارائی خویش نگران مانند چگونگی میتوانند خرج جنگ را بپردازند یا کجا حواسی برای آنها باقی میماند که بتوانند بدولت آنطور که باید مساعدت نمایند چنانکه در آخرین جلسه شورای ملی رایشتاخ که پیش از تعطیل برای استقراض داخلی منعقد بود نگارنده خود تماشا می کردم نماینده تندروان مجلس با چه حرارت از استقراض جدید و طول دادن دامنه جنگ امتناع مینمود و میگفت برای حرص و طمع جمعی سرمایه داران و شهوت مملکت گیری آنها مانع بیش از این جان و مال خود را فدا نمائیم گرچه اکثریت مجلس موافق دولت و بر ضد این عقیده بود و لکن نمایان بود که اجباری و در تحت فشار قوه نظامی است و گرنه سرمایه داران هم بی نهایت نگران بودند.

عامل دوم که سیاسیون را مضطرب دارد مساعدت فوق العاده امریکائیان است. بمتفقین بدیهی است آلمان در ابتدای دخالت امریکائیان تصور نمیکرد آنها اینطور مجذانه بایستند و چند هزار قشون با پول هنگفت بمیدان جنگ بریزند که اگر نبود قشون و پول امریکا شکست متفقین حتمی الوقوع شمرده میشد چه قشون آلمان پس از بمبارده کردن پاریس از یکصد و بیست کیلومتری بطرف پاریس رهسپار گشت و نزدیک بود کار یکطرفی شود تنها چیزی که میان جان متفقین رسید مدد کاری امریکائیان و بروز عامل سیم است که بزودی خواهید خواند و بهر حال زور و زور امریکائیان روز بروز حواس آلمانها را در حوزه سیاست و نظام مشوشتر میسازد و اما عامل سیم بسته آمدن و ناتوان گشتن رفیقان جنگی آلمان است که زحمت بار آنها بردوش او از زحمت

فصل هشتم

بار جنگ کمتر نیست و شرحش بطور اجمال آنکه رفیق بزرگ و مهم آلمان اطریش است اطریشیان از جهت آذوقه با اینکه از فتوحات روسیه بهره اقتصادی میبرند و از اودسا و دیگر شهرهای کنار دریای سیاه هر چه میتوانند بدیاری خود میکشاند اما باز کار ارزاق برای آنها سخت است زیرا نمیتوانند مانند آلمانها خود را اداره کنند.

دیگر عثمانیان که بین النهرین آنها بضمیمه فلسطین و حجاز از دست آنها رفته قشون انگلیس از طرف آنولی باستانبول نزدیک میشود و از طرف دریای سفید نیز قوای متفقین آن شهر را تهدید میکند اوضاع ملک و احوال روحی در نهایت سختی و بدی و باین همه بر سر مسائل سیاسی و تقسیمات ملکی قفقاز و غیره با آلمانها در کشمکش میباشد و اصرار دارند کلیه قفقاز را بضمیمه آذربایجان ایران درازای گم کرده های بری و بحری خود تصاحب نمایند و آلمانها زیر این بار نمیروند و هم بلغارها که از ابتدای جنگ کمتر فداکاری مینمودند و همه وقت خودداری را پیشه نموده در این ایام که کار عثمانیها زار مینماید بو حشت افتاده یا صرفه و صلاح خود را در آن دیده اند که يك راه آشتی خصوصی با متفقین بدست آورند بدیهی است این خصوصیت در آلمان بد اثر میکند و در عثمانی بدتر زیرا که مخالفت بلغار با رفقای خود نتیجه اش بسته شدن راه مستقیم عثمانی با آلمان است و تفرقه افتادن میان قوای متحدین بهر صورت بدی وضع سیاست و شکستگی اوضاع رفقای جنگی آلمان در حوزه سیاست ملت افکار مخالف تولید مینماید.

در این حال حمله های پی در پی قشونهای متفق فرانسه و انگلیس و آمریکا آلمانها را مجبور بعقب نشینی مینماید اراضی اشغال شده از طرف آنها پی در پی تخلیه شده بدست قشون متفقین میافتد.

ویلسن رئیس جمهور اتانزونی پیشنهاد صلحی داده در چهارده ماده و هیچ طرف آنرا نپذیرفته اند و او نیز ناامید گشته که با سلطنت و قدرت و پهلوی بتوان در راه صلح قدمی برداشت اینست اوضاع حالیه آلمان تا عاقبت بکجا انجامد.

و اما حال و کار خودم در ایام اقامت برلن - اقامت طولانی برلن برای من ناگوار است و اندیشه دارم مبدا اوضاع جنگ طوری پیش آید که کار رفتن بایران از

اینکه هست سخت تر شود واقامت خارج بیش از این بطول انجامد این بود که نهایت کوشش را مینمودم هر چه زودتر از برلن روانه شوم اما مشکلات بسیار بود که رسیدن بمقصود را دور مینمود و وزارت خارجه آلمان میخواست اجازه حرکت مرا از مرکز نظامی بگیرد اما معلوم نبود از کدام راه بتوانم خود را بایران برسانم تصور مینمودم میتوانم از برلن بمسکو رفته و از آنجا بققاز بروم اما اغتشاش فوق العاده روسیه مرکزی مانع از مینمودن این راه بود بعلاوه که سفارت بلشویکی در برلن مرا از پیروی این خیال منع کرده میگفت شاید بتوانی خود را بمسکو برسانی اما آنجا گرفتار شده نمیتوانی راه مفری بدست آوری علاوه بر سختی کار زندگانی و نا امنی که در مسکو حکمفرماست . پس از چندی اقامت برلن قشون آلمان وارد تفلیس شد و قشون عثمانی قفقاز را تصرف نموده آذربایجان ما را هم اشغال کرد اگر چه رفتن قشون عثمانی بآذربایجان موجب کدورت خاطر تمام هموطنان بود و نارضائی خود را از این مسئله بدولت آلمان و عثمانی نوشته اعتراض کردیم ولی مرا بخیال انداخت که بتوانم از این راه خود را بایران برسانم دولت آلمان نیز وعده میدهد که از هر کجاست که قشون او وتړك است بتوانم عبور نمایم بعد از مصمم شدن در مینمودن این راه دوماه و کسری بحالت انتظار در برلن ماندم جمعی از هموطنان مقیم و مهاجر مرا از تعقیب این خیال ملامت کرده این اقدام را خارج از حزم و صورت نگرفتنی میدانستند تنها کسی که با خیال من همراهی میکرد حسینقلیخان نواب وزیر مختار بود که میگفت راه صحیح مییمائی و خود را بمقصود خواهی رسانید و از هر چه میتوانست دریاد آوری کردن و درخواست نمودن از وزارت خارجه آلمان دریغ نمیکرد .

در اوائل ذی القعدة یک هزار و سیصد و سی و شش (۱۳۳۶ هـ) از وزارت خارجه آلمان خبر دادند نوشتجات من در وزارت جنگ تمام شده میتوانم بجانب مقصود رهسپار گردم در اینصورت بایستی بمركز پلیس محل درخواست نامه بدهم و آن ورقه را در دوائر رسمیه بموجب قوانین موقتی ایام جنگ دوران داده بالاخره برسانم بمركز نظامی و از آنجا رخصت نامه مسافرت دریافت دارم این کار برای مسافرت باطراف شهر برلن مدتی وقت لازم دارد با دوندگی بسیار تاریخستانه بدست مسافر آید چه

فصل هشتم

رسد باین مسافرت بخارج مملکت و درایام جنگ که بی سابقه است .

گفتم بی سابقه است بلی من اول شخص غیر نظامی بودم که از این خط حرکت کردم و مأمورین دولت آلمان بطور استثناء این رخصت را بمن دادند بهر حال در چهاردهم ماه سپتامبر از برلن بجانب کیف پایتخت تازه جمهوری اوکرن حرکت نموده در قطار راه آهنی که پر بود از سرباز و صاحب منصب و من تنها شخص غیر نظامی در میان آنها بودم بزحمت جایگاهی بدست آوردم .

در حرکت از برلن در موضوع نقدینه که باید همراه داشته باشم اشتباهی کردم که مرا زحمت بسیاری داد و یکی از دزدان طرار ورشو در مرکز راه آهن شهر مزبور مرا نه تنها از نقدینه تهی دست ساخت بلکه نوشتجات مرا نیز از تذکره و سند نظامی که میباید با او خود را بوطن برسانم یکجا بر بود و در پریشان حالی از این حادثه ناگهانی قطار نظامی نیز برفت و اسباب سفر را با خود ببرد و بالجمله بفاصله چند دقیقه از همه چیز ساقط گشتم متحیر و سرگردان از گار ورشو در آمده در خیابان جستجوی مرکز نظامی آلمان را مینمایم در صورتیکه زبان شهر را نمیدانم در این حال جوان تاجری که کمی فرانسه میدانست درباره من شفقت کرده بمرکز نظامی دلالت و ساعتی چند با من مصاحبت مینماید ژنرال آلمانی پس از آگاه شدن از واقعه بر حال من تأسف خورده گفت همان بهتر که از قنصلخانه افتخاری ایران سفارشنامه بداره پلیس گرفته از آنجا رخصتنامه بگیری شمارا در هتلی منزل بدهند تا با حواس جمع بتوانید باصلاح کار خود پردازید با دستور ژنرال مزبور تاجر زاده خیر خواه مرا بقنصل افتخاری ایران رسانید قنصل پیرمرد یهودی هشتاد و چند ساله یکی از دولتمندان معروف ورشو میباشد و چون گاهی پاره می از ایرانیانیکه سروکارشان با افتتاحه توقعات از او داشته اند و یا از او قرض گرفته رد نکرده اند جرئت نمیکند بایرانیان همراهی نمایند علی الخصوص که سخن دزد زدگی هم از کسی که او را نمیشناسد بشنود این بود اول خواست خود را بیطرف بگیرد بزودی دانست که تصورات او بیهوده بوده و مسأله حقیقت دارد و طمعی بمال او ندارم از این سبب همراهی کرد آنچه بدست او باید انجام بگیرد گرفته هنگام ظهر بمهمانخانه میروم در این حال پریشانی و ناامیدی صدائی از گوشه مهمانخانه

بگوش من رسید کسی نام مرا برد و گفت آیا اشتباه نکرده باشم آیا خود اوست ؟ کجا بوده ؟ اینجا چه میکند ؟ همینکه با نظرف نگاه کردم دو جوان بشتاب از جای برخاسته برابر من اظهار ادب کردند یکی از آنها را که تاجر زاده یهودی از اهل ورشو بود هانری کن نام Henri kon شناختم که در ایام اقامت من در سوئیس یکی از بهترین محصلین بلنی بود و من باو مهربانی کرده بودم کن از شرح حال من خبر دار شده از تاجر زاده خیر خواه که بی شناسائی بمن احسان کرده بود اظهار امتنان کرده او را روانه کرد و خود برای همراهی با من مهیا گشت .

بر خوردن باین جوان با سابقه دوستی که در میان بود و با حاجت بی اندازه که بوجود کسی مانند او داشتم در بحیوحه غم و اندوه برای من فرج بعد از شدت مینمود این حسن اتفاق را بفال نیک گرفته رایحه کشایشی بمشام من رسید .

پس از صرف ناهار باتفاق کن ب اداره مرکزی پلیس رفته تقاضای پیدا کردن دزد و بدست آوردن آنچه را از دست رفته نمودم با سابقه دوستی که آن جوان با رئیس پلیس داشت وجد و جهدی که در انجام این کار بروز میداد رئیس پلیس کتابی که مشتمل بر چند صد عکس مختلف بود از اشخاص مظنون بدزدی در ورشو در برابر من نهاد شاید بتوانم کسی را که بمن دستبرد زده پیدا نمایم اضطرار مرا بر آن داشت که تمام حواس خود را جمع نموده بکار اندازم این بود که از میان چند صد صفحه عکس مختلف یکی را نشان داده شیهه تراز همه بطراری که لمحہ فی چند بيشتر او را ندیده بودم بنظر آمد و پس از تحقیقات مسلم شد حدس من بخطا نرفته است یعنی کسانی که او را با من دیده بودند از پلیس مخفی و غیره بر صحت انتخاب من شهادت دادند اداره پلیس بتعقیب کردن او پرداخت و هم بمهربانی دوست خود باریس پلیس آلمانی که موقتاً اختیار این شهر را دارد آشنا شده از شرح حال من و معین شدن دزد دزدانده پلیس بومی شهر آگاه گشته وعده همراهی بمن داد صبح فردا باریق خود برای کسب خبر بمركز پلیس شتافته در راه بوی میگفتم چه خوش بود اگر اسناد و نوشتجات مرا بمن میدادند اگر چه نقدینه از میان میرفت کن گفت بسیار خوشبین هستی چگونه باین زودی بمقصود خواهی رسید اما رسیدن پیای میز رئیس پلیس و خنده مهر آمیز او بضمیمه دیدن پاکت

فصل هشتم

مشحون از اسناد و نوشتجات که دزد بتوسط پست شهری باداره پلیس فرستاده است، حقانیت مرادرخوشین بودن مدلل داشت نوشتجات را گرفته برسیدن جواب تلگراف مساعد از برلن که تقاضای پول شده بود کار مسافرت راه افتاده باطمینان از اداره مرکزی نظامی آلمان که اشیاء و اسباب سفر من در مرکز معین نظامی توقیف است و نقصانی نیافته بفاصله بیست و چهار ساعت حان نومیدی بامیدواری مبدل گشته اسباب حرکت از ورشو که معلوم نبود در چه تاریخ فراهم شود و انقلابات جنگ بگذارد دوباره اسنادی بدست من بیاید یانه فراهم شده با خوشحالی از حد افزون آشنای قدیم خود را وداع گفته بجانب کیف روانه گشته مخلفات خویش را از مرکز نظامی دریافت نموده خود را بیایتخت او کرن رسانیدم آری هر شدنی را گشایشی از پی و هر ناامیدی را امید در قفاست و در کشاکش حوادث دهر نبایستی انسان خود را بیازد و در مقابل تندبادهای ناامید شده گردن خم نماید که خدا را در هر حال عنایتی است.

پس از چندی که از این واقعه میگذرد خبر میرسد که باه تمام قابل تمجید رئیس پلیس آلمان در همان گیر و دار که بواسطه متارکه جنگ از ورشو میرفته قسمتی از پول دزد برده مرا از دزد گرفته بوسیله قنصل ایران بمن میرساند تا تکلیف مأموریت خود را اداء و بوعده می که بمن داده و فاکرده باشد نگارنده نیز بوعده می که باز داده بوم وفا نمودم.

خلاصه با اینکه دوست میداشتم دوسه روز در کیف بمانم و آن شهر را بدقت ملاحظه کنم خصوصاً که بر قنصل افتخاری ایران که مردی وسیع نظر خوش برخورد و مهربان بنظر آمد وارد شده بوم و از مهمان نوازی و پذیرائی دریغ نمیکرد ولی ملاحظاتی در پیش بود که هر چه زودتر بخاک قفقاز رسیدن را بر خود لازم میشمردم این بود که یکروز بیشتر در کیف نمانده روانه اودسا گشتم این بندر معظم دریای سیاه را در سینه یک هزار و سیصد و بیست و شش (۱۳۲۶ هـ) دیده بوم ولی میان آن دیدن و این دیدن تفاوت بسیار است بلی شهری که در مدت پنج سال در خطرناکترین مواقع جغرافیائی نسبت بجنگ عمومی واقع و مکرر دچار بمباردمان دریائی دودسته جنگجو شده باشد و بالاخره در کشمکشهای جنگجویان مکرر قشون ضد یکدیگر آن شهر

را تصاحب کرده گاهی در حمله بلشویکها زیر و زبر شده گاهی در دست قوای ضد بلشویک افتاده و هزاران بدبختی دیده باشد بدیهی است احوال صوری و معنوی آن تأسفانگیز است در این وقت که قشون آلمان تمام اوکرن را تحت اشغال خود آورده برای اسکات اطریشیان این بندر معظم را باطریش واگذارده است مردم اودسا از مداخله اطریشیان ناراضی و بلکه پیش آمد تازه را اوکرن بازی میخوانند و نمیخواهند دوام کند زیرا اطریشیان ارزاق آنها را تنگ کرده آنها را بعسرت انداخته اند.

بالجمله صبحگاه است بنگار اودسا میرسم چون کلاه ایرانی بر سر دارم کسانیکه بواسطه خبر یافتن از کیف بر آمدن من آگاه شده در سرگاز انتظار دارند مرا شناخته در اتومبیل نشسته بجانب منزلی که تدارک شده میرویم این کسان قنسول افتخاری ایران است در اودسا که یهودی متمولی است و بعضی از همراهان محمد علی شاه مخلوع که که سالهاست در این شهر اقامت دارند محمد علی میرزا در این وقت با عیال خود مسافرت چند روزه نموده است و خانواده و بستگانش در این شهرند با اینکه سابقه من با خودش خوب نبوده چنانکه در جلد دوم این کتاب خوانده اید در این موقع با کسان او بمهربانی رفتار کرده بواسطه محترمتترین نوکرهای او بوی پیغام دادم گرچه شما مرا یکی از بزرگترین دشمنان خود میدانستید و اگر در موقع توپ بستن بمجلس شورای ملی مرا دستگیر نموده بودید بی درنگ میکشتید ولی من هیچوقت دشمن شما نبوده ام و دوست میداشتم شمارا براه راست هدایت کرده باشم اگر هم هنوز باور ندارید نمره پنجم روزنامه بامداد را که در آن وقت در تحت نظر من منتشر میشد تحصیل کرده بخوانید و ببینید در صفحه اول در ضمن مکتوب سرگشاده که بشما نوشته ام و سوادش در آنجا درج است چه مینویسم مینویسم اعلیحضرتا اگر خدای نخواستہ حادثه می برای این مملکت روی دهد از من قلم و کاغذ می رود و از آن اعلیحضرت تخت و تاج و درخاتمه آن مکتوب است اعلیحضرتا اگر راه خود را باهلت ساده بیغرض باز کردید و وصله های ناهمرنگ بساط سلطنت را از خود دور نمودید بدانید بار سلطنت سلامت بمنزل میرسد والا تاریخ گذشتگان آئینه غیب نمای آیندگان است.

و هم گفتم که نمیخواهم شما را سرزنش کنم و لکن برای اینکه عبرت بگیرید

فصل هشتم

و تکلیفات بقیه عمر خود را ذر هر حال و در هر کار باشید بدانید میگویم این همان روز است که من از پیش شما خبر دادم حالا سعی کنید که از تجارب گذشته عبرت گرفته صلاح آتیه خود را از دست ندهید بالجمله بستگان شاه مخلوع روزی مرا بمحفل اقامت خود که باغی است مشتمل بر يك عمارت تازه ساز بزرگ و چند بنای كوچك دعوت نمودند شاعران و شاهزاده خانمهای صغیر را دیدم که باطفال روسی بیشتر شهادت دارند تا بفرزندان ایرانی.

چند روز در اودسا بانتظار حرکت کشتی نظامی آلمان بودم که از اودسا مستقیماً پیوتی رفته از آنجا بتفلیس روانه کردم.

روزیست و ششم سپتامبر ۱۹۱۸ يك کشتی جنگی آلمانی قرار بود از اودسا پیوتی حرکت نماید نزدیک غروب آفتاب است من و چند نفر از ایرانیان که از وین با اودسا آمده تا بایران بروند و در میان آنها عیسی صدیق نام یکی از محصلین ایرانی است که از پاریس آمده و با من سابقه دارد و بلکه تحصیلات ابتدائی خود را در تحت نظر من نموده است میباشد بکشتی مزبور داخل شدیم ناخدای کشتی را ملاقات نموده از او درخواست جا و مکان محفوظ مینمودم که در همان حین امری از مرکز نظامی بحری آلمان بوی رسید حاصلش آنکه کشتی مزبور عزم مسافرت خود را پیوتی تغییر داده بجانب رومانی حرکت نماید و قسمتی از قشون ساخلوی اودسا را بدان طرف بکشد بواسطه انقلابی که در اوضاع جنگ در حدود بلغارستان رویداده است که از اینجا مسئله متارکه جنگ و انقلابات عظیم در آلمان شروع میشود ناخدای مزبور معذور بودن خود را بما اظهار نموده کمی از شب گذشته با نهایت پریشان حالی اسباب خود را از کشتی خارج نموده آنشب را هم بزرحت در اودسا اقامت نمودیم در صورتیکه نزدیک است از موفق شدن بگذشتن از دریای سیاه و رسیدن بسواحل گرجستان ناامید گردیم گرچه اضطراب زیاد از کشتی نشینی در این دریا حاصل بود بواسطه مینها که در نقاط مختلف این دریا ریخته شده و ریزندگان آنها صاحب منصبان روسی بوده اند که اکنون بدیار عدم رفته یا در گوشه و کنارها بروزنامه فروشی و تکدی امرار حیات مینمایند صاحب منصبان آلمانی و اطریشی هم از مواقع آن آلات نابود کننده کشتیها در این

برلن و سفر ایران

دریایخبرند این است که میتوان این دریا را از این بابت خطرناکترین دریاها شمرد. ترکیدن يك مبن هم در ساحل دریا در صبح این روز و انقلابی که در دریا برپا میکند بر اضطراب خاطر میافزاید با وجود این فسخ عزیمت نکرده بر اهنمائی اداره نظامی آلمان با یکی از کشتیهای تجارتی او کرنی روانه سباستیل میشویم که از آنجا با کشتی نظامی آلمان بجانب پوتی رهسپار گردیم پس از رسیدن سباستیل بیفاصله در کشتی جنگی آلمانی که پر است از آلات ناریه و بساحل گرجستان میروود جایگیر شده روانه میشویم مسافتی را که در اوقات عادی در ظرف چند ساعت باید پیمود سه شبانه روز پیموده در صورتی که مخاطره برخوردن بمین و آتش گرفتن کشتی در پیش نظر در هر دقیقه جلوه گرو کشتی بانان بانهایت احتیاط حرکت مینمایند گاهی در وسط دریا مدت طولانی از رفتار افتاده در تجسس راه کم خطرتری میفتند عجباً در مدت سه شبانه روز طی مسافت از سباستیل تا پوتی هیچ کشتی در دریا دیده نشد که آمد و رفت نماید بالاخره خود را از این مخاطره درلنگر گاه پوتی نجات یافته دیده با قطاری که از آنجا بتفلیس روانه بوده حرکت نموده هشت ساعت فاصله وارد تفلیس میشویم چون این شهر یکی از مرکزهای بزرگ نظامی روس بوده در مدت جنگ صدمه بسیار دیده و آثارش از در و دیوار کوچه و برزن نمایان است با وجود این همه زحمت که بر گرجستان دریایتخت آن وارد شده و با اینکه اکنون چند هزار نفر قشون آلمان در این شهر و اطراف آن اقامت دارند و تمام اختیارات در دست آلمانهاست باز يك هیجان ملی دیده میشود که روزمره در ازدیاد است بلی گرجیان در جنگهای چند ساله روس شرکت داشته اند ولی هیچوقت روسها اطمینان نداشته اند که آنها را پیش جنگ قرار دهند این است که کمتر کشتار داده اند و اکنون جوانان جنگ آزموده آنها برای خدمت بوطن خود و تشکیل يك دولت مستقل مهیا هستند خصوصاً که در موقع برهم خوردن سلطنت بزرگ روس و تجزیه شدن مملکت روسها اسلحه و مهمات بسیار در گرجستان گذارده و رفته یا خود تسلیم گرجیان نموده اند بهر صورت میتوان گفت که گرجستان در جنگ چند ساله منفعتی که برده است از ضررش بیشتر بوده اکنون هم آلمانها با گرجیان همراهی میکنند تا بعد روزگار چه طرحی بریزد تاچه درجه موفقیت حاصل

فصل هشتم

نمایند شریف الدوله میرزا علی محمد خان کاشانی در این وقت جنرال قنصل ایران است در گرجستان با من سابقه دوستی دارد سه روز با او در تفلیس بسر برده از اوضاع درهم و برهم ایران اندکی آگاهی یافته بر تأثرات خاطر ام افزوده میشود بالاخره بواسطه جنگ میان مسلمانان و ارامنه که در شهر بادکوبه در این ایام جریان دارد از رفتن بایران از راه بادکوبه منصرف و از خط سیر قشون آلمان که تا سنائی رفته اند بعد از آن از خط حرکت قشون عثمانی که آذربایجان را اشغال نموده است عازم تبریز میشوم . در سنائی مداخله نظامی آلمان تمام شده گرفتار خشونت قشون ترک گشته باز حمت بسیار از میدانهای جنگ ارمنی و مسلمان که هنوز رایحه عفونت اجساد کشتگان آنها در اطراف قره کلیسا و غیره شنیده میشود گذشته بنخجوان میرسم در ایستگاههای راه آهن بجز پایهای عمارتهای سوخته ویران شده چیزی دیده نمیشود تنها از نخجوان ایستگاه را ترکان مرمت نموده اند .

گفتگوی تمرکز یافتن ارامنه در ایروان و تشکیل دولت ارمنستان شنیده میشود ولیکن ترکان مسئله استقلال ارمنستان را بسخریه میگویند و میگذرند در صورتیکه ارامنه با جدوجهد شدید بجمع آوری قواء و تأسیس حکومت مخصوص شتاب میکنند و از دولت آلمان استفاده نموده مقاصد خود را بمعیت با آنها پیشرفت میدهند عثمانیان هم در اطاعت نمودن از حکومت نظامی آلمان ناگزیرند .

خلاصه روز چهارم محرم یک هزار و سیصد و سی و هفت (۱۳۳۷هـ) که سه سال تمام قمری از روز خروج من از تهران میگذرد با يك عالم امیدواری از رود ارس گذشته وارد خاك ایران میشوم خوشحالی من یکی از رسیدن بخاك وطن است و دیگر از ورود بآذربایجان که سالهاست آرزوی دیدن آن مرز و بوم را داشته ام و اگر این حوادث روی نداده بود و گذشتن از بادکوبه امکان داشت البته این راه دور را نمیپیمودم پس دیدار این مملکت که مراقبری و اتفاقی رویداده نعمتی است که انتظار آنرا نداشته ام و موجب مسرت خاطر من است .

فصل نهم

آذربایجان و قشون عثمانی

عثمانیان بواسطه همزیان بودن با مردم آذربایجان سالهاست گوشه چشم باین مرز و بوم دارند و لکن آذربایجانیان هیچگاه تمایلی بآنها نداشته و بالینکه یکی دو قرن است بواسطه حوادث سیاسی ترك زبان شده اند ایرانی بودن خود را کم نکرده افکار ضد عثمانی در آنها بیشتر است تا در دیگر مردم ایالتهای ایران در سالهای آخرین که این ایالت را قشون روس اشغال کرد و روسها در آنجا نفوذ یافتند ترکان بواسطه دشمنی با روس بهانه بسته سرحدات غربی این مملکت را در فشار عساکر و عشائر خود در آوردند در جنگ کنونی هم که اتحاد ترکان و ترك زبانان برای تشکیل یک دولت ترکی بیشتر محل توجه عثمانیان گشته مخصوصاً پس از نابود شدن سلطنت تزاری و خالی شدن آذربایجان از قشون آندولت ترکان بیشتر بخیال تصرف این مملکت افتاده اند و مخصوصاً بعد از بهم افتادن ارامنه با مسلمانان قفقاز از انقلاب روسیه که مسلمانان آن دیار بشدت محتاج حمایت بودند و بانهایت آرزویی که باستمداد از ایران داشتند هیچگونه مساعدتی نیافتند (و با اوضاع درهم و برهم ایران توقع بیموقعی هم بود) عثمانیان بجابجایی برای آنها مدد فرستاده تا يك اندازه شرار ارامنه را از سر آنها کوتاه و نفوذ خود را در قفقاز زیاد کرده با اجرای مقاصد دیرینه خویش در قفقاز و گرجستان با نهایت جد و جهد کوشیدند.

اگرچه در تقسیم بنادر دریای سیاه پس از عقد معاهده میان آلمان و انقلابیون روس و اوکرن بندر بزرگ باطوم بعثمانیان سپرده شد و راه استانبول بققاز باز گشت ولی کشمکش عثمانیان با آلمانها شروع شد باین سبب که ترکان میخواستند در باطوم که پیاده شدند هیچگونه مزاحم پیش پای خود ندیده خود را قادر مطلق در اطراف آراوات بدانند و بالاخره ایران و افغانستان را هم در قبضه قدرت خود داشته رابطه با مسلمانان

هند حاصل نمایند را اگر توانستند همه را باسم عالم اسلامیت تصرف نمایند و اگر نشد ترك زبانان آن دیار را جمع کرده گمکرده های خود را از این طرف تلافی نمایند و اگر باین عنوان هم موفقیت نیافتند بکدولت اسلامی ترك زبان در قفقاز تشکیل داده زیر نظر خود نگاهدارند که میان آنها و روس آینده که از او اندیشه دارند فاصله بوده باشد و هم از خیالات عالی بزرگترین دشمنهای خونی خود ارمنیها در حدود ارمنستان جلوگیری نمایند و در ضمن ملت خسته شده از با در آمده خود را که نزدیک است از جنگ سرپیچیده از زیر بار بدبختی شدید شانه خالی نماید بعنوان تصرف قفقاز آرام و دلگرم نگاهدارند.

و اما آلمانها در مقابل این تصورات عثمانیان نظریات مخالفی داشتند که نمیتوانستند از آنها صرف نظر نمایند یکی آنکه با آتیه روس کار بسیار دارند چه اگر درهای اروپا بروی آنها بسته شود راهی جز راه روسیه برای آنها باقی نخواهد ماند و در اینصورت نمیتوانند در روسیه که نمیدانند چگونه باید آنرا تشکیل بدهند يك رقیب ضمحخت حرف نشنو با قوت و قدرت اتحاد مذهبی او با قفقازیان موی دماغ آنها بوده باشد و ایران و افغانستان هم که شاهراه هندوستانند تحت نفوذ آن رقیب در آید. و دیگر اینکه آلمان نمیخواهد ارامنه بکلی در دست عثمانیان محو و نابود شوند و میدانند اگر عثمانیان در قفقاز و گرجستان نفوذ کامل حاصل کنند زمانی نمیکند که نژاد ارمنی را قطع مینمایند و ملاحظات دیگر که شرح و بسطش موقع ندارد بهر صورت کشمکش میان آلمان و عثمانی در گیر شد که برای همین کار طلعت پاشا صدراعظم بلکه دیکتاتور عثمانی مکرر بیرلن آمده بالاخره آلمانها را حاضر کردند که عثمانیان تصرفات محدودی در قفقاز بنمایند خصوصاً که قشون انگلیس بعد از تخلیه شدن آذربایجان از قشون روس برای نشستن در جای آنها از قزوین شروع به پیش آمدن کرده در اینصورت لازم است از آنها جلوگیری شود و بهر ملاحظه که بود آلمانها گرجستان را کاملاً در دست خود نگاهداشته اند باسم سرپرستی از يك دولت مستقل و ارمنستان را نیز آزادی داده اند و مقرر شده ترکان بآنها تجاوز ننمایند آنها هم متعرض مسلمانان نشوند و قفقاز را به عثمانیان سپرده اند و برای جلوگیری از پیش آمدن انگلیسیان

آذربایجان و قشون عثمانی

از طرف آذربایجان به عثمانیان اجازه داده اند آن مملکت را موقتاً اشغال نمایند عثمانیان هم بی مجذور وارد خاک ایران شده تا نواحی زنجان پیش رفته اند و اگر تصادف با قشون انگلیس نمی کردند از رفتن به تهران هم دریغ نمی داشتند و خیالی را که دو سال پیش در سر داشتند از رفتن به تهران از راه همدان و افتادن بغداد مانع اجرای آن شد از طرف آذربایجان انجام میدادند .

اما این خیالات را عثمانیان بروی خود نیاورده در جواب تعرضهای ایرانیان در داخل و خارج میگویند قشون کشی بآذربایجان برای مصالح نظامی است و مقصد تجاوز بخاک ایران نیست بلکه این مقدمه و وسیله تشکیل یک دولت اسلامی است در حدود قفقاز و پس از موفقیت بآن مقصد خاک ایران تخلیه خواهد شد آلمانها هم این عنوان را تصدیق میکردند شاید هم مایل باشند که واقعیت داشته باشد اما بدیهی است میان خیالات آنها با خیالات عثمانیان فاصله بسیار است .

و دیگر از یک پا در میان تازه که در اوضاع ایران شمالی و قفقاز مدخلیت دارد سخن برانیم و آن نهادن نام آذربایجان است بر سر قسمتی از ترکستان و قفقاز شرح واقعه آنکه جمعی از مردم قفقاز که با عثمانیان مربوط بوده اند بخیال افتاده حکومت اسلامی قفقاز را حکومت آذربایجان بنامند و شهر بادکوبه را مرکز آن قرار بدهند و اگر در آتیه موفق شدند که آذربایجان ما را جزو آن حکومت بنمایند همه یک نام خواهد بود بدیهی است دولت عثمانی هم کاملاً با این تدبیر همراه بوده ولی چون ایرانیان از داخل و خارج اعتراض کردند بجه مناسب قسمتی از قفقازیه این نام را برای خود برگزیده است دولت عثمانی اظهار بیخبری کرده قول میدهد آنها را از برگزیدن این نام ممانعت نماید اما اثری بر این قول مترتب نشده و اوراق رسمی با علامت جمهوری آذربایجان منتشر و نمایندگان به همین نام با طرف میفرستند .

بالجمله آذربایجان از طرف قشون عثمانی اشغال و روابط آن ایالت با مرکز تهران منقطع میگردد و هم عثمانیان در تأسیس دولتی بنام آذربایجان در بادکوبه سعی نموده علوی نمیکشد که با جدیت مردم آنجا کاری از پیش برده تشکیلاتی میدهند خصوصاً بعد از جنگ شدیدی که قشون عثمانی و آذربایجان جدید در شهر بادکوبه

فصل نهم

و نواحی آن با آرامنه نموده آنها را مقهور و متواری ساخته و اموال بسیار بتصرف آورده که بر قوت و قدرتشان افزوده میشود اگر چه بحقیقت تمام آذربایجان ایران و آذربایجان جدید چند روزی در تحت اشغال عساکر عثمانی درمیآید ولی این کارمقدارن میشود بامتار که جنگ در اروپا و اشغال شدن استانبول بواسطه متفقین و با شکست خوردن شدید دولت عثمانی.

خلاصه در اواخر ذی الحجه یک هزار و سیصد و سی و شش (۱۳۳۶هـ) که نگارنده از تفلیس بجانب تبریز روانه میگشتم میدیدم دستجات قشون عثمانی با شتاب بجانب باطوم مراجعت میکنند بی آنکه کسی بداند چه خبر است چنانکه در آذربایجان یعنی در شهر تبریز و نواحی آن تا اواخر محرم یک هزار و سیصد و سی و هفت (۱۳۳۷هـ) قدرت نظامی عثمانی بی تزلزل دیده میشود و نمیکذارند عقب کشیدن خود و تخلیه نمودن شهرهای اشغال شده هویدا گردد بلکه در همان حال باز مشغول جمع آوری غله و جلب منفعت بودند بهر وسیله که ممکن میباشد.

عثمانیان در مدت چند ماه توقف تبریز و نواحی بی اندازه با مردم بخشونت و بی اعتدالی راه رفتند که مردم ستمهای چندین ساله قشون روس را فراموش نموده از دست تعدیات برادران دینی خود بستوه آمده بودند.

خلاصه اجمالی از احوال خود در ورود بخاک ایران و دیدار آذربایجانیان بنویسم زان پس بخاتمه کار عثمانیان در ایران اشاره نمایم.

مدتی است خط آهن تفلیس به تبریز اتصال یافته بواسطه يك کمپانی روسی و از روی امتیازی که در زمان وزارت خارجه محمد حسنخان و ثوق الدوله باو داده شده و میتوان گفت از بابت شرایط یکی از بدترین امتیازاتی است که دولت ایران باجانب داده است.

این راه آهن از رود ارس میگذرد و مستقیماً به تبریز میرود و یکی دوشعبه از آن جدا شده بدریاچه ارومیه وصل میگردد ولی بدیهی است آنرا نمیتوان قیاس بدیگر راههای روسیه نمود زیرا در ایران ساخته شده همه چیزش بفرخور استعداد محیط است علی الخصوص بعد از برهم خوردن دولت تزاری و بازگشت عساکر روس

آذربایجان و قشون عثمانی

از ایران که بیصاحب مانده و اینک در دست عثمانیان است عثمانیان هم بیش از اینکه بخواهند قشون خود را بازگشت دهند گاهی مسافرین ایرانی را حمل کرده از تبریز بتفلیس و بعکس میبرده اند ولی اکنون که پی در پی در کار برگردانیدن قشون خویش بطرف باطوم هستند دیگر مسافر نمیپذیرند با وجود این مرا با چند مسافر دیگر بطور فوق العاده پذیرفتند در صورتیکه هر چه مسافر غیر نظامی بود همه را در یک اطاق بارکش روی هم ریخته اند و بالاخره با زحمت بسیار خود را بمرند رسانیدیم و در آنجا بواسطه نبودن نفت سیاه ترن از کار و رفتار بماند ناچار مسافت میان مرند و تبریز را با ارا به طی نمودیم .

با وجود تعب بسیار از مسافرت طولانی و با دلتنگی شدید از دخالت قشون عثمانی در خاک وطن و پیدا نبودن بیرق شیر و خورشید نه در سرحد و نه در راهها و نبودن هیچگونه تفتیش از واردین و دیدن احوال اسف اشتعال مردم آذربایجان از تعدیات قشون عثمانی باز از ورود بخاک وطن مسرتی در خاطر خود احساس میکنم و در جلفای روس که اکنون جلفای عثمانی نامیده میشود باتلفن نظامیان عثمانی ورود خود را بتبریز اطلاع میدهم و برخلاف عادت بمصلحتی بهتر چنان میدانم که بر ولیعهد یا یکی از بستگان او ورود نمایم .

محمد حسن میرزای قاجار ولیعهد با اینکه جوان است و کم تجربه در تهاجم قشونهای مختلف بیگانه در سالهای اخیر در آن ایالت رقطاع روابط آنجا با مرکز بصورت ظاهر عنوان حکومت ایرانی و تایک اندازه موقعیت خود را نگاهداشته است . ولیعهد فرزند دوم محمد علیشاه مخلوع است در اینوقت بیست و چند سال از عمرش گذشته است محمد حسن میرزا بر حسب ترتیب مملکت که سلطنت از پدر به پسر میرسد بولایت عهد نرسیده بلکه چون در موقع خلع پدرش که سلطان احمد میرزا را در حال صغر جانشین او قراردادند محمد حسن میرزا را هم موقتاً ولیعهد نمودند .

ولیعهد را در زمان کودکی دیده بودم که آثار هوشمندی از وی نمایان بود و تصور نمیکردم در این مدت کم این درجه رشد بدنی کرده باشد .

ولیعهد تحصیلاتش ناتمام مانده است ولی در مدت اقامت آذربایجان و گرفتار بودن با انقلابات سیاسی و نظامی چه از طرف روسها که چند سال سخت در فشار بوده است و چه از طرف عثمانیان که اخیراً مبتلا شده تا یک اندازه معلومات سیاسی و نظامی حاصل کرده است و بر اوضاع دنیا اندکی آگاه شده پیشکاری شخصی او در اینوقت با موقوف الملك است که با من سابقه دوستی دارد میرزا سید علی خان موقوف الملك پیرمردی است که سالها از مقربان مظفرالدینشاه بوده است با روحیات کهنه پرستی انقلابات تجددخواهی اخیر و حوادث بسیاری که در سالهای اخیر روی داده تغییری در احساسات او نداده است ولیعهد را مظفرالدینشاه جوانی و آذربایجان را همان ایالت سی سال پیش تصور مینماید و با افکار کهنه خود با کمال بیجالی در خانه ولیعهد ریاست میکند پاسی از شب ششم محرم ۱۳۳۷ هجری گذشته با تشریفاتی که از طرف ولایتعهد بجا آورده شده است بخانه موقوف الملك وارد شده صبح فردای آن بملاقات ولیعهد میروم.

ولیعهد از ملاقات من اظهار مسرت کرده در تنگنای محیط نظامی اجنبی که واقع بود همه روزه ساعتی چند با نگارنده درد دل و صحبت مینمود گفتم تنگنای نظامی بیگانه بلی قشون ترك در تبریز گرچه بظاهر متعرض مقام ولایتعهد نشده است و احترامات صوری او را تا یک اندازه رعایت میکردند ولی تمام اختیارات را از دست او گرفته در تمام کارها دخالت مینماید نهایت برای حفظ صورت يك شخص ایرانی طرفدار سیاست عثمانی را برای همین کار از خارج با خود آورده به پیشکاری آذربایجان منصوب ساخته مقاصد کشوری را بدست او جاری مینماید و والی که از تهران منصوب بوده بمعز بازگشت نموده است البته نصب والی تازه بر رعایت نزاکت با دستخط ولیعهد بوده است.

والی تازه مجد السلطنه ارومیه ایست این شخص سالها در قشون ایران خدمت کرده در هنگام تجاوز قشون روس بخاك آذربایجان با آنها طرف شده و خسارت دیده بالاخره در تفلیس اقامت گزیده موزه ئی از آثار قدیم فراهم آورده است در جنگ میان میان مسلمانان و ارامنه بحمایت مسلمانان برآمده بالاخره خانه او در تفلیس یغما

مجدد السلطنه بعثمانيان پناهنده شده آنها از وی نگاهداری کردند و در آن هنگام که ایرانیان مهاجر بطرف کرمانشاهان میرفتند و در بید سرخ با قشون روس میجنگیدند مجدد السلطنه خود را از بغداد بصرحه که اردوگاه مهاجرین و مجاهدین بود رسانید بلکه مصدر کاری بگردید ولی رئیس اردوی ملی نظام السلطنه اقبالی باو نکرد و صاحب منصبان آلمانی که آن اردو را اداره میکردند بواسطه اتصال او بعثمانيان باو واقعی نهندند مجدد السلطنه افسرده خاطر بازگشت نموده در خاقین اقامت کرد و عثمانيان معاشی باو داده از او نگاهداری کردند نگارنده در صحنه در قصر شیرین و بغداد او را دیده دیگر ندیده بودم تا این وقت که در تبریز والی آذربایجان میسینم بایک اردوی نظامی عثمانی که او را حمایت مینماید مجدد السلطنه در تبریز کاری که کرده و آنرا بمنزله عاقبت اندیشی برای خود می شمارد این است که ولیعهد را از خود اطمینان داده رضای خاطر ویرا بهر صورت بوده است بدست آورده است باوجود این بنمایند برون از طرف عثمانیان بیشتر شباهت دارد تا بوالی ایرانی بودن برای آذربایجان و مسام است که عمر حکومت او با عمر توقف قشون عثمانی در آذربایجان توأم خواهد بود .

اما اوضاع تبریز و احوال خلق و کیفیت دوائر دولتی مدت طولانی پیش از جنگ عمومی و در ایام جنگ تا وقتی که حکومت تزاری برهم نخورده بود حکمرانی آذربایجان با نماینده سیاسی روس بود که بایک اردوی نظامی روسی حمایت کرده میشد در بار ولایت عهد و دوائر دولتی اسمی بی رسم بودند تابع قوه بیگانه انگلیسیان هم خوشحال بودند که بواسطه معاهده ۱۹۰۷ مسیحی در کارهای آن ایالت در معنی با روسها شرکتی دارند .

پس از برهم خوردن حکومت تزاری و تخلیه شدن ایالت آذربایجان از قشون روس انگلیسیان نتوانستند بهر صورت قشونی بآنجا فرستاده جانشین قشون روس قرار بدهند حکومت ایرانی محل هم بواسطه فقدان رجال قابل و نبودن زور و زر نتوانست آن ایالت را منظم نگاهدارد در این حال جمعی بنام فرقه دمکرات در تبریز نفوذ یافته

فصل نهم

بعد از رفتن قشون روس پروبالی گشوده با ولیعهد هم موافقت نکرده اند و هر چه مزاج شدیدی در تبریز و دیگر ولایات آذربایجان حکمفرما شده است و بدبختیهای شدید تولید نموده که یکی دوتا از آنها اشاره مینمایم. اول حکایت انقلاب ارومیه و سلماس و کشمکش میان مسلمانان و کلدانیها که موجب قتل نفوس و نهب اموال رهاك اراض بسیار گردید و شرح آن واقعه دلخراش را در تواریخ خصوصی آذربایجان باید ملاحظه کرد. دوم قصه ذخیره ئی که از قشون روس در شرفخانه بجای ماند چه ذخیره جنگی هنگفت که در قرنهای اخیر هیچ کجای از زمین ایران از ذخیره های جنگی باین درجه سنگین نشده بود بلی روسها در سالهای متمادی این ذخیره را برای انجام مقاصد بزرگ در ایران و بلکه در شرق تهیه دیده بودند و این ذخیره بزرگ در سایه بی مبالائی حکومت نا توان آذربایجان و کشمکش میان دولتیان با اشخاص غیر رسمی که در کارهای دولتی دخالت میکردند و آنها خود نیز بایکدیگر سازش نداشتند بیغما رفت قسمت مهمی از این گنج باد آورده ممکن بود در این وقت که رب النوع جنگ در دنیا حکمفرماست اردوی بزرگی را در ایران مسلح سازد و دولت و ملت از وجود آن قوه استفاده نمایند تا راج شد و باقیمانده يك قسمتش را ملیون تبریز برای روزیکه بکار آید در قنصلخانه آلمان در تبریز ذخیره کردند و در موقع اشغال شدن شهر بتوسط قشون عثمانی بدست آنها افتاد و بالاخره قسمتی هم از آن که از همه کمتر بود بدست کارکنان حکومت آذربایجان آمد و معلوم نشد که چه شد.

از مطلب دور نشده بشرح دوائر حکومتی آذربایجان پردازیم در اواخر ایام مداخله نظامیان روس در کار آذربایجان حاج میرزا حسنخان محتشم السلطنه اسفندیاری که از رجال قدیم ایران است سمت پیشکاری این ایالت را داشته و او شخص با ملاحظه ئی است بقدر دیگران نخواست و یا نتوانسته است مداخل بکند این است که اندوخته زیادی ندارد و در این مأموریت هم طرفی بر نبسته است بعلاوه بعد از رفتن قشون روس و تاراج شدن ذخیره شرفخانه با اشخاص غیر رسمی که در کارها دخالت میکردند آتش يك جوی زرفته مقارن ورود عساکر عثمانی که پیشکار هم برای ایالت همراه خود آورده بودند قهراً ترك مقام گفته بتهران رهسپار گردیده است

آذربایجان و قشون عثمانی

ومجدالسلطنه بجای وی نشسته در تحت حکم رئیس قشون .

ریاست قشون عثمانی در آذربایجان با کاظم پاشاست در تحت امر و فرمان خلیل پاشا والی سابق بغداد خلیل پاشا بعد از شکست بغداد و دخالت انگلیس در بین النهرین مأمور عالی نظامی عثمانی شد در کلیه قفقاز که عثمانیان میخواستند گمکرده‌های خود را در حجاز و عراق در آنجا جستجو نمایند اردوی از قفقاز گذشته داخل خاک ایران شده هم در تحت حکم او است .

واما ولیعهد - ولیعهد همانطور که در مقابل عساکر روس بردباری و سکوت داشته است در برابر قشون عثمانی هم همان سیاست را اختیار کرده است و غیر از این چه میتوانسته است . بکند و در عین حال ولیعهد از تندروان از ملیون آذربایجان که با اوضدیت دارند بیشتر نگران است تا از قشون بیگانه که وطنش را اشغال نموده است چه این جمع را مخالف سلطنت میداند و در کشمکشهای آخرین که با آنها داشته از ایشان سخت بدگمان شده است و بمحض ورود عساکر عثمانی رؤسای دموکرات‌مزبور بامر رئیس قشون از تبریز تبعید شده اند و ملیون معتقدند که گرفتاری و تبعید آنها بتقاضای محرمانه خود ولیعهد بوده است .

ورود نگارنده به تبریز و آمیزش با ولیعهد از یکطرف و با ملیون از طرف دیگر سبب میشود که از بدگمانیها میان ولیعهد و ملیون کاسته شود خصوصاً که زمزمه خاتمه یافتن جنگ و بازگشت عساکر عثمانی از آذربایجان هم بلند میشود و ولیعهد ملتفت میگردد که تبعید شدگان پس از رفتن قشون عثمانی آزاد شده به تبریز خواهند آمد و در صدد کشیدن انتقام از وی برخوانند آمد و کار بسختی خواهد کشید و معلوم نیست چه قوه جای قوه قشون عثمانی خواهد نشست این است که پیش از رفتن عثمانیان او خود نزد رئیس قشون بظاهر توسط کرده تبعید شدگان آزاد شده به تبریز مراجعت مینماید .

تبعید شدگان هم که دور رئیس آنها اجلال الملک و شیخ محمد خیابانی هستند پس از آزادی بظاهر ساکت و در باطن برای تلافی کردن انتظار فرصت میکشند ولیعهد میخواهد از تبعید شدگان دلجوئی کند ولی آنها روی خوش بوی نشان نمیدهند

و بالاخره بتوسط نگارنده در میان آنها بظاهر الفتی حاصل میگردد و ولیعهد در مجلس ملاقات آنها میگوید ولیعهدی من اساس ندارد چونکه باید در شدن شاه بريك پسر آن پسر ولیعهد خواهد شد در اینصورت نمیباید بر مقام خود چندان اندیشه می داشته باشم. خلاصه زمان حرکت عساکر عثمانی نزدیک میشود ولیعهد در نظر گرفته است قشونی تشکیل بدهد بریاست مجد السلطنه و او را در آذربایجان نگاهدارد ولی بدیهی است که مجد السلطنه با مخالفت ملیون آذربایجان با او بامید ریاست يك قشون موهوم نمیتواند بعد از رفتن عساکر عثمانی آنجا بماند خصوصاً که بده و بستانهایی هم بامر دم دارد که تا يك اندازه در تحت قدرت تکیه گاه او یعنی قوه نظامی بیگانه صورت گرفته است و بعد از انفصال وی از آن تکیه گاه ممکن است مدعیانی هم او را تعقیب نمایند تحریکاتی هم البته از رجال درباری تبریز که مقام او را میخواهند بگیرند در کار خواهد بود و بهر صورت بیفاصله بعد از حرکت قشون عثمانی مجد السلطنه هم شبانه تا گرفتار دست طلبکاران و مدعیان نشده بدم نیفتد روانه میگردد و سعی و کوشش آنها در نگاهداری او نتیجه نمیدهد اینک تمام قوه بدست شخص ولیعهد است بی آنکه رابطه درستی بامرگز داشته باشد و بر فرض هم که بتواند با تلگراف کسب تکلیفی از امرگز بکند با بی پولی خزانه دولت و درهم و برهم بودن اوضاع و احوال دربار از کجاکه بزودی تهران بتواند کمکی بآذربایجان بنماید.

پس ولیعهد باید خود از میان بستگان خود یا رجال آذربایجان کسی را حکومت بدهد تا از امرگز در موقع خود ترتیب دیگری داده شود.

ولیعهد در انتخاب والی برای آذربایجان دو چیز را در درجه اول نظر دارد یکی آنکه از عهده معارضه با دمیکراتهای مخالف خود بر آید و لا اقل همدست آنها نگردد و دیگر آنکه بتواند از همراه بوده باشد بکیسه تهی وی خدمتی بنماید و برای این کار مکرّم الملك را که از یکطرف شخص پشت هم اندازی است و از طرف دیگر مخالف و حریف اجلال الملك دمکرات در نظر میگیرد ولی مکرّم الملك این مقام را ندارد و با وجود اشخاص سزاوارتر از حیث سن و مرتبه در میان رجالی که در تبریز هستند اجرای این مقصود کار آسانی نمیباشد این است که در نظر میگیرد و یا باو

آذربایجان و قشون عثمانی

راهنمایی میشود که از رؤسای ملیون و از درباریان خود و رجال محترم تبریز مجلسی کرده آن مجلس از هیئت خود با اکثریت آراء یکی را انتخاب نموده بولیعهد پیشنهاد شود و او فرمان حکومت ویرا صادر نماید .

در این حال یکی از محارم ولیعهد از نگارنده و جمعی از رؤسای ملیون و درباریان و رجال محترم آذربایجان میهمانی میکند بی آنکه هیچیک بدانند در ضمن میهمانی صحبت دیگری هم خواهد بود صاحبخانه عنوان میکند که والا حضرت فرموده اند چون بتهران دسترسی نداریم و لازم است کسی را برای نیابت ایالت برقرار سازیم در این مجلس که همه جمعند یک نفر را در نظر بگیرند و بمن پیشنهاد کنند کسانی که بی خبر بودند تمجید کردند که ولیعهد باینصورت برای آذربایجان والی معین مینماید ولی تقاضای رأی مخفی نمودن صاحبخانه بدر آمدن نام مکرم المملک غائب ثابت کرد که این تدبیری بوده است برای انتخاب او بادستوری که سرأ بدرباریان که اکثریت آن مجلس را تشکیل میدادند داده شده ولی کار گذشته بود و بر کدورت باطنی جمعی از این تدبیر اثری مترتب نبود در همان شب همه این جمع از طرف ولیعهد احضار شدند ولیعهد میخواست اظهار بیطرفی کرده خود را از مجلس روز بیخبر نشان بدهد این بود که گفت آقایان دست ما از تهران کوتاه است مجد السلطنه رفت کسی را بنظر بگیرید موقتاً زمام کار حکومت را در دست بگیرد تا تکلیف از مرکز معین گردد.

همه گفتند اختیار با والا حضرت است ولیعهد گفت نمیخواهم گفته شود من بمیل خود کسی را انتخاب کرده ام این است که میخواهم بانظر شما تعیین شده باشد حاضرین باز جواب اول را دادند ولیعهد نام چند نفر از رجال محترم را که حاضر بودند برده گفت اینها همه صلاحیت دارند و کسی را که نام نبرد آنکس بود که خود تعیین کرده است و در مجلس نیست .

در این حال غلامحسین خان عدالت السلطنه رئیس عدلیه که شخص بی باک و کم ملاحظه می است عصبانی شده گفت قربانت شوم چرا این قدر بخود زحمت میدهید مجلس کردند رأی گرفتند انتخاب کردند مگر بعرض نرسانیده اند ولیعهد از روی حیرت که را انتخاب کردند جواب داد مکرم المملک را ولیعهد با حال اضطراب پرسید

مكرم الملك! عدالت السلطنة بلى مكرم الملك و طورى ادا در ده صورت استهزاء، بخود گرفت.

وليعهد در صورتيكه اكثريت اورا معين کرده است من هم موافقت ميكنم و برئيس دفتر خود گفت فرمان نائب الايالكى مكرم الملك را بنويس و فردا بيايد دستور العمل لازم را بگيرد اين بگفت و برخاسته خود را از اين مجلس پر افتضاح خارج نمود.

مكرم الملك والى آذربايجان شد و بواسطه زرنكى خوشى و داشتن خانواده بزرگ تصور ميکرد بى مزاحم ميتواند اين بار را بمنزل برساند ولى ورود اجلال الملك از محبس نظاميان عثمانى در آمده رقيب ديرينه او بفاصله چند روز و شروع كردن وى بمخالفت با حكومت و ضديت با شخص حاكم براو ثابت كرد كه بكار مشكلى دست زده و تنها حمايت شخص وليعهد براى باقى ماندن در اين مسند كافي نخواهد بود.

در اين حال خبر رسيد كه قشون انگليس كه بواسطه توقف عساكر عثمانى در زنجان اقامت داشت عقب نشيني ميكند و راه تهران دارد باز ميشود نگارنده در صدد ميشود هر چه زودتر خود را بتهران رسانيده از زحمت سفر طولانى خلاص گردد ماسباب اين مسافرت بهر صورت ممكن است فراهم ميگردد و دريك مجلس خطابه عمومى دوستان آذربايجانى را كه از ميهمان نوازي آنها تشكر داشته و داع گفته با داشتن پيغامهاى از وليعهد براى شاه بطرف تهران روانه كشتم.

فصل دهم

تهران پس از جنگ عمومی و قوای دولت

پیش از نیکارش اوضاع تهران شمه‌ئی از حال راه تبریز به تهران بنکارم از تبریز تا نزدیکی زنجان شاهراهی که سالهاست محل آمد و رفت قافله ها و ولیعهد دولت و رجال محترم خارج و داخل میباشد یکی از ناهموار ترین راههای مملکت ما است راه تبریز خرابی ذاتی داشته انقلاب جنگ عمومی و عبور و مرور قشونهای مختلف روس و ترك و انگلیس نیز بر خرابی آن افزوده است مخصوصاً در چند ماه آخر که عساکر ترك در آذربایجان توقف کرده و قسمتی از آنها رو به تهران رفته است و قشون انگلیس که در زنجان متوقف است از دو طرف برای جلوگیری از دیگری راهها را خرابتر نموده اند. این است که کار عبور کردن با ارابه از این راه بمشکلات بسیار بر میخورد خاصه که مصادف با بارندگیهای شدید هم بوده باشد.

دهات بی سکنه عرض راه لاشه بسیار حیوانات بارکش که بواسطه قحطی سال پیش و نا امنی و غیره در هر چند قدم در اطراف و بلکه در میان راه دیده میشود قبرستانهای تازه احداث شده در نزدیک دهات و قصبات بضمیمه احوال پریشان رقت انگیز زن و مرد و بزرگ و کوچک مردم شتمندیده اگر گاهی در دهات دیده شوند که تازه میخواستند سروسامانی بگیرند حقیقه تأثر آوراست.

آری در راه تبریز و زنجان دهاتی دیده میشود که نعش اموات در اطاقهای ویرانه آنها مانده است و خوراك جانوران شده و اگر نظر عمومی بنقاط مختلف مملکت انداخته شود دیده میشود که همه جای مملکت بیطرف ما در سایه جنگ اروپا و بی لیاقتی حکومت خود بصورت راه تبریز درآمده است.

بهر صورت با مرارت بسیار بزنجان میرسیم شهر زنجان را ندیده بودم اوضاع طبیعی آن بد نیست ولی خراب و ویران است و از آثار تمدن تازه در آنجا چیزی

نمودار نیست مگر دوسه مدرسه ابتدائی که در سالهای آخر بسبک جدید در آن دائر شده است.

یکی دو روز در آن شهر مانده بعضی از تربیت شدگان مدرسه های جدید آنجا را امتحان کرده زحمت مدیر آنها را که چند سال پیش از این از تهران باین شهر آمده است و نگارنده خود او را برای این کار انتخاب نموده است تقدیر کردم .
راه زنجان بتهران طبعاً هموار تر و دست تصرف بیشتر بآن رسیده است این است که با مشکلات کمتری خود را بتهران میرسانیم و تأثیری که از دیدن و برانی شهر قزوین و پریشانی مردمش حاصل میگردد کمتر از آنچه در زنجان حاصل شده است نمیشد .
اینک بتهران رسیده بعد از چند سال که از آنجا دور بوده نظری بحال و کار این شهر و مردمش مینمائیم قحط و غلای سال گذشته توارد بدبختیهای بسیار مرضهای مسری گوناگون شاید ربع جمعیت تهران را کم کرده است راستی تهران خلوت شده و کسر جمعیت آن نمایان است .

تهران با اینکه جمع کنیز از مردم فقیر و بیچاره آن کم شده است باز وضع فقیران در کوچه و بازارش رقت انگیز است آری فقیران مرده اند و اغنیاء فقراء گشته اند .
تهران بحال فلاکت آمیزی افتاده است که مختصر همراهی امریکائیان در جمع آوری فقرای آن بزرگ بنظر میآید .

بتهران در سالهای آخرین بزرگتر بدبختی که وارد شده این است که روح حرص و آزی روح نفاق و شقاقی روح بدگمانی و بداندیشی شدیدی در کالبدوی حکمفرما شده است و گوئی فرشته عاطفت و حقیقت از این شهر پرواز کرده بجای آن اهریمن بیرحمی و نادرستی بصورت و حشمتناکی نشسته است .

پیش از جنگ عمومی تهران جوان تمدن اروپا را بالای سر خود مانند آفتاب بلند پایه میدید و میکوشید دست خود را بدامان آن برساند و تصور میکرد صفحه اروپا پراست از عاطفت و مملو است از محبت و مرحمت و بالجمله اروپا را مهد سعادت و انسانیت میدانست جنگ عمومی بطلان این تصورات را مدلل داشت و فهمانید که اروپا هم قطعهئی از همین عالم و اروپائیان نیز پرورده ئی از پروردگان همین آب و خاکند

تهران پس از جنگ عمومی و قوای دولت

جنگ عمومی پرده می را از برابر روحيات اروپا برچید که جز با این دست قوی برچیدن آن پرده امکان نداشت و بالاخره محقق گشت که ترقیات علمی و صنعتی اروپا همان اندازه که آن مردم را بمادیات نزدیک و علاقمند کرده از عواطف روحانی و مراحم انسانی دور نموده است.

انعکاس این حقیقت در افکار اقوامی که تمدن اروپا را سره شق تعالی خود میدانستند بدیهی است چه اثر بدی مینماید پس اگر بگوئیم ایران و خصوصاً تهران جوان از بی پرده شدن احوال روحی و مدنی اروپا خود را در پرتاب گمراهی انداخته باور کردنی است و در اثر این پیش آمد بضمیمه فقر و فاقه عمومی که رویداده يك بی اماتنی و بی عاطفیتی دیده میشود که از پیش مانندی نداشته است.

تاریکی اوضاع سیاست داخلی و خارجی هم در سالهای آخر و مخصوصاً هر چه پیش آمده بیشتر بر بدبختیهای مزبور افزوده است.

سیاست خارجی ایران را از اواسط سنه ۱۳۳۴ (ه) تاکنون بدو قسمت باید تقسیم کرد اول سیاست مشترك روس و انگلیس پیش از برهم خوردن سلطنت روس تزاری و دوم سیاست منفرد هريك از آنها بعد از برهم خوردن سلطنت مزبور سیاست خارجی ایران بعد از کوتاه شدن دست تحریکات آلمان و عثمانی در غرب مملکت بواسطه تسلط انگلیس بر جزیره العرب اختصاص یافت بقاء مشترك روس و انگلیس باین ترتیب که مشرق و شمال که اطراف مرکز را هم شامل بود تحت نفوذ روس و مغرب و جنوب تحت نفوذ انگلیس در آمده هريك در قسمت خویش برای خود کارروایی میکردند و هر دو در مرکز برای یکدیگر فرقی که داشت این بود که روس با قوای خود دخالت میکرد و انگلیس با قوای ایرانی بدست صاحبمنصبان خود و گاهی با بعضی نفرات انگلیسی و هندی.

بدیهی است در اینحال حکومت مرکزی تهران صورتی بود بی معنی و جیره خواری از زیگیانگان که جز فرمانبرداری از آنها چاره می نداشت و داخوشی بود که عنوان سلطنت از او سلب نشده و خشنود بود که ماهی سیصد هزار تومان بی زحمت باو میرسد بی آنکه فکری بعاقبت کار خود بنماید.

در این حال ملیون تصور میکردند اگر مخالفین روس و انگلیس در جنگ فاتح گردند گریبان آنها از جنگ دو حریف ستیزه خلاص خواهد شد این بود که از فتوحات آلمان شادی میکردند چنانکه موضوع مهاجرت هم در يك قسمت و تا يك اندازه بهمین احساسات مربوط بوده است .

این احوال ادامه داشت و ملت ستمدیده در ظلمت حیرت و در تنگنای فشار سیاستهای مختلف بیگانه و تعدیات بیگانه پرستان گرفتار بود تا دست حوادث روزگار يك جانب قفس او را درهم شکست و سلطنت تزاری برهم خورد .

برهم خوردن سلطنت تزاری میباید ترس خارجه را بکلی ازدل ایرانیان برطرف ساخته بآنهاجرت و جلادت بدهد گلیم خویش را بتوانند از زیر پای هر بیگانه بیرون کشیده پیاپی استقلال خود قیام نمایند اما متأسفانه بواسطه قصور سیاست دولت و سهل انگاری کارکنان مملکت قوه نظامی انگلیس مواقع خالی شده از قوای روس را بفوریت اشغال کرد و سرتاسر ایران زیر نفوذ سیاست انگلیس در آمد مگر آذربایجان .

آری تنها آذربایجان بواسطه دور بودن از مواقع قدرت انگلیس و بسبب نزدیک بودن سیاست آلمان از راه قفقاز و عساکر عثمانی در آندیار از دائره نفوذ انگلیس بیرون ماند و بالاخره قوه نظامی عثمانی چنانکه در فصل پیش نوشته شد بجای قوای روس در آذربایجان نشسته قافلانکوه در میان دو عسکر ترك و انگلیس فاصله میگردد تا این وقت که تركان بواسطه متار که جنگ عمومی آذربایجان را تخلیه کرده سیاست انگلیس بی مزاحم و بدون احتیاج بقوه نظامی از قافلانکوه گذشته وارد تبریز میگردد و آذربایجان هم در سیاست خارجی با ایالات دیگر همرنگ میشود .

و اما سیاست انگلیس در ایران بعد از برهم خوردن سلطنت تزاری و پیش از متار که جنگ از ابتدای تأسیس حکومت بلشویکی در روسیه و کشمکش شدید انگلیس و فرانسه با آن دولت و مخالفت قسمتهای روسیه همجوار ایران با حکومت مسکو برای تحصیل استقلال با مساعدتهایی که از انگلیس و متفقین با خود میدیدند بدیهی است ایران و مخصوصاً مشرق و شمال آن میدان وسیعی میشود برای سیاست بازی و مسائل نظامی و اقتصادی .

تهران پس از جنگ عمومی و قوای دولت

گفتم مخصوصاً مشرق و شمال بلی چونکه انگلیسان بسبب وجود قوه در جنوب در تحت قدرت آنها از آن جا آسوده خاطر بودند و با عملیات نظامی که در عراق عرب میکردند از مغرب هم نگرانی نداشتند و مغرب ایران را هم در حکم بین‌النهرین تصور میکردند.

و اما مشرق و شمال - در شمال تازه شروع کرد نقشه سیاسی خود را اجرا میکنند دیگر تا چه اندازه کامیاب گردد و چون عملیات روس بلشویک هنوز سرحد آذربایجان نرسیده است و انگلیسان احتمال میدهند با مساعدتی که بقوای ضد بلشویک در روسیه میکنند بتوانند بساط بلشویکی را تمام ناجیده شده برچینند این است که در آذربایجان عجالتاً عملیات نظامی نمیکند اما در خراسان از قوای انگلیس و هندی تهیه میکنند و راه هند را در مقابل بلشویکها بدقت دیده بانی مینمایند اینجا لازم است با وضع گیلان هم اشاره نمائیم در اوایل جنگ عمومی در گیلان دو قوه بود یکی قوه جنگل و دیگری قوه دولت اما قوه جنگل .

در جنگل گیلان قوه‌ئی از مجاهدین گیلانی و غیره در تحت ریاست میرزا کوچک خان برضد تجاوزات روس تزاری تشکیل شد .

میرزا کوچک خان یکی از مجاهدین گیلان است در این وقت سالش بظاهر میان پنجاه و شصت است مردیست قوی بنیه سیه چرده موی سر و صورتش انبوه دارای اخلاق نیکو و در عین صلح و سلامت خواهی سلحشور دوستدار عالم اسلامیت و طرفدار استقلال و آزادی ایران و مخالف حکومتهای استبدادی خودی و بیگانه این شخص قوه‌ئی از مجاهدین فراهم آورده جنگل گیلان را اقامتگاه خود قرار داده بخیرال خویش راه قشون کشی روس را بایران تنگ نموده است این شخص بیشتر از مجمع اتحاد اسلام که در بادکوبه بوده تشویق میشده عثمانیان هم که طرفدار اتحاد اسلام هستند بوی توجه داشته اند آلمانها هم در ضمن تحریکات که در ایران بر ضد روس و انگلیس میکرده اند در تشجیع قوه جنگل نیز کوتاهی نداشته اند ولی میرزا کوچک خان با وجود استفاده نظامی که از آنها مینموده است ایرانیت و اسلامیت خود را از دست نمیداده بیگانه رایبگانه میدانسته است هر که بوده باشد چنانکه روسها

مکرر خواستند او را تطمیع کرده بدام بیاورند و فریب آنها را نخورد گاهی هم با دستجاتی از قشون روس که برای امتحان جلو میآمدند طرف میشد و آنها را عقب مینشاند عده زیادی از وطن خواهان هم که عاشق دیدار يك قوه ایرانی خالص بودند از تشکیل جنگل دلخوش و بآنجای متوجه بودند .

پس از برهم خوردن حکومت تزاری و تخلیه شدن گیلان از قشون روس انگلیسیان خواستند در آن ایالت نیز جانشین روس بگردند ولی قوه جنگل مانع شده مکرر بایش مقدمه قشون انگلیس زد و خورد نموده بالاخره قشون انگلیس آن اندازه که بگیلان رفته بود نتوانست اجتماع جنگل را برهم بزند و قوه آنجا را منحل نماید ناچار مأمورین انگلیس مانند دو دولت که باهم معاهده میندند با نماینده رئیس قوه جنگل قراردادی در ضمن چند ماده بسته آنها را بحال خود گذاردند چه دانستند که آن قوه آلت دست بلشویکها نمیشود و خسارچه را هر که باشد خارجه میداند . انگلیسیان از تعرض بقوه جنگل دست کشیده در رشت و انزلی و بعضی نقاط دیگر اطراف دریای خزر قشونی گذارده از این رو باذربایجان قفقاز و گرجستان راه یافته برای دست انداختن بروی معدنهای نفت بادکوبه بخیاخ خود وسیله نزدیکی بدست آوردند .

و اما قوه دزات در گیلان عبارت بود از يك حکومت که اعضای آن چند تن از بولوشان عیاش خیابان گرد تهران بودند و معدودی از گیلانیان هم رنگ آنها این جمع باستثناء کمی از آنها بشهوترانی و مداخل کردن میپرداختند در تقنین کردن میسان در باریان تهران و جنگل گزیدگان نیز کوتاهی نمیکردند بمقصد های خصوصی خود بعد از متار که جنگ اروپا سیاست روس در ایران محو شده و مؤسسات سیاسی و غیره او بتصرف انگلیس درآمد بی آنکه آنها را منحل کرده باشد بلکه بیرقهای بیمعنی روس تزاری بر سر آن مؤسسات باقی مانده سیاستمداران انگلیس در ایران آنها را حمایت میکردند و بلکه هر کجا لازم بود بکارکنان ایشان حقوقی بدهند هم میدادند بمقاصد سیاسی خویش .

در اینصورت و در اینوقت آیا میتوان سیاست خارجی ایران را منحصر ب سیاست

تهران پس از جنگ عمومی و قوای دولت

انگلیس دانست؟ خیر بلکه باید بیک نمایش کوچک از روس بلشویک هم اشاره کرد
زان پس پرده روس را برای وقت خودش فروانداخت و آن نمایش این است.

روس بلشویک در عین گرفتاری با انقلابات شدید داخلی خود و در عین کندن
ریشه‌های استبداد خویش نه آینده خود را با ایران از نظر دور گرفت و نه عملیات انگلیس
حریف بزرگ خود را در ایران نسبت به حقوقی که روس تزاری در این مملکت برای
خود فرض باطل می‌کرد و از روی این نظر برای جلب قلب ایرانیان و برهم زدن سیاست
انگلیس که نتواند در سنگ روس مرده بسینه زدن بهانه می‌دردست داشته باشد
معاهدات روس تزاری را با ایران بکلی لغو کرد قروض ایران را که بر روس داشت بخشید
مؤسسات خود را در ایران بملت آزاد ایران واگذار کرد مگر کمی از آنها را که برای
خود نگاهداشت و بالاخره بتساوی حقوق سیاسی و اقتصادی مابین خود و ایران قائل
گردید و سفیری « براوین » نام با معاهده مشتمل بر شانزده ماده همه سودمند بحال
ایران بتهران فرستاد بدیهی است ایرانیان در انقلاب عالم مبهوت بیخبر از اوضاع
جهان مرعوب سیاست انگلیس و از پیدا شدن رقیبی برای آن سیاست ناامید از دیدن
سفیر روس بلشویک طرفدار سرباز و عمله و شنیدن نطقهای دلکش او که می‌گوید:
روسیه کنونی بمظالم روسیه پیش در ایران اعتراف می‌کند و با عنز خواهی
امیدوار است بتواند بر جراحت‌هایی که از دست لیاخوفها (۱) بقلب ایرانیان رسیده
است مرهم بگذارد چه اندازه خوشحال میشوند این است که بیش از آنچه سفیر
و نماینده مزبور انتظار دارد باو می‌گردند و از آمدنش اظهار خوشحالی میکنند .

و هم بدیهی است که دولت انگلیس با ضدیت تمام او با بلشویکها نمیتواند
حال و آینده سیاست خود را در ایران بانفوذ شدیدی که حاصل کرده است ملاحظه
نکرده به بلند شدن بیرق سفارت روس بلشویک در تهران و توجه بسیار ایرانیان
بآن بچشم بی اعتنائی نظر نماید .

از طرف دیگر روسهای سفید یعنی ضد بلشویک که در سایه سیاست انگلیس
در ایران آسوده خاطر زندگانی میکنند از آمدن نماینده دولت بلشویک بتهران دلخوتم

(۱) صاحب منصب ارشد قزاق در موقع بمباردمان مجلس شورایی

فصل دهم

نیستند این است، که آنها هم اسباب دست انگلیسیان شده طولی نمیکشد که براوین از ایران میرود اما دوجیز از او بجا میماند اول صورت معاهده روس و ایران که باخود آورده در دفتر وزارتخارجہ دوم احساسات نیکوی تازه تولید شده از روس بلشویک بجای احساسات تنفر آمیز سابق از روس تزاری درخاطر ایرانیان وطن دوست براوین از ایران میرود و دوجیز با خود میبرد یکی خوشبینی ایرانیان نسبت بروس جدید و دیگر حس انتقام از کسانی که نگذاشتند او در ایران مانده مأموریت خویش را پایان بربساند.

اکنون باید در نگارش سیاست خارجی تنها در اطراف سیاست انگلیس سیر کرده بمناسبت اتفاق ظاهری آنها در اینوقت با اتازونی و فرانسه ورقابت باطنی ایشان در کار این مملکت با انگلیسیان نامی هم از آن دو دولت ببریم زیرا دول دیگر در اینموقع نه آنها باما کاری دارند و نه ما با آنها یعنی آلمان و اطریش و عثمانی که هر یک اکنون در ایران سفارتخانه در بسته می دارند با یکی دوتن عضو کوچک شاهد قضایای اینمملکت ازدور و ثبت کننده وقایع از نزدیک آنها در پس پرده میباشند.

فرانسه و امریکا هر یک بملاحظه می و هر دو از روی رقابت باطنی نمیخواهند انگلیس خود را یگانه سیاستمدار بلکه حاکم حقیقی ایران بدانند بی آنکه رقیبی داشته باشد و لکن آنقدر گرفتاری در اروپا و امریکا راجع بمسائل بعد از جنگ موجود است (مخصوصاً فرانسه ها که تمام حواسشان صرف غرامت گرفتن از آلمان و مضمحل نمودن اوست بطوریکه دیگر هرگز نتواند حمله می بآنها بنماید) که مجالی برای ایستادگی در مقابل سیاست استعماری انگلیس در آسیا ندارند با وجود این گاهی مستقیم و غیرمستقیم صحبتتهائی میدارند و عملیاتی میکنند بی آنکه نتیجه می برای ایران داشته باشد و شاید نتیجه می که از آن زمره ها برای خود بگیرند این باشد که در زاد و ستد های دیگر که با انگلیس دارند بیشتر استفاده کنند در مقابل سکوتی که در مسائل شرقی مینمایند.

در این حال دولت ایران را مانند بره می که در چنگال شیر گرفتار شده باشد مشاهده باید کرد و ملت را سرانگشت حیرت بدنندان گزیده باید دید و چون فوق

تهران پس از جنگ عمومی و قوای دولت

تدبیر بشری تقدیری هم هست باید منتظر بود که پیش آمدهای روزگار و مقدرات الهی کشتی این مملکت را از گرداب هلاکت نجات بدهد باین ترتیب که مردان کار آگاه وطن دوست بالیاقت تری زمامدار امور ملک و ملت شده نگذارند این مملکت با استعداد طبیعی و مفاخر تاریخی که دارد آلت دست سیاست بازی بیگانه و خیانت ریزی بیگانه پرستان طمع کار سیه روزگار بگردد .

بهر حال يك جمع از شاهزادگان قجر و از اعیان و اشراف ریزه خوار خوان نوال بیگانگان را میبینم طنابهای پوسیده خود را با شتاب از میخهای از جا کنده شده سفارت روس در تهران باز کرده با شتاب بدرختهای برومند سفارت انگلیس میبندند .

بدیهی است انگلیسیان یکعده دوستان ایرانی از پیش داشته اند که در مقابل دوستان روس برای سیاست خصوصی آنها کار میکرده اند اکنون هم تقرب ایشان در درجه اول است و دوستان تازه در درجه دوم تقرب دارند و میکوشند بابرور دادن صداقت خود را بمقام دوستان قدیمی انگلیس برسانند و مسلم است اینها معدودی از عنصرهای فاسد ملت هستند که در تمام مجامع بشری نوع آنها محفوظ است و گر نه ملت حقیقی ایران قرنهای در این عالم امتحان وطنپرستی خود را داده است و با اصطلاح عوام شتر هیچ بیگانه را تا ظهر نچرانیده .

خلاصه در این احوال دولت انگلیس برای اطمینان یافتن از سیاست خود در هندوستان و در بین النهرین و برای جلوگیری از يك مدعی زنجیر گسسته که از شمال شاید سر بلند نماید و برای خاتمه دادن بکشمکشهای سیاسی که راجع بایران در مسائل شرق با دول دیگر دارد بخیال میفند از موقع استفاده کرده سیاست خود را در ایران روشن نموده پایه آنرا روی اساس قانونی گرچه بصورت سازی باشد بگذارد و در زیر لفافه های این مملکت را تحت حمایت خود در آورد و مخصوصاً در جنوب تصرفات مالکانه بنماید .

انگلیس برای اجرای این مقصود مأمور سیاسی خود را در ایران تغییر داده از مأمورین تند خوی لشگری خویش يك تن را انتخاب نموده لباس کشوری پوشانیده او را سیاستمدار خود در تهران قرار میدهد و آن شخص سرپرستی کا کس است

فصل دهم

مأمور مزبور مانند يك حاكم نظامی كه بخواهد بتدبیر عملی این مملكت را جزو مستعمرات خود در آورد در سفارتخانه انگلیس نشسته بهمه كار دخالت مینماید وفاش میگوید :

حالا كه ما راضی شده ایم بایران حكومتی بدهیم ایرانی باید هر چه ما میگوئیم اطاعت نماید .

چنانكه نگارنده این جمله را بهمین كلمات یا كلمه های شبیه باینها كه این مفاد را دارد از زبان سیاستمدار مزبور شنیده است و شرح آن گفتگو را بزودی خواهید خواند .

و باید دانست كه در اینوقت بواسطه بیوضعی دربار و انقلابات داخلی و مداخله اشخاص غیر رسمی در كار های دولتی بحرانهای پی در پی در دولت روی میدهد و كشمكشهای شخصی نمیکندارد هیئت دولت بادوامی گرچه برای دیدن يك چهار فصل بوده باشد برسر كار بماند .

بالاخره بریاست نجفقلی خان بختیاری صمصام السلطنه دولتی تشکیل یافته كه خودش بواسطه كبر سن و تمولی كه دارد وهم مرعوب سیاست بازی ییگانگان نمیباشد بدست چند تن از رجال دولت كه بیعلاقه بوطن خود نمیباشند بگفته عوام كرو كری میکند و گاهی هم حكومت قنسولات (كاپیتولاسیون را در ایران) لغوشده میداند گرچه بحرف بوده باشد .

انگلیسیان خواسته اند این دولت را برهم زده حكومتی بمیل خود از اشخاص طرفدار سیاست خویش سر كار بیاورند ولی صمصام السلطنه لجاجت كرده استعفاء نداده است بالاخره میرزا حسن خان وثوق الدوله از دوستان روس قدیم و از دوستان جدید انگلیس و فیروز میرزای نصره الدوله از دوستان قدیم انگلیس و بعضی دیگر بهمین صفتها جمعی از مفتخواران را برانگیخته در مسجد های تهران و در صحن حضرت عبدالعظیم اجتماع كرده دست صمصام السلطنه و رفقایش را از كار کوتاه نموده دولتی بریاست وثوق الدوله و نصرت نصره الدوله و اشخاص موافق با سیاست آنها تشكيل میگردد و سیاستمدار انگلیس از طرف دولت خود مأمور است این دولت را تقویت

تهران پس از جنگ عمومی و قوای دولتی

نماید و آنرا بهر صورت هست نگاهداری کند چنانکه باز از خود اوشنیده شده است. سرپرستی کاکس مأمور است اولاً امنیت مستزلزل شده مملکت را بدست این دولت برقرار سازد در صورتیکه اگر بدقت نظر کنیم خواهیم دید پاره‌ئی از اغتشاشها که بدست عنصرهای فاسد در اطراف مملکت موجود است با سبب خازجی و تحریکات بیگانه بیشتر مربوط میباشد تا با سبب داخلی و البته ناتوانی دولت هم بآنها مجال مداومت داده است و ثانیاً قراردادی با این دولت میندد که از این بعد اساس سیاست انگلیس در ایران بوده باشد و مقاصد سیاسی و اقتصادی آنها را کاملاً تأمین نماید.



انگلیسیان در انتخاب

و ثوق الدوله بخطا نرفتند زیرا و ثوق الدوله بهترین رجال دولت است برای انجام این مقاصد و ثوق الدوله با دودست شروع بکار کرده بایکمی بتوسعه دادن نفوذ حکومت مرکزی بنقاط دور و نزدیک مملکت پرداخته است و با دست دیگر دست بدست سرپرستی کاکس داده برای روشن ساختن سیاست انگلیس و ایران بگفته خودش و یا خاتمه دادن باستقلال ایران بگفته مخالفین او

بدیهی است هیچیک از دو دست او بآسانی بمقصود نمیرسند چه بواسطه

و ثوق الدوله

انقلابات زیاد بسیاری از ولایتها بلکه ایالتها بی حاکم و والی مانده است سرکشان بسیار در اطراف بدزدی و راهزنی پرداخته اند مانند سرکشان اطراف اصفهان بریاست رضا جوزانی و جعفر قلی نام و سرکشان کاشانی بریاست نائب حسین و پسرش شاه‌الله

فصل دهم

خان ویش از این دو قوه که چپاولگری است آنچه حواس و ثوق الدوله را مشوش دارد همان قوه جنگل است که پیرایه چپاولگری هم بآن بسته نمیشود.

بالجمله و ثوق الدوله یاغیان کاشان و اصفهان را بهر تدبیر بود از میان برداشت چنانکه نگارش خواهد یافت ولی بهیچ وسیله نتوانست بجنگل راه بیابد و برعکس بواسطه اقدامات بیرویه که در کار جنگل کرد گیلان را دچار مشکلات بسیار نمود.

و ثوق الدوله در زمان کم مبالغ زیادی باشخاصی که از آنها توقع همراهی داشت و یا از ایشان اندیشناک بود مواجب داد بدیهی است با خالی بودن خزانه و وصول نشدن مالیاتها محتاج میشود باستقراض از خارج مالیات و عایدات دولت گرچه در صورت جمع آوری صحیح بمخارج عادی دولت کافی بود ولی مخارج فوق العاده که برای رفع اغتشاشهای اطراف و کمک خرج ولایات و راضی نگاهداشتن اطرافیان میکرد و با وجود حیف و میل بسیار که مباشرین مالیه میکردند و بواسطه انکاء آنها بخارجه‌ها و یا بمتنفذین داخلی جلوگیری از آنها نمیشد در این حال دولت خود را محتاج استقراض از خارجه میدید.

انگلیسیان هم نمیخواستند بیش از ماهی سیصد هزار تومان که بعنوان میلیتاریوم میدادند چیزی بدهند چه از یکطرف مدت جنگ را سپری شده میدانستند و از طرف دیگر برای مقاصد سیاسی خود لازم میدیدند دولت را در حال تنگدستی نگاهدارند تا ناچار گشته هر چه میگویند اطاعت نماید و بهر صورت از راه لزوم استقراض خارجی با شرایط استقلال شکنی دست بکار استقراض زده سیاست خطرناکی در زیر یک پرده نازک بخود آرائی کردن میپردازد.

و ثوق الدوله از انگلیسیان درخواست قرضه کرد آنها هم با وروی خوش نشان دادند و ثوق الدوله برای مصلحت با امریکائیان و فرانسویان هم در این موضوع گفتگوئی کرد بی آنکه یک صحبت جدی بوده باشد و الا اگر انگلیسیان میگذازدند شاید امریکائیان از دادن یک قرض چند کرور تومان بدولت ایران دریغ نمیداشتند.

بهر صورت مذاکره جدی و ثوق الدوله با انگلیسیان بود و آنها نمیگذازدند غیر از این بوده باشد و انگلیسیان استیلای کامل خود را بر تمام قوای ایران مخصوصاً

تهران پس از جنگ عمومی و فوای دولت
قوة مالی و نظامی شرط کردند و ثوق الدوله هم از بدید گرفتن متخصصین انگلیس در
دوای دولتی بعنوان مشاور دریغ نکرده مطلب را با دوسه تن از همکاران صمیمی
خود مانند فیروز میرزای نصره الدوله وزیر عدلیه و اکبر میرزای صارم الدوله وزیر
مالیه بمیان نهاده يك نفر روزنامه نویس را هم آگاه ساخته بدستگیری چند تن
ایرانی و انگلیسی این کار مهم شروع میگردد.

و ثوق الدوله در اقدام باین کار ملاحظه می که دارد از سلطان احمد شاه جوان
است که شاید از اقدام بچنین امر در غیاب مجلس شورایی وحشت داشته باشد
و بالاخره او را هم راضی میکند با سه شرط اول دادن تقدیمی قابل دوم عدم تقاضای امضای
کتبی عاجل قرار داد از او سیم فراهم آوردن اسباب مسافرت فوری او بفرنگستان که
از هم آرزوهای اوست و ثوق الدوله مصمم میشود کار قرارداد را با انگلیسیان تمام کند
و اسباب حرکت شاه را بطرف اروپا که ضمناً در قسطنطنیه پدر و مادر خود را هم
ملاقات نماید فراهم میکند.

پیش از این نوشته شده است که محمد علی میرزا شاه مخلوع و ملکه سابق
در اودسا هستند ولی اکنون در جزیره پرنس استانبول میباشند.

در این مقام لازم است بیک نقشه کشیده و باطل شده می هم اشاره شود که بعد
از این در سیاست خارجی ما بی دخالت نیست و آن این است که پس از متار که جنگ
اروپا و تشکیل یافتن مجمع نمایندگان دول بزرگ در پاریس بجهت تسویه کارهای
بعد از جنگ دولت ایران هم بفشار وطن خواهان خواست هیئتی بمجمع مزبور
فرستاده تکلیف خسارتهائی را که در جنگ باو رسیده است در صورتیکه دولت بیطرف
بوده تعیین نماید و البته این کار چندان موافق رضای انگلیسیان نبود زیرا آنها
نمیخواستند از ایران در هیچ مجمع نامی برده شود مگر بزبان آنها ولی بالاخره
و ثوق الدوله تقاضای ملیون را پذیرفته از یکطرف آنها را راضی میکند و از طرف
دیگر حوزه وزارت خود را از وجود يك تن که ممکن است در عقد قرارداد با او
موافقت نکند پاك نماید بنامزد نمودن او برای ریاست آن هیئت و او میرزا علیقلی
خان مشاور الممالک انصاری است که اکنون وزیر خارجه است و تنها رقیب ثوق الدوله
۹۰۹

فصل دهم

است در هیئت دولت در صورتیکه مشاور الممالک نمیداند برای آنچه تهیه دیده شده است و اقدامات او چگونه بی نتیجه خواهد ماند و بچه صورت او را در اروپا حیران و سرگردان خواهند گذارد .

مشاور الممالک با چند تن از رجال درجه دوم مسافرت نموده پاریس میرود اما پیش از رسیدن او بمجمع نمایندگان دول و ثوق الدوله و همفکران او از داخلی و خارجی بکارشکنی کردن برای هیئت اعزامی میردازند مسافرت هیئت را لغو نموده بطوریکه در مجمع مزبور راه نمیابد و سعی و کوشش دوستان امریکائی و فرانسوی آن هیئت که از روی سیاست خصوصی خود موفقیت هیئت اعزامی ایران را مایل بودند نتیجهئی نمیدهد و در همین گیرودار که هیئت در پاریس سرگردان مانده است رئیس آن از وزارت خارجه معزل میشود و نصره الدوله فیروز میرزا جانشین او میگردد تا بهتر بتوانند بانجام کار قرارداد کامیاب گردند .

مشاور الممالک از این کار و از این ناسازگاری و اسبابچینی و ثوق الدوله و یارانش بی نهایت آزرده خاطر گشته خود را از هر کار دولتی دور گرفته مصمم میشود باقی عمر را در فرنگستان بطور گوشه گیری بسربرد ولی دولتیان برای پرده پوشی بروی کار ناصوایکه کرده اند سفارت کبرای دولت ترکی را نامزد او کرده تقاضا میکنند این مأموریت را بپذیرد مشاور الممالک بعد از مدتی که ابا میکند بالاخره راضی شده باستانبول رهسپار میگردد .

فصل یازدهم

احوال خویش و مذاکره باشاه و دولتیان

خوانندگان کتاب من میدانند در سال یکم هزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴هـ) نکرانده با دست تهی از مال دنیا از ایران بیرون رفتم و بهمان صفت بمملکت باز گشت نمودم اما آنچه را نمیدانند این است که ممر معاش من در سالهای آخر منحصر شده بود بمختصر حقوقی که از وزارت معارف در مقابل خدمت قلمی و غیره داشتم و تصور نمیرفته است وزارت معارف در غیاب من خانواده ام را بی معاش بگذارد اما آنچه واقع شده بود این تصور را هم صورت وقوع داد.

چنانکه از پیش نوشته شده است در سال یکم هزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴هـ) خانواده خود را در شهر بروجرذ گذارده از مملکت خارج شدم و سفر اجباری من طولانی شده توقف آنها در بروجرذ غیر ممکن گشته مجبور میشوند بتهران بروند بطور ناشناس تا گرفتار دست نظامیان روس و خارجه پرستان ایرانی نشده باشند. بدیهی است خانواده ای که مرد آنها مقصر قوه نظامی بیگانه ایست که در این راه اختیار داراست بخواهد خود را ناشناس از بروجرذ بتهران برساند باید دچار چه شدائد شده باشد و سرآمد بدبختیهای آنها پس از رسیدن بتهران آنکه بینند وزارت معارف حق خدمت چندین ساله مرا رعایت نکرده آنها را بی معاش گذارده است. آیا میتوان تصور کرد در مدت سه سال بربك خانواده آبرو مند با وجود سختیها و قحطیها که بوده است و بانبودن کسی که تلاش معاشی برای آنها بکند چه گذشته باشد.

بلی اگر نبود مساعدت يك تن از دوستان من که در ایام قحطی یکم هزار و سیصد و سی و پنج (۱۳۳۵هـ) نانی باین خانواده رسانیده بود شاید از چنگال مرگ از گرسنگی هم رها نشده بودند خلاصه بعد از سه سال مهاجرت با هر چه در برداشته بخانه خود

وارد شده دیدن اوضاع خانه و احوال خانواده بر مالتهای باطنیم افزوده بشکرانه سلامت همه میکوشم گذشته هارا فراموش نمائیم

تصور میکنید پس از ورود من بتهران برای ادای قروضی که خانواده ام را احاطه کرده است و هم برای معاش یومیه که خانواده ام بهبود آنرا انتظار دارند دولت وقت مساعدت کرده قصور اسلاف خود را جبران مینماید خیر و قایع جاری بطلان این تصور را هم ثابت مینماید سابقه من بارتیس این دولت یعنی میرزا حسن خان وثوق الدوله عادی بوده است .

از آغاز مشروطیت ایران که باهم آشناسده ایم در دو خط مختلف حرکت مینموده ایم و من سیاست او را پسند نمیکرده ام باین سبب هیچوقت آمیزش قابل اعتنائی با هم نداشته ایم در اینوقت که در شمار مهاجرین بوده ام و از آلمان می آیم و آلمان و متحدینش در جنگ مغلوب شده اند هر قدر هم که من بیطرف باشم اقتضا نمیکند که وثوق الدوله و دوستان خارجی او مرا از خودشان بدانند یا همان که هستم بشناسند .

چیزی که هست این است که رئیس الوزراء هنوز کارش محکم نیست و با مقاصدی که دارد مخصوصاً در سیاست خارجی مملکت میخواهد اشخاصی را که وجهه ملی دارند بخود جلب نماید در اینصورت اگر بداند نگارنده با او اگر موافقت نکنم مخالفت هم نخواهم کرد شاید از مختصر همراهی با من دریغ ننماید .

از طرف دیگر انگلیسیان هم که میخواهند اساس آینده خود را در ایران محکم نمایند از اینکه اشخاص ملی را با خود همراه کنند دریغ نخواهند کرد و مخصوصاً میخواهند اشخاصی را که بر ضد سیاست مشترك روس و انگلیس از ایران هجرت کرده اند تا يك اندازه جلب قلب کرده باشند .

این ملاحظات سبب میشود که وثوق الدوله در چند روز اول ورود من بظاهر مهربانی میکند من هم از همراهی کردن با او دریغ نمیکنم تا آنجا که با اصول اساسی من ضرر نرساند ولی بزودی هم من از او مأیوس میشوم و هم او از من .

شرح مطلب آنکه یکی از کارکنان رئیس دولت نزد نگارنده آمده از افکار من در موافقت یا مخالفت با دولت حاضر پرسش مینماید و در ضمن وعده ها و نوید ها

احوال خویش و مذاکره با شاه و دولتیان

که در صورت موافقت بمن می‌دهد یکی هم وکالت مجلس شورای ملی است نوید آخری سبب میشود که می‌فهمم نه تنها با آنها موافقت نباید کرد بلکه مخالفت باید نمود زیرا معلوم میشود نمایندگی مجلس را مانند غنایم دولت بهر کس بخواهند میدهند و با مجلس و مشروطه هم بازی مینمایند در صورتیکه اگر اکنون با این همه انقلابات از موجودیت استقلال ایران نامی برده میشود تنها و تنها در سایه مشروطیت و حکومت ملی است که دنیا آنرا شناخته است.

خلاصه بعد از ورود خود به تهران دانستم دولت در صدد است والی مقتدری بآذربایجان بفرستد و در این خصوص بواسطه اطلاعاتی که از آن ایالت داشتم بر حسب تکلیف وجدانی شرحی بر رئیس دولت نوشتم حاصل آنکه آذربایجان را دیدم بمنزله غریقی که تلاطم دریا یک دست و یا سراورا از آب بیرون افکنده بزبان من صدای استغاثه خود را بگوش رئیس دولت میرساند و میگوید زمامدار امور من باید شخصی باشد حساس بی طمع وطن دوست و واقف بمواقف عصر و مخصوصاً مطلع از آنچه در ماوراء بحر خزر میگردد و اضافه کردم که ایران اگر بماند بآذربایجان میماند و اگر برود بآذربایجان میرود در این صورت امیدوارم در انتخاب والی برای آن مملکت نهایت دقت مبذول گردد که موجب پشیمانی نگردد.

و ثوق الدوله در جواب جمله هائیر انوشت که بمنزله حرفهای قالبی است و در هر موقع گفته میشود از این قبیل دولت تا آنجا که اسباب در دست دارد در اصلاح امور آذربایجان کوشش خواهد کرد و در عین حال بر خلاف مصلحت وقت و بی مناسبت با اقتضای محل محمد ولیخان را که سپهسالار اعظم لقب دارد بی آنکه سپاهی داشته باشد با جمعی از رجال کهنه پرست بی خبر از همه جا نامزد ایالت آذربایجان ساخت.

نگارنده والی مزبور را که با من سابقه آشنایی داشت از مشکلات آذربایجان آگاه ساخت بی آنکه مختصرات در وجود او نموده باشد.

والی مزبور با برخوردن بمشکلات زیاد خود را بتبریز رسانید و بزودی دولتیان بخرط و خطای خود در این انتخاب پی برده او را به تهران احضار نموده عبدالعجید میرزای عین الدوله را بعد از یک مدت بدانجا فرستادند که او هم از سنخ محمد ولیخان

است و در خلال این احوال چه حوادث در آذربایجان رویداد و بالاخره در کشمکش



میان مکرم‌الملک والی
انتخاب شده بامر
ولیعهد و اجلال‌الملک
رقیب از مجلس در آمده
اوزمام امور آن مملکت
بدست عده بی‌ایمونیون
میافتد بریاست شیخ
محمد خیابانی از رؤساء
فرقه دمکرات با تند
روان تبریز و با اینکه
شیخ محمد و رفقای او
وطن‌دوست و پاکدامن
تر از مخالفین خود
بودند دخالت اشخاص
غیررسمی در کار دولت
و مملکت آنهم باضدیت
مقامات رسمی البته

موجب هرج و مرج میگردد و بالاخره با مأموریت مهدیقلیخان هدایت مخیرالسلطنه
که سابقه نیکویی در آن ایالت داشت و وقوع جنگ میان قوای دولتی با قوه ملی که
تحت ریاست شیخ خیابانی و لاهوتی خان بود شیخ محمد کشته میشود و لاهوتی خان
فرار میکند و حکومت دولت در آذربایجان قوت میگیرد .

در اینصورت باید تصدیق داشت که سوء انتخاب والی موقتی از طرف ولیعهد
و سوء انتخابات دولتیان در تهران در کار آذربایجان موجب قتل چه قدر از نفوس و نهب

احوال خویشتن و سدا کره باشاه و دولتیان

چه اندازه از اموال گردید که شرح آنرا در تواریخ آذربایجان باید ملاحظه کرد
بالجمله از این مرحله بگذریم و از سلطان احمد شاه و اوضاع سلطنت و دربار



سلطان احمد شاه قاجار و شاپشال

اوسخنی گفته شود روزی چند پس از ورود بتهران و اطلاع بر اوضاع و احوال لازم
دیدم شاه را ملاقات کرده و خامت باقیبت بی اعتنائی و سهل انگاری او را بمتروک ماندن
قانون اساسی خاطر نشان نمایم و در فرح آباد بیرون تهران بملاقات وی رفتم.

این دفعه اول است که من با این پادشاه جوان هم صحبت میشوم پیش از ورود
من اطرافیان شاه را بیش از وضع عادی متوجه ملاقات نگارنده نموده بودند منهم
بازبان خلوص و صمیمیت اما بامذاکرات جدی او را ملاقات کردم مدتی شرح مسافرت
و اوضاع خارج و از حال و کار خانواده او که در اودسا هستند صحبت میشود و از احوال
و لیعهد و آذربایجان.

بعد از او میرسم اعلیحضرتا کی شما را پادشاه کرده است میگوید خدا میرسم
در ظاهر باراده کی تخت و تاج تسلیم اعلیحضرت شده است والا بدیهی است همه کار

فصل یازدهم

بمشیت الهی است میگوید بار آء ملت میپرسم آیا عهدی میان ملت و اعلیحضرت هست که از روی آن عهد وظایف ملت و سلطنت معین بوده باشد میگوید بلی قانون اساسی میپرسم پس چرا متروک مانده است میگوید من سعی میکنم بقانون اساسی رفتار شده باشد میگویم اعلیحضرتا عالم دعاگوئی مخصوص و ارادت بی ریب و ربائی که نسبت بوجود مقدس دارم مرا و امیدارد بی ملاحظه این جمله را عرضه دارم اگر در این مملکت کسی پیدا شد که باین کتاب بهتر از اعلیحضرت رفتار کرد او پادشاه ایران خواهد بود از شنیدن این جمله رنگ شاه تغییر کرده آثار ملالت از صورتش نمایان میگردد ناچار در مقام ترمیم بر آمده میگویم این جمله را از زبان امیر المؤمنین علی علیه السلام عرض کردم که در شب وفات خود بحسن و حسین فرمود لایسب قنکم بالعمل بالقرآن غیر کم . یعنی کسی در عمل کردن بقرآن بوشما سبقت نگیرد پیداست مرادش این بوده است که اگر سبقت گرفت او امام خواهد بود .

شاه از این بیان اندکی بحال آمد منهم او را منصرف کردم بدادن کتابی بدست وی ولی اومدتی است از دست کسی چیزی نمیگیرد و از میکرب اندیشه دارد نگارنده نیز کتاب را روی میز نهادم برداشت و برای اظهار فرانسه دانی شروع بخواندن کرد و نیکو میخواند .

این رساله خلاصه کنفرانسهای نگارنده است در او نیورسیته اوپسالای سوئد راجع بایران چنانکه در فصل هفتم نگارش یافت .

وزیر تشریفات بشاه گفت ورقه آخر را مطالعه فرمائید چه اودیده بود و میدانست در آنجا بیطرفی خود را نسبت بسیاست خارجی مملکت نوشته بیگانه را بیگانه شمرده ام هر کس بوده باشد و اظهار عقیده کرده ام که سعادت ایران تنها بدست خود ایرانیان است .

خلاصه این مجلس میگنزد بی آنکه معلوم باشد این مذاکرات در وجود شاه اندک اثر کرده باشد زیرا شاهان آنهم شاهان جوان کم اتفاق میافتد خود را برای مملکت بخوانند نه مملکت را برای خود این ملاقات و این مذاکرات نه تنها شاه را خرسند نکرد بلکه رئیس دولت را هم که نمیخواست شاه را متوجه قانون اساسی

احوال خویش و مذاکره با شاه و دولتیان

ولزوم رعایت آن نموده باشم دلتنگ ساخت بعلاوه وثوق الدوله میخواست در این ملاقات از او نزد شاه تمجید نمایم شاید در مقابل دسیسه هایی که مخالفین او نزد شاه میکنند تمجید شخص بیطرفی بی اثر نبوده باشد در صورتیکه از او ذکر نکرده‌ام و نمیتوانسته‌ام بکنم زیرا بر من یقین حاصل شده است او آلت دست یگانگان است و با مشروطه و حکومت ملی ما بازی مینماید .

وثوق الدوله هم دانست نقطه نظر من حاکمیت ملی و لزوم رعایت حدود قانون اساسی است و در اینصورت مسلم است من آلت دست او نمیشوم این بود که بکلی از من صرف نظر کرد و از هرگونه همراهی با من خودداری نمود .

فصل دوازدهم

سفر اصفهان

ناامیدی ازدولتیان در اصلاح کار خود و گرفتاری شدید در کار زندگانی مرا مجبور ساخت بعد از سی سال که اصفهان را ندیده بودم سفری بدانجا نموده بلکه بتوانم آخرین میراث پدر را که باقی مانده است بفروش رسانیده خود را از فشار ارباب طلب خلاص نمایم چه در این وقت هر چند انتظار داشتم وزارت معارف حقوق عقب افتاده مرا پردازد و برای حال و استقبال امر معاش مرا منظم بسازد چنانکه وزیر علوم وقت که سابقه دوستی بامن دارد در این صدد بود ولی کور کورانه همراه نشدن من با سیاست وثوق الدوله اقدامات او را بی نتیجه گذارد این بود که خود را ناچار دیده بسر وقت مختصر ملکی که از میراث پدر برایم مانده بود بروم بلکه از آنجا گشایشی در کارم بشود .

راه تهران اصفهان اراکه رو شده است و من با اراکه یکی از دوستان مسافرت میکنم و اوضاع راه از این قرار است از تهران تا چند فرسخی کاشان راهبانان دولتی در کارند اما مثل این است که نباشند در این صورت نمیتوان انتظار امنیتی را هم داشت و از آنجا تا نزدیک مورچه خورت یاده دوازده فرسخی اصفهان حکومت و راهداری و همه چیز در دست مأمورین سردار جنگ ماشاءالله خان پسر نائب حسین کاشانی است که بدولت یافی است مالیات میگیرد بلج راه دریافت میکند و حکومت مستقل مینماید نظم و امنیت هم بظاهر برقرار است و این حدود از حدودی که بدست دولتیان اداره میشود بهتر اداره شده مخصوصاً اشخاص معروفی که میگذاشتند خیلی مهربانی میدیدند گفتم تا ده دوازده فرسخی اصفهان تصور نکنید که از آنجا در تصرف حکومت اصفهان است خیر يك حکومت كوچك دیگر هم عهد و پیمان با حکومت کاشان باز در میان هست و آن حکومت یکی از خوانین مورچه خورتی است که راه را اداره

میکند و باج راه مخصوص میگیرد و اعتنائی بحکومت اصفهان ندارد .

خلاصه وارد کاشان شده در سرحد حکومت کاشان مأمورین کاشانی ما را متوقف ساخته تحقیقات کردند و یادداشت نمودند هویت ما را پرسیدند و اینک از کجا آمده بکجا میرویم و برای چه کار مسافرت کرده ایم و کجا منزل خواهیم کرد بدیعی است این برای راپرت دادن بسردار جنگ است که بداند کی بکاشان وارد شده و کی خارج گشته است و هم از عایدات راه که در مقابل آنچه میگیرند قبض چایی سوش دار میدهند آگاه بوده باشد اینها در سرحد و در نقطه های مهم تلفن دارند اخبار را بهم میرسانند و اگر شخص معروفی وارد شد با تلفن بمركز اطلاع میدهند و از روی همین نظم و ترتیب بود که ساعتی بعد از ورود ما بکاشان کسی از طرف سردار جنگ آمده تبریک ورود گفت و تقاضا کرد برویم بمنزل او و اگر نمیخواهیم برویم او بدیدن ما بیاید .

همسفر من حسن خان اجال السلطنه صدري که شخص با احتیاطی است از رجال دولت احتیاط کرد که از سرداریانی دولت ملاقات کرده باشد باین سبب جواب مبهمی بفرستاده سردار داده بیش از یکی دو ساعت در کاشان توقف نکرده روانه شدیم از خیابان وسط شهر میگذشتیم که کبکبه سردار جنگ نمودار شد سوار اسب است و شاید بیش از یکصد نفر پیاده مسلح و غیر مسلح اطراف او را گرفته بدیدن ما میآید همینکه ارابه ما را دید توقف کرده خوشباش بیکدیگر گفته روانه شدیم و البته از رفتار ما دلتننگ شد .

از کاشان گذشته تا سرحد این حکومت و از آنجا تا سرحد حکومت اصفهان همه جا امن بود چه مأمورین یاغیان عملیات راهزنی خود را در خارج از حوزه اقتدار خویش انجام میدادند و از این سبب ناامنی در حدودی بود که مأمورین گرسنه دولت اداره میکردند .

خلاصه باصفهان میرسیم اصفهان تا زمان کمی پیش از این با بودن يك حاکم بیحال از طرف دولت اختیارش در دست یاغیان جوزانی بوده است که هنوز هم جنوب این شهر در تحت قدرت آنهاست جوزان یکی از توابع اصفهان است که رضا خان

وجعفر قلیخان از مردم آنجا بدولت یاغی شده از مسافرین باج راه میگیرند و اشخاص فتنه جوی شهری هم با آنها بیرابطه نمیباشند .

در اینوقت حکومت اصفهان بسردار جنگک نصیرخان بختیاری داده شده و او تعهد کرده است یاغیان اطراف اصفهان را قلع و قمع نماید رؤسای دیگر بختیاری هم برای کمک نمودن باو یا بر حسب قراردادی که باهم دارند برای شرکت کردن در غنیمتهایی که بدست بیاید در اصفهان جمع شده اند .

خلاصه روز ششم ماه رمضان یک هزار و سیصد و سی و هفت (۱۳۳۷) هجری است باصفهان وارد شده برادر بزرگتر از خود و برادرزادگان و خویشاوندانی که بسیاری از آنها را مخصوصاً جوانانشان را بیمعرفی نمیشناسم ملاقات نموده از دیدارشان خوشحال میگردم . و اما شهر اصفهان - قسمت شمالی آن از آنچه سی سال پیش دیده بودم ویران تر شده است و قسمت جنوبیش که بالنسبه آب داشته است آبادتر گشته است عمارتها دکانها و مغازه ها بطرز جدید ساخته شده است و در خیابان بزرگ چهار باغ که وقتی مهمترین خیابانهای دنیا بوده است و از آثار قدیم آن چیزی که باقیست مدرسه چهارباغ است و باقی ویرانه گشته است مخصوصاً در مدت طولانی حکومت مسعود میرزای قاجار ظل السلطان که در محو کردن آثار تمدن عهد صفویه تعمد داشته است و نگارنده در طفولیت باقیمانده از آثار آبادی قدیم این چهارباغ را دیده بودم بهر صورت در سالهای آخر خواسته اند آنجا را از صورت خرابی و ویرانی که داشته در آورند تصرفاتی در وضع خیابان سازی و بناهای آن کرده اند که ایکاش تمیکردند و بصورت قدیم آن آنرا مرمت مینمودند باری در میان گرد و خاک شدید که باقتضای فصل و بواسطه کم آبی از کوچه و برزن و خیابانهای اصفهان بلند است دسته دسته جوانان فرنگی مآب با لباسهای فاخر دیده میشوند گردش کنان میروند و پیوسته از جامه ها و چشمان و دهان خویش دفاع مینمایند اما چون عادت نموده وضد آنرا ندیده اند چندان متأثر نمیباشند .

آثار تمدن تازه در این شهر قدیم بقدری عاریه بنظر میاید که گوئی مرغی است در هوای شهر در پرواز گاهی هوس میکند فرود آید چون نزدیک میشود فرودگاهی

نمیینند و باز بالا میروند شهر اصفهان را بمنزل دیگری میشود قرار داد که قطعه یخ بزرگی برای آب شدن در آن گذارده شده یکطرفش را آتش کنند و یک قسمت از یخ شروع بآب شدن کرده باشد در صورتیکه قسمت دیگر بحال انجماد خود باقی است و حیواناتی که هر یک در جایگاه خود بی جنبش مانده بودند اکنون بواسطه احساس حرارت بجنب و جوش افتاده بجان یکدیگر میافتند .

بلی در این شهر افراط و تفریط غریبی دیده میشود در جنوب شهر در ضمن گشت و گذار زنان معلوم الحال از اینکه رو گشوده دست بدست نظامیان ایرانی (که بنام پلیس جنوب بافند و لخانه بیگانه رابطه دارند و آزادی مخصوص بخود میدهند) داده گردش نمایند هم دریغ نمیدارند بی آنکه مورد تعرضی واقع شوند و در همین وقت در طرف دیگر شهر یک آخوند محله ملا منیر نام برای عوام فریبی بعنوان نبی از منکر در خانه زنی را که بید عملی متهم بوده است بروی او بسته پشت در را با خشت و گل تیغه میکند که زن از گرسنگی بمیرد .

یک دسته از جوانان مست در خیابان عربده میکنند و کسی متعرض آنها نیست و از طرف دیگر جمعی آخوند طلبه اصحاب رؤسای روحانی نما در گوشه و کنار بجستجوی یک مست هستند که او را بخانه رئیس خود برده برای رونق دادن بدکان ریاست شرعی او تازیانه اش بزنند حرص ملاکی در اصفهان در اینوقت بیش از پیش دیده میشود در هر طبقه مخصوصاً در طبقه روحانی نما و در اعیان و تجار هویدا است و میتوان گفت منشأ این حرص در سالهای آخر در عمامه بسر ها در وجود شیخ محمد تقی نجفی بوده است و در کلاه بسر ها در وجود مسعود میرزا ظل السلطان قجر که بعد از آن دو نفر در اولاد آنها بهمان شدت باقی مانده است و چون املاک آنها بالا دست است نسبت برودخانه زاینده رود از بابت آب پائین دستان انواع ستمگری را روا میدارند و بواسطه قدرتی که یافته اند و یا بواسطه بیحسی مردم معارض برای خود نمیینند .

چیز های تازه ئی که در اصفهان دیده میشود یکی تغییر وضع زندگانی یهود و نصارا است که نصارا جولاهیه محله خود را آباد کرده بر دایرة معارف خود افزوده

روح تجدد و ترقی در میان آنها بیشتر دیده میشود تا در میان قسمتهای دیگر شهر ما و هم یهودیان که ذلیل ترین و کثیفترین مردم این شهر بودند بواسطه آمدن يك سرپرست از خارج وضع زندگانی آنها اندکی تغییر کرده مکتب و مدرسه دارند و کمتر مورد تعرض واقع میشوند گرچه محله آنها دوباره هنوز از دیگر محلههای شهر کثیف تر است .

دیگر تازه از هرتازه تازه تر اصفهان تأسیس شدن کمیته آهن است در این شهر و سرعت توسعه حیرت انگیز آن .

در اینوقت که انگلیسیان خود را حاکم حقیقی ایران میدانند و انتظار دارند این مقام را در يك لفافه نازك قانونی رسمیت داده برای خود نگاهداری کنند میخواهند ظرفداران خود را تحت انتظام خوبی در آورده باینوسیله يك قوه ملی هم بحمايت سیاست خود در ایران دردست داشته باشند و چون جوانهای ما طالب شغل دولتی هستند از هر راه که بتوانند بمقصود خود برسند آن راه را میپیمایند بی آنکه مشروع و نامشروع آنها را بخواهند از هم جدا نمایند در اینصورت عضویت کمیته ای که آنها را بمقصود برساند یکی از بهترین وسیله ها خواهد بود خصوصاً کمیته ای که بایک اشاره رئیس یا مدیر آن هر مشکل در برابر هر کار در دوائر دولتی برطرف شده وصول بمطلوب حتمی بوده باشد و از طرف دیگر اشخاصی که تحت ستمکاری سران و سروران شهری واقع شده هیچ دادرسی برای آنها نیست چه پناهگاه بهتر از عضویت کمیته آهن خواهند داشت تا از شر ستمکاران آسوده بوده باشند در این حال جای حیرت نخواهد بود اگر این طفل يك شبه ره صد ساله برود و در ظرف مدت بسیار کم بیش از دوهزار نفر از مردم اصفهان پیر و جوان از هر طبقه عضو کمیته آهن شده باشند با اینکه ما توسعه فوق العاده فوری این کمیته را حیرت انگیز خواندیم .

کمیته آهن بهر ملاحظه که دارد مرکزش را در جلفا قرار میدهد مطبعه ای که متعلق بخارجها در جلفا بایر مانده بوده است بتوسط قنصلخانه انگلیس بتصرف کمیته در میآید نظامنامه و اوراق خود را در مطبعه خودش طبع کرده منتشر میسازد و مبلغین او در شهر و اطراف مردم را بعضویت کمیته مزبور بی شرط و قید ترغیب

سفر اصفهان

و تحریر می نمایند خلق اصفهان هم که ذاتاً واسطه برانگیز هستند و بهر وسیله برای رسیدن بمقصود خود متوسل میگردند کمیته را برایمکان میپذیرند .

بدیهی است قنصلخانه انگلیس در اصفهان گرچه بملاحظه دیگر قنصلخانه های جنبی بوده باشد نمیخواهد در کار کمیته آهن دخالت مستقیم بنماید در اینصورت کافی خواهد بود که بحکومت و دوا، دولتی سرآ سپارد با مدیر کمیته مساعدت لازم است برای مدیریت این کمیته انگلیسیان حسینخان معتمد گیلانی را که از آشنایان نگارنده است و در جلد سیم این کتاب نام برده شده انتخاب مینمایند و او در جلفا منزل نموده کمیته را دائر میکند و دستورهای کلنل هیک قنصل انگلیس را در کار توسعه کمیته اجرا مینماید و مورد ملاحظه بسیار از هر طبقه واقع میشود پس از ورود نگارنده باصفهان معتمد بسابقه آشنائی از من ملاقات کرده شرح کمیته و عملیات آنرا نقل میکنند و میگویند بدست این کمیته میتوان بهر گونه اصلاح در ایران شروع کرد .

نگارنده از شنیدن اوضاع کمیته آهن و خواندن نظامنامه آن که از روی فکرهای ورزیده عمیق کشتار تنظیم شده است بسیار نگران میگردد خصوصاً که از مدیر آن میشنوم که میخواهند مرکز تهران آنرا بزودی دائر کنند و سه نفر عضو اساسی آن وثوق الدوله رئیس دولت نصره الدوله وزیر عدلیه و سید ضیاءالدین طباطبائی خواهند بود و بدیهی است این تعیین را رئیس دولت کرده است که کار در دست خودش بوده باشد و شمع تهران با اینوصف خواهد توانست در زمان کمی همه کارکنان دولت را عضو کمیته نماید و از این بهتر برای پیشرفت هر سیاستی که داشته باشد چه وسیله خواهد بود .

حسینخان معتمد با اینکه محکوم او امر کلنل هیک است دادن اختیار کمیته تهران را بدست این اشخاص خطرناک تصور میکند و از نگارنده میخواهد سه نفر اشخاص وطن دوست را با معرفی کنم بلکه بتواند کلنل را حاضر کند از خیال سپردن کمیته مرکز سه نفر یاد شده صرف نظر نماید و عمده نظرش این است بلکه نگارنده خود پذیرم یکی دوروز برای مطالعه اطراف کار فرصت خواسته بعد از مطالعه با اینکه صلاح شخص من نبود بصلاح مملکت پذیرفتم و با خود گفتم دواي مسموم اگر بدست اهلش باشد در موقع ضرورت بقدر حاجت آنرا بکار پسرده و سود میبخشد و اگر بدست غیر اهلش باشد سوء استعمال نموده باعث هلاکت میشود بنا بر این تا این قوه مسموم خطرناک سوء استعمال نشود باید فداکاری کرده برای محدود ساختن آن از خود گذشت مدیر کمیته از این تصمیم خرسند شده کلنل را از سپردن کمیته مرکز سه نفر ذکر شده منصرف میسازد و در نتیجه نوبتجات و مهر کمیته بدست نگارنده آمده بی آنکه رسماً عضو کمیته شده باشم و با غیر از رسیدن آن اشیاء امضائی از من گرفته باشند تا ببینم در تهران با این بسته امانت که بچشم من از دهائی میآید چه معامله باید کرد .

خلاصه یکماه در اصفهان میمانم مختصر باقیمانده ملك موروئی را میفروشم و بهتران بر میگردم در این یکماه بختیار بها که در اینوقت حکومت دارند با قوای ایلی خود و قوه ژاندارمری و یک عده از پلیس جنوب که برای کمک آنها ارفارس آمده است با یایان چوژانی جنگ کرده رؤسای آنها را گرفتار و اعدام میکنند غنیمت بسیار بدست میآورند از چپاول کردن اطراف دوروز دیک منزلهای آنها بنام اموال یایان و از گرفتن پول زیاد از بولداران شهری و دهاتی هم بجرم داشتن رابطه خودداری میتهایند .

فصل سیزدهم

یاغیان کاشان و سرانجام کار ایشان

بعد از قلع و قمع شدن طاعیان اصفهان و ثوق الدوله بکار یاغیان کاشان که اعدام جوزانیان اصفهان مربوطین بایشان پشت آنهار الرزانیده است دست میزد و برای اینکه خونریزی نشود میخواست بظاهر تأمین داده بتهران نشان برده آنجا کارشان را بسازد. از روی این سیاست شرعی بماشاءالله خان سردار کاشانی نوشته اورا تأمین داده بتهران میطلبید و امر کتبی و تلگرافی پی در پی در اینخصوص صادر می‌کند.

ماشاءالله خان و پدرش نائب حسین که سالها ست بدولت یاغی هستند و معلوم نیست پشت آنها بکجا گرم است از خیالات دولتیان البته بی خبر نمیباشند و از این احضار نگران مانده سخت بدست و پا میافتند.

یاغیان کاشان در میان دو محذور مانده اند اگر بتهران بروند بابای خود سر دار رفته اند و اگر نروند بختیارهای اصفهان بایک قسمت از پلیس جنوب که اکنون در آن شهر است و قسمتی که از کرمان خواهد رسید و اردوی مکملی از ژاندارمری که در قم تمرکز یافته است بکاشان حمله کنند و ممکن نیست کاشانیان یاغی با چند صد نفر تیرانداز که دارند در مقابل این اردو ها بتوانند خودداری نمایند و بدیهی است در مدت چند سال که این سرکشان در این شهر و اطرافش حکومت دارند روزی را بدتر از این روز بخود دیده باشند.

نگارنده با اطلاع از نظریات دولتیان می‌خواهم با شتاب از کاشان بگذرم از مورچه خورت تا نزدیکی کاشان هنوز مأمورین سردار کاشانی راهداری میکنند اما با پریشان حالی و نگرانی شدید بواسطه واقعه قلع و قمع یاغیان اصفهان و بهمین جهت بیش از پیش بمسافرین خدمتگذاری مینمایند شب یازدهم شوال یک هزار و سیصد و سی و هفت (۱۳۱۷ هـ) است در یکفرسخی کاشان اسبهای درشکه من در میان شنهای راه که

یاغیان کاشان و سرانجام کار ایشان

گذشتن از آنها بجهت اسبهای غیر معتاد بی اشکال نیست و ایمانند و هیچ وسیله ندارم که خود را بکاشان برسانم در این حال در روشنائی ماهتاب پیاده‌ئی تفنگ بر دوش دیده میشود که بشتاب بجانب کاشان میرود او را صدا کرده میپرسم کیستی بکجامیروی میگوید از نوکران سردارم بشهر میروم میپرسم اگر کاغذی بدهم سردار میرسانی میگوید البته بروی کارت خود مینویسم آقای سردار جنگ اسبهای من در میان شما وامانده‌اند پیاده کارت را گرفته سرعت روانه میگردد.

در این حال چند اسب خالی متعلق به پست میرسد که بکاشان میروند درشگه را بآنها بسته روانه میشویم طولی نمیکشد ده سوار از طرف سردار با اسب سواری خودش میرسند باعذرخواهی که اسبهای درشگه او حاضر نبوده است نگارنده با اظهار امتنان میخواهد از آنها جدا شود ولی نپذیرفته اطراف درشگه را گرفته مراقب را بخانه سردار وارد میسازند اما نمیپذیرم که آنجا منزل نمایم همراهان خود را بکاروانسرای دولتی که مهمانخانه مختصری هم دارد فرستاده خود برای یکی دوساعت بخانه سردار یاغی ورود مینمایم.

خانه ماشاءالله خان در سر راه اصفهان واقع است مشتمل است بر چند دست عمارت و حیاط بیرونی او که بمنزل دربار وی میباشد باغچه ایست مشتمل بر یک عمارت کرسی با برج و باروهای بلند محکم.

چند سال پیش در موقع حمله ژاندارمری باین برج و باروها برای گرفتاری این یاغی یکی از صاحب منصبان ژاندارم میرزا احمد خان حامد الملک شیرازی که از دوستان صمیمی نگارنده بود متهورانه از برجی بالا میرود و باتیر سردار یا یکی از بستگانش کشته میشود در ورود باین خانه و دیدن آن برج و باروها یادآوری این حادثه در قلب من تأثیر شدید مینماید.

در صحن عمارت و در بالای بامها و در میان برج و باروها عده زیادی تیرانداز جوقه جوقه گردآتش افروخته نشسته‌اند کسان سردار مرا بمعمارت رهبری میکنند و از فرش نبودن دالانهای عمارت و راه روها معذرت میخواهند و میگویند بعضی ترتیبا در کار است که فرشها را جمع نموده‌ایم وارد میشویم بیک اطاق پنج ذرع در سه ذرع

که يك پارچه قالی و چند صندلی در آن است و دو لامپ بزرگ نفتی در وسط جوانی از اعضای ادارهٔ تحدید تریك از مردم تهران روی یکی از صندلیها نهشته است گرچه خودش میگوید اینجا میهمان هستم ولی بجاسوس دولت بودن بیشتر شباهت دارد تا بمیهمان چنانکه در ظرف چند دقیقه پیش از ورود صاحبخانه از عات ورود من بآنجا و از سابقهٔ آشنائی من با سرداریاگی تحقیقات میکند.

ماشاء الله خان وارد میشود در اینوقت تقریباً عمرش میان سی و چهل است بلند بالا و خوش اندام لباس نظام دربر کلاه نظامی پوست بره زرد رنگ کلابتون دوخته بر سر با پای برهنه بی جوراب فوق العاده اظهار فروتنی نموده میشیند از ورود من اظهار مسرت بسیار میکند و میگوید هنگام رفتن باصفهان از ملاقات من طفره زدید ولی خدا خواست که در مراجعت بخانهٔ من وارد شوید و این يك خوشبختی است برای من زیرا در اینوقت بینهایت آرزو داشتم کسی مانند شما ملاقات کرده در کار خود باو مشورت نمایم من شما را از همه کس راستگوتر و بهتر میدانم البته از قضیهٔ احضار من بتهران خبر دارید میگویم شنیده ام میگوید حالا متحیرم چه کنم بهتر این است نوشتجات و تلگرافها را ببینید و تکلیف مرا معین نمایید پس منشی خود را صدا کرده هر چه نوشته و تلگراف در این باب رسیده همه را نزد من میگذارد نوشتجات و ثوق الدوله منضمّن خوف و رجاست و امیدواری در آنها بیشتر از ناامیدی است و ثوق الدوله بسردار یاگی با احترام مینویسد که من بهر کس قول داده ام بقول خود رفتار کرده ام بی درنگ و بی ملاحظه بیایید بتهران.

سردار از وثوق الدوله تقاضا کرده که دو بیست نفر سوار مسلح با خود بتهران ببرد و این بچند ملاحظه بوده است یکی آنکه قوهٔ منی همراه خود داشته باشد و دیگر آنکه حوزهٔ خود را بهمرآه بردن این عده از سوار و صاحب منصب برهم نزده باشد و هم آنها بلا تکلیف اینجا نمانند و گرفتار دست قوای دولتی که باین شهر وارد میشود نکنند رئیس الوزراء درخواست او را میپذیرد و ادارهٔ ژاندارمری قم دستور میدهد که بگذارند سردار با دو بیست نفر سوارش بطرف تهران بیاید.

سردار از انتظام الدوله حاکم رسمی کاشان که غیر از اسمی نبوده است میخواهد

که باتفاق وی بتهران برود و این مانند تشبث غریق است بتخته پاره حاکم مزبور هم تحصیل رخصت از مرکز نموده و باوقول داده است که با وی بتهران روانه شود بدیوی است این توسلها بهیچوجه بحال اوفانده ندازد و بلکه شاید بر مشکلات کار وی بیفزاید پس از خوانده شدن تلگرافها و اطلاع یافتن از جریان کار سردار از نگارنده تکلیف میخواهد باو میگویم اگر بڑاستی از من کسب تکلیف میکنی و بآنچه میگویم رفتار مینمایی هرچه میدانم بگویم و اگر نمیکنی مشورت نمودن با من بیعابده است .

سردار میگوید نظر باعتقاد کاهلی که بشما دارم هرطور بگوئید رفتار خواهم کرد میگویم شما باید بتهران بروید اما نه بعنوان سردار جنگ بلکه بنام ماشاءالله خانی که از کرده های خود پشیمان شده که میخواهد گذشته های خود را بحسن عمل جبران نماید شما باید اسب و تفنگ و سوار با هر قدر ذخیره جنگی که دارید همه را تسلیم ژاندارمری نموده قبض رسید بگیریید بعد با يك نوکر خود را بتهران رسانیده بخانه رئیس دولت وارد شوید از گذشته ها بوزش بطلبید دارائی خود را تسلیم دولت نمائید که هرچه مال مردم است بصاحبانش رد کنند و از دولت تکلیف آئینده خود را نسبت بتوقف در هر کجا و نسبت بشغل و کار و معاش بخواهید هرطور گفتند همانطور رفتار نمائید .

باین ترتیب رفتن شما بتهران صلاح است و بغیر از اینصورت باشد خط-رناك میباشد چاره هم جز رفتن ندارید اگر برای شنیدن نصیحت من حاضر شدید و بخواهید من چند روز اینجا توقف کرده در اصلاح کار شما اقدام میکنم و با حصول اطمینان شما را با خود بتهران میبرم و تعهد مینمایم در هر حادثه که پیش بیاید با شما شرکت نمایم سردار از شنیدن سخنان من که هیچ مناسبت با روحیات و افکار او ندارد باطنا ملول شده اما بروی خود نیاورده میگوید حالا که بمن رخصت داده اند دوستان نفر سوار با خود ببرم چرا تنها رفته باشم میگویم عقیده من این بود که گفتیم شما باید مانند ماری که پوست میاندازد از هر چه دارید و از هر چه بآن تکیه میدهید صرف نظر کنید برای اینکه جان بسلامت در بپرید میگوید در باب سلامت جان از قنصل انگلیس که در اصفهان میباشد اطمینان نامه گرفته ام و هم بوزیر مختار انگلیس در تهران رجوع

فصل سیزدهم

نموده او هم اطمینان داده است بشرط آنکه تا شش روز بعد از رسیدن آن اطمینان نامه من در تهران باشم و یا از کلان حرکت کرده باشم و گرنه آن نوشته بی اعتبار خواهد بود میرسم چند روز است آن نوشته رسیده میگوید ده روز میشود من اندکی در اندیشه میروم و احساس میکنم که از اندیشه کردن من سردار متوحش شد اما گفتم نقلی ندارد دوباره کاغذ نوشته تقاضا کرده ام اطمینان نامه دیگر بفرستند .

بالجمله در نتیجه مذاکرات طولانی اظهار میکند که حاضر است بنصیحت من رفتار کرده تنها بتهران برود در آخر شب در موقعیکه میخواهم بمنزل بروم از من تقاضا میکند که در تهران با او همراهی نمایم و هم از یکی از شاهزادگان قجر که اکنون مقام وزارت دارد تعریف کرده میگوید با او دوستی دارم و لابد او هم با من مساعدت خواهد کرد .

امشب میگذرد صبح زود فردا با تلفنی که اتفاقا در اطاق خواب من است از من تقاضا میکند که دفعه دیگر بمنزل وی رفته باز باهم صحبت بداریم جواب میدهم امروز بمنزل حاکم میروم میگوید حاکم را هم میگویم بیاید اینجا میگویم بهتر است شما هم بمنزل حاکم بیایید چون میبیند اصرار فایده نمی دارد وعده میدهد که بدار الحکومه بیاید همان دار الحکومه که هیچگونه اعتنائی بآن نداشته کمتر بدانجا قدم میگذاشته است .

خلاصه نگارنده بمنزل حاکم میروم و او را از مذاکرات شب و صبح آگاه میسازد حاکم میگوید مدتی است در این شهر هستم یکمرتبه اینجا آمده است و هر وقت کاری داشته یا من و یا نائب الحکومه را احضار میکرد است و گاهی هم اجازه نشستن بنائب الحکومه نمیداده است حالا بیچاره شده که باین خانه میآید و بالاخره چکمران مرعوب بنائب الحکومه میگوید با تلفن بسردار بگو من برای شرفیابی حاضر هستم ولی چون فلانی میهمان من است اگر شما مرحمت فرموده سرافرازم فرمائید موجب امتنان است .

سردار جواب میدهد بعد از ناهار خواهم آمد .

هوای بسیار گرم است ما در سرداب عمیقی استراحت نموده ایم حاکم با اضطراب

خاطری که از آمدن سردار یاغی دارد مشغول دستور تشریفات ورود اوست طرف عصر سردار با جمعیت بسیار که صحن بزرگ خانه و پاره‌ئی از اطراف و سردابها و بالای بامها را هم خالی نمیگذارند وارد میشود و این عادت اوست هر کجا برود مخصوصاً امروز که از اوضاع نگرانی دارد بیشتر جمعیت با خود آورده است یکی دو نفر از روحانی نمایان هم با او هستند مجلس طول میکشد و مذاکرات همه راجع است برفتن سردار بتهران و امروز برخلاف شب گذشته از رفتن بتهران اظهار نگرانی میکند وقایع اول مشروطیت را که در عدلیه تهران گرفتار شده و استنطاق گشته نقل میکند پیشوایان حکومت ملی را که در مجلس استنطاق مزبور براوسخت گرفته‌اند ناسزا میگوید و از گفتن کلمه های رکیک هم دریغ نمیدارد نسبت بدو نفر نماینده کاشان که تازه انتخاب شده‌اند فحاشی مینماید و میگوید اینها بمن التماس کردند آنها را وکیل کنم من چوب بر سر مردم زده بزور برای آنها رأی گرفتم که در تهران بکار من بخورند حالا معلوم نیست چه میکنند و هم در ضمن صحبت میگوید تلگرافهای وثوق الدوله مراقب نکرده است زیرا نمینویسد من بتو اطمینان میدهم بلکه میگوید بهر کس قول داده‌ام بگفته خود وفا کرده‌ام .

انتظام الدوله که طرف دیگر نگارنده نشسته است آهسته میگوید پدرش رأیش را زده است و الاراضی شده بود برود نگارنده نیز بطور نجوی بسردار میگوید شب نصایح من بشما اثر کرد و حاضر شدید بتهران بروید دیگر چرا تردید کرده‌اید اجازه بدهید باشما مزاح کرده بگویم بر بدرت اعنت بدیهی است از این حرف دلتنگ شد ولی لبخند زد و گذشت در آخرین مجلس پیاصرار حاضرین قبول میکند از شهر حرکت کرده چند روزی در فرح آباد که عمارت ییلاقی اوست بماند و بعد بتهران برود .

خلاصه همین شب نگارنده کاشان را ترک کرده بطرف تهران میروم در تهران شرح وقایع کاشان را بدولتیان اطلاع میدهم و بعد از چند روز تلفن ماشاءالله خان از قم بمن میرسد که میگوید وارد قم شده می‌آیم بطرف تهران بامید مرحمت شما و فراموشی میکند که وعده همراهی با او باینصورت نبود که بعنوان سردار جنگ و با دوستان

سوار مسلح بتهران بیاید.

در همین روز که تلفن ماشاءالله خان بمن میرسد وزیر مختار انگلیس سربرسی - کاکس بدیدن نگارنده آمده است از او میپرسم که شما با ماشاءالله خان کاشی همراهی خواهید کرد میگوید از ما تقاضا کرده بود در قلهک (یعنی در پناه سفارت انگلیس) منزل نماید من از رئیس دولت پرسیدم آیا میتوانم اجازه بدهم در قلهک برای او منزلی معین نمایند جواب منفی داده است از اینجا بر من معلوم میشود قصد گرفتاری او را دارند و باینصورت که او میآید هم باید گرفتار شده بسزای کردار خود برسد و دویست نفر دزد که با خود آورده است خلع سلاح شوند نگارنده هم جواب تلفن او را پس از ورودش بتهران بوی پیغام میدهم که نظریات من در کار شما همان است که در کاشان گفته‌ام.

سردار یاغی مغرور دویست نفر تفنگچی سوار خود را در حضرت عبدالعظیم میگذارد و خود بتهران میآید. منزلی میگیرد روز ها با مردم آمد و شد نموده گاهی نزد وثوق الدوله میرود و میآید و شبها بهیاشی میردازد و وثوق الدوله باو تکلیف میکند که سوارهایش اسلحه خود را داده متفرق گردند او نمیبذیرد و در سر این قضیه خودش را توقیف و حبس مینمایند و بعد از چند روز سردار یاغی بسر دارمجازات میرود و سوارهای او را با زد و خورد کمی ژاندارمری خلع سلاح مینماید و پدرش را هم که در اطراف کاشان شرارت میکرده دستگیر مینمایند و او را نیز اعدام میکنند و قضیه کاشان خاتمه مییابد.

چیزی که بظاهر بدنا بود این بود که دولت با واطمینان داده باشد و برخلاف آن رفتار شده باشد برای جبران این کار هم وثوق الدوله لایحه‌ئی نشرداد و نوشت حمد خدا را که این یاغی طاغی نتوانست از تأمین دولت استفاده نماید.

فصل چهاردهم

قرارداد وثوق الدوله



وثوق الدوله

دولت ایران همان دولت
آبستن که بزودی بار حمل خود را
در سیاست بصورتی بر زمین میگذارد
که ممکن است مملکت دارا و
انوشیروان را فدای هوسرانی مشتی
از فرزندان ناخلف او بنماید و در
سایه سیاست ناتوان در بار و فساد
اخلاق و بدسیاستی گریوهی از طبقه
اول در هر لباس استقلال چند هزار
ساله ایران قربانی بگردد که خدا
آزروز را بمان نشان ندهد

میرزا حسن خان وثوق الدوله
برای موفق شدن بگرفتن چند
ملیون لیره بعنوان قرض واستحکام

مقام ریاست خویش حاضر شده است در حال دائر نبودن مجلس شورای ملی برخلاف
قانون اساسی قراردادی با انگلیسیان ببندد که در حکم تسلیم کردن مملکت به بیگانه
بوده باشد رئیس دولت کنونی ما با اینکه شخص حساس با اطلاعی است طوری چشمش
بسته شده است که غیر از انگلیس و فتح و فیروزی او چیزی را نمیبیند یعنی انگلیس را
محور سیاست دنیا تصور میکند فرانسه و ایتالیا و بلکه امریکارا در برابر سیاست انگلیس
در آسیا بی قدرت آلمان و اطریش را مرده عثمانی را معجوشه تصور مینماید و روس

فصل چهاردهم

بشویك را كه بمسائل ایران بیش از دیگران نظر دارد غیر قابل اعتنا می‌شمارد و کمان می‌کند باتبیه هائی که متفقین از دولتهای اروپائی برای مضمحل کردن او دیده اند دوامی نخواهد کرد .

در اینصورت مائیم وانگلیس هرچه بگوید باید شنید باکسی هم مشورت نباید کرد زیرا این مردم قابل مشورت کردن نمیباشند .

بلی آنها که نمیدانند بی خبرانند و آنها که میدانند بیشتر کسانی هستند که جرئت ندارند صدائی برضد دولتی که انگلیسیان از او حمایت مینمایند بلند نموده باشند. رئیس دولت تصور نمیکند خارجه هائی که بمصالح خود نمیخواهند انگلیس در ایران نفوذ تام داشته باشد آرام ننشسته اعتراضی ننمایند .

بهر صورت وثوق الدوله تا روزی که قرارداد آشکار گردید نگذارده است غیر از دوسه تن که همکار او بوده اند کسی از این کار خبردار نگردد مخصوصاً قسمت استقرار آنها بکلی مستور نگاه داشته است حتی آنکه بعد از نشر قرارداد هم این قسمت را منتشر کرده است .

این است عین قرارداد و مکتوبی که سرپرستی کاکس بر آن ضمیمه نموده است. نظر بر روابط محکمه دوستی و هودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلیس موجوده بوده است و نظر باعتبار کامل باینکه مسلماً منافع مشترکه و اساس هر دو دولت در آتیه بتجکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام مینماید و نظر بلزوم تهیه وسائل ترقی و سعادت ایران بحد اعلی بین دولت ایران از یکطرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان بنمایندگی از طرف دولت خود از طرف دیگر مواد ذیل مقرر میشود :

۱- دولت انگلستان با قطعیت هرچه تمامتر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده است تکرار مینماید .

۲- دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد بدیخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد این مستشارها با کمترات اجیر و بآنها اختیارات متناسبه داده خواهد شد کیفیت

این اختیارات بسته بتوافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود .

۳ - دولت انگلیس بخرج دولت ایران صاحبمنصبان و ذخائر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحد الشکل که دولت ایران آنرا برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد عده و مقدار ضرورت صاحبمنصبان و ذخائر و مهمات مزبور بتوسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد گردید و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد .

۴ - برای تهیه وسائل نقدی لازم بجهت اصلاحات مذکور در ماده ۲ و ۳ این قرارداد دولت انگلستان حاضر است که يك قرضه کافی برای دولت ایران تهیه و بنا ترتیب انجام آنرا بدهد تضمینات این قرض با توافق نظر دولتین از عایدات گمرکات و یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تعیین میشود تا مدتی که مذاکرات استقرار مذکور خاتمه نیافته دولت انگلستان بطور مساعده وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکوره لازم است خواهد رسانید .

۵ - دولت انگلستان باتصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران بترقی وسائل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت میباشد حاضر است که بادلالت ایران موافقت نموده اقدامات مشترک ایران و انگلیس را راجع بتأسیس خطوط آهن و یا قسم دیگر وسائل نقلیه تشویق نماید در این باب باید قبلاً مراجعه بمتخصصین شده و توافق بین دولتین در طرحهایی که مهمتر و سهولتر و مفیدتر باشد حاصل گردد دولتین توافق مینمایند در باب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کمیته که تعرفه گمرکی را مراجعه و تجدید نظر نموده و بامنافع حق مملکتی و تمهید و توسعه وسائل ترقی آن تطبیق نماید .

این بود اصل قرارداد و مراسلهائی بامضای وزیر مختار انگلیس سرپرسی کاکس ضمیمه داشت بقرار ذیل :

جناب مستطاب اجل اشرف افخم امیدوارم که حضرت اشرف در دور قوامداری با موقعیت خودتان در امور مملکت ایران یقین کرده آید که دولت اعلی حضرت پادشاه

فصل چهاردهم

انگلستان همیشه سعی نموده است که آنچه در قوه دارد کابینه حضرت اشرف را برای اینکه از يك طرف اعاده نظم و امنیت در داخله مملکت تکمیل و از طرف دیگر روابط صمیمانه بین دولتين ایران و انگلستان محفوظ باشد تقویت نماید .

برای ابراز جدید این احساسات که همواره مکنون خاطر کابینه لندن بوده است من حالا مأذون هستم که به حضرت اشرف اطلاع بدهم که در موقع امضای قراردادی که مربوط به فورمبائی است که کابینه حضرت اشرف اجرای آنرا در نظر گرفته اند دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهد بود بادولت علیه ایران برای اجرای تقاضاهای ذیل موافقت نمایند :

۱ - تجدید نظر در معاهدات حاضره بین دولتين .

۲ - جبران خسارات مادی وارده مملکت ایران بواسطه دول متخاصم دیگر .

۳ - اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آنرا عادلانه تصور نمایند
انتخاب ترتیب قطعی و زمان و وسائل مقتضیه تعقیب مقاصد فوق در اولین موقع امکان موضوع مذاکره بین دولتين خواهد گردید .

اینموقع را برای اینکه احترامات فائقه خود را به حضرت اشرف تقدیم نمایم مفتنم می شمارم .
ب . ز . کاکس

روز یکشنبه سیزدهم ذی القعدة یک هزار و سیصد و سی و هفت (۱۳۳۷هـ) مردم سرازخواب برداشته در دو روزنامه رعد و ایران که هر دو نشر دهنده افکار و عملیات دولت هستند صورت این قرارداد و ورقه ضمیمه آنرا میخوانند و مانند صاعقه می که بر سر آنها خورده باشد بحال بهت و حیرت فرو میروند .

درست است که عوام و مردم از سیاست دور رایحه مرگ استقلال ایران را که این قرارداد در بر دارد احساس نمیکنند ولی بفاصله دوسه روز خواص بهیچان آمده عوام هم از آنها تبعیت مینمایند جمعی از رجال دولت انجمنی کرده برضد قرار داد سخن میرانند جمعی از روحانیان در مجالس و محافل علناً اظهار ناراضائی میکنند پاره می ازوعاظ بکنایه و اشاره و گاهی باصراحت لهجه در مجالس عمومی برضد قرار داد صحبت میدارند رفته رفته هیاهو بلند شده امریکائیان و فرانسویان هم که ذر تهران هستند

بمردم میفهمانند که دولتهای آنها با این قرارداد موافقت ندارند و این خود موجب قوت قلب گرفتن ملیون میگردد.

در مقابل این هیاهوها روزنامه رعده که مدیرش سیدضیاءالدین طباطبائی که خود از کارکنان عقد قرارداد و یا از محارم قرارداد گذارندگان است مقاله های مسلسلی مبنی بر لزوم عقد قرارداد و فوائد آن منتشر میسازد و روزنامه ایران طرفداری خود را از قرارداد ظاهر میکند و چون مدیر آن ملک الشعراء بهار خود را از ملیون میداند مینویسد ستونهای روزنامه ما برای درج مقاله های موافق و مخالف هر دو باز است یا بالفاظی که تمام موافقت را با معنی ندارد زیرا هر چه را نمیخواهند درج نمیکند. چند روز از عقد قرارداد گذشته است روزی سرپرستی کاکس بدیدن نگارنده آمده در اول ورود میگوید قرارداد برای ایران خوب شد بسیار هم خوب شد همه چیز در دست خود ایرانی است نگارنده جوابی نمیدهد وزیر مختار علت سکوت مرا میپرسد و میگوید آیا خوب نشد میگویم خیر - چرا؟ - برای چه مگر شما نمیگفتید سیاست ایران و انگلیس باید روشن بوده باشد میگویم بلی من میگفتم باید روشن بشود نمیگفتم باید تازیکتر بگردد.

وزیر مختار بر آشفته میگوید کدام يك از مواد قرارداد بد است؟ نگارنده هنوز داخل مواد نشده ایم بلکه کیفیت صدورش بد است مملکت ما مشروطه است ممکن نیست دوسه نفر وزیر در غیاب مجلس شورای ملی برخلاف قوانین اساسی مملکت چنین قراردادی بایك دولت اجنبی ببندند این قرارداد باین صورت نه تنها سیاست ایران و انگلیس را بلکه سیاست هند و انگلیس را هم تساریك مینماید آقای وزیر مختار چنانکه قرن بیستم اجازه نمیدهد شخص بی سواد بی اطلاعی مثلاً زمامدار امور يك مملکت بگردد همان قرن هم اجازه نمیدهد در يك مملکت دارای حکومت مشروطه چنین قراردادی بسته شود و حتی رجال اولی آن ملت از آن بی خبر بوده باشند چه رسد بعموم ملت.

وزیر مختار از شنیدن این سخنان دلتنگ شده بعد از اندیشه طولانی میپرسد کیانند آن رجال که بایستی با آنها صحبت شده باشد؟

نگارنده نام چند تن از رجال دولت که مکرر وزیر و رئیس الوزراء بوده اند و اکنون در خانهای خود نشسته اند میبرد و در میان آنها نام مؤتمن الملك و مشیر الدوله را میبرم میگوید این دو نفر بکنار دیگر که؟ میگویم مستوفی الممالک - مخبر السلطنه - مستشار الدوله و وزیر مختار متغیر شده میگوید دولت انگلیس از دولت ایران خواسته است پنج نفر از رجال دولت دیگر دخیل هیچ کار دولتی نشوند و این سه نفر از آنها هستند و دو نفر دیگر نظام السلطنه و مصمما السلطنه بختیاری .

نگارنده میداند این بهانه است و هر يك از اینگونه اشخاص وقتی دستشان بکاری رسید همین وزیر مختار و دولت او با او خصوصیت میکنند برای پیشرفت مقاصد خویش ولی بروی خود نیاورده میگویم منحصر باینها نیست اشخاص دیگر هم هستند که میباید با آنها مشورت شده باشد میگوید نمیآیند شرکت نمیکند .

نگارنده - آنها را باید آورد مادر مملکتی هستیم که تا دیروز هر کس صدراعظم میشد سلف خود را معدوم میساخت حالا چندین رئیس الوزراء معزول در خانهای خود نشسته کاری بکاری دیگر ندارند باید خیلی راضی باشیم نباید توقع داشت آنها دنبال رئیس دولت وقت افتاده از او درخواست نمایند ایشان را در مذاکره يك چنین کار مهم مملکتی دخیل و شریك نماید .

وزیر مختار - حالا تکلیف چیست؟ نگارنده - چون در غیاب مجلس شورای ملی است باید يك مجلس نموده رأی وجوه ملت را سنجیده با مشورت آنها اقدام شود و البته تصویب مجلس شورای ملی هم من بعد شرط خواهد بود وزیر مختار با بارسنگینی که از این مذاکرات بردوش خاطر میگیرد روانه میشود .

در اثر هیاهوی مردم و شاید تا یکدرجه در نتیجه صحبتهای این مجلس وزیر مختار انگلیس لزوم داخل کردن پای يك جمع از ملیون را در این کار و آلوده ساختن دست همرا بر رئیس دولت خاطر نشان میسازد و او از دوازده نفر از رجال و رؤسای تجار در منزل بیلاقی خود سلیمانیه دعوت کرده با آنها موضوع را بمیان نهاده مجبور بودن خود را در مقابل پیش آمدها در عقد این قرارداد بیان مینماید اما حاضرین خود را در مقابل کار تمام شده تصور میکنند و بهر ملاحظه که داشته اند کسی صحبتی که صریح

در مخالفت باشد نمیدارد اما همه نارضائی و نگرانی خویش را بواسطه گفته های مختصر و یا سکوت های مطول حالی نموده مجلس بی نتیجه برهم میخورد نگارنده بعد از مذاکره با سرپرستی کاکس راجع بقرار داد و بعد از اطلاع اجمالی از جریان سیاست خارجه در مرکز عقد صلح اروپا و آگاه شدن از مرکز ثقل سیاست عمومی دنیا بنام مجمع اتفاق ملل که درباریس تأسیس شده و رئیس الوزراهای دولتهای متفق در آن مرکز موقتاً بجای نمایندگان ملل هستند و با آگاهی از بعضی از مواد نظامنامه اساسی مجمع مزبور بتوسط یکی از آزادیخواهان از کارکنان سفارت دولت فرانسه در تهران برای آگاه کردن خاطر هموطنان و تشجیع آنها بر مخالفت با قرارداد مقاله ئی نوشته بامضای پورایران در روزنامه ایران منتشر میسازد.

چنانکه در پیش نوشته شد روزنامه ایران در اینوقت با کمک خرجی که ازدولت میگیرد در تحت مدیری میرزا تقی بهار ملک الشعراء خراسانی دایر است ملک الشعراء شخص ادیب آزادیخواهی است در دوره سیم مجلس شورای ملی نماینده خراسان شده با اینکه در عداد دموکراتهای مجلس بوده است با دیگر اشخاص مدعی این مسلک سازش ننموده است در مهاجرت آسیبی باورسیده بتهران برگشته است و چون فرقه دمکرات دو قسمت شده اند تشکیلی و غیر تشکیلی و وثوق الدوله سر دسته تشکیلیون شده است شاعر مزبور هم که از رفقای مهاجرش دلخوش نبوده است با این جمع همدست و همدستان شده است و چون سید حسین اردبیلی مدیر روزنامه ایران که از دموکراتهای ضد تشکیلی بوده است وفات میکند ملک الشعراء مدیر روزنامه مزبور و طرفدار سیاست تشکیلیون میگردد و اما وجه مناسب این دودسته به تشکیلی و ضد تشکیلی آنکه يك جمع از فرقه دمکرات پیرو افکار اشخاصی از رفقای خود بودند که بر ضد سیاست روس و انگلیس از تهران بلکه از ایران رفته اند و آنها حاضر نبودند بیش از برگشتن رفقای خود تشکیلات فرقه ئی بدهند این جمع ضد تشکیلی نامیده شدند و دسته مخالف آنها که قسمتی از دموکراتهای ناراضی از مهاجرین بودند و بعضی از اشخاص مذبذب هم با آنها ملحق شده بودند تشکیلات فرقه ئی داده بنام دموکرات تشکیلی این جمع و وثوق الدوله و نصره الدوله هارا هم دموکرات دانسته همدست آنها شدند

فصل چهاردهم

و اختلاف کلمه میان این دو دسته شدت کرد بطوریکه دسته ضد تشکیلی مخالفین خود را مرتجع و خازجه پرست نامیدند .

در این وقت یکی از دمکراتهای ضد تشکیلی یکانی نام خود را بحوزه این روزنامه نیم رسمی دولت انداخته است در صورتیکه بامسلك سیاسی مدیر ایران موافقت ندارد مقاله نگارنده بروزنامه میرسد در موقعیکه این شخص بجای مدیر کار میکند و مقاله را موافق سلیقه خود دیده از روی نظر باز بودن ستون روزنامه برای مقاله‌های موافق و مخالف مقاله را نشر میدهد حاصل مضمون مقاله آنکه :

سیاست خارجی ایران باید در مجمع اتفاق ملل روشن بگردد نه در پس قلعه شمیران تهران (۱) من از جو هوای آزاد خبر گرفته‌ام که انگلیس خدای دنیا نیست قطع و فصل امور در مجمع وزرای دول بنام مجمع اتفاق ملل انجام میگیرد و چند ماده از مواد قرارنامه موقتی مجمع اتفاق ملل را که ملتهای مانند ملت ما میتوانند از آنها در سیاست خارجی خود استفاده کنند بیان کردم بمضرتهای قرارداد و مخالفت‌هایی که با قانون اساسی دارد اشاره کردم و بالاخره تذکر دادم که بزرگتر عیب این قرارداد این است که بی مدت میباشد و اینکه معلوم نیست اگر روزی روس سر بر آورد و مدعی حقوقی در این مملکت گردید جواب او را ما باید بدهیم و یا بعهده دولت انگلیس است. نشر این مقاله تأثیر شدید کرده ملیون وطنپرست را روح تازه بخشیده بر جرئت و جسارت آنها در مخالفت کردن با قرارداد میفزاید و مدیر روزنامه مورد تعرض قرارداد گذارندگان میگردد این است که مدیر روزنامه ایران در شماره بعد از مقاله مزبور جوابی مینویسد که حاصلش دو مطلب است یکی بی اهمیتی مجمع اتفاق ملل و اینکه مجمع مزبور مانند انجمن صلح لاهه است که نتوانست در سیاست دول و ملل تأثیری داشته باشد و دیگر احتیاج شدید دولت بوضع این قرارداد برای موفق شدن با اصلاحات داخلی .

نگارنده مقاله دوم را با همان امضاء در جواب جوابهای روزنامه مینویسد

(۱) - چون مذاکره قرارداد چنانکه شنیده میشود میان دولتیان و وزیر مختار انگلیس در پس قلعه شروع شد

وبالآخره قرار داد و توثق الدوله را بمنزله پیشنهادی میخواند که اگر از مجلس شورای ملی گذشت رسمیت خواهد داشت و گرنه مردود خواهد بود چنانکه و توثق الدوله خود در موقعیکه بجای محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی رئیس دولت شد و خود را در برابر دو قرارداد که سلف او باروس و انگلیس داده بود در خصوص قشون جنوب و شمال ایران که در تحت ریاست صاحبمنصبان روس و انگلیس بوده باشد بسفرای خارجه در تهران متحد المال فرستاد و نمایندگان دولت ایران در هر کجا بودند دستور داد بدر بارهای دول بگویند این دو قرارداد بمنزله پیشنهادی است که اگر از دو مجلس شورای ملی و سنای ایران گذشت رسمیت خواهد داشت و گرنه لغو خواهند بود .

مدیر روزنامه ایران نخواست یا نتوانست مقاله دوم را منتشر نماید و بعد ها سندی بدست میآورم که مقاله مزبور بداره رسیده و ضبط شده است.

خلاصه هیاهوی شدید بر ضد قرارداد در تهران و بتدریج در سراسر ایران برپا میشود و در خارجه مخصوصاً در استانبول و هندوستان از طرف ایرانیان مقيم خارج بر قرارداد مزبور اعتراض میشود جرائد خارجه مخصوصاً فرانسه بر علیه قرارداد انگلیس و ایران قلمفرسائی میکنند .

و چون چند روز بعد از عقد قرار داد بموجب شرطی که شده است سلطان احمد شاه بطرف اروپا رهسپار میگردد درهمه جا از زبان ایرانیان بر علیه قرار داد سخن میشوند و در روزنامه ها الفاظ اهانت انگیز نسبت بخود در این موضوع میخواند و دل تنگ میشود بحدی که میخواهد اظهار بی خبری نماید ولی فیروز میرزای نصره الدوله که با سمت وزارت خارجه همراه اوست و شریک عمده عقد قرارداد است تا آنجا که بتواند جلوگیری مینماید حتی آنکه بعضی از همراهان شاه را که از آنها اطمینان نداشته است دور ساخته شاه را از مسافرت بامریکا پیش از آنکه بانگلستان برود منصرف نموده و او را در یک محیط انگلیسی انداخته است که هر چه میبند و هر چه میشوند انگلیس و از زبان انگلیس است .

سلطان احمد شاه در فرانسه آن احترام که انتظار داشته است نمیبیند دلیلش هم واضح است چه میگویند این جوان مملکتش را فروخته با پول آن باروپا برای

فصل چهاردهم

عیاشی سفر کرده است ولی در انگلستان بیش از آنچه تصور میکرد است احترام
میبیند و این خود موجب توجه او بانگلیس میشود و با همه خودداری که داشته است از
اینکه قرارداد از مجلس نگذشته را امضاء کرده باشد او را رها نمیکنند تاخواه یا
ناخواه در مجلسهای رسمی تصدیق زبانی او را بگیرند .

فصل پانزدهم

انقلابات بعد از عقد قرارداد

در این فصل باید شمه‌ئی از اوضاع سیاست عمومی نوشته زان پس با اوضاع وطن رجوع نمائیم زیرا پیش آمده‌های داخلی بی ربط بحوادث خارجی نمیباشد . انگلیس و متفقین او کار روسیه بلشویک را خیلی کوچکتراز آنچه هست تصور مینمودند کمان میکردند بر انگیختن سرداران و صاحبمنصبان روس سفید را بر ضد روس سرخ و مساعدت مادی و معنوی نمودن با آنها بساط بلشویکی را بکنی بر خواهد چید اما بعد از امتحانهای بسیار و فداکاری بیشمار و قتل نفوس و نهب اموال و حصول بدبختیهای تصورناکردنی در تمام نقاط روسیه چه از طرف بلشویکها و چه از جانب مخالفین آنها بالاخره مخالفین شکست قطعی خورده از میان میروند و دولت بلشویکی روز بروز توسعه و قوت میگردد و کلمانسون رئیس الوزراء سالخورده فرانسه هم نمیتواند اطراف بلشویک سیم خاردار بکشد چنانکه تصور و ادعا میکرد . همراهی متفقین مخصوصاً فرانسه ها با لهستان کاری که کرده است این بوده که نگذارده آن مملکت در زیر لگد کوب روس بلشویک محو بگردد و صورت خود را نگاهداشته اما نه بطوریکه متفقین میخواستند سدی در میان روسیه و آلمان بوده باشد .

در ضمن توسعه روسیه بلشویک رفته رفته انقلابات شمال ایران شروع میشود زیرا در جنوب روسیه اجتماعی مرکب از قوای ملیون عثمانی و قفقازی و ایرانی که از مسکو و تاشکند یعنی از مرکز های مهم بلشویکی مدد میگردد بی دری بر ضد متفقین در توسعه و ترقی است و میکوشند آذربایجان قفقاز را که اکنون دعوی استقلال میکند و در تحت حمایت متفقین خود آرائی کرده سفیر بهر کجا میفرستد و روابط سیاسی و اقتصادی با هر جا دائر مینماید از میان برداشته همرنگ خود نمایند زان پس

بارمنستان و گرجستان حمله کرده آنها را هم تحت قدرت خود در آورده روسیه بلشویک را بصورت عظمت ظاهری روس تزاری در آورند .

این قضایا البته در ایران هم بی اثر نیست مخصوصاً در گیلان که آماده انقلاب است و بواسطه وجود قشون انگلیس در بندر اتزلی و یک قوه ملی در جنگل بریاست میرزا کوچک خان که با مراکز انقلابی قفقاز و داغستان یعنی با قسمت مسلمان آن ناحیه ها که مخالف سیاست انگلیس هستند میرابطه نیست محل توجه شدید واقع گشته است در این حال وثوق الدوله رئیس دولت چه میکند .

وثوق الدوله برضای خاطر انگلیسیان از یک طرف سفیر آذربایجان قفقاز را مانند سفیر یک دولت معتبر در تهران میپذیرد و از طرف دیگر هیئتی بریاست سید ضیاءالدین مدیر روزنامه رعد بباد کوبه میفرستد برای اینکه روابط سیاسی و اقتصادی با آن ممالکت نوس برقرار سازد و از آنها در جلوگیری از نفوذ بلشویک در ایران استمداد نماید و هم باتغییر دادن مأمورین حکومت گیلان گرچه بفرستادن اشخاص نادرست طماع بود ، باشد میخواهد قوه جنگل را منحل ساخته خاطر دولت را از آن رهگذر آسوده سازد اما تصور نمیروود بتواند نقشه خویش را عملی نماید .

و اما اوضاع تهران بعد از عقد قرارداد - افکار ضد قرارداد در تهران روبروز قوت میگیرد روحانیان مخصوصاً یک دسته از آنها بتحریر یک رجال دولت ضد وثوق الدوله و کار و اجتماعات دارند و بر ضد قرارداد صحبت میدارند جمعی از رجال دولت منفرداً و مجتمعاً در زیر پرده نازکی بآتش مخالفت با وثوق و قرارداد او دامن میزنند و بالجمله عناصر ناراضی از ریاست وثوق الدوله و عناصر موافق با مخالفین او بضمیمه عده زیادی از وطن خواهان در هر لباس که نمیخواهند تحت نفوذ و قدرت یگانگان در آیند همدست شده برضد قرار داد قیام مینمایند در میان رجال دولت چهار تن یکی از مراکز ضد قرارداد را تشکیل میدهند و آنها مستشار الدوله تبریزی صادق است که مکرر رئیس مجلس شورای ملی بوده و یا وزارت نموده است و میرزا حسنخان محترم السلطنه که مکرر وزیر بوده است و میرزا اسماعیل خان ممتاز الدوله که رئیس مجلس و وزیر بوده و مختار الملک تبریزی که سفارت و وزارت کرده است حاج آقا محمد

معین التجار بوشهری هم که از تجار معتبر است پنجم آنهاست و از مساعدت مادی هم در کار این جمع دریغ نمیکنند گرچه عملیات آنها تا يك اندازه در خفاست ولی در موقعیکه



میخواهند پای رؤسای اصناف را برای تعطیل عمومی کردن بمیان بیاورند آشکار میشود وثوق الدوله حکومت شهر تهران را نظامی میکند و پنج نفر ششس مزبور را دستگیر نموده بکاشان تبعید مینماید و چون باغیان کاشان تازه بسر دار فنا رفته اند و جایگاه ایشان در کاشان خالی است تبعید شدگانرا تا اهانت کرده باشد در آن جایگاه و در همان خانه که در فصل پیش از این شرح ورود خود را در آنجا بر سردار باغی نو شتم محبوس میدارند.

پس از گرفتاری این جمع و جلوگیری شدید دولت از هر اقدام برضد قرارداد موقتاً سکوت

مستشار الدوله، صادق

و آرامش در تهران پدید آمده اقدامات مخالف در زیر پرده استتار میروند ولی این حوادث در خارج مملکت موجب مزید هیجان ایرانیان شده در مطبوعات خارج نارضایتی ملت ایران از این قرارداد مسلم میگردد.

وثوق الدوله با تلگراف رمز بوزیر خارجه که در اروپاست و بیشتر از خود انگلیسیان سنگ اجرای قرار داد را بسینه میزند اطلاع میدهد که افکار عمومی برضد قرارداد در هیجان است و بالجمله اوضاع داخل و خارج و نارضایتی فرانسه ها مخصوصاً سبب میشود که وزیر خارجه در اروپا اظهار میکند رسمیت یافتن قرارداد موکول است بتصویب شدن آن در مجلس شورای ملی ایران و بعد هم بمجمع اتفاق ملل رجوع خواهد شد انگلیسیان هم در ضمن نطقهای رسمی خود لزوم گذشتن قرارداد را از مجلس شورای ملی ایران تصدیق میکنند پس از این رو قرارداد تا يك اندازه متزلزل میگردد و دولت در استخدام مستشاران انگلیسی و صاحب منصبان نظامی آنها

فصل یازدهم

که بموجب قرارداد بنا بوده است هر چه رود تر طلبیده شوند و بعضی از آنها هم طلبیده شده اند دست نگاهمیدارد و در اقدام بهر کار که مربوط به قرارداد باشد تأخیر حاصل میشود ژنرال دیکسن انگلیسی که برای مستشاری نظام تعیین شده بوده با چند نفر صاحب منصب دیگر در تهران است که مستراسمیت که سمت مستشاری مالیه بتوسط نصره الدوله وزیر خارجه در انگلستان انتخاب شده است به تهران رسیده اما بیکار مانده پول استقراضی که بموجب قرارداد باید انگلیسیان بدهند داده نشده مگر قسمتی از آن که وثوق الدوله ورفقاییش بطور خصوصی دریافت کرده اند برای تقدیم بشاه و تهیه مسافرت او با اروپا رشاید بعنوان حق الزحمه خود.

بهر حال کار قرارداد خشی مانده و انگلیسیان بی تکلیف مانده اند تنها که میسیون نظامی که بر حسب قرارداد مرکب از اعضای ایرانی و انگلیسی باید تشکیل شود برای يك شكل نمودن قوای نظامی ایرانی و ایجاد يك قشون در تحت ریاست صاحب منصبان انگلیسی مشغول کار شده است يك عده از صاحب منصبان ژاندارمری و غیره بصاحب منصبان انگلیسی منضم شده کمیسیونی تشکیل داده اند رئیس انگلیسی آن دیکسن و رئیس ایرانی آن عباس میرزای پسر فرمانفرماست که در فرانسه تحصیل نظام کرده و اکنون معاون وزارت جنگ میباشد این کمیسیون مدتی کار کرده است پیشنهادی حاضر نموده که بمنزله قرار داد تدافعی باشد میان ایران و انگلیس و در نتیجه این کمیسیون فضل الله خان سرتیپ ژاندارمری که یکی از صاحب منصبان با شرافت وطن دوست و عضو کمیسیون بوده است خود کشی میکند و در اثر خود کشی او بعلاوه اختلاف کلمه ئی که در میان اعضای کابینه و وثوق الدوله رویمیدهد نمیگذارد مقررات کمیسیون از هیئت وزراء بگذرد.

انگلیسیان اصرار دارند که این قرارداد تدافعی که کمیسیون مختلط حاضر کرده است هر چه زودتر در هیئت وزراء تصویب شده بعملیات نظامی شروع نمایند چونکه پیشرفت کار بلشویکها در ماوراء بحر خزر خاطر آنها را مشوش دارد و نمیخواهند خودشان با آنها طرف شوند بلکه میخواهند يك قشون بنام ایرانی که میخواهد از سرحدات خود دفاع نماید بطرف سرحدات بفرستند.

تأملات بعد از عقد قرارداد

در همین موقع بمسائل سیاسی هم توسل جست و وزیر خارجه ایران در اروپا با تلگراف بی سیم از خیال قشون روس نسبت بایران استفسار میشود و آنها جواب میدهند ما با ایران جنگ نداریم و تعقیب میکنیم همان پیشنهاد را که بتوسط براوین سفیر خود از پیش بدولت ایران داده ایم .

عجبا وزیر خارجه ما که در آنوقت یکی از اعضای عمده کابینه و هم فکر و هم خیال رئیس دولت بوده است در خاطر ندارد پیشنهاد روس که بتوسط براوین رسیده بوده مفادش چه بوده است و شاید در آن موقع از روی بی اعتنائی و یا از ترس انگلیسیان نخواسته اند به پیشنهاد مزبور نظر کرده باشند این است که در این موقع وزیر خارجه ما در اروپا بصرافت طبع خود و بابخواست دیگران با تلگراف رمز از وثوق الدوله صورت پیشنهاد مزبور را طلب میکند تا بداند روس بلسویک بایران چه میداده است و از او چه میخواسته .

و هم يك مسئله مهم اینجا پادرمیانی میکند که از ذکر آن ناگزیر هستیم و آن قصه قزاقخانه ایرانی است بعد از برهم خوردن دولت تزاری و خالی شدن ایران از قشون روس همانطور که انگلیسیان از روسهای سفید در ایران نگاهداری میکردند از همراهی با صاحب منصبان روسی قزاقخانه هم دریغ نکرده حقوق آنها را بحساب دولت ایران میپرداخته اند .

بعد از پارهائی تغییرات بالاخره ریاست قزاقخانه میرسد باستراوولسکی این شخص در ظاهر با انگلیسها ماماشات دارد و با مایون ایران هم خصوصیت میکند بر عایت عاقبت کار خود و رفته رفته آن بد بینی که هلیون نسبت بقزاقخانه داشته اند بر طرف شده تصور میرود این قوه تنها قوه ایست که در این وقت بتواند از شرارت هایی که روی بدهد جلوگیری نماید این است که او را تقویت مینمایند و نمیخواهند بصاحب منصبان انگلیسی تسلیم بگردد چنانکه اصیرا سفارت انگلیس در تهران و هیئت نظامی او نمیتواند استراوولسکی را تحت نفوذ سیاست خود در آورد و او متمسک میشود باینکه تنها امر شفاهی پادشاه ایران را اطاعت خواهد کرد پادشاه هم که حاضر نیست بس تسلیم شدن او با و امریکه صاحب منصبان انگلیسی با و بکنند راهی نخواهد داشت .

در این احوال حوادث گیلان رو بشدت میگذارد و انقلاباتی در مازندران روی میدهد بلکه در کلیه بنادر بحر خزر یعنی تموج انقلاب در روسیه بنادر شمالی ایران را هم منقلب میسازد.

باین ترتیب که بزرگتر قوه ضد بلشویک که تمام امیدواری متفقین از دولتهای اروپائی به پیشرفت کار او بوده است و تصور میکرده اند بزودی مسکورا تصرف خواهد کرد و بساط بلشویکی را تار و مار میسازد قشون دینکن بوده که جنوب روسیه را احاطه کرده کشتیهای جنگی او در بحر خزر حائز اهمیت شده است این قشون بالاخره در مقابل قشون سرخ تاب نیاورده فراری میشود و زحمات و تلفات جانی و مالی بسیار با هر مدد مادی و معنوی که متفقین با آن مینموده اند از میان رفته قسمتی از کشتیهای جنگی او از بندرهای دیگر بحر خزر فرار کرده بانزلی و آبهای ایران پناهنده میشوند. قشون انگلیس که در انزلی اقامت دارد آنها را خلع سلاح کرده سر بازان و عملجات آنها را ب خاک ایران پیاده میسازد آمدن کشتیهای مزبور با آبهای ایران قشون سرخ را که در انتهاز فرصت بوده متوجه گیلان میسازد.

و باید دانست که بعد از افتادن باد کوبه بدست بلشویکها يك مجلس از روس عثمانی تاتار و غیره در آنجا منعقد میشود برای کشیدن نقشه انقلاب بلشویکی در ایران در بین النهرین و در دیگر ممالك اسلامی از طرف رئیس جنگل هم بتقاضائی که از او شده چند نفر نماینده بآن مجلس فرستاده میشود مجلس باد کوبه تکلیف هر کجا را معین مینماید از جمله تکلیف ایران را باین ترتیب که يك عده از قشون سرخ از قفقاز باتفاق مجاهدین ایرانی که در آن حدود اقامت دارند وارد گیلان شده تحت ریاست میرزا کوچک خان قشون انگلیس را از گیلان خارج کرده تشکیلات تازه بدهند و برای رسیدن باین مقصود کشتیهای جنگی بلشویکی در بحر خزر بانزلی حمله کند ببهانه گرفتن کشتیهای جنگی شکست خورده دینکن و لوازم جنگی و اشخاصی که در آنها بوده اند.

قشون انگلیس ناکهان خود را در انزلی برابر بمباردمان کشتیهای بلشویکی دیده بدون هیچ مقاومت عقب مینشیند و کشتیهای جنگی دینکن با هر چه در بر دارند

بدست بلشویکها میفتد تنها يك عده از صاحبمنصبان و افراد نظامی بحری آنها در ایران میمانند .

اینجا چند کلمه از وضع حکومت گیلان در این ایام ومناسبات آن با جنگل و جنگلیان بنویسیم تا مطلب واضح گردد .

کار حکومت گیلان مشکل شده بسیار هم مشکل شده است چه محذورات اطراف بحر خزر و جنگل از هر طرف او را احاطه کرده متصدیان کار حکومت هم غیر از منافع شخصی و مداخل نمودن کاری ندارند .

حکومت گیلان با عبدالحسین خان سردار معظم بجنوردی خراسانی بوده است که شخص بی بند و بار و خارجه دوست میباشد و عملیات او در گیلان پسندیده نبوده است و ثوق الدوله او را معزول کرده کسی را بجای وی منصوب ساخته که مساوی اعمالش بیشتر و صلاحیتش برای اینکار از سلف خود کمتر است و آن میرزا احمد خان آذری است این شخص ریاست مالیه گیلان را داشته بعد از عزل سردار معظم کفیل حکومت میشود آذری سفره حقه بازی خود را در گیلان پر آشوب گسترده میخواهد جنگل را هم جزو اسباب بازی خود قرار بدهد و بعنوان اصلاح کار جنگل تقریبی حاصل کرده حاکم گیلان بگردد .

آذری و ثوق الدوله را فریب میدهد و برای برهم زدن کار جنگل پول زیادی از او میگیرد و يك چند تن از همراهان میرزا كوچك خان را با تفتینی که میان آنها میکند با خود همراه میسازد میخواهد بدست آنها کار جنگل را بسازد آذری بحکومت مرکزی وانمود میکند که جنگلیان بستوه آمده بیچاره شده اند و ناچار از صلح و سازش هستند و در این زمینه تلگرافهایی مشعر بر اظهار اطاعت و انقیاد از میرزا كوچك خان بو ثوق الدوله مخابره مینماید که تا اینوقت نگارنده شك دارد که آیا همه آنها ساختگی بوده است یا بعضی از آنها بهر صورت از طرف و ثوق الدوله هم جوابهای مهر آمیز با نهایت ادب داده میشود و در روز نامه های تهران و گیلان مندرج میگردد هیا هوی با آخر رسیدن داستان جنگل بدست تدبیر و ثوق الدوله و با حمن کفایت آذری کفیل حکومت گیلان نه تنها در سرتاسر ایران بلند میشود بلکه بخارج هم میرسد و بعد از حرکت شاه از

ایران سیم تلگراف این بهتر مرده می است که باو میرساند در صورتیکه حقه بازی است و حقیقت ندارد و آنچه حقیقت داشته این بوده است که حاج احمد نام از سردستان رئیس جنگل که مرد مذبذبی است با چند نفر از بستگان خود بعد از مختصر کشمکش باذری پیوسته است و بارنگین وجود خود را از دوش میرزا کوچک خان برداشته. و دیگر از رؤسای نامی جنگل دکتر حشمت فریب آذری را خورده برشت آمده غذا کره های صالح و سلامت آمیز او را شنیده در حسن نیت دولت و توقی نسبت به جنگل و جنگلیان امتحان کرده است باین تدبیر که تلگرافی بامضای آذری از رشت بمنجیل فرستاده از آنجا بو توق الدوله میخبر شده است و توق بی خبر از این تدبیر در جواب این تلگراف نظریات حقیقی خود را درباره جنگلیان که باید آنها را قلع و قمع کرد بیان مینماید دکتر حشمت و همراهان او از شبهه در آمده باوجود تأمینی که آذری با آنها داده است بجانب جنگل باز گشت مینمایند اردوی دولتی که در رشت است آنها را تعقیب میکند جنگ در گیر شده دکتر مزبور دستگیر گشته در میدان رشت بدار آویخته میگردد.

فصل شانزدهم

بقیه کار میرزا کوچک خان و عاقبت ریاست وثوق الدوله

میرزا کوچک خان در اینوقت حق دارد اگر برخورد بیالده که فریب وثوق الدوله و آذری را نخورده بایانیان جوزانی و کاشانی خود را ردیف نساخته است .

میرزا کوچک خان بعد از جدا شدن حاج احمد و اتباع وی حوزه خویش را بی آلاشتر دیده از این پیش آمد مسرور است گرچه از فقدان دکتر حشمت شخص وطن دوست بی آلابش بسی غمناک میباشد .

بالجمله آشکار شدن حقه بازی کفیل حکومت گیلان سبب هزل اوشده برای تفتیش کارهای اورئیس دولت شخص امینی از اعضای عدلیه را بگیلان میفرستد و بعد از چند روز همان شخص را بحکومت آن ایالت منصوب میسازد .

این شخص همانم شخص اول است یعنی میرزا احمد خان اشتری و نقطه مقابل اوست در سلامت نفس و آرامی اما حکومت نکرده آنهم حکومت ایالتی باین پسر آشوبی و بهر حال بواسطه حسن فطرتی که دارد میرزا کوچک خان باو توجه کرده اورا بجنگل طلیده بوی مهربانی میکنند و وعده میدهد در حکومت گیلان بسا او همراهی نماید .

این قضایا همه پیش از رسیدن کشتیهای جنگی روس است بانزلی در این احوال کشتیهای مزبور میرسد قشون انگلیس عقب نشسته مجاهدین روسی و ایرانی بخاک ایران پیاده میشوند .

بدیهی است در اینوقت تنها کسی از رؤسای ایرانی در گیلان که میتواند مطاع و طرف توجه مجاهدین بگردد همان رئیس جنگل است که فرستادگان خود او هم

جزو این جمع وارد شده هستند و مجلس مختلط باد کوبه این اردو را تحت ریاست او قرار داده است .

حاکم سلیم الثمس گیلان از رشت باتزلی رفته از رئیس اردوی مجاهدین سبب ورود آنها را بخاک ایران میرسد و جواب میشوند برای گرفتن کشتیهای جنگی دنیکن میباشد این حرف را باور کرده بمرکز اطلاع میدهد که بمحض تسلیم کردن کشتیهای مزبور این اردو بازگشت خواهد کرد ولی بدادن کشتیها هم نه تنها اردو بازگشت نمیکند بلکه روز بروز بر عدد و مهمات آنها افزوده میگردد و بکارها مداخله مینمایند مردم گیلان خود را ناچار دیده برای خلاصی از مداخله بلشویکهای روسی و مجاهدین ایرانی بمیرزا کوچک خان متوسل شده با احترام بسیار او را از جنگل برشت میاورند حاکم هم برای حفظ جان خود خود را در آغوش حمایت میرزا کوچک خان میاندازد .

میرزا کوچک خان رئیس کل و حاکم مطلق گیلان میشود و طرف توجه و اعتماد مجاهدین ایرانی و قشون سرخ تازه وارد شده .

بدیهی است اگر میرزا کوچک خان حاکم گیلان و اعضای دوائر دولتی آن سامان را در تحت حمایت خود نگاهداشته آنها را بمرکز نفرستاده بود کمتر کسی از آنها جان سلامت برده بود .

میرزا کوچک خان در اینوقت در مقابل خود هیچ قوه مخالفی نمیبیند مگر عده ای از قزاق ایرانی که در رشت ساخلو هستند و تسلیم نمیشوند بعکس قوه ژاندارمری گیلان که بریاست کلنل فتحعلی خان شخص ملی وطن دوست میباشد صلاح خود را چنان میدانند که با افکار ملیون همراهی کرده در تحت ریاست میرزا کوچک خان بخدمت خود مداومت بدهد و اما قزاقها ستیزگی کرده بآردوی مجاهدین طرف میشوند و شکست خورده فراری شده از راههای مختلف خود را بتهران و بقرزین میرسانند .

میرزا کوچک خان در این حال نهایت تحیر را دارد که تکلیف او چه خواهد بود چه از یکطرف اویسگانه را بیکانه میداند هر که باشد و راضی نمیشود قشون اجنبی

بقیه کار میرزا کوچک خان و عاقبت ریاست و توق الدوله

در خاک وطن او بماند و از طرف دیگر چونکه علاقمند باسلام است نمیتواند عقاید کمونیستی که هنوز تمیذاند باعالم اسلامی چه مناسبت دارد در هوای مرطوب گیلان پراکنده شود این است که زحمت فکری و خیالی او کمترین است از زحمت جلوگیری کردن از تجاوزات بلشویکها و کمونیست مآبان ایرانی که میخواهند در سایه نام او حکومت و ریاست و مداخل و تجدید پروری نموده باشند.

میرزا کوچک خان با صاحب منصبان روسی قرار می دهد که مداخله آنها محدود باشد و در معاملات عادلانه رفتار کنند و از افکار تند احسان الله خان و خالوقربانها از سردستانان مجاهدین که از باد کوبه با این اردو وارد شده اند و قدمهای بیملاحظه برمیدارند جلوگیری میکند تا لقمه ئی را که هنوز گلولی گیلانی استطاعت فرو بردن آنها ندارد در دهان او نگذارند و عکس العملهایی در افکار روی ندهد میرزا کوچک خان بهر وسیله هست از وطن خواهان تهران و جاهای دیگر در تعیین تکلیف خود استمداد فکری مینماید برای اثبات مطلب پیغامی را که بنگارنده داده است عیناً مینویسم .

اوائل ماه رمضان یک هزار و سیصد و سی و هشت (۱۳۳۸ هـ) است یکی از بستگان میرزا که در تهران اشتغالی دارد نزد نگارنده آمده مطالب ذیل را اظهار میکند .

آقا میرزا کوچک خان چند سال است در کمال سختی در جنگل زندگانی کرده اگر بر کج درخت و عاف صحرای خورده حاضر نشده است بهیچ قوه بیگانه تسلیم نگردد او اگر میخواست برای خودش کار بکند روسهای تزاری اول آلمانها و عثمانیها بعد از آن و انگلیسها اخیراً هر چه میخواست باو میدادند بلکه قصد این بوده و هست که بملت و مملکت خود خدمت کرده باشد حالا مهمانهای تازه وارد شده و حکومت محل باصرار او را آورده مصدر امر ساخته اند و در محذور شدید افتاده است از یک طرف مجبور است از بیگانهها جلوگیری کند مداخله مستقیم در کارها نکنند از طرف دیگر از ایرانیان مجاهد که آمده اند و یا با او بوده اند باید جلوگیری کند که برخلاف صلاح مملکت اقداماتی ننمایند در این صورت البته موقعش خیلی خطرناک است مخصوصاً اگر تازه وارد شدگان بدانند او کاملاً با آنها موافقت ندارد که خطر خود آنها برای او از هر خطر بیشتر است .

این است که بواسطه من بعضی از وطنخواهان تهران پیغامی فرستاده است میگوید من يك قوه جنگی هستم شما که قوه متفکره دارید برای آینده وطن خود چه فکر کرده اید من بیش از چند روز نمیتوانم باین رویه بین مداومت بدهم و مجبور خواهم بود يك سیاست قطعی یکطرفی اختیار نمایم نگارنده یکی دو روز مهلت خواسته بابعضی از رجال دولت خارج از حوزه وثوق الدوله صحبت میدارم بی آنکه بتوانم جواب قانع کننده ای باین پیغام بدهم فقط نظریات خود را که در رساله ای بنام ایران آینده نوشته ام برای او میفرستم و در ظرفه همین چند روزه صدای جمهوریت از گیلان بلند شده روابط پستی و تلگرافی با مرکز قطع میشود میهمانهای ناخوانده

روسی وقفقازی و غیره تنکابن را گرفته بقصد تصرف مازندران پیش میروند اسباب تزلزل خاطر شدید برای دولت و دربار فراهم میشود بجدی که وثوق الدوله تاب مقاومت نیآورده استعفاء داده از تهران بجانب اروپا رهسپار میگردد و میرزا حسنخان مشیرالدوله که وجهه ملی دارد بامر شاه کابینه تازه را تشکیل میدهد.

این دفعه دوم است که این شخص رئیس دولت میشود مشیرالدوله در مازندران علاقه ملکی دارد و از افتادن این ایالت بدست مجاهدین و بلشویکها علاوه بر خسارتهای



مشیرالدوله حسن پیرنیا

نوعی و مملکتی بیم خسارت شخصی هم دارد این است که بهوریت حاکمی از بستگان

بفیه کار میرزا کوچک خان و عاقبت ریاست و توق الدوله

خود بدانجا میفرستد و استراوولسکی رئیس قزاقخانه را با اردوئی از قزاق مأمور مازندران میسازد و تا معلوم باشد که جنگ با روس نیست نام مجاهدین را متجاسر میگذارد و مصمم میشود در هر کجا باشند با آنها طرف شده آنها را سیاست نماید خصوصاً که بواسطه تلگراف بی سیم اروپا خبردار شده است که حکومت مسکودر جواب اعتراضی که از طرف دولت ایران از تجاوز قشون روس بانزلی شده است اظهار بی اطلاعی نموده و گفته است آنها ایرانی هستند که به خاک ایران وارد شده اند و مأمورین ما فقط در بحر خزر کشتیهای جنگی دنیکن را میخواسته اند.

مشیرالدوله بعد از این اظهار دولت شوروی مصمم شده است روابط خود را با روسها زیاد کند این است که عبدالحمید خان سیاح را که روسیه را میشناسد و زبان آنها را میداند از راه خراسان بعشق آباد میفرستد که از آنجا باتفاق منشور الملك مأمور و توق الدوله بمسکودر رفته زمینه را برای ورود يك سفیر فوق العاده و بستن عهد و میثاق تازه با دولت بلشویک حاضر نمایند.

گفتم منشور الملك مأمور و توق الدوله بلی و توق الدوله درعین آنکه با انگلیسیان بست و بند میکرد این شخص را هم مأمور تر کستان روس کرده بود که بتوسط کرپاتکین سردار روسی که با وی سابقه آشنائی داشته راه خصوصیتی باز نماید و البته انگلیسیان هم مایل بوده اند مأمور بطیعی از ایران در آن مملکت داشته باشند مشیرالدوله برای فرستادن بمسکودر مشاور الممالك سفیر کبیر ایران را در ترکیه که در فصل پیش شرح کار او نگارش یافت در نظر میگیرد چون مدتها در روسیه بوده آن مملکت را نیکو میشناسد دولت شوروی این انتخاب را میپذیرد و سفیر فوق العاده ایران برای بستن قرارداد میان ایران و مملکت شوروی بمسکودر روانه میگردد.

مقارن عزل و توق الدوله و نصب مشیرالدوله نصره الدوله در اروپا بمجمع اتفاق ملل از تجاوز روسها به خاک ایران شکایت میکند مجلسی هم منعقد میگردد بی آنکه مذاکره بشود چون خبردار میشوند نصره الدوله عارض دیگر رسمیتی ندارد و هم خبردار میشوند که دولت ایران با دولت شوروی مستقیماً داخل مذاکره است و مذاکره آنها دوستانه و صمیمانه است

پیش از اینکه از کیفیت و شرایط ریاست مشیرالدوله چیزی نوشته شود تا معلوم گردد سیاست داخلی اوچه و سیاست خارجیش چیست و انگلیسیان را در موضوع قرارداد چگونه قانع نموده است و مملکت را بچه صورت میخواید اداره نماید لازم است قدمی چند واپس گذارده مختصری از وقایع ایام آخر ریاست وثوق بنویسیم تا قضایای بعد بهتر روشن بگردد.

پس از وقایع گیلان وثوق الدوله مضطرب شده بسلطان احمد شاه که در اروپا خوشگذرانی میکند اصرار مینماید که هرچه زودتر خود را بمرکز برساند چه نمیخواهد مسئولیت این حادثه مهم را تنها عهده دار بگردد و دیگر آنکه اگر لازم شد پایتخت را عوض نماید و یا آنکه اگر بخواهد از کار کناره گیری کند شاه حاضر باشد خصوصاً که اخیراً با تلکراف استعفاى خود را بشاه داده و پذیرفته نشده موکول بيازگشت خود بایران نموده است.

وثوق بفشار خود و بفشار انگلیسیان شاه را با شتاب بایران میکشاند شاه از راه مارسیل دریاها را طی کرده ببصره و بغداد میرسد در عتبات عالی بسیار کم میماند و در همه جا انگلیسیان مراقب حال و کار او بوده اند اول رئیس مذهب جعفری اکنون میرزا محمد تقی شیرازی است یکی از مهمترین شاگردان حاج میرزا حسن شیرازی چنانکه در جلد اول این کتاب نوشته شده.

میرزای شیرازی اکنون در کربلا ساکن است چون ضدیت خود را با مداخله انگلیسیان در بین النهرین و با قرارداد ایران و انگلیس در ایران آشکار کرده و مکرر در این باب از او احکام صادر شده است انگلیسیان بادیده غضبناک مینگرند

در اینوقت که سلطان احمد شاه بکربلا وارد میشود رئیس محترم مذهب برای ملاقات وی حاضر نمیشود و چون به نجف میرسد رئیس دوم مذهب ملا فتح الله شریعت اصفهانی را در حرم امیرالمؤمنین ملاقات میکند و از زبان او و دیگر رؤسای مذهبی اصرار و ابرام باجتناب از پیروی مقاصد انگلیسیان و لغو کردن قرارداد وثوق الدوله میشوند بآنها وعده میدهد که بقدر قوه در تقاضاهای ایشان بکوشد شاه ببهانه کسالت مزاج بسامره نمیروند و زودتر خود را بایران میفرستند.

بقیه کار میرزا کوچک خان و عاقبت ریاست ونوق الدوله

ونوق الدوله پس از ورود شاه تهران در صورتیکه متجاسرین شمالی تا نزدیک
بین پیش آمده اند در سیم شوال یک هزار و سیصد و سی و هشت (۱۳۳۸ هـ) از کار کناره
گئی کرده میرزا حسن خان مشیر الدوله در چهارم ماه مزبور رئیس دولت میکردد باین
طه که قرارداد ونوق الدوله را با انگلیسیان تا افتتاح مجلس شورای ملی مسکوت عنه
نذارد و از هر گونه اقدام که انگلیسیان بخواهند در اطراف قرار بد نمایند
و گیری کند و دیگر آنکه بتوسط هر قوه مسلحی که بتواند رنگ ایرانی بآن بدهد
متجاسرین از هر طرف بیایند مبارزه و مدافعه نماید سیم مجلس شورای ملی را دایر
د و از روی اساس مشروطیت چرخ دولت و مملکت را بگرداند .

اینجا باید ملاحظه کرد شرط موکول بودن اجرای قرار داد بتصویب مجلس
رای ملی که بیش از سه چهارم مدت برای تأخیر آن برقرار نشده است چه صورت
یاد داشت با وجود بدبینی شدید که در میان ملت نسبت بانخابات مجلس و دخالت
لت ونوق الدوله در تعیین نمایندگان شده است و هم با توجه عامه بلزوم تأخیر
تاح مجلس بمصلحت لغو شدن قرارداد و یا مجرا نشدن آن در کار است و بعد از
ن شرح داده خواهد شد .

مشیر الدوله موکول کردن اجرای قرارداد را بگذشتن آن از مجلس شورای ملی
نزله مخدري تصور میکند که موقتاً از شدت درد عضو بدن علیلی بکاهد و یا آنکه علیل
ساس درد نکند بی آنکه ملاحظه کرده باشد بار قرارداد بدوش مجلس نورس ما
ید بقدری سنگین بشود که پیش از تسویه شدن و پایه و مایه گرفتنش در مجلس او
ه مجلس را از محور قانونی اساسی خود خارج نماید و آنرا بوصفی غیر از وصف
یعیش در آورد و این پیش بینی هم کار آسانی نبوده است گرچه با توجه بطرحیکه
وق الدوله در انتخاب مجلس چهارم ریخته بود که اشخاص را برای رأی دادن بقرارداد
کالت مجلس نامزد میکرد تا يك اندازه پرده را از روی این پیش بینی برچیده بود
رحال باید تصدیق داشت که مشیر الدوله هم غیر از همین کار که کرد کار دیگر
یتوانست بکند و ناتوانی بود در برابر حریف توانا .

و اما شرط دوم قبول ریاست مشیر الدوله که جنگ کردن با متجاسرین بسوده

باشد اگرچه رئیس دولت بعد از اطمینان از مسکو که جنگ با متجاسرین جنگ با روس نیست حق داشته است با يك قوه ایرانی از تجاوزات متجاسرین ایرانی جلوگیری نماید ولی این پیش بینی باید شده باشد که مبادا بدست تحریکات کارکنان انگلیس در ایران آن قوه ایرانی پیش از آنکه بتصرف کردن ولایت‌هایی که بدست متجاسرین افتاده است کامیاب گردد خود از هم تلاشی بشود خصوصاً که اختیار آن قوه کاملاً بدست يك سردار روسی مستخدم ایران داده شده باشد و معلوم نباشد چند رنگ لباس روی یکدیگر در بر نموده باشد و دست آخر بچه صورت در آید و چه علاقمندی بایران و ایرانی نشان بدهد.

و هم باید دید آیا انگلیسیان در این قضایا تماشاچی خواهند بود یعنی دست روی دست گذارده انتظار میکشند که قرارداد آنها و مقررات تدافعی که برای آنها راجع بخود ایران دهند و بین‌النهرین اهمیت بسیار دارد بکلی بی تکلیف مانده يك قوه ایرانی بریاست يك صاحب‌منصب روسی که با ملیون مخالف انگلیس بیرابطه نیست و ممکن است روزی هم به بلشویکها ملحق گردد بی دخالت آنها متجاسرین را تأدیب کرده قوای دولت را تقویت نماید و پیش پای دولتیان را برای پیمودن راه سعادت یعنی کوتاه کردن دست هریکانه از مداخله در امور مملکت صاف سازد و در عین حال مخارج این اردو کشی را انگلیسیان بپردازند بامید آنکه روزی مجلسی دائر گردد و قرارداد آنها در آن مجلس تصویب شود و این وجوه را از وجه استقراضی که باید بموجب قرارداد بدهند کسر بگذارند تصور نمیشود انگلیس عاقبت اندیش شرق شناس این درجه در ایران عقل خود را گم کرده باشد و پیش بینی این موضوع البته از پیش بینی در موضوع شرط اول آسانتر بوده است.

و اما ملاحظات راجع بشرط سیم که افتتاح مجلس شورای ملی و انداختن پایه امور در مجاری قانونی بوده باشد و با وجود محذور قرارداد که ضرورت انگلیسیان نظر دارندان اشخاص مخالف قرارداد انتخاب نشوند و ملیون سعی خواهند کرد از موافقین قرارداد کسی وکیل نگردد در این صورت موفقیت بحسن انتخاب و دائر کردن مجلس و بردن این قرارداد بدانجا و نتیجه مطلوب گرفتن بنظر بسیار مشکل می‌آید.

بقیه کار میوزا کوچک خان رعایت ریاست و ثوق الدوله

و اوضاع داخلی و سیاست خارجی و وفور اعراض خصوصی و تنهی بودن دست
ولتیان از بول و ناراضی ماندن جمع کثیر از اشخاص فتنه انگیز که و ثوق الدوله با بول
بارجی آنها را تا یکدرجه راضی نگاهداشته بود و وجود محذورات دیگر که شرح
ادنی نیست عاقبت کارها را تاریک نشان میدهد و مخصوصاً اساس حکومت ملی
حاکمیت حقیقی قانون اساسی در معرض تهدید شدید است .

فصل هفدهم

چند ماه ریاست مشیر الدوله و جنگ بامتجاسرین

مطالب فصل شانزدهم را باید در نظر داشت و بسا دقت مندرجات این فصل را مطالعه کرد و بهتر چنان میدانم وقایع این فصل را در ضمن دو عنوان بنویسم انگلیس و انگلیس مآبان چه کردند مشیر الدوله و ملیون چه میکنند.

پس از برهم خوردن نقشه و توطئه الدوله انگلیسیان حوزه‌ئی را که طرفدار قرارداد شناخته شده‌اند و بعضی از آنها استفاده مادی هم نموده‌اند (چنانکه شنیده میشود) زیر بال خود نگاه میدارند و واسطه و حرف ربط این حوزه با سفارت انگلیس سید ضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه وعد است سید ضیاء الدین مدیر روزنامه مزبور عده‌ئی از انگلیس دوستان را جمع کرده میکوشند حوزه خود را نگاهداری نمایند.

فصل تابستان است کارها بیشتر در بیلاق شمیران میگردد و قلهك بمناسبت بیلاقگاه کارکنان سفارت انگلیس محل توجه است.

مدیر رعد در خانه بیلاقی خود که نزدیک سفارت انگلیس اما در زرگنده است کمیته‌ئی تشکیل داده مرکب از جمعی از ایرانیان و ازارامنه دوست و همفکر و خیال خود در سیاست داخلی و خارجی این کمیته مخفی است ولی نگارنده دورادور بواسطه نزدیکی جایگاه بیلاقیم بخانه مزبور و بسبب شناسائی اشخاصی که بآن خانه روز و شب آمد شد دارند و از روی آگاهی بر عاقبت کار کمیته آهن اصفهان که مرکزش تهران منتقل شده بنام کمیته فولاد و ارتباطش باین حوزه بر جریان این کار آگاه هستم و حس کنجکاو در اینگونه مطالب مربوط بصلاح و فساد وطن مرا بر آن میدارد که در کشف حقایق کوشش نمایم بعضی از اعضای حوزه مزبور در قلهك وزیرگنده منزل بیلاقی دارند مانند میرزا محمود خان مدیر الملک رئیس انبار ارزاق، دکتر منوچهر خان طیب ژاندارمری، میرزا موسی خان رئیس خالصجات، مسعود خان سرهنگ

چند ماه ریاست مشیرالدوله و جنگ با متجاسرین

زاندانمری جمعی هم از تهران می‌آیند و میر و ندمانند ملك الشعراء بهار خراسانی، میرزا کریم خان گیلانی، دکتر مؤدب الدوله کرمانی، سعید محمد تدین بیرجندی، ابیکیان ارمنی و غیره .

مشیرالدوله بعد از تشکیل کابینه خود و استهال نام سوئدی رئیس نظمیه را که از خواص و ثوق الدوله و از مر بوطین با انگلیسیان است منفصل ساخته است او نیز یکجهت باین کمیته پیوسته است و همچنین بعضی دیگر از دوستان و ثوق الدوله که اکنون از کارها که داشته منفصل شده اند همه در اطراف این حوزه گرد آمده اند و بالجمله کمیته زرگنده مرکز سیاست انگلیس است در تهران در قسمتی که باید بدست ایرانیان انجام بگیرد مشیرالدوله باین حوزه اهمیت نمیدهد آنها هم بواسطه روابط خارجی که دارند اعتنائی چندان بر رئیس دولت وقت نمیکند و تصور مینمایند عمر ریاست او کوتاه است و این يك عزل و نصب موقتی است برای مصلحت وقت و طولی نخواهد کشید که مهره بطاس آنها خواهد افتاد

يك جمع از معروفین بوطنخواهی که بیشتر آنها از مهاجرین محرم یکپزار - و سبصدوسی و چهار (۱۳۳۴هـ) هستند بدستیاری آقا میرزا محمد صادق طباطبائی اعتدالی سابق و دوستان او حوزه‌ئی تشکیل داده بخصوصیت شخصی با مدیر کمیته زرگنده باین جمعیت مربوط و در کارها تا يك اندازه با آنها شرکت مینمایند این جمع از مسلک پیش خود دست برداشته خود را اکنون سوسیالیست میخوانند تا باین عنوان بتوانند، بلشویکها را فریب بدهند در صورتیکه عنوان سوسیالیستی بیعضی از آنها بهیچوجه مناسبت ندارد خلاصه چیزی که در اینوقت خاطر انگلیسیان را در ایران مشوش و شاه و دولتیان را مضطرب دارد وقایع گیلان است و ترس اینکه میرزا کوچک خان و مجاهدین رو بتهران بیایند ولی انگلیسیان در اینوقت تدبیری میکنند که تا مدتی بعد کسی بحقیقت آن پی نمیرد و آن این است که .

يك قوه ملی بدست متمولین گیلانی ضد میرزا کوچک خان بتقلید همان قوه مجاهدین که از دریا در آمده پشت را تحت قدرت خود در آورده و جنگل را هم بخود ملحق ساخته است میسازند تا این قوه عملیات قوه وارد شده را خنثی کرده

میان رؤسای آنها اختلاف کلمه و نفاق بیندازد و از ارتکاب فجایع هم دریغ نکند تا اسباب از جار گیلانیان بیطرف از عنوان بلشویکی بگردد و اگر بشود میرزا کوچک خان را هم که مبعوض آنهاست و يك قوه ایرانی ثابت قدمی است محو سازند.

بدیهی است خوانین و ملاکین بزرگ گیلان مانند فتح الله خان سردار منصور که در کابینه و ثوق الدوله وزیر جنگ بوده است و عازقه بسیار او در گیلان بدست مجاهدین افتاده و سردار معتمد و سردار محیی و غیر اینها چه از بابت ضدیت با میرزا کوچک خان و چه از بابت علاقه شدید بمحوشدن قوه متجاسرین بهتر اسباب دست بوده اند سردار محیی عبدالحسین خان معز السلطان است که مکرر در جلدسیم این کتاب و در همین مجلد نام برده شده و پس از حوادث مهاجرت و بعد از انقلاب روسیه گاهی در تهران و گاهی در گیلان بی تکلیف امرار حیات میکرده است در اینوقت با ارتباط بکمیته زرگنده چنانکه احتمال داده میشود با دستور مخصوص مخفی بگیلان رفته با برادر کوچک خود بی آنکه کسی متعرض آنها بشود چندی در رشت میماند و خود را بلشویک میخوانند و از اینجا بلشویک مصنوعی گیلان شروع میشود بلشویک شدن اشخاصیکه این جامه باندام آنها بهیچوجه برازندگی ندارد و باور کردنی نیست البته از روی سیاست و خارج از عادت است خصوصاً که دیده میشود دست سیاست پیگانه بتوسط کمیته زرگنده از آستین همین بلشویک ساختگی در گیلان در آمده و بزرگی بازی مینماید بلی انگلیسیان با همین دست میانه میرزا کوچک خان و سر دستگان مجاهدین تازه وارد شده از قبیل احسان الله خان و غیره را برهم زده شعله آتش ریاست جمهور میرزا کوچک خان را هنوز درست برافروخته نشده خاموش میسازند.

میرزا کوچک خان نمیتوانسته است با تند روی شدید رفقای مجاهد نمای تازه وارد شده خودش کاملاً موافق باشد چنانکه از پیش اشارت رفته و نه از بلشویک مصنوعی گیلان که با زور و زرفراوان و نفوذ اشرافی خوانین و متمولین درجه اول گیلان خود نمایی کرده است مقاومت کند خاصه که مجاهد نماها هم آلت دست این قوه ساختگی شده باشند کاری که توانسته است بکند این بوده که بجایگاه خود در جنگل بازگشت نماید این است که هر چه توانسته از اسلحه و ملزومات جنگی و پول بردارد

چند ماه ریاست مشیرالدوله و جنگ با متجاسرین
 رداشته بجای خود برگشته است بی آنکه مخالفین وی توانسته باشند او را گرفتن
 مازند و این بااوضاع جاری رشت خصوصاً در مقابل بلشویکهای مصنوعی کارآسانی
 بوده است.

خلاصه میرزا کوچک خان میرودومانی که درپیش پای احسان الله خان ورفقای
 نققازی وایرانی او بوده است برطرف میشود و بلشویک ساختگی گیلانی بی مانع میشوند
 بدست او بمقاصد سیاسی و ضد بلشویک خود رسیده نقشه‌ئی را که مأمور اجرای آن
 هستند عملی نمایند و شاید احسان الله خان که سالهاست در کسوت مجاهدین
 و آزادیخواهان است و دراین راه رنج و تعب بسیار کشیده از روی حرص بدریدن
 پرده‌های استبدادی مسلک معتدل میرزا کوچک خان را پسند نکرده باشد و بواسطه
 دور بودن از سیاست و ندیدن دستهای قوی که برضد میرزا کوچک خان از آستینهای

خارجی و داخلی درآمده و بی نبردن نقشه‌های
 تو در توئی که میخواهند بدست او اجرا کنند
 فریب خورده باشد.

بهر حال قوه بلشویک نمای افسادکننده
 بعد از دوری جستن میرزا کوچک خان فوراً و
 جداً باجرائ نقشه خویش میپردازد سردار محیی
 و برادرش رخت سربازی بلشویکی در بر نموده
 در برداشتن قدمهای سریع بلشویکی از هیچ
 کمونیست نمای شرور عقب نمیمانند.

مفسدین رشت برای بد نام و منفور ساختن
 مسلک بلشویکی بعنوان آزادیخواهی شروع
 بعملیات کرده حکم میکنند زنان رو کشوده
 بیرون بیایند اما این حکم اجرا نمیشود و حتی



سردار محیی

زنهای معلوم الحال که درغیراین موقع چندان رو بسته نبوده‌اند بعد از این رو بسته

بیرون می‌آیند.

بلشویک نماهای رشت بگرفتند پول از مردم میبردانند و از هیچگونه تهدید کردن و آزار نمودن اشخاص پولدار دریغ نمیکنند قبر میکنند و متمولین را در کنار قبرها حاضر کرده تکلیف ایشان را پرداختن وجوه و یا زنده بگور رفتن معین مینمایند این رفتار قوه‌ئی که اکنون زمام امور گیلان را در دست خود دارد سبب میشود که جمعی از متمولین خانه و زندگانی خود را رها کرده از گیلان فراراً بتهران می‌آیند و ورود این جمع فراری رشت در قزوین و تهران تولید هیجان مینماید خصوصاً که خبر می‌رسد متجاسرین نزدیک منجیل رسیده و بقزوین می‌آیند.

اینک ببینیم مشیرالدوله رئیس دولت و ملیون چه میکنند مشیرالدوله برای قوت کار خود میرزا احسنخان مستوفی الممالک را که رقیب ملی ریاست و زرائی اوست و باتندروان مربوط است در تشکیل کابینه شرکت میدهد و او را با برادر خویش میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک وزیر مشاور قرار میدهد.

مشیرالدوله برای امنیت مازندران سردار استراوژلسکی را با هر چه قزاق توانسته باشد حاضر کند و با هر قوه مختلف دیگر از ژاندارم و سرباز و غیره بمازندران میفرستد در صورتیکه تصور میشود کار مازندران اهمیت ندارد و قوه ژاندارمری که در مازندران است بر ریاست سرهنک حبیب‌الله خان شیبانی برای جلوگیری از متجاسرین که بآن ناحیه رفته‌اند کافی بوده باشد.

خصوصاً که بعد از بازگشت نمودن میرزا کوچک خان بجنگل عده‌ئی از مجاهدین که بر ریاست سعد درویش بآن حدود وارد شده بودند عقب نشینی کرده متفرق میشوند در این صورت مازندران محتاج نیست بفرستادن چنین اردوی بزرگی بر عکس و خامت اوضاع گیلان و مهاجرت گیلانیان و پیش آمدن بلشویکهای رشت و عقب نشینی بیدلیل قشون انگلیس که پس از تخلیه کردن انزلی در منجیل اقامت داشته بطرف قزوین موجب اضطراب خاطر در دوائر دولتی شده است و از همه بیشتر خاطر شاه مضطرب شده بخیال فرار از پایتخت افتاده است.

بالاخره اردوئی که در مازندران جمع شده است مأمور گیلان میگردد و بر رئیس

چند ماه ریاست مشیرالدوله و جنگ با متجاسرین

کل آن اردو سردار استراوژلسکی اختیارات بسیار داده میشود و درجه او را بحدی که ممکن است بالا میبرند و چه ضرورت این اقتضا را میکند که یک شخص بیگانه این درجات و این اختیارات داده شود برنگارنده مجهول است در صورتیکه نسبت به عملیات دولت تازه خوش بین هستم و بهر صورت مشیرالدوله تصور کرده است این سردار روس بظاهر روس و بعقیده جمعی بیاطن تاریک با این تشویقها که از او شده که هر چه برای خود و کسانش درخواست کرده است بدون مضایقه باو داده شده خواهد توانست با چند هزار نفر قزاق ایرانی و غیره از نفوذ بلشویک در شمال ایران جلوگیری نماید. بدیهی است تا یک سیاست عمیقی در کار نباشد انگلیسیان که خود اردویی در گیلان دارند و بجلوگیری از بلشویک روس اگر از ماعلاقه مندتر نباشند بی اعتنا تر نمیباشند هرگز نباید راضی بشوند یک چنین قدرت و اختیاری یک صاحب منصب بیگانه خارج از حوزه اقتدار آنها و غیر محکوم بحکم ایشان از طرف دولت ایران داده شود آنهم دولتی که مانند سلفش فرمانبرداری از آنها نداشته باشد با ملاحظاتی که در آخر فصل شانزدهم نوشته شد ولی ملاحظه میشود که هیچ اظهار نارضایتی نمیکند بلکه بظاهر همراهی مینمایند چرا؟ برای اینکه اولاً زمام امر بلشویک نمایان گیلان در دست خود آنها است و اهمیت بآن نمیدهند و ثانیاً تمام نقطه نظر آنها از میان بردن قوه قزاقی است که اکنون تنها قوه قابل ایستادگی کردن در برابر قوه ایست که آنها در ایران دارند.

بهر حال قشون انگلیس که اکنون در بکندی نزدیک قزوین اقامت دارد و بمصلحت بکلی ساکت نشسته انتهاز فرصت میکند باین اردوی ایرانی مرکب از ده هزار قزاق و ژاندارم و غیره آنهم در تحت امر یک صاحب منصب ارشد روس ایرانی مآب که با تمام اختیارات و با درجات اعلائی نظامی از آنها گذشته بطرف منجیل میرود بدیهی است بدیده برادری و همکاری نظر نمینماید و پیداست برای اوفکری در سردارند و البته فراموش نکرده اند که دوماه پیش خواستند قزاقخانه را در تحت نفوذ خود در آورند و همین سردار مانع شد با این همه بظاهر آرام نشسته تماشا میکنند و باز هم تماشا. اردوی ایرانی باشکوه زیاد بطرف منجیل میرود یک قوه ساده کوچک ایرانی

هم که تنها از روی ضدیت با میرزا کوچک خان در تحت ریاست یکی از سرداران طالبی در طالش ایجاد شده برای همراهی کردن و کمک دادن محلی باین اردوی دولتی حاضر شده است.

بدیهی است متجاسرین گیلانی و قفقاری بلشویک نما در مقابل این اردوی قوی دولتی خاصه که از طرفی هم دشمن طالبی داشته باشند و از جنگل هم اطمینان نداشته باشند تاب مقاومت ندارد این است که با جنگ و گریز و گاهی بی صدا و ندا تا رشت بلکه تا انزلی عقب مینشینند.

اردوی دولتی برشت میرسد و مردم رشت که از تهدید زنده بگور رفتن هنوز بدنه ایشان میلرزد رسیدن این اردوی مکمل را برشت نعمت آسمانی تصور کرده از هر گونه پذیرائی نسبت بآنها دریغ نمیدارند و بجدی مهربانی حتی بنفرت آنها میکنند که شنیده میشود بعضی از قزاقان از کرده های شناعت آمیز خود نسبت بمردم این شهر در موقعیکه برای سرکوبی جنگلیان آمده بوده اند اظهار پشیمانی میکنند.

اردوی دولتی پس از توقف مختصر در رشت بی آنکه سرنوشت خود را درست مطالعه کند و بی آنکه از نقشه دشمن و تهیه‌ئی که از پیش رو و عقب سر برای او دیده شده است آگاه باشد بهوای اینکه متجاسرین را بدریا بریزد بجانب انزلی روانه میگردد. اینجاست که لبهای بمصلحت رویهم گذارده شده نظامیان انگلیس در اطراف قزوین بخنده گشوده میشود و دیدگان اردوی دولتی در سایه غرور و اغفال صاحب منصب روسی بگریه میافتد چه در مردابهای انزلی اردو پیش میرود که ناگهان از دریا گلوله‌های توپهای دور زن از سر اردو گذشته صحرا را پر آتش میکند و با گلوله‌های شصت تیر که از اطراف میرسید، جوانان ایرانی مانند برگ خزان بخاک میریزند و از این بلا بدتر بلای بمباردمان طیاره های انگلیسی است که از طرف قشون مقیم بکنسیدی بر سر آنها میشود.

آیا این وضعیت اجازه نمیدهد که انسان تصور نماید آن عقب نشینی بی صدای بلشویک نمایان تالب دریا و کشاندن اردوی دولتی بمردابهای انزلی و آتش باری بر آنها از دریا و صحرا و بمبارده کردن طیاره های جنگلی همه از روی يك نقشه و بایک

چند ماه ریاست مشیرالدوله و جنگ با متجاسرین

فرمان و برای يك مقصود بوده باشد؟

بهر صورت از آتش دشمن بلشویك آسا وانگلیس دوست نما خلق كثير از اردوی دولتی كشته و مجروح كشته و باقی مانده آنها بابدیختی بسیار بشهر رشت بر میگردند و انگلیسیان در عذر این بمب اندازی و خسارت شدید كه باردوی دولتی وارد ساخته اند میگویند طیاره های ما برای تحقیق حال اردوی بلشویك بانزلی رفته بودند و این اردو را قشون دشمن دانسته بمبارده کردند.

در این ایام انگلیسیان در اخبار خود مینوشتند قشون ما باتفاق قشون ایران با بلشویكان روس در گیلان میجنگند این خبر دروغ بر ملیون ایران گران آمده از دولت میپرسند اگر جنگ با روس است كه ما با روس جنگ نداریم و اگر با متجاسرین ایرانی است چرا انگلیسیان نام آنها را بلشویك روس میگذارند و هم اگر قشون ما است كه میجنگد انگلیسیان چرا خود را شريك میدانند دولت جواب میدهد ما خود بی شركت خارجی جنگ میکنیم و جنگ ما با متجاسرین ایرانی است نه با بلشویك روس.

اما بعد از واقعه دلخراش كشتار در نواحی مرداب انزلی و اطمینان یافتن انگلیسیان از اینکه قوه قزاق ایرانی متلاشی شد انگلیسیان بجهت خشنود كردن شاه جوان و برای خاتمه قطعی دادن بكار قزاق و ریاست صاحبمنصبان روسی در قزاقخانه غیر مستقیم دخالتهایی میکنند و كمكهای فكري مینمایند كه بنفع مشترك ایران و انگلیس است.

گفتم نفع مشترك بلی يكقسمت از نظریات آنها كه قوای نظامی ایران متحد الشكلك بشود البته صلاح مملكت ماست و انگلیس و بلكه هر خارجه هم از امنیت حاصل شده در سایه قوه متحد الشكلك مزبور استفاده اقتصادی مینماید اما چیزی كه بحال مامضراست و بهر قیمت كه تمام شود نباید زیر بار برویم این است كه مجبور باشیم برای قشون خود صاحبمنصبان انگلیسی بیاوریم بلكه ما باید آزاد باشیم اگر بصاحبمنصب خارجی احتیاج افتاد از هر كجا كه بخواهیم اجیر نمائیم اینجاست كه ما اختلاف نظر ما و انگلیسیان هویدا میگردد.

بدیهی است دولت کنونی ما باید در این موقع که قوه قزاق منحل میشود و میباید قشون ایران تجدید حیات کند و از طرف دیگر پای سیاست بازی ییگانه قوی در کار است ییگانه می که يك قشون دارای همه چیز او در ناف مملکت ما یعنی در اطراف پایتخت اقامت دارد ییگانه می که با ما بخیال خود ش قرار داد بسته قراردادی که بموجب آن این مملکت را سیاستاً و اقتصاداً دوچننه دان فراج خویش مشاهده میکند باید آگاه ترین و بی طمع ترین و وطن دوست ترین اشخاص بالیاقت را و وزارت جنگ بدهد که بتواند کشتی نظامی مملکت را که در چهار موجه طوفان بلا گرفتار شده است بساحل نجات برساند ولی میبینیم بسوء انتخاب و یادرتحت تأثیرات سیاسی کسی بکفالت وزارت جنگ برگزیده میشود که نه علماً و عملاً شایسته این مقام است و نه سرمشق درستکاری و بی طمعی است و او مهدیخان و نوق السلطنه میباشد که سالها در دفتر فمالیه قشون بوده و حیف و میلها که میکرده است مشهور است و در همین حال فلاکتزدگی دولت و قشون متلاشی شده او نیز وجوهی که با گرو بگذارن آبرو و حیثیت مملکت برای جمع کردن شمل قوای متفرق شده او بدست آمده است از دستبرد طمعکاران محفوظ نمیماند.

بالجمله انگلیسیان در جواب تعرض دولت که چرا طیاره های جنگی آنها قشون دولت را زیر آتش بمب اندازی خود گرفته است متعذر میشوند که روابط اردوی ما با قشون ایرانی منظم نبوده است و این حادثه را آن بی ترتیبی سبب شده در اینصورت لازم است ما یکی از صاحبمنصبان خود را واسطه میان این دو اردو قرار بدهیم تا نظائر آنچه واقع شده است دیگر واقع نگردد و در تعقیب این گفتگو یکنفر صاحبمنصب که از هندوستان شاید برای همین گونه کارها آورده شده است رابط قرارداده میشود و اینجاست که میتوان گفت از بدرقه بیش از دزد باید حذر کرد بهر حال متجاسرین بعد از صدمه بزرگی که باردوی دولتی میزنند و از طرف آن خیالشان آسوده میکردد چون دیگر قوه می در مقابل خود نمیبینند و از قشون انگلیس هم که

چند ماه ریاست مشیرالدوله و جنگ با متجاسرین
در اطراف قزوین است نگرانی ندارند استراحت کرده در انزلی توقف مینمایند و با
کشتیهای روسی بیاد کوبه آمد و رفتی دارند تا باینکه عاقبت کارها چه میشود و مددی از
جاهای دیگر میتوانند بگیرند یا خیر .

فصل دهم

سیاست بازی بیگانه و انحلال قزاقخانه

در این حال اردوی قزاق قسمتی در رشت مانده بچبران کسر وارد شده بر خود عبیر دازد و قسمت دیگرش میان رشت و انزلی بسنگر سازی پرداخته است بی آنکه بدانند حاجتی باین سنگرها خواهد بود یانه ولی در مرکز انتشارات غریب هست از مدد رسیدن از طرف قوای روس بمتجاسرین در انزلی و پیدا است که سیاستی اقتضا کرده است برای این شهرت بی اساس تا معلوم شود از روی چه نقشه ایست در این ایام نگارنده از زبان یکی از دوستان که از وقایع گیلان کاملاً و از عملیات و افکار انگلیسیان در ایران تا يك اندازه آگاه است شنیدم میگفت تا چند روز دیگر قضیه خاتمه مییابد و دعوا تمام میشود گفتم بچه صورت گفت قزاقخانه منحل میگردد صاحبمنصبان روسی میروند اختیار قزاق بدست صاحبمنصبان انگلیسی میفتد کاینه هم برهم میخورد میپرسم از کجا خبر داری میگوید از منابع انگلیسی نگارنده این خبر را با احتیاط تلقی میکنم چه میبینم وزیر جنگ یا کفیل آن خود برشت رفته اردوی دولتی را بمقاومت در برابر متجاسرین تشویق نموده است .

پس از چند روز خبر میرسد میان قسمتی از قزاق که در سنگرهای خود میان رشت و انزلی آرام نشسته بودند با متجاسرین که در انزلی اقامت داشتند جنگ شروع شد و قزاقها بدون ضرورت عقب نشینی اختیار کردند باین بهانه که سردار استراوولسکی از دور بیرقهای روس بشلویک را بدست بیرقداران دشمن دیده گفته است ما با روس جنگ نمیکنیم باید عقب نشست .

در نتیجه این نشریات بی اساس و بی آنکه مختصر حمله ای از طرف متجاسرین شده باشد و بی آنکه قضیه بیرق قشون سرخ روس در دست متجاسرین حقیقت داشته باشد قزاقها سه سنگر را که در راه انزلی داشتند خالی کرده با هر رؤسای روسی خود

و شاید باتبانی آنها با صاحبمنصبان انگلیسی بطور فرار برشت میروند و مردم آن شهر را با اضطراب شدید میندازند بطوریکه زن و مرد و کوچک و بزرگ و خانه ولانه و علاقه را ترك کرده پیاده و سواره بطرف قزوین و طرفهای دیگر رهسپار میگردند.

شنیده میشود که بعضی از قزاقها شبانه در خانه رشتیان را کوبیده میگویند بروید بروید در شهر نمایند در صورتیکه نه دشمنی رو برشت میآید و نه ضرورتی اقتضا کرده است که این مردم بیچاره را دچار چنین بدبختی بنمایند مسلم است احوال بجای مانده رشتیان بی مقدمه فراری شده هم هر قدر وفادار باشند در جای خود دست نخورده نمیمانند با انتظار بازگشتن صاحبان خویش.

اردوی قزاق هم نه در رشت مانده نه در منجیل بلکه یکسر بقزوین میآید تا بمقدرات خود نزدیک بوده باشد اما نه تمام آنها زیرا در اثر این فرار بیجا قسمتهایی از آنها متفرق میشوند بعضی بجنگل میروند جمعی از کرسنگی در بیابانها تلف میشوند در این حال که بدترین احوال اردوی قزاق است دیده میشود که استراوولسکی روس ویا امیرنویان ایران با اتومبیل خود در میان رشت و قزوین باردوی انگلیس رسیده باکمال خوشروئی با صاحبمنصبان انگلیسی دوستانه و مشفقانه صحبت طولانی کرده زان پس بقزوین میروند چنانکه از شخصی شنیده شد که مدعی بود بچشم خود دیده است بلی این است نتیجه اعتماد کردن به بیگانه هر که و در هر کجا بوده باشد بعد از این واقعه متجاسرین میدان را خالی دیده از انزلی برشت میآیند و پیشقراول خود را بامامزاده هاشم چند فرسخی رشت میفرستند و بواسطه پذیرائی که مردم رشت از اردوی دولتی کرده بودند هر چه میتوانند باقی مانده مردم شهر را گوشمال میدهند در صورتیکه پذیرائی کنندگان از اردوی دولتی فراری شده اند و باقیماندهگان استطاعت فرار نداشته اند چه رسد که استطاعت پذیرائی کردن از کسی را داشته باشند. و اما اردوی انگلیس بعد از عقب نشینی اردوی دولتی (ویا آنگونه که در اخبار انگلیس منتشر میشود از محلال قزاقخانه) جاورفته از منجیل میگذرند و با فاصله میان خود و پیشقراولان متجاسرین باکمال اطمینان خاطر مینشینند از آن طرف هم بلشویکان مصنوعی در رشت و انزلی آرام مینشینند و دست از پا خطا نمیکند سردار

محیی و برادرش هم زمام حکومت گیلان را در دست میگیرند.

آیا قشون انگلیس نمیتوانسته است در رشت بماند البته میتوانسته ولی دو ملاحظه داشته یکی نگرانی از جنگل و دیگری آنکه میخواستند است یک قوه بصورت ظاهر هم ننگ قوه جنگل و قوای بلشویکی میان او و بحر خزر فاصله بوده باشد آنهم قوه‌ئی که زمامش از دست قدرت آنها خارج نبوده باشد اینجا ظاهر میشود که بلشویک مصنوعی گیلان بتوسط اعیان و متمولین آن سامان با کدام دست و از روی چه مصلحت ساخته نشده و چه نتیجه داده است.

بهر صورت سیاستمداران انگلیس بعد از رسیدن بمقصد خود از انحلال قزاقخانه و در هم شکستن قوه متجاسرین بدست بلشویکان ساختگی و اطمینان از اینکه با وضعیت حاضر گیلان از جنگل هم سرو صدائی بلند نخواهد شد بفرغت خاطر با اجرای نقشه که دارند میرد از ند چه در قزوین چه در تهران باین ترتیب که سردار استراوژلسکی تهران رفته استعفاى خود را بسلطان احمد شاه تقدیم میکند و در تحت نظارت و حمایت انگلیسیان بقزوین آمده رسماً قزاقخانه را بصاحبمنصبان ایرانی و انگلیسی تحویل میدهد و باز در تحت همان نظارت و حمایت خود و خانواده اش با دیگر صاحبمنصبان روسی که در تحت امر او بوده اند روانه بغداد شده باروپا میروند.

بدیهی است این پیش آمد ها با ترتیبی که مشیرالدوله در نظر گرفته بوده است از جنگ کردن با متجاسرین و از توسل بمجلس شورای ملی و انداختن پایه امور بمجرای قانونی بموجب قانون اساسی بکلی مخالفت دارد در این صورت دیگر ریاست او موضوع و معنائی نخواهد داشت این است که او هم بعد از انحلال قزاقخانه بیفاصله استعفا میدهد و کابینه‌ئی که از پیش برای این روز آماده شده است بروی کار میآید اینجا باید با وائل تشکیل کابینه مشیرالدوله باز گشت نموده از دو نقطه نظر اوضاع را شرح بدیم تا خوانندگان از حقایق گذشته ها آگاه گردند.

یکی از طرف اقدامات مشیرالدوله برای اجرای دستور ریاست خویش و وفا نمودن بوعده هائیکه داده است و دیگر از طرف اقدامات انگلیسیان و کمیته زرگنده و رفقای ایشان برای تشکیل کابینه بعد از مشیرالدوله و معین نمودن تکلیف قرارداد

وثوق الدوله و قرارداد تدافعی و تشکیل يك مجلس شورایی از اشخاص موافق و یا لاقول غیرمخالف باقرارداد های مزبور .

اما اول مشیرالدوله باشتاب بفراهم آوردن موجبات تکمیل انتخابات و افتتاح مجلس میپردازد اما مفسد انتخاباتی که تاکنون بدست کارکنان وثوق الدوله صورت گرفته است بیش از آنچه میدانسته بر او واضح میگردد و میبیند اگر بخواهد نسبت با انتخاباتی که شده وزمینه‌هایی که از روی همان نقشه ها برای اشخاص موافق باقرارداد و بیاعیرمخالف حاضر شده است کار انتخابات را بآخر رسانیده مجلس را باز کند و لا این مخالفت صریح است با قانون اساسی و از کسی که خود را از مؤسسين و مقنین می‌شمارد این کار شایسته نیست و ثانیاً از مردم مرکز و ولایات برضد انتخاباتی که شده است صدا بلند شده شرح بی قانونیها و بی اعتدالیها که در مرکز و ولایات در این موضوع شده است در روزنامه های داخل و خارج منتشر و دفاتر وزارت داخله پر است از شکایتها و اعتراضهای مدلل بطوریکه ممکن نیست بدیده بی اعتنائی بآنها نظر کرد و بر فرض که بخواهد از بی قانونیها که شده است صرف نظر کرده بقیه و کلاً را بهر صورت ممکن است انتخاب نموده و مجلس را دائر کند با ضدیت تام که مردم با قرارداد دارند چگونه میتواند آنرا بمجلس برده از آن مدافعه نماید در صورتیکه خود و اعضای کابینه اش نیز باقرارداد موافقت باطنی ندارند .

بهرحال جرائد محلی موضوع انتخابات را مطرح نموده بعضی میگویند انتخابات باید تجدید شود بعضی میگویند آنچه شده گذشته است در انتخابات باقیمانده باید کوشید که اشخاص با جرئت و طندوست انتخاب شوند و در مجلس اکثریت یافته قرارداد را رد نمایند و بالجمله هیاهوی شدید در این باب برپا شده است و بالاخره رئیس دولت در ششم برج اسد یک هزار و دوست و نود و نه (۱۲۹۹) شمسی بیانیه می نشر میدهد که حاصل آن لزوم مراجعه بآراء عمومی ملت است در کار انتخابات در تجدید شدن و عدم آن .

این کار البته صحیح و موافق میل و رضای ملیون است ولی در صورتیکه اینکار از طرف همان هیئتهای نظار که سوء انتخابات در تحت نظر آنها واقع شده است

صورت نگیرد و گرنه یکارغلطی لباس صحت پوشانیدن خواهد شد.

بعد از نشر بیانیه رئیس دولت از طرف نمایندگان که بیشتر آنها بقانونی نبودن انتخاب آنها مشهور هستند لایحه‌ئی نشر میشود مشعر بقانونی نبودن بیانیه رئیس دولت ولی مشیرالدوله با اعتراضنامه نمایندگان مزبور اعتناء نکرده بجوابهای شفاهی دادن وباستمالت کردن از متنفذین در آنها میگذراند از طرف دیگر از بعضی ولایتها بدستور نمایندگان مزبور و بنساعت حکام و مأمورین دولتی مغرض تلگرافات مشعر بر رضایت از انتخاباتی که شده است میرسد وبالجمله داستان انتخابات و دسیسه کاریها که برای تشکیل يك اکثریت پارلمانی موافق با قرارداد وثوق الدوله از مهمترین مسائل سیاسی واجتماعی کنونی ایران شمرده میشود تا بکجا بیانجامد.

اینک باقدمات کمیته زرگنده برای تشکیل کابینه بعد از کابینه مشیر الدوله پیردازیم کمیته زرگنده که اکنون مرکب است از طرفداران قرارداد و یکعده ازدمکراتها و يك جمع از اعتدالیون قدیم که حالا خود را سوسیالیست میخوانند ونظریات انگلیسیان را هم در تشکیل کابینه وغیره دربردارد میخواهند رئیس دولتی بر سر کار آورند که با مقاصد خصوصی آنها همراه باشد وبا اجرای قرارداد موافق یا غیر مخالف و چون میرزا کریم خان کیلانی نفوذی در کمیته مزبور دارد و کیلان در دست برادران اوست و آنها بفتح الله خان سپهدار کیلانی بستگی دارند در نظر گرفته میشود که فتح الله خان زمامدار دولت بگردد اما چون او هنوز مقام تصدی ریاست دولت را ندارد ومورد توجه ملیون نیست میخواهند میرزا حسنخان مستوفی الممالک رئیس شود وسپهدار با يك عده دیگری را که در نظر دارند عضو کابینه او بنمایند حتی زمزمه میکنند که برخلاف رسم وعادت مملکت دوفرا از اعضای معمم کمیته را که سیدضیاءالدین طباطبائی ومیرزا محمد صادق طباطبائی باشند در آن کابینه بمقام وزارت رسانیده یکی وزیر عدلیه بگردد ودیگری وزیر معارف وباین ترتیب رفته رفته زمام امور دولت را بدست کمیته در آورده مقاصد انگلیسیان را در اجرای قرارداد بر آورند وخود نیز هر يك بمقاصد شخصی برسند انگلیسیان هم در این نقشه آنها را کمک مینمایند.

بلی همان انگلیس که وزیر مختار اوسرپرسی کاکس میگفت مستوفی الممالک

سیاست بازی بیگانه و انحلال قزاقخانه

یکی از اشخاصی است که دیگر هرگز نباید دخیل کارهای دولتی بشود و میگفت کسی که نام مستوفی الممالک را ببرد قابل آن نیست که طرف گفتگوی ما واقع گردد اکنون بزبان وزیر مختار دیگرش نرمان بمستوفی الممالک برای تشویق او بقبول کردن ریاست دولت میگوید شما تنها شخصی هستید که میتوانید ایران را نجات بدهید.

اما مستوفی الممالک عاقلتر از آن است که فریب این سخنان را بخورد و یا آلت دست این و آن گشته بعد از يك عمر تحصیل نام نيك چندین مرتبه باشرافت ریاست دولت کردن همه چیز خود را که استقلال وطنش هم جزء آنها باشد فدای ریاست وزرائی چند روزه بنماید.

خصوصاً که او شريك ریاست مشیرالدوله بوده است و نمیتواند بیفاصله هم دست مخالفین وی بگردد بالجمله بعد از چند روز بحران ناچار میشوند بی ملاحظه سپهدار کیلانی را بر ریاست دولت برگزینند و در این حال صدای مردم بضدیت با او بلند میشود با اظهار مخالفت شدید با قرارداد چهار نفر از وزراء سابق که وثوق الدوله آنها را تبعید کرده بود و مشیرالدوله باز آورده اکنون در میان ملیون و جاهت دارند همان اندازه که در سفارت انگلیس و نزد طرفداران قرارداد بی و جاهتی و چون یکی از آنها برادر میرزا جواد خان سعدالدوله است که اکنون خانه نشین میباشد و همه وقت دأعیه های بزرگ دارد چهار وزیر مزبور را وعده میدهد که اگر او را بر ریاست وزرائی برسانند آنها از وزرای وی خواهند بود آقایان هم میان مردم افتاده تبلیغات میکنند که تنها آن کس که جرئت داشته باشد قرارداد را لغو کند سعدالدوله خواهد بود

اما بدیهی است انگلیسیان راضی نخواهند شد کابینه ای تشکیل بشود که این چهار نفر در آن بوده باشند گرچه بسعدالدوله نظربدی نداشته باشند.

و بهر صورت سعد الدوله و کارکنان او هم در برانگیختن خلق برضد ریاست سپهدار کوتاهی نمیکند این است که بیواسطه بعد از صدور دستخط ریاست او از شاه در تهران انقلابی بروز میکند و از شاگردان مدارس شروع شده یکی دو روز شهر در حال انقلاب است بازارها بسته میشود محصلین و غیر آنها در اظهار مخالفت با قرارداد و باریاست سپهدار فروگذار نمیکند دولتیان هم با فشار سفارت انگلیس از گرفتار

کردن ناطقین و حبس و زجر کردن گرفتار شدگان دریغ نمیدارند و باید دانست که بمختص رسمیت یافتن ریاست سپهدار و ستهال سوئدی رئیس نظمیه سابق که در زمان ریاست مشیرالدوله معزول شده بود و چنانکه نوشته شده عضو کمیته زرگنده گشته است بر ریاست نظمیه برقرار میگردد و بادیگر کارکنان و ثوق الدوله و قرارداد که همه در ظرف یکی دو روز دارای شغل و کار میشوند همدست شده و با فعالیت شدید آتش این انقلاب را خاموش مینمایند .

مرکز این انقلاب بطور خفا در منزل نگارنده است و روابط بارجال ضد قرارداد بزقرار میباشد و بهمین سبب در حین گرفتاری جوانها و سر دستگان انقلاب از طرف نگارنده و از جانب رجال معروف طرف توجه ملت بوسائل و وسائط مختلف در استخلاص آنها کوشش میشود بی آنکه معلوم بوده باشد همه از یک راه است بهر صورت در مقابل فعالیت طرف مقابل اهتمام میشود که تمام گرفتار شدگان بی استثنا آزاد میشوند بی آنکه محاکمه و استنطاقی در کار بیاید و این بواسطه توجه توده ملت است بمخالفین قرارداد گرچه این انقلاب مختصر در برهم زدن ریاست سپهدار اثری نمیبخشد ولی سبب میشود که افکار ضد قرارداد قوت گرفته بیانیها بنام عموم ملت از طرف تجار و کسبه طبع و نشر میگردد که ما قرارداد را لغو و باطل میشماریم و این اول دفعه است که ملیون بطور اجتماع کتباً و رسماً مخالفت صریح خود را با قرارداد اظهار مینمایند و در سفارت انگلیس و نزد دولتیان تأثیر شدید مینماید .

شاید خوانندگان کتاب من انتظار دارند در فصل بعد از این فصل بیفاصله شرح ریاست دولت کردن سپهدار گیلانی و سیاست بازی بیگانگان را بخوانند ولی مسائل دیگری هست که باید در یکی دو فصل نگارش بیابد که وقت نوشتن آنها نگذرد زان پس بنگارش کار دولت بپردازیم .

فصل نوزدهم

شرح حال نگارنده و طرفداران جامعه ملل و کمیته آهن

در فصل دوازدهم نگارش یافت که نگارنده برای جلوگیری از نفوذ سیاست بیگانه در مملکت بعنوان کمیته آهن در اصفهان بتوسط حسین خان معتمد مدیر ایرانی کمیته مزبور اوراق و اشیاء مربوط بتشکیل مرکز تهران کمیته را گرفته با خود بهتران میبرم تا آنجا بتوانم با آنها چه رفتار نمایم. اینک رفتار خود در آن کار اشارت مینمایم پس از ورود بتهران در این موضوع بایک تن از صمیمی ترین دوستان خود که در وطن دوستی او تردید ندارم قضیه را شرح داده او را از اقدام و فکر خود آگاه میسازم و باو میگویم کمیته آهن در تهران من و شما هستیم بایک جوان که بسمت منشی گری با دقت انتخاب نمایم که بانیت حقیقی ما موافق بوده باشد و این زهر را باندازه تی که کشنده نباشد بکار ببریم و بلکه بشود اساس آنرا برهم بزنیم.

عدالت با نگارنده موافقت میکند جوانی را هم انتخاب مینمایم و شرحی بر رئیس دولت نوشته میشود که مرکز کمیته در تهران منعقد شده است بی آنکه نوشته شود کجاست و بدست کی و کغذی بر حسب تقاضای کمیته اصفهان بمأمور رشت کمیته نوشته میشود که او معزول است بی آنکه بجای وی کسی تعیین گردد و چون مصادف میشود با عقد قرارداد انگلیس و ایران کمیته مرکزی خود را در بسته امانت مهر و موم شده برای وعده غیر معین مستور مینماید در این حال کلنل هیک از لندن احضار میشود و او از اصفهان بتهران آمده سراغ کمیته مرکزی میرود بی آنکه او را بیابد در اصفهان هم بعد از عقد قرارداد و جشن گرفتن کمیته آهن برای آن بوطنخواهان آن شهر حالی میکند تأسیس کمیته مزبور برای چه مقصد بوده است و اشخاصی که در حقیقت

کمیته را نشناخته داخل شده اند خارج میشوند و هپاهو برضد کمیته بلند میشود حسین خان معتمد هم چشم کلنل را دور دیده بموجب يك ماده از نظامنامه کمیته‌ئی که هر وقت وجود کمیته انقلابی اگر ضرورت نداشته باشد آنرا يك حزب سوسیال دمکرات میتوان تبدیل کرد کمیته انقلابی را منحل ساخته آنرا بحزب مزبور تبدیل میکند بی آنکه خود را در رأس حزب قرار بدهد بلکه اصفهان را هم ترك کرده مدتی در میان بختیارها میماند .

و همچنین کمیته آهن منحل شده است که انگلیسیان و کارکنان آنها از مصالحش کمیته زرگنده را میسازند .

باز از حال و کار خود بگویم بعد از برگشتن از اصفهان از راه فروش باقیمانده از میراث پدر عسرت معاشی که داشتم اندکی برطرف شد و باقراردادی که با حکومت آذربایجان قفقاز در مذاکره بود بسته شود برای رفتن بیاد کوبه و تأسیس يك آکادمی و خدمت در قسمت فارسی آن تهیه راه معاش برای خود میدیدم دولتیان آگاه میشوند و از گوشه و کنار ملامت میشوند که مرا مجبور ساخته باشند استخدام دیگران را بپذیرم ناچار حقوق مقطوع شده مرا بعنوان ریاست يك مجمع علمی و ادبی در وزارت معارف برقرار میسازند مجمع مزبور تأسیس و از شعبه کنفرانس و خطابه شروع میشود تندروان از ملیون که با کابینه و ثوق الدوله ضدیت دارند و برضد قرارداد اقدامات میکنند آمد و رفت مرا بدائره معارف که موجب پاره ئی از موفقیتهای برای وزیر معارف منسوب بو ثوق الدوله است خوش نمیدارند اما من در کار معارف نمیتوانم نظریات سیاسی را دخالت بدهم و مکرر در خطابه ها میگویم معارف فوق محیط است و تنها عاملی که میتواند محیط فاسد را صالح کند معارف است و باز هم معارف .

یکی از موضوعات که در ضمن خطابه های رسمی وزارت معارف نگارنده طرح میکند و موجب هیاهوی هنگامه طلبان از موافق و مخالف میشود مسئله اصلاح خط فارسی بلکه خطوط اسلامی است که در تعقیب نگارشات و اقدامات دیرینه از طرف دانشمندانی چند از فارس و ترك و عرب در لزوم اصلاح خط شده بیاناتی میشود و رساله ئی که بعنوان خط خوانا تألیف شده قرائت میگردد و نمونه هائی از نگارشات

شرح حال نگارنده و طرفداران جامعه ملل و کمیته آهن
بآن خط را که اعراب بصورت حروف وضع شده جزو حروف است نشان داده راه
اصلاح تدریجی خط کنونی را ارائه میدهم و هم عقیده جمعی را که باید حروف لاتین
را گرفته اساس خط را تغییر داد بیان مینمایم بی آنکه خود اظهار عقیده در انتخاب
کدام يك از دو صورت کرده باشم .

هیا هو در اطراف این موضوع برخاسته مخالفتهایی بروز میکند اشخاص عوام
فریبی میخوانند رنگ مذهبی بآن داده سنگ قرآن را بسینه بزنند که با اصلاح یا
تغییر القباء قرآن از میان میرود در صورتیکه قرآن بهر القباء نوشته شود قرآن است
و مقام مقدس خود را دارا بعضی میخوانند رنگ سیاست بآن داده طرح شدن این
موضوع را بتحرک اجانب نسبت بدهند و بالجمله نگارنده موقع را برای تعقیب
موضوع مناسب ندیده آنرا برای وقت خودش میگذارد و هنگامه های برپا شده فرو
میشیند خصوصاً که ملتفت میشوم کابینه وثوق الدوله برای اینکه حرف قرارداد کمتر
بمیان بیاید میخواهد سرها را باینگونه صحبتها گرم نماید .

بدیهی است این موضوع روزی باید حل شود و القباء ما بصورتی در آید که
با داشتن معنی نبارت و لغت هم بشود آنرا صحیح خواند و توانستن خواندن فرع
دانستن معانی الفاظ و مفاد عبارت نبوده باشد چنانکه اکنون هست و دانشمندان
میگویند ما باید همه چیز خود را اصلاح کنیم و از القباء شروع نمائیم .
آری چنانکه در میدان جنگ فتح و غلبه با کسی است که توپ و تفنگش يك ذرع
بیشتر بزند تفوق اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که همه مربوط بدولتمندی است برای
کسی است که القباء او يك روز زودتر طفل او را با سواد نماید .

دنیا میدان مبارزه زندگانی است و سلاح این میدان برتری در علم و صنعت است
و آسانی کار تعلیم و تعلم اول وسیله آن است و رفع نواقص القباء در تحصیل این وسیله
مدخلیت بزرگ دارد .

نگارنده تصور میکند که عقب ماندن عالم وسیع اسلامی با مزایای توحیدی که
دارد از قافله پیشقدمان از ملت های دیگر دو سبب اساسی دارد یکی نقصان تعلیم و تربیت
زنها و شرکت در کار جامعه نداشتن آنها و دیگر نارسائی القباء و مشکلات تحصیل سواد

فصل نوزدهم

که دیگران با خواندن خط باسواد میشوند و ما باید باسواد باشیم تا خط را بخوانیم و بدیهی است که مراد از نقطه نظر عمومی است و اگر نه در هر جامعه اشخاص با هوش هستند که با هر مشکل نبرد کرده خود را بمقصود میرسانند.

خلاصه در این ایام نگارنده بکارهای معارفی میپردازد و از سیاست خود را دور میگیرد و سعی دیگران که مرا باز آلوده کار سیاسی نمایند بی نتیجه میماند چنانکه در قضیه طرفداری از جامعه ملل رویداد بشرح ذیل.

در اروپا و امریکا اختلاف کلمه در موضوع مجمع اتفاق ملل روی میدهد اروپائیان یعنی متفقین اصرار دارند امریکا در مجمع اتفاق ملل عضویت ییابد ولی او نمیدارد یکی برای آنکه نمیخواهد خود را بکارهای اروپا و غیره آلوده کند و دیگر آنکه میداند مجمع اتفاق ملل تا روح حقیقی خود را ییابد طول خواهد داشت و اکنون آلتی است در دست متفقین برای رسیدن بمقاصد خود و تحمیل کردن خسارت جنگ فوق العاده بر متحدین بقوت این مجمع در این صورت متفقین مجبور میشوند مجمع را بی امریکائیان دایر کنند و در این صورت لازم میبینند دولتهای ضعیف که بتشویق آنها داخل مجمع شده اند علاقمندی خود را بمجمع زیاد ظاهر کنند و انگلیس و فرانسه که مهمترین بازیگران این صحنه هستند میکوشند رأیهای موافق بارای خود را در جامعه ملل زیاد کنند مجتمعا در موضوعات مشترك و هر يك منفردا در مصالح و منافع خصوصی از جمله ایران است که بتشویق انگلیسیان جزو جامعه شده است و انگلیسیان تصور میکنند با رابطه قرارداد يك رأى بنام ایران همه وقت و در هر موضوع بر عده رأیهای موافق آنها افزوده میشود این است که وزیر خارجه ایران نصره الدوله در اروپا با تلگراف رمز بوثوق الدوله میگوید لازم است در تهران مجمعی برای طرفداری از جامعه تشکیل شود از اشخاصی که در اروپا مخصوصاً ناشناس نبوده باشند و آن مجمع دو کس از اشخاص را که اکنون در اروپا هستند بعضویت خود پذیرفته و همانهارا بمجامع طرفداران جامعه ملل معرفی کرده نماینده خود قرار بدهد.

و ثوق الدوله در شانزدهم برج قوس یک هزار و سیصد و سی و هشت (۱۳۳۸ هـ) از نگارنده و چند تن دیگر دعوت کرده تقاضا میکند مجمع مزبور را ما تشکیل

شرح حال نگارنده و طرفداران جامعه ملل و کمیته آهن
بدهیم و میگوید این يك كار بين المللی است و هر دو دسته جنگجو با آن موافقت
دارند در صورتیکه حقیقت امر اینطور نیست .

در این مجلس نگارنده فرصت را مغتنم شمرده محرمانه بوثوق الدوله میگوید
در موضوع قرارداد ایران و انگلیس من اگر خیلی خوشبین بوده باشم خواهم گفت
شما غیر از آنچه کرده اید چاره نداشته اید بکنید و گرنه باختیار ممکن نبود بچنین کار
اقدام نمائید فرض میکنیم آن خوشبینی را دارم در اینصورت میگویم شما خود چاره
نداشتید که يك ظرف شکستنی را از بام بیندازید و بشخصه هم نمیتوانستید فرود آمده
آنرا حفظ کنید اما میتوانستید ب دیگران محرمانه بسپارید نگذارند بزمین آمده فنا
بیابد چرا این کار را نکرده و نمیکنید ؟

رئیس الوزراء از این اعتراض بانديشه طولانی فرو رفته جوابی ندارد بدهد
میگوید حالاً کاری است شده و معلوم نیست عاقبتش بکجا بیا انجامد عجالتاً از این مبحث
گذشته تقاضا میکنم در بانی در معارف را برای شخص خود نگاهدارید و نکندارید
آنجا بدست بیگانه بیفتد که دائره اش را محدود سازند بلکه از این راه گم کرده های
خود را جستجو نمائیم و اگر امروز نشد لااقل امیدوار باشیم که فردا بشود و در اینکار
نظری بمعارف هندوستان افکنده از آنجا درس عبرت بگیریم .

و ثوق الدوله - تصور میکنم ما مجبور هستیم برای همه کارمان مستشار از
انگلیس بیاوریم ؟ خیر اینطور نیست بخواهیم میآوریم نخواهیم نمیآوریم .

نگارنده - این در صورتی است که شما با آنها هم قوه بوده باشید ولی در
صورتیکه آنها قوی هستند و شما ضعیف شما را مجبور میکنند که بخواهید و بپذیرید .
و مناسب بود اضافه کنم آنچه را از مجرای موثقی شنیده ام که انگلیسیان برای
همه دوائر دولتی ما مشاور در نظر گرفته اند و اشخاصش را تقریباً تعیین کرده اند برای
معارف هم خیال کرده اند پروفیسور براون را بفرستند اما چون بطور محرمانه مسئله
در نظر گرفتن براون بنگارنده گفته شده بود اظهاری نکردم خلاصه در اطراف این
موضوع که نمیباید گذارد در کارهای اساسی معارف دست دخالت بیگانه داخل گردد
قدری صحبت میشود و رئیس دولت میگوید ما شما هم عقیده هستیم بوزیر علوم

بگوئید از من وقت بخواهد یکی دو ساعت در این باب صحبت بداریم ولی آنوقت بدست نیاید .

نگارنده مذاکره خود را با رئیس دولت خاتمه میدهم باین سخن که بطور مزاح باو گفته میشود چون اهل دادوستد هستید میگویم اگر در معارف را آزاد گذاردید و در توسعه آن کوشیدید تقدیمی قابلی هم بشما داده خواهد شد با تبسم میگوید چه خواهد بود ؟ میگویم رساله نوشته شرح میدهم که شما بتوسعه معارف از روی اختیار که خدمت اساسی بلکه اساسی ترین خدمت است بمملکت گناهی را که در عقد قرارداد از روی اضطرار مرتکب شده بودید کفاره دادید .

این سخن بر رئیس الوزراء بر میخورد بسیار هم بر میخورد ولی با خنده میگذراند و میگردد و اما طرفداری از مجمع اتفاق ملل - یکی دو روز میگذرد و در بهارستان یعنی در اطراف مجلس شورای ملی بر حسب تعیین مکانی که از طرف دولت شده کسانی که باید مجمع را تشکیل بدهند مجتمع میگردند و چون دو جلسه مقدماتی کرده و از یکعهده اشخاص دیگر هم دعوت نموده اند در جلسه سیم در بهارستان تقریباً بیست نفر جمع شده بانتخاب هیئت رئیسه خود میردازند .

پس از رسمی شدن مجلس دو نفر را که وزیر خارجه در اروپا تعیین کرده است یکی میرزا محمد علی خان ذکاءالملک و دیگر میرزا فرج الله خان منتصر السلطنه بنمایندگی از طرف خود همین مینمایند در اینصورت مقصود اصلی از تأسیس این جمعیت حاصل شده است و وزیر خارجه طرفدار جدی قرارداد خواهد توانست با آن دو نفر که برای همین کار با آنها موافقت کرده است و اعتبارنامه‌ای که بعنوان نمایندگی از طرف ملیون ایران در دست دارند بمقاصدی که دارد بهتر کامیاب شود دولت هم دیگر اصراری ندارد که این مجمع مرتباً دائر بوده ولی وارد شدگان بمجمع که دوش بروی طرفداران قرارداد و اعضای کمیته زرگنده هم بسته نبوده بلکه برای آنها باز تر بوده است تا دیگران بویژه مخالفین قرار داد که عددشان بسیار کم است و در اقلیت کامل هستند میخواهند این وسیله را در دست داشته باشند و این عنوان را برای پیشرفت مقاصد دیگر که دارند مقتنم میشمارند .

شرح حال نگارنده و طرفداران جامعه ملل و کبیته آهن

خصوصاً که برای مخارج دفتری و خراج جلسه ها بولی هم از دولت میگیرند بیش از آنچه ضرورت دارد بدیهی است این کاری نیست که نگارنده بتواند با این اشخاص در آن بذل جهد نماید بعلاوه که اشخاص صالح از ملیون باین مجمع خوش بین نیستند و کاری را که قرارداد گذارندگان با تشویق بیگانگان تأسیس میکنند و ممکن است در اجرای قرارداد بمنزله يك مقتضی ویا در برهم زدن آن بمنزله يك مانع بوده باشد يك کار ملی سودمند بحال وطن نمیشناسند از طرف دیگر قسمتی از نمایندگان مجلس شورای ملی که در مرکز و ولایات انتخاب شده اند و در بهارستان جلسه دارند با انقاد این مجمع در بهارستان بی آنکه آنها در آن دخیل باشند موافقت ندارند و بهر صورت اسباب مخالفت با این مجمع در داخل و خارج آن جمع شده عنوان خوش بخود نمیگیرند و نمیتوان بایی اعتنائی بدانجا آمد و رفت کرد.

نگارنده هم فرصت را غنیمت شمرده لایحه ئی را که خواهید خواند و در شماره ۱۰۴ روزنامه رهنما نشر شده است در یکی از جلسه های مجمع میخواند و دیگر خود را دور میگیرد بعضی از اشخاص حقیقت خواه هم دوری مینمایند و مجمع منحل میگردد.

صورت لایحه «آقایان محترم چون هیئت مؤسس مجمع ملی که برای نشر افکار بین المللی و هوا خواهی از مجمع اتفاق ملل تشکیل یافته عده اش بحد کفایت رسیده است و از امروز باید بادای وظیفه ئی که بعهدہ دارد پیردازد لازم میدانم این چند کلمه را تذکراً عرض نمایم.

جامعه ملل که عنوان مقصدش ریختن طرح اساس صلح عمومی است نزدیک يك قرن است بعنوانهای مختلف نام و نشان خود را گوشزد عالمیان نموده است و در جنگ عمومی که بدبختیش شامل نوع بشر شده و خواهان مجمع مزبور بیشتر امیدوار شدند که راه رسیدن بمقصود را نزدیک تصور نمایند بطوریکه گاهی بیخاطرمیآوردند برآستی و حقیقت جنگ عمومی مقدمه صلح عمومی خواهد بود خصوصاً وقتی دیدند و شنیدند تأسیس جامعه ملل روی اساس صلح و ترك جنگ و جدل واقع گشت و نظاًنامه آن بصورتی که اگر بتمام معنی جاری شود اول قدم است که رو بسعادت

عالم بشری برداشته میشود منتشر گشته است و بزودی در میان ملت ما هم نشر خواهد شد .

ولی يك نکته را هم نباید از نظر دور داشت و آن این است که تأسیس مجمع اتفاق ملل بتمام معنی یا باید بواسطه تهذیب اخلاق عمومی بوده باشد که ملل عالم از روی آن حسن اخلاق بنام مقدس انسانیت از ایجاد موجبات اختلافات مابین خود احتراز نمایند و اگر احیاناً اختلافی رویداد در محاکم وجدان صلح جویان با اسباب عادی قطع و فصل گردد و یا باید شدت احتیاج در اشتراك در سود و زیان عمومی تأسیس مجمع اتفاق ملل را ایجاب نماید غیر از این دوراه راهی بنظر نمیرسد .

بدیهی است علم و تربیت بشری هنوز بدرجه‌ئی نرسیده است که از روی دانش و پرورش دست رد بسینه حرص و طمعها گذارده بمقصد اصلی که صلح و سلامت است برسیم و یا لااقل نزدیک گردیم چنانکه ملاحظه میکنیم هر چه بدبختی بیشتر شامل حال ملل عالم میگردد اشتعال آتش بغض و کینه و حرص و طمع بر زیادت میشود بطوریکه يك صاحب زبان که با هزار بیان محسنات صلح عمومی را گوشزد عالمیان میکند در همان حال اشتیای خود را صاف و حلقوم خویش را وسعت میدهد که بتواند سرتاسر جهان را ببلعد این است طبیعت بشری که هیچ قوه‌ئی نمیتواند در عالم او را محدود کند مگر احتیاج آیا ملل عالم خاصه اقویای آنها احتیاج خود را بصلح عمومی و تأسیس جامعه ملل برای نگهداری آن احساس کرده اند من در این مسئله هنوز شك دارم آیا صدای صلح و سلامت خواهی بر راستی و حقیقت از حلقوم دول بیرون میآید که صلح جویان جهان آن صدا را سروش غیب دانسته زمین و آسمان را از صدای ليك خود پر نمایند تن در این موضوع هنوز تردید دارم .

زیرا در عین خوشبینی که در وجود نابود من بعد افراط بوده وهست حوادث اخیر دنیا با آنچه بچشم و گوش خود دیده و شنیده ام يك اندازه مرا مجبور کرده است خوشبینی خود را محدود نگاهدارم با وجود این هر کجا صدای صلح عمومی بلند میشود سراسر وجود من برای شنیدن آن گوش میگردد هر کجا نام مجمع اتفاق ملل برده میشود باستقبال آن میشتابم و يك مسئله را هم نباید از نظر دور داشت که اگر

شرح حال نویسنده و طرفداران جامعه ملل و کمیته آهن

امروز جامعه مللی که تأسیس میشود معنی حقیقی خود را در بر نداشته باشد این مرحله می از مراحل زندگانی اوست که میباید و روزی آن معنی را در بر خواهد گرفت .

عنوان مجلس صلح عمومی در اواسط قرن نوزدهم مسیحی در اروپا با ابهت و عظمت گوشزد جهانیان گشت در صورتیکه آنروز تنها در صلب افکار صلح جویان بود و نشو و نما مینمود بعد از آن مراحلی پیمود و در هر مرحله از تجربه های دانشمندان چیزی بر خود افزود تا این وقت که بدبختیهای جنگ عمومی حاجتمندی باین مؤسسه بین المللی را بیش از پیش محسوس میسازد خصوصاً که دماغهای مملو از تحصیلات جنگجویی اکنون تکیده شده مخزنها از آلات و ادوات جنگ تهی گشته سرمایه های زیاد با سرهای پر شور سوخته و یازیر خاک رفته و بالاخره دنیای سلحشوری خسته و فرسوده گشته است در اینصورت اندیشه تأسیس مجمع اتفاق ملل اگر گفته شود پس از طی مراحلی که نموده است شاید طولی نکشد که قدم بعالم و بهود بگذارد زیاد دور از حقیقت نبوده باشد یعنی دنیای کنونی شاید نزدیک شده باشد که منافع مشترک خود را در توسل بذیل این مؤسسه عالی بداند و احتیاج خود را بریختن طرح اساسی صلح با دوامی احراز کند در اینصورت بر عموم ملل مخصوصاً ملت های عقب مانده لازم است خود را از این دایره دور نگیرند و شرکت در این اساس را موجب سعادت خود بدانند و معتقد باشند که اگر مجمع اتفاق ملل بتمام معنی امروز صورت پذیر نباشد فردا خواهد بود و دیر یا زود دنیا ناچار است رو بصلح برود پس باید مہیا و آماده بود و با پیشروان قافله صلح و سلامت همقدم گشت تا از او ماندگان محسوب نگردید .

باین قصد و باین نیت با اطلاع اجمالی که از جریان امور و از افکار صلح جویان داریم میخواهیم ما هم در مملکت ستمدیده خود وظیفه ملیت خود را در این مرحله ادا کرده باشیم این است که در این مجمع گرد آمده بتبادل افکار پرداخته طرفداری ملت خود را از جامعه ملل اظهار کرده حسن توفیق و سعادت ملت را از خداوندخواهانیم . و هم باید تصدیق کنیم که در قرنهای اخیر بواسطه اوضاع طبیعی مملکت بواسطه سوء اداره بسیاری از حکومت های پیش بواسطه جریانهای مختلف سیاستهای خارجی

در مملکت ما بواسطه درسهای بدی که از طرف سران و سروران قوم بجامعه ما داده میشده است و بجهات دیگر حس اجتماعی و مسئولیت مدنی که از بزرگترین شرافتهای بشری است در میان ما بنهایت نا توانی افتاده است حوادث اخیر هم بجای آنکه موجبات توانائی و قوت آنرا فراهم آورد بر ضعف آن افزوده است بحدیکه دیدن آن بادیده غیر مسلح مشکل بنظر میآید در اینصورت بزرگتر وظیفه که متوجه این مجمع ملی است آن است که روح اجتماعی ملت را باهتزاز آورده دلهای فسرده منجمد شده را بتزریق روح حیات تازه و رسیدن بهار آزادی و آسایش گرچه در بحبوحه زمستان بوده باشد ذوب نموده بهیجان عقلانی در آورد که اگر مجمع کوچک ما بادای این وظیفه بزرگ موفق گردید و پس از مدتی افسردگی و پژمردگی و سائل نشر روح حیات را در کالبد ملت ستمدیده فراهم آورد میتواند افتخار کند که بادای بزرگتر وظیفه خود قیام و اقدام نموده است و چون روح ملت افسرده باهتزاز آمد خود برای هم آواز گشتن با ملت های زنده عالم و طرفداری نمودن از مجمعی که بحقیقت مجمع اتفاق ملل بوده باشد حاضر و مهیا خواهد بود .

و هم باید دانست که مجمع ما وقتی میتواند روح اجتماعی ملت را بهیجان آورده بادای بزرگتر وظیفه خود کامیاب گردد که او خود متصف بهمین صفت و دارای روح اجتماعی بوده باشد .

دیگر از کارها که نگارنده در این ایام بآنها اقدام میکند یکی تأسیس انجمنی است بعنوان انجمن معارف خواهان برای اصلاحات معارفی و موفقیت های حاصل میگردد و دیگر انجمن ادبی ایران را که مکرر دائر کرده است و بواسطه مسافرت های طولانی و کوتاهی همتها و نظرها برهم خورده است با یاری جمعی از اهل ادب باز دائر مینماید و شخصاً آنرا اداره میکند با امید آنکه بشود از این راه خدمتی بادیات مملکت کرده نگذارد عالم ادبی که یکی از مفاخر بزرگ ایران است و در ملت های دیگر هم علاقمند بسیار دارند آنها بصورت مجمع و قافیه بازی و بسیرت مدح و ذم بجا یا بیجاسرودن و استفاده های مادی نمودن در آید.

فصل بیستم

ریاست فتح الله خان سپهبد ار اعظم گیلانی و اوضاع دربار و سیاست بازی بیگانه

نخست باید از اوضاع دربار و دوائر دولتی در این وقت سخن گفت تا خوانندگان بتوانند از آنجا پی با اوضاع دیگر برده قضاوت حقیقی بنمایند.

پادشاه جوان ماسلطان احمد شاه قاجار بی علاقه بمملکت است شاه میگوید چنانکه نگارنده از زبان برادرش که او خود از وی شنیده بود میشنوم دیدیم مردم با پدر ما چه معامله کردند پس باید تحصیل مال کرد و تا ممکن شد اینجا ماند و هر وقت ممکن نشد یک مملکت آزاد رفت آنجا زندگانی نمود.

بدیهی است اگر اطرافیان شاه مردم وطن دوست دانشمند میبودند چه دردوره زندگانی مکتبی او چه دردوره تاجداریش او را بخیر و شر خود آگاه ساخته حب وطن و عشق مملکتداری با شهامت را در دل و دماغ او جای داده بودند در آن صورت شاید اخلاقی غیر از این که هست از او دیده میشد ولی اطرافیان بی لیاقت عیاش و طماع بجای کار بطمعکاری و شهوترانی او خدهت کرده او را از ملت و مملکت و بلکه از خود او دور ساختند.

پیش از اینکه شاه بفرنگستان مسافرت نماید کاری که در سلطنت خود میکرده است در عیدها سلام نشستن و امضاء کردن فرامین و احکام آنهم در موارد خیلی لازم زیرا بواسطه احتراز از میگر ب قلم و کاغذ تا میتوانسته دست نمیکذاشته است گاهی سفرای خارجه را هم بطور رسمی یا غیر رسمی میپذیرفته است و گاهی باریس دولت صحبتی میداشته بی آنکه دخالتی در کارهای جاری مملکت داشته باشد در صورتیکه در رسیدگی بکارهای شخص خود مخصوصاً در آن قسمت که مربوط بعایدات بوده باشد کمال مراقبت داشته و دارد.

بعد از بازگشتن از اروپا هفته یکم مرتبه هیئت وزراء در حضور او منعقد میگرد و مانند پیش خود را در دخالت در کارهای مملکتی دور نمیگردد خصوصاً در قضیه بلشویک و متجاسرین شمالی که از کار آنها که اگر دشمن جان او نباشند دشمن مالش هستند اندیشه بسیار دارد.

شاه در پیروی از افکار ناصرالملک در چند سال نیابت سلطنت او و خصوصاً بعد از برهم خوردن سلطنت تزاری بانگلستان توجه بسیار میکند مسافرت او هم بانگلستان و آنچه در آن محیط دیده و شنیده بر توجه او بآنها افزوده است.

وروزی چند پس از ورود شاه بتهران در باغ گلستان بحضور او رفته بشرح ذیل گفتگو مینمائیم. نگارنده - مشعوف هستم که اعلیحضرت اروپا را در موقع جنگ ملاحظه فرموده. شاه از روی حیرت برای چه - چونکه در غیر موقع جنگ بدبختیهای اروپا آن طور که هست دیده نمیشود. شاه - بسیاری از این ممالک که من دیده ام شما هم دیده اید - بلی هم پیش از جنگ آنها را دیده ام و هم در ایام جنگ حقیقه جای افسوس است که آسوده ترین مردم دنیا بواسطه حرص و طمع مشتی کم از طمعکاران و خودپرستان آنها دچار این همه بدبختی بگردند اعلیحضرتا برای ما چه ارمان آورده اید. شاه بابتسم چه میخواهید بر عایت اقتضای وقت در صلاح ملک و ملت در اول شرفیابی خود در فرح آباد عرایضی عرض کردم از روی خیرخواهی اینک نیز در همان زمینه عرض میکنم قانون باعلیحضرت مسئولیت نداده است دیگران نخواهند مسئولیت خود را متوجه اعلیحضرت بنمایند مرادم موضوع قرارداد است شاه از شنیدن این جمله اظهار مسرت کرده میگوید حقیقت همین است آن اختیارات که برای سلاطین قاجاریه بوده است برای من نیست در این صورت دلیل ندارد مسئول کار دیگران بوده باشم بعد رشته سخن را برگردانیده میپرسد شنیدم در موضوع اصلاح القباء صحبت داشته اید نگارنده بلی صحیح عرض شده خواستم ببینم زمینه برای شروع باینگونه اصلاحات حاضر شده است یا خیر شاه اصلاح الف بای لازم است و چه ضرر دارد ما هم الف بای لاتین را گرفته همان کار را بکنیم که بسیاری از ملتها کرده اند نگارنده هیچ ضرر ندارد خصوصاً که القباء معمول راهم برای امور دینی و مذهبی نگاهداریم تا وقتی

ریاست فتح الله خان سپهدار اعظم گیلانی و اوضاع دربار و سیاست بازی بیگانه که عربها باصلاح خط خود پیردازند و در صورتیکه افکار برای اصلاح الفباء حاضر نباشد برای تغییر آن چگونه حاضر خواهد بود شاه بعد از سفر اروپا روشتر و مهربانتر دیده میشود و این نتیجه خوبی است که از این مسافرت بدست آورده است اینک از دوائر دولتی بگوئیم که دردوره مشروطیت بر عرض و طول خود افزوده اند بی آنکه عمقی در آنها دیده شود .

دوائر دولتی از کشوری و لشگری باندازهائی خراب است که براستی نمودنشان برای آسایش مردم از بودن بهتر است اشخاص قدیم که اغلب بی اطلاع و کهنه پرستند سرکارها بوده اند يك عده از جوانهای نیم تحصیل کرده و یارووزی چند زنگ مدرسه دیده هم بهر وسیله بوده است خود را بادهای دولتی داخل کرده اند و بر وجود بسیاری از آن پیر و جوانها که فضای اطاقها را تنگ کرده اند غیر از اتلاف مال ملت و افزودن مشکلات برای مردم هیچ نتیجهائی مترتب نمیشد .

بالجمله اوضاع دوائر دولتی در مرکز و ولایات شرم آور شده است و جز آنکه همه را منحل ساخته طرح بهتری بریزند ورشته کارها بدست اشخاص آگاه و کارکن تری بیفتند چاره ندارد .

آیا این مقصود بدست يك قوه ایرانی بی آنکه انگشت خارجی در آن باشد بعمل خواهد آمد البته اگر بشود سعادت است برای ملك و ملت .

و اما وضع ملیون و احزاب سیاسی - ملیون بر دو قسمند يك قسم اشخاصی هستند غیر رسمی بنام آقا و آقا زاده سردسته مشروطه چی حزب ساز وزیر تراش کابینه آورو کابینه انداز این جمع در هر کار دخالت کرده برای این و آن واسطه شغل و کار شده مداخل و معاش میکنند و از اینگونه مردم این زمان زیاد دیده میشوند با تهدید معزولی دادن بوزرای منصوب و نوید وزارت دادن بمنتظر الوزاره ها دخی میکنند و حوزه می گرم نموده بر اعتبارات خود میفزایند و از آلت شدن در دست بیگانگان هم در صورتیکه برای مقاصد آنها سودی داشته باشد باك ندارند این است که برای هر يك از رجال دولت که تمولی دارند و میتوانند نمکی بآش سیاست مآبان پیاشدند طرفدارانی پیدا شده که سنگ وزارت و یا ریاست آنها را بسینه میزنند .

فصل بیستم

قسمتی دیگر از ملیون اشخاص صالح و وطن دوست هستند که از روی صداقت با هم می‌نشینند می‌گویند و می‌شنوند و اظهار غم‌خواری برای مملکت می‌کنند بی آنکه چندان تأثیر عملی بر کار آنها متب بگردد زیرا که اغلب تپی دست هستند و از وجوه یغما شده بهره‌ئی نبرده‌اند و تنها سرمایه آنها احساسات وطن خواهی است بی آنکه زر و زوری داشته باشند و بواسطه عفت نفس بآبدان قوم دم‌خوار نمی‌گردند این است که اغلب در سیاست عقب می‌مانند و بهر صورت اختلاط این دودسته از ملیون و نبودن قوه تمیز حقیقت از مجاز بدگمانی شدیدی را در جامعه تولید نموده است بطوریکه اشخاص صالح هر چه می‌خواهند با هم هم‌صدا شده بقوه اجتماع کاری از پیش ببرند موفق نمی‌گردند و دست منافقین میان آنها تفتین نموده جمع ایشان را بتفرقه مبدل می‌سازد و این خاصیت در هر جامعه که در علم و تربیت مقام جامعه ما را داشته باشد دیده می‌شود و شاید در ایران از روی عوارضی که اینجا جای ذکرش نیست بالنسبه شدت داشته باشد

در میان حوزه های ملی آن حوزه کاهرواثر شده است که بواسطه یا بیواسطه بخارجه‌ها مربوط باشد که البته آنها در زمره قسمت اول از ملیون که گفته شد محسوب میشوند زیرا قسمت دوم بیگانه را بیگانه میدانند هر که بوده باشد.

در اینصورت اگر گفته شود کمیته زرگنده بر رابطه با انگلیسیان بیشتر و بهتر میتواند دخیل کارها باشد خطا گفته نشده است بلی کمیته زرگنده با همراهی انگلیسیان سپهدار اعظم گیلانی را رئیس دولت می‌سازد قسمتی از ملیون هم که با آنها رابطه دارند دل خود را خوش میدارند که دوستان خود را بوزارت برسانند.

سپهدار اعظم فتح‌الله خان گیلانی شخص وطن دوست و نیکو فطرت است اما اطلاعاتی را که لازمه زمامداری امروز يك مملکت میباشد با این همه معذورات داخلی و خارجی که موجود است ندارد بعلاوه از خارجه‌ها ملاحظه بسیار دارد.

سپهدار بواسطه بذل و بخششی که داشته است ناهش در شماره رجال درجه اول مملکت برده میشود اما از وقتی که املاك زیاد اودر گیلان یغما شده است این خصیصه او هم از کار افتاده و شاید همان نقصان دارایی باو جرئت داده است که در این وقت بارچنین مسئولیت بزرگ را بدوش خود بگیرد.

ریاست فتح الله خان سپهدار اعظم گیلانی و اوضاع دربار و سیاست باری بیگانه رئیس تازه دولت مجبور است هر چه انگلیسیان بگویند اطاعت کند چه هر کار محتاج است بیول و پول را بانک شاهی باید بدولت بدهد با اجازه سفارت انگلیس کدام پول را بانک شاهنشاهی ایران باید با اجازه سفارت انگلیس بدولت بدهد آیا مراد از پول پیش مقدمه قرضی است که بموجب قرارداد برای مصارف لازم مملکت میدهند؟ اگر این باشد شاید حق داشته باشند بگویند باید بدانیم بچه مصرف میرسد خصوصاً که تکلیف قرارداد و استقراض هم که فرع آن است هنوز معین نیست خیر این نیست بلکه پول خود ایران که در بانک شاهی است بانک مزبور بی اجازه سفارت نمیردازد و بدان میماند که سفارت انگلیس خرج و دخل دولت را بگفته دیگران کنترل نموده باشد هزار افسوس و باز هم هزار افسوس.

در اینوقت سید ضیاء الدین مدیر عد و رئیس کمیته زرگنده و واسطه است میان رئیس دولت و سفارت انگلیس پس رئیس الوزراء باید از واسطه هم حرف شنوی داشته باشد و مقاصد او و همدستانش را بر آورد تا او هم بسفارتخانه انگلیس آمد و شود کرده کارهای ویرا آنجا انجام بدهد.

و اما نقشه ریاست سپهدار اعظم - سپهدار سیاست خود را معین کرده است روی همان نقشه که مشیرالدوله وزیر سلف او کشیده بوده است یعنی سیاست مبهم داخلی در پیروی اساس مشروطیت این بصورت ظاهر و اما در باطن با يك تفاوت و آن این است که مشیرالدوله نه تنها باقی مانده انتخابات را میخواهد مطابق قانون و از روی صحت انجام بدهد بلکه انتخابات گذشته را هم که مورد اعتراض بسیار واقع شده است خواسته است با مراجعه کردن بافکار عمومی رنگ قانونی بآن بدهد و مشکلات داخلی و خارجی همه بر سر همین موضوع تولید شده که اگر او موفق شود و مجلس را بطور قانونی از وکلای حقیقی ملت دائر کند بطور قطع قرارداد و توثق الدوله از آن مجلس رد خواهد شد و انگلیسیان نخواهند گذارد مجلس بآن صورت دائر گردد بلکه میخواهند صورت سازی شده باشد و مجلس دائر شود که نمایندگان آن لااقل اکثریت آنها موافق قرارداد بوده باشند و اما سپهدار اعظم که میگوید پیروی اساس مشروطه از طرف دیگر هم صریح میگوید چنانکه نگارنده خود مکرر از او

فصل بیستم

شنیده است من مجلس را باز میکنم با هر و کیلی که باشد و بهر صورت که انتخاب شده باشد بی آنکه گوش با اعتراضی بدهم چون بیش از این نمیشود کار را بلا تکلیف گذارد.

در این صورت اشکال اساسی بر طرف شده است و راه حل مشکلات بدست آمده چه قرارداد بمجلسی خواهد رفت که نمایندگان آنرا در حقیقت دولت یا کمیته زرگنده انتخاب کرده است نه ملت ایران.

و اما سیاست خارجی رئیس دولت - سیاست خارجی ما اکنون منحصر است ب سیاست فشار دهنده انگلیس که با سیاست داخلی ما یعنی حفظ مشروطیت بگفته عوام دست بقیه شده اند تا کدام یک برد دیگری فائق بیایند و دیگر سیاست روس بلشویک است که سفیر فوق العاده ما در مسکو در کار جواب و سؤال میباشد و نوید های نیکو میدهد و دل رئیس دولت را خوش میکند در صورتیکه آن نوید ها برای این است که ملت بمساعدت آنها امیدوار باشد و بهتر و بیشتر از زیر بار پذیرفتن قرارداد استقلال شکن انگلیسیان شانه خالی نماید پس این سیاست برای موفقیت رئیس دولت و کارکنان او بنقشه ای که در دست آنها داده شده است و ناچارند عملی نمایند فایده ای ندارد و این دلخوشی بکلی بی اساس است.

دو مسئله مشکل دیگر در کار های داخلی پیش روی رئیس دولت وقت هست که حواس او را مختل دارد.

اول قزاقخانه متلاشی شده بی رئیس مانده که صاحب منصبان جزء و نفرات آنها در قصابات و دهات اطراف تهران و قزوین متفرق شده همه بلا تکلیف و خود سر مانده بعضی از آنها از تعدی و تجاوز به عرض و مال مردم هم دریغ نمیدارند.

دوم رشتیه های متواری شده بدبخت که نمیدانند کجا و چرا آمده اند و از روی چه سیاست این بدبختی شامل حال آنها شده است آری جمع کثیر از خوانین و تجار و کسبه و رعیت گیلانی فراری شده یک قسمت در قزوین مانده و قسمت عمده آنها بتهران ریخته بی مکان بی معاش و بی تکلیف و البته هر یک از آنها از رئیس دولت آنهم گیلانی توقع همه چیز دارند و او هم نمیتواند آنها را ندیده و فریاد و فغانشان

ریاست فتح الله خان سپهبد اعظم گیلانی و اوصاع دربار سیاست بازی بیگانه را نشنیده فرض نماید .

رئیس الوزراء قزاقخانه را میدهد بسر دار همایون یکی از صاحب منصبان محترم قدیم که شخصی بی حال است و از خارجه ها هم ملاحظه بسیار دارد . بدیهی است سردار همایون بعد از سردار استراوولسکی مرد میدان جمع آوری قزاق زنجیر گسسته متفرق شده نمیباشد و پیداست که این يك صورت سازی است که از روی مصلحت شده است .

مخارج قزاقخانه را انگلیسیان میدهند و در زیر پرده نازکی در همه کار آن اداره مداخله میکنند و اختلاف نظر شدید میان صاحب منصبان این اداره موجود است . آیا رئیس دولت و سردار همایون از این ترتیب بی خبرند البته باور کردنی نیست و بهر حال صدای قزاقخانه خاموش میشود و انگلیسیان در اخبار خود نشر میدهند که بعد از رفتن صاحب منصبان روسی از قزاقخانه ایرانی صاحب منصبان ما داخل شده مداخله میکنند اما در تهران دیده نمیشود که انگلیسیان مداخله مستقیمی در کار قزاق بنمایند و هر دستی در کار داشته باشند از آستین ایرانی در آمده است که باراده آنها کار روانی میکند و این مخصوص این قوم سیاستمدار است در مملکت هایی که میخواهند نفوذ سیاسی و اقتصادی داشته باشند .

در اینوقت تکلیف اهم رئیس دولت وفای بوعده ایست که بانگلیسیان داده است که در ظرف مدت چند هفته مجلس شورای ملی را بهر صورت باشد دایر کند و قرارداد را بمجلس برده تکلیف آنرا معین نماید این است که بحکام ولایات و بوالیبای ایالات حکم مؤکد داده است باقی مانده نمایندگان را بهر صورت باشد تعیین کرده بمرکز بفرستند .

بدیهی است هر قدر صدای تعجیل در انتخابات از طرف دولت و افتتاح مجلس بیشتر بلند میشود هیجان ملت بر ضد انتخابات فرمایشی افزون و اظهار نارضائی مردم در مرکز و ولایات از بدی جریان انتخابات بر زیادت میگردد .

تلگرافها و لواایح و عرایض است که از اطراف مانند برف بر سر رئیس دولت و بروی میز وزارت داخله ریخته میشود مشعر بر نارضائی مردم از انتخابات و از حق شکنیهای

آشکار که در این موضوع میشود و چنان مینماید که قانون اساسی و نظامنامه انتخابات بکلی لغو شده باشد رئیس دولت همه را میبیند و میشوند و جواب میدهد انتخابات صحیح یا غلط نماینده حقیقی و یا ساختگی هر که و هر چه هست باید بفوریت خود را بتهران رسانیده مجلس دائر گردد در این حال يك عده کم از اشخاص صالح که در تهران بیشتر و در ولایات کمتر اتفاقاً بمقام نمایندگی رسیده اند از افتتاح مجلس و حضور در سر خدمت نمایندگی با محذور آمدن قرارداد بمجلس و مشکلاتی که در رد و قبول آن هست رضایت ندارند و نمیخواهند مجلس بزودی دائر گردد برعکس نمایندگان فرمایشی برای گرفتن معاش و هم بتحریر دیگران نهایت اصرار را دارند و جز منافع شخصی خود چیزی در نظر ندارند.

آیا انگلیسیان در این حال چه میکنند؟ انگلیسیان بادیدن این اوضاع از اینکه قرارداد در مجلس شورایی ایران پذیرفته شود هر قدر هم که مجلس ساختگی بوده باشد ناامید شده اند در این صورت میخواهند مواد عمده و اساسی قرارداد را بصورت دیگر رسمیت بدهند یعنی با بدست گرفتن مالیه و قشون مملکت روح قرارداد را اجراء کنند و جسم آنرا بگذارند هر چه میخواهد بشود بلی انگلیسیان میخواهند مأمورین مالیه و قشونی آنها در ایران دارای تمام قدرت و اختیار بوده باشند و با پول و جان ایرانی برای حفظ هندوستان و عراق عرب در مقابل قشون سرخ روس در ایران هم سدی ببرند و از طرف منافع اقتصادی نفت و غیره هم که در جنوب مملکت دارند خیالشان راحت بوده باشد.

انگلیسیان روز و شب کار میکنند که پیش از منتشر شدن افکار بلشویکی در ایران و پیش از رسیدن خبرهای مسکو از همراهی زیاد دولت سویتی با نماینده فوق العاده ایران که موجب قوت گرفتن افکار ملیون بر ضد دخالت آنها در کارهای این مملکت است بهر تدبیر باشد امضائی از ملت و دولت ایران بگیرند که مالیه و قشون اختیارش در دست آنها است.

انگلیسیان خاطر درباریان و شاه جوان بی تجربه علاقمند بتمول زیاد خود را طوری از طرف بلشویک روس مضطرب ساخته اند که تصور میکنند اگر هر چه آنها

ریاست فتح الله خان سپهدار اعظم گیلانی و اوضاع دربار و سیاست بازی بیگانه
بگویند پذیرفته نشود مملکت بدست بلشویک خواهد افتاد و هر چه دارند از
دستشان میرود .

از طرف دیگر در اخبار خارجه نشر میشود که مشاور الممالك مذاکراتش در



مسکو بطور رضایت
بخش در جریان است
و بزودی خاتمه خواهد
یافت و بانهایت کوشش
که در جلوگیری از
نشر این اخبار در داخل
مملکت میشود بساز
مستور نمیماند و از
سفارتخانههای غیر انگلیس
و منابع دیگر کم و بیش
منتشر میگردد و گاهی
دیده میشود که
تلگرافهای مسکو که
از راه ترکستان به ایران
میشود چند روز در
تلگرافخانه های
سرحدی بیهانه حاضر
نبودن تلگرافچی که

علیقلی خان انصاری مشاور الممالك

حروف لاتین بخواند و یا بیهانه خوانا نبودن حروف و حاجت بمطالعه و دقت چند
روز در سرحد نگاهداشته میشود که دیرتر بمقصد برسد .

از طرف دیگر دولت ایران بمشاور الممالك مأمور فوق العاده خود در مسکو

اختیارات داده است که هر طور صلاح بداند بکار معاهده میان دودولت خاتمه بدهد و با علاقمندی خود او بتأسیس روابط نیکو میان دو مملکت ممکن است کار معاهده بزودی تمام شود و اگر نتواند دولت و ملت ایران را از روس بلشویک بترسانند.

بهر صورت از روی این پیش آمدها انگلیسیان ناچار میشوند یادداشت فوری بدولت ایران داده تقاضا کنند بطور رسمی مالیه وقشون را در تحت قدرت و اختیار آنها و ابگذار توافقی معاهدۀ روس بلشویک برسد بر کار تمام شده وارد شود و اختیار زر و زور این مملکت را بطور قانونی در دست انگلیسیان مشاهده نماید.

طرفدار یا غیر مخالف با این نظریه انگلیسیان در ایران کیانند و عدد آنها چقدر است اول همه بعضی از اعضای کمیته زرگنده دوم یکعده از نمایندگان فرمایشی مجلس شورای ملی که در سایه روابط دوستانه با کارکنان سفارت انگلیس بمقام وکالت رسیده اند و اما اینکه عدد آنها چقدر است تصور میکنم اگر خوب دقت بشود و درست بشماریم عدد آنها از هر حیث بصد نفر بالغ نگردد و اما البته در میان این عده اشخاص بانفوذی هستند که میتوانند تبلیغات و تحریکاتی نموده باشند.

خلاصه در ماه ربیع الاول یک هزار و سیصد و سی و نه (۱۳۳۹ هـ) در سفارت انگلیس در تهران یادداشت بالابلندی در چند صفحه نوشته از طرف دولت بریتانی کبیر بدولت ایران داده میشود و در نتیجه مشورت های سری و علنی شاه و وزیر و وکیل و غیره در نظر گرفته میشود و یا آنکه غیر مستقیم یادداشت دهندگان هم در این نقشه نظر داشته اند که چون مجلس شورای ملی دائر نیست یک مجلس عالی بامر شاه در دربار تأسیس شود مرکب از وجوه تمام طبقات ملت بضمیمه نمایندگان که تا کنون انتخاب شده اند و یادداشت انگلیس در آن مجلس خوانده شود و بعد از آنکه اعلیحضرت بآن رسمیت داده باشند برای مجلس مزبور دولت جواب یادداشت را تهیه نماید.

این صورت ظاهر کار و اما نقشه حقیقی که نوشته شد شاید فکر یادداشت دهندگان هم در آن دخالت داشته باشد این است که چون این مجلس عالی رسمی منعقد گشت و یادداشت خوانده شد بدیهی است یک جمعیت سیصد نفری که نمیتواند در یادداشت نظر کند و رأی بدهد پیشنهاد شود که رأی در باب این یادداشت در مجلس شورای ملی

ریاست فتح‌الله خان سپهدار اعظم گیلانی و اوضاع دربار و سیاست بازی بیگانه باید داده شود و چون عدد نمایندگان برای دائر شدن مجلس کافی نیست از میان این مجلس رسمی عالی سی نفر انتخاب شوند که بایست و چند نفر نماینده انتخاب شده عددشان با اکثریت نمایندگان در مجلس مطابق شود و این هیئت شصت نفری تقریباً در بهارستان جمع شده موقتاً بجای مجلس شورای ملی در موضوع قبول یارد یادداشت انگلیس رأی بدهند و در اینحال سعی کنند هر چه بشود از طرفداران سیاست انگلیس که در این مجلس عالی دعوت شده‌اند جزء آن سی نفر بوده باشند در اینصورت در پذیرفته شدن یادداشت مزبور تردیدی نخواهد بود و این کار در ظرف یکی دو روز انجام خواهد گرفت و انگلیسیان بفوریت خواهند توانست اختیار زر و زور مملکت را در دست قدرت خود بگیرند زان پس مجلس دیر باز شد یا زود اعتراضی بر انتخابات نمایندگان شد یا نشد قانون اساسی خونبهای حساسترین افراد این ملت متزلزل گشت یا نگشت بحال آنها چه تفاوت خواهد داشت بلکه هر چه بیشتر ملیون بجان یکدیگر افتاده بر سر الفاظ بی معنی و بروی جسم مرده‌ئی که روحش در قبضه قدرت آنهاست بطوریکه هر ساعت سر کیسه را ببندند و سر نیزه را دراز نمایند بیچارگان خود را ذلیل و زبون دیده جز فرمانبرداری کردن چاره‌ئی نداشته باشند قانون اساسی و مشروطیت هم در زیر دست و پای کشمکش کنندگان بی خبر پایمال شود اگر برای ایشان سودی نداشته باشد زیانی نخواهد داشت.

بهر صورت سفارت انگلیس بعد از قبول اندن انعقاد يك مجلس عالی و اجرای نقشه مزبور بدولتیان اطمینان یافت که بعد از یکی دو روز متخصصین نظامی و مالیه‌ئی آنها که در اثر قرارداد بهتران آمده‌اند هر يك با قدرت و اختیار کامل بکار خود خواهند پرداخت.

این افکار انگلیسیان و دوستان ایشان در ایران اینك باید با فکر ملیون و وطنخواهان تهیدست بی تشکیلات دارای افکار متشت نظر نموده بینیم آنها در چه حال و در چه کارند.

«رقعه دعوت بدست قریب سیصد نفر از روحانیان و اعیان و تجار و کسبه تهران برای حضور در مجلس عالی در بار از طرف دولت با مضای وزیر در بار بمضمون ذیل میرسد سیزدهم

فصل بیستم

ربیع الاول یک هزار و سیصد و سی و نه (۱۳۳۹ هـ) برای مشاوره در یک امر فوری مهمی اراده سنیه ملوکانه ارواحنافداه شرفصدور یافته که مجلس مشورت عالی در دربار اعظم تشکیل گردد حسب الامر الاقدس الاعلی مجلس مزبور یک ساعت و نیم بعد از ظهر روز دوشنبه ۱۶ شهر جاری در عمارت بادگیر واقع در گلستان انعقاد خواهد یافت لذا زحمت میدهد در ساعت مذکور در آن مجلس شرف حضور بهم رسانیده پس از اصفای فرمایشات ملوکانه شرکت در مشورت فرمائید ایام افاضت مستدام موثق الدوله درباریان در این دعوت ملاحظه میکنند اشخاصی را که ضدیت خود را با انگلیسیان آشکار کرده اند و خود را ضد قرارداد معرفی نموده اند کمتر دعوت شده باشند با وجود این بدیهی است همه گونه اشخاص در میان جمع یافت میشوند.

در این حال ملیون از طرف این مجلس بسیار نگرانی دارند و حق دارند نگران بوده باشند زیرا ممکن است این مجلس حق حاکمیت ملی ما را از ما سلب نماید و بلکه مملکت را به صورت قانونی گرچه ساختگی بوده باشد باجنبی تسلیم نماید. ملیون هر کس را بدانند رقعہ دعوت برای آورفته است میروند میبینند میگویند و اصرار و ابرام میکنند که در آن مجلس حرف حقی بگویند.

ملیون لوایح متعدد بهر صورت که بوده است حاضر نموده اند همه حاکی از اینکه این مجلس صلاحیت ندارد در موضوع پیشنهاد انگلیس رأی بدهد و اگر بخواد هیئتی را از میان خود برگزیند در صورتیکه خودش این صلاحیت را ندارد چگونه برگزیدگان او صلاحیت خواهند داشت.

این لوایح را حاضر کرده اند با قسمنامه های متعدد و اوراق تهدید آمیز که در موقع ورود دعوت شدگان بمجلس عالی دربار بدست آنها بدهند تا کمک فکری صاحب وجدانها و تهدید به عناصر فاسد بیگانه پرست داده و نموده باشند.

و بالجمله در مدت دو روز و دو شب پی در پی دستجات بسیار از مؤالف و مخالف اجتماع دارند و در اطراف قضیه مجلس در باز میگویند و میشنوند و اقدامات سری و علنی مینمایند بیگانه دوستان هم در آمد و رفت شبانه روزی بسفارت انگلیس برای خود شیرین کردن و اطلاعات دادن (چنانکه شواهدی بدست آمده است)

ریاست فتح‌الله خان سپهدار اعظم گیلانی و اوضاع دربار و سیاست بازی بیگانه کوتاهی ندارند.

نگارنده در این ایام با چند تن از وطنخواهان از رجال دولت و ملت حوزه کوچکی دارد که در مسائل سیاسی جاری شور می‌نماییم و در آن حوزه میان ما قطع میشود هر يك از ما را بمجلس دربار دعوت کردند باید برویم و بهر وسیله باشد مخالفت کرده نگذاریم بیگانگان و بیگانه پرستان با اجرای نقشه‌ئی که کشیده‌اند و نتیجه‌اش محوشدن استقلال ایران است کامیاب گردند اتفاقاً بیش از نصف از اعضای آن حوزه بمجلس عالی دربار دعوت میشوند.

فصل بیست و یکم

مجلس عالی دربار و برهم خوردن آن

دو ساعت بعد از ظهر روز شنبه شانزدهم ربیع الاول یک هزار و سیصد و سی و نه (۱۳۳۹هـ) مجلس عالی دربار در طنبی بزرگ عمارت بادگیر باغ گلستان تهران منعقد میگردد. عموم مردم منور الفکر تهران از این مجلس بی نهایت نگرانند حتی خود انگلیسیان و دوستان ایشان که یقین دارند نتیجه مثبت خواهند گرفت باز خالی از نگرانی نمیباشند، چنانکه دیده میشود پاره‌ئی از نایبهای سفارت انگلیس با کلاه ایرانی یعنی بطور ناشناس در باغ گلستان با حال تحیر قدم میزنند و بچریان احوال بدقت نظر مینمایند خصوصاً وقتی مشاهده میکنند دستجات سیاسی در فضای عمارت کربمخانی موسوم بحیاط تخت مرمر با حال اضطراب و باتضرع تهدید آمیز بر اعضای مجلس عالی که میخواهند از آن فضا گذشته بباغ گلستان وارد شوند سرراه گرفته با هر کس باندازه احساسات و سوابق وطنپرستی یا خارجه دوستی او صحبت داشته از او راقی که در دست دارند باو میدهند و میگویند خدا و وجدان و وطن را فراموش نکنید بعضی از بزرگان از وطنپرستان را میبینند قرآنی در دست گرفته رجال و شاهزادگانی را که از آنها در وطنخواهی اطمینان ندارند بکلام الله قسم میدهند که اگر نمیتوانند بر صلاح مملکت سخن بگویند سکوت کرده لا و نعمی نکویند بدیهی است دیدن این اوضاع و مشاهده پریشان احوالی مردم و تأثیرات این اقدامهای وطنپرستانه از طرف ملیون در وجود واردین بیباغ گلستان برای خودی و بیگانه نگرانی آور است نگراننده نیز از همین فضا باید بگذریم و بمجلس عالی بروم دسته بزرگی از ملیون که سر دسته ایشان شیخ محمد علی الموتی است شخص جسدی وطنپرست در کسوت روحانیان سرراه بر من گرفته باین عبارت احساسات وطنپرستانه مرا بهیجان میآورند آیا شما هم باید سفارش کرد و نصیحت داد .

مجلس عالی دربار و برهم خوردن آن
نگارنده آنها را اطمینان داده میگویم ممکن نیست بگذاریم از مجلس نتیجه‌ای
که صلاح مملکت نباشد گرفته شود .

باری مجلس منعقد میگردد روحانیان يك طرف شاهزادگان يك طرف وزراء
منسوب و وکلای انتخاب شده در وسط وزرای قدیم و اعیان و تجار و کسبه در اطراف
دیگر قرار میگیرند .

در این حال سلطان احمد، شاه وارد شده در وسط مجلس نزدیک هیئت دولت
ایستاده مختصر تعارفی با روحانیان میکند زان پس بشهاب الدوله رئیس تشریفات اشاره
میکند نطق او را که نوشته شده است بخواند .

رئیس مزبور لایحه ملوکانه را میخواند حاصلش آنکه از طرف سفارت دولت
انگلیس یادداشتی بدولت مارسیده است که وزراء نتوانسته‌اند خود جوابی بآن بدهند
مجلس شورایی هم که محل صلاحیتدار است دائریست از اینرو از ما تقاضا کرده‌اند
بانعقاد این مجلس عالی امر بدهیم تا بعد از تبادل افکار هر چه در این مجلس رأی داده
شد ما همان را اجراء نمائیم باقی مطالب را رئیس الوزراء خواهند گفت .

اعلیحضرت بعد از تمام شدن لایحه از مجلس میروند و رئیس دولت بمیرزا
حسین خان ادیب السلطنه گیلانی معاون خود امر میکند لایحه وزارتی را بخواند .
لایحه مزبور شرح و بسطی است از لایحه مختصر شاه به علاوه لزوم توجه این مجلس
بگرفتن نتیجه قطعی تا بتوانند بیادداشت سفارت جواب بدهند .

رئیس الوزراء که از تندروان ملت ملاحظه دارد از خود دفاعی کرده پس از تمام
شدن قرائت لایحه وزارتی میگوید من یادداشت سفارت انگلیس را فقط باین مجلس
آورده‌ام بی آنکه بخواهم از آن مدافعه کنم و باین بیان دومطلب را میرساند یکی مضر
بودن یادداشت و دیگر آنکه اواصراری بموافقت کردن بآن ندارد .

و اضافه میکند که هر چه در این مجلس رأی داده شد همان را بموقع اجراء
خواهم گذاشت همه تصور میکنند که بعد از نطق رئیس دولت یادداشت انگلیس
خوانده خواهد شد ولی ناامامی گفتار رئیس الوزراء میرساند که با نقشه دیگر و برور
خواهند شد چه در آخر نطق خویش میگوید چنین بنظر میرسد هیئتی از میان این

فصل بیست و یکم

مجلس انتخاب شود که آن هیئت در یادداشت سفارت دقت نظر نماید مرادش این است که یادداشت در مجلس عمومی خوانده نشود و نتیجه‌ای که از این مجلس میگیرند فقط این باشد که انجمنی را از میان خود انتخاب کرده کار مطالعه کردن در یادداشت و تعیین تکلیف دولت در رد و قبول آن بعهده آن انجمن باشد و این عین نظریه یادداشت دهندگان و کارکنان ایرانی آنهاست چنانکه از پیش گفته شد.

رئیس الوزراء سکوت میکند با انتظار جواب اما کسی جوابی نماند و ناچار میسر سد یادداشت حاضر است آیا در انجمنی که انتخاب میشود خوانده شود یا در همین مجلس از هر طرف صدا بلند میشود در همین مجلس رئیس الوزراء بمعاون خود امر میکند یادداشت را قرائت نماید.

یادداشت بزرگوار خوانده میشود یادداشت روی صفحه‌های کوچک آبی رنگ نوشته شده شاید بیش از ده صفحه و حاك و اصلاحات در متن و حاشیه شده است که کار خواندن را مشکل کرده چنانکه دیده میشود خواننده مکرر توقف میکند و گاهی از متن بحاشیه می‌رود و خوب نمایان است که یادداشت دهندگان و همدستان ایشان بسیار عجله داشته‌اند که برای پاك نویس کردن و مرتب ساختن آن فرصتی نبوده است یادداشت مشتمل است بر یادآوری حوادث گذشته و نمودن اوضاع حاضر ایران بامنّت گذاردن از مساعدتهایی که یادداشت دهندگان بامانموده‌اند و ضمناً تذکر داده‌اند که از قرارداد و وثوق الدوله هیچ‌ده ماه می‌گذرد و هنوز بی تکلیف مانده است و اینکه هر چه زودتر باید تکلیف آن معلوم گردد و هم اظهار میکنند که بمحض اقتضاء نمودن وقت قشونی که ما در ایران داریم خواهد رفت و ناچار برای حفظ پابخت از حمله متجاسرین و غیره باید در این مملکت استعدادی موجود باشد ملت انگلیس هم دیگر حاضر نیست بایران كمك مالی بنماید ولی میتوان از کیسه‌های خصوصی برای تهیه آن استعداد مساعدتی کرد و این مساعدت بقرضی که در قرارداد و وثوق الدوله ذکر شده مربوط نمیشود و هم تذکر داده شده بود که افراد این قوه باید از میان قزاق ژاندارم و سرباز حاضر ایران جمع آوری شده مرتب گردد در این صورت لازم است اختیار قوه نظامی و اختیار مالی ایران در دست ما بوده باشد بدون دخالت وزارت مالیه ایران و یاوزارت

مجلس عالی در ار و برهم خوردن آن
جنگ اگر این تقاضا پذیرفته شد چه بهتر والا باید دانست که ایران محو خواهد
شد و این تهدید در دوسه جای یادداشت تکرار شده است .
وبالاخره نصیحت مشفقانه بایرانیان داده اند که فریب روسها را نخورید آنها
کجا بوعده های خود وفا کرده اند که در ایران بکنند باشمردن چند مثل برای خلف
وعده کردن روسهای باشویک در قفقاز و غیره .

چون در صدد هستم عین صورت یادداشت را بدست آورده بواسطه غرابتی
که دارد در کتاب خود درج نمایم بیش از این برای جستجو کردن در زوایای خاطر
از جمله های درهم و برهم آن خود را زحمت نمیدهم . باری شنوندگان همه بغیر از
کسانی که از مضمون یادداشت آگاه بوده اند بحیرت فرو میروند و از گوشه و کنار
کلمات تنفر آمیز شنیده میشود .

یادداشت بآخر میرسد و سکوت بهت انگیزی در مجلس حکمفرما میگردد
وبالاخره سکوت مجلس درهم شکسته میشود بخوانده شدن لایحه از طرف هیئت
روحانیان حاصل مضمونش آنکه ما با کسی جنگ نداریم سفیر فوق العاده پروسیه
فرستاده ایم باید منتظر شویم از او چه خبر خواهد رسید .

مقصود هیئت روحانی این است که ما هنوز در معرض تهدید بلشویک روس
نمیباشیم چونکه سفیر ما آنجا در کار جواب و سؤال است وخبرهای مساعد از طرف
او میرسد بدیهی است این عنوان اساسی وجواب حقیقی یادداشت مزبور است زیرا
میفهماند که ضرورتی اقتضا نکرده است ماقشون ومالیه خود را در اختیار انگلیسیان
واگذار نمایم .

پس از خوانده شدن لایحه روحانیان بعضی از وزراء و پارهائی از انتخاب شدگان
برای نمایندگی مجلس شورایی اظهار نظر میکنند وهمه باهم صحبت میدارند در این
حال یکی از رئیس دولت تقاضا میکند مجلس را منظم کنند و یک با اجازه صحبت
بدارند رئیس الوزراء بشهاب الدوله امر میکند مجلس را منظم بسازد نگارنده در حال
پریشان خاطری که دارد از اینکه نتواند حرف حقی بگوید خوشحال میشود که بنوبت
خود هر چه باید بگوید خواهد گفت واجازه میخواهم و چون نام ثبت میشود آسوده

فصل بیست و یکم

خاطر میگردم حاج آقای شیرازی در کسوت روحانی انتخاب شده از فارس نخست رخت نطق طلبیده میگوید ما هیئت نمایندگان (هرادش سی نفر نماینده متحد شده میباشد که مخالف قرارداد نمیباشند) بعد از تبادل نظر سه نفر را از میان خود انتخاب کرده ایم در این مجلس صحبت بداندیکی من هستم که میگویم کارها از محور طبیعی خود خارج شده و میشود اینگونه مطالب باید در مجلس شورای ملی مطرح گردد باید بفوریت مجلس را باز کرد یادداشت را بمجلس برد و هر چه رأی دادند مجری گردد و اضافه کرد که باز کردن مجلس هم معطلی ندارد دیگران هم نخواستند بکنند و گرنه میتوانستند.

جمله آخر اعتراض بود بمشیرالدوله رئیس الوزراء سابق که روبروی ناطق نشسته بود و نباید تصور کرد که ناطق بمخالفت با یادداشت سخن گفته باشد زیرا نقشه مشترک یادداشت دهندگان وعده ای از نمایندگان این است که راجع بلزوم تعجیل در افتتاح مجلس صحبت بشود و چون عده انتخاب شدگان تا این وقت کافی نیست سی نفر از این مجلس عالی انتخاب شده موقتاً کسر نمایندگان مجلس را جبران کنند برای مذاکره راجع یادداشت انگلیس یا روح قرارداد آنها چنانکه از پیش گفته شد.

ناطق دوم بازیکی از سه نفر از نمایندگان است سید محمد تدین که مفاد نطق همکار و هم یمان خود را عبارت دیگر بیان مینماید و پیداست که سیمی یعنی سردار معظم خراسانی هم همانرا خواهد گفت ولی نوبت نگارنده پیش از اوست برخاسته میگویم اولاً از حجج اسلام تشکر میکنم که قسمتی از مقصود مرا در لایحه خود بیان فرمودند و ثانیاً عرض میکنم این مجلس بسیار محترم است اعلیحضرت همایونی تشریف آورده آنرا رسمیت داده اند حجج اسلام شاهزادگان بزرگان از رجال دولت و ملت حاضرند ولی با وجود این این مجلس برای مذاکره کردن در موضوع این یادداشت که از سفارت انگلیس رسیده است صلاحیت ندارد آنگاه صدای خود را بلند کرده میگویم نه تهران ایران است و نه ایران تهران صدای تحسین بلند میشود و از گوشه ای شنیده میشود امین الشریعه نماینده فارس میگوید و نه تهران این مجلس گوشه ای شنیده میشود و تعجب کرده میگویم یادداشت باید برود بمجلس

مجلس عالی دربار و برهم خوردن آن

شورایملی و چون این جمله نقشه نمایندگان است همه تصدیق میکنند بی آنکه بدانند بعد چه گفته خواهد شد نگارنده - اما کدام مجلس شورایملی مجلسی که اکثریت آن طرف توجه و اعتماد ملت بوده باشد پس بهتر است که پیش از انعقاد مجلس شورای ملی برای رفع اعتراضات که بر انتخاب پاره‌ئی از آقایان هست و افکار ملت را متشوش دارد فکری بشود تا صمیمیت میان ملت و نمایندگان بوده باشد آنگاه مجلس افتتاح شده بوظایف خود رفتار نماید .

اینجا همهمه در میان نمایندگان افتاده چند تن از آنها مخصوصاً سه نفر نماینده نمایندگان که نام برده شدند زبان با اعتراض می‌گشایند و می‌گویند توهین شد خارج از موضوع سخن گفته شد اگر کسی با انتخابات اعتراض دارد باید بعد از افتتاح مجلس در مجلس بگوید بالجمله صدای هیاهوی نمایندگان بلند میشود و بیشتر آنها در اعتراض برنگارنده شرکت میکنند و یکی از آنها فریاد میکند ناطق را بزید از مجلس بیرون کنید چون کسی گوش بحرف او نمیدهد یکمربه قسمت عمده نمایندگان برخاسته در برابر نگارنده ایستاده مرا ملامت میکنند مجلس بحال انقلاب افتاده است و نگارنده ساکت ایستاده رفتار کود کانه کسانی را که میخواهند کشتی يك مملکت پر آشوب را بساحل نجات بکشانند تماشا می‌کنم و چون اصرار میکنند ناطق را از مجلس بیرون کنید می‌گویم من حرف حق زدم چرا بروم هر کس نمیتواند حرف حق بشنود روانه شود این را می‌گویم و بجای خود مینشینم .

اعتراض کنندگان را این سخن و بی اعتنائی من بیشتر عصبانی کرده خود را آمادۀ بیرون رفتن مینمایند کسی هم آنها را مانع نمیشود و اگر مانع میشدم شاید آنها بیرون رفتن نگارنده را شرط میکردند و این کاری کشمکش میان آنها و طرفداران من صورت نمیگرفت .

بالجمله نمایندگان غیر از چند نفر که بانگارنده موافق بودند بصورت اجتماع از مجلس بیرون رفتند و در حال بیرون رفتن یکی از آنها (سید محمد تدین) رو بمشیرالدوله کرد و گفت بیانیه ششم (۱) اسد تو بود که مارا باین روز انداخت و گر نه

(۱) مرادش بیانیه ایست که مشیرالدوله در موضوع صحت و فساد انتخابات و ازوم

فصل بیست و یکم

کسی نمیتوانست در چنین مجلس اینطور بما حمله نماید.
پس از بیرون رفتن نمایندگان دوفتر از وزراء میروند آنها را استمالت کرده
برگردانند مجلسیان هم بعضی جابجا شده آهسته و درهم برهم صحبت میدارند بعضی
میگویند درست گفته شد و نمایندگان بناحق از شنیدن سخن حقی بر آشفته شدند
بعضی هم متحیرند چه بگویند.

فصل بیست و دوم

دسیسه کاری و کشف حقیقت

نگارنده ساکت و آرام نشسته از گفته خود پشیمان نیست و از بیرون رفتن نمایندگان مخالف خود ملالی ندارد چنانکه از بجای ماندن موافقین از آنها مسرور هستم خصوصاً که از مشیرالدوله میشنوم آهسته میگوید شما خارج از موضوع سخن نگفید بلکه آنکس خارج از موضوع گفت که اظهار کرد من میتوانستم مجلس را بازکنم و نکردم چند دقیقه مجلس باینصورت میگذرد اشخاصی میآیند باوزراء و علماء صحبت میدارند و میروند در اینحال حاج سید محمد امام جمعه تهران نزد نگارنده آمده میگوید بهتر آن است باتفاق برویم از نمایندگان دلجوئی کرده آنها را برگردانیم سایر روحانیان هم این نظر را تأیید مینمایند نگارنده باتفاق امام جمعه از مجلس خارج شده در حیاط باغ گلستان احساس میکنم این دسیسه‌ای بود برای بیرون بردن من از مجلس و برگردانیدن نمایندگان از این رو چون امام جمعه ببهانه رفتن نزد نمایندگان برای حاضر نمودن ایشان باصلاح میرود نگارنده توقف نکرده بطرف حیاط تخت مرمر روانه میشوم که بمنزل خود بازگشت نمایم و تصور کردم تکلیف خود را ادا کرده‌ام مجلس هم دیگر منعقد نخواهد شد در صورتیکه نمیدانم در حیاط تخت مرمر چه گذشته است و خارج از دربار چه هنگامه ایست بلی خارج از دربار جمعیت بسیار از هر طبقه جمع شده بانهایت بیصبری انتظار نتیجه مجلس را دارند در حیاط تخت مرمر هم جمع کثیر از وجوه ملیون که شرح رفتار آنها باواردین از پیش نوشته شد در حال انتظارند و در میان این جمع اشخاصی هم از عنصر های فاسد وجود دارند که بظاهر همرنگ ملیون و در باطن خدمتگذار بیگانگانند چندان تمیزی هم در کار نیست بلکه شاید حرارت مصنوعی آنها بر ضد قرارداد و یادداشت انگلیس برای خلط مبحث کردن از عناصر صالح بر زیادت بوده باشد در اینوقت که نمایندگان قهر کرده از مجلس بیرون

میروند آنها کسی را روانه میکنند باین مردم بگویند و یا از آن اشخاص فاسد کسی از زبان آنها چیزی شنیده در میان این جمع از ملیون شهرت میدهد که نمایندگان خواستند برضد یادداشت صحبت بدارند ولی فلانی (یعنی نگارنده) بحمايت یادداشت بر آنها حمله کرد آنها هم تعرض کرده از مجلس خارج شدند این خبر ساختگی و این دسیسه مضحك خاطر ملیون را متأثر ساخته همه در حال حیرت هستند که من از دور نمایان میشوم بآرامی و بامسرت خاطر میآیم.

جمعیت بطور تعرض بجانب من میآیند خصوصاً که میبینند من تنها و زودتر از هر کس و در غیر موقع انتظار بیرون آمده ام فریاد میکنند چه بود ؟ چه شد ؟ بعضی از روی حیرت میگویند شما شما !! نگارنده من چه کرده ام یکی با اضطراب خاطر خبر جعلی را نقل میکند میگویم دروغ است و مسئله برعکس در این حال صدائی از پشت سر شنیده میشود کسی نام مرا میبرد و بمردم میگوید او وظیفه وطنپرستی خود را کاملاً ادا کرد این شخص حاج سید محمد معروف بصراف است که مردی پرهیز کار وطن دوست و محل اعتماد ملیون میباشد حاج سید محمد بعد از نگارنده از مجلس در آمده اینک میرسد و تصدیق اوشبهه را از ملیون بر طرف میسازد همه بمهربانی اطراف نگارنده جمع شده تقاضا میکنند شرح مطلب را بیان نمایم.

نگارنده مختصری از موقوف نقل میکند و صدای زنده باد آنها بلند میشود نگارنده میخواهد روانه شود و نفر از صاحب منصبان نظمیه رسیده مرا بعنوان اینکه باید بمجلس عالی برگردید برده در باغ گلستان در اطاق وزیر دربار توقیف مینمایند. و اما حال مجلس بعد از انقلاب مزبور و حال تعرض کنندگان بعد از بیرون آمدن نگارنده امام جمعه تهران بعضی از نمایندگان را بمجلس عالی برگردانیده ولی مجلس دیگر سرنگرفته و برهم خورده رئیس الوزراء در موقع متفرق شدن مردم گفته است نتیجه مجلس این شد که یادداشت بمجلس شورای ملی برود ممتاز الملك گفته است خیر این هم نتیجه نشد بلکه مجلس بی نتیجه ماند و مردم متفرق شدند. و اما علت توقیف نگارنده - توقیف من دو سبب داشته یکی آنکه نخواسته اند من با مردم بسیار که بیرون دربار جمعند روبرو شد قضایا را برای آنها نقل نمایم مبادا

فتنه بزرگ شود و دیگر آنکه وکلای فرمایشی مجلس که میخواهند از همین در خارج شوند و از میان همین خلق بگذرند تصور کرده اند هرچه کمتر مردم بر اصل واقعه آگاه گردند برای آنها کم خطرتر خواهد بود و باین سبب خواسته اند مرا توقیف کنند تا آنها روانه شوند. چنانکه شنیده میشود يك عده از ایشان که بیشتر مورد بد کمائی مردم هستند از راههای غیر معمول و با کمال احتیاط خود را از محوطه دربار بیرون افکنده اند. و بالاخره چون مجلس برهم میخورد و هیئت علمای روحانی میخواهند روانه شوند میشوند با نگارنده این رفتار شده است بصورت اجتماع باین حجره آمده مرا با خود میبرند و تا با جمعیت بیرون دربار روبرو نشوند از راه باغچه می که اتصال بدربار دارد بیرون میروند و از وسط میدان ارك خارج میشوند در این حال دیده میشود که چند هزار جمعیت فضای این میدان را پر کرده است و همه انتظار دارند از اصل واقعه خبردار گردند و خواه و ناخواه مرا کشیده و برده بیان کردن واقعه و امیدارند. مردم تا يك اندازه خبردار شده اند که بواسطه مذاکرات نگارنده بیگانگان و بیگانه پرستان از این مجلس نتیجه نگرفته اند و هم بر رنجش بیجای باره می از نمایندگان همدست بیگانه پرستان آگاه شده از این روضدای زنده باد و مرده بادشان بلند است و در عین حال خوشحالند و چنان مینمایند که روح تازه می در بدن آنها دمیده شده است.

نگارنده بخطابه شروع کرده میگویم خدا و وطن خدا را پرستیم و وطن را نگاهداری نمایم شرحی از حق حاکمیت و از نعمت مشروطه و از قانون اساسی و تجاوزاتی که در انتخابات برخلاف مصلحت مملکت شده نقل نموده شرح میدهم قضیه یادداشت انگلیس و آنچه در مجلس عالی گذشته است و در عین آنکه خلق را بآرامی و بردباری و متانت توصیه میکنم آنها را تحریص مینمایم که در نگاهداری حقوق مشروع خویش تا آخرین نفس بکوشند و بر مسرت خاطرها افزوده میشود آری مردم تهران بعد از چند سال که اغلب در فشار حکومتهای نظامی و سیاست بازی بیگانگان بوده اند حرف قانون و مشروطه و حقوق حاکمیت ملی میشوند و خصوصاً که میبهند خطری که با اساس استقلال آنها نزدیک شده بود عجله دور شد البته خوشحالند و حزن و اندوه

و بهتی که ساعتی پیش در میان آنها حکمفرما بود دیگر دیده نمیشود.
مردم تهران در این وقت برای اظهار قدردانی و توجه بخدمتگذاران ملت تا چند روز دسته دسته و فوج فوج بتبریک نگارنده میآیند و از طرف دیگر بدیبی است که حسودان و خیانتکاران از نگارنده دلتنگ هستند ولسی دست خدا بالای دستپاست.

انعکاس این واقعه و اثر خوشحالی آن در دل مردم ولایات کمتر از خلق تهران نیست اما چه فایده يك ملت تهیدست از معلومات لازم تا بلائی میرسد بهیچان میآیند و چون موقتاً دور میشود از خیانتاده بفکر چاره اساسی نمیفتند.

نگارنده بعد از واقعه دربار دقیقه‌ئی آرام نگرفته ملت را بجمع آوری قوای صالح و تشکیل صندوق ملی و کمک مادی دادن بدولت برای رفع حاجت فوری او مخصوصاً در جمع آوری قشون متفرق شده تشویق مینماید افسوس که وطنپرستان تهی دستاند و زور و زر دردست بیگانگان و بیگانه پرستان دارند گانی هم در هر لباس هستند که علاقه آنها تنها بنگاهداری دارائی خویش است بهر صورت وبدست هر کس بشود بحال آنها تفاوتی ندارد.

عمده وجوه نقدینه دارند گان از شخص پادشاه و رجال دولت و حتی روحانی نمایان متمول در بانک شاهی ایران و انگلیس جمع شده است و در این وقت باقتضای سیاست استعماری انگلیس بانک مزبور در دادوستد را بروی خلق بسته است.

بانک شاهی روح و جان اقتصادی این ملت را در قبضه قدرت خود گرفته است و تمام راههای داد و ستد خارجی را بسته و در این وقت که بحران شدید اقتصادی رویداده است بصلاح سیاست دولت خود اعلان کوچ کردن از این مملکت را داده شعبه های خود را در ولایتها جمع کرده نقدینه مرکزی خویش را از مرکز بنادر فارس برده است در صورتیکه هیچ ضرورت این اقتضا را نداشته است و اگر احياناً ترس آمدن بلشویک روس و یا متجاسرین ایرانی او را باین احتیاط و امید داشته است ممکن بود بطور مخفی این احتیاط را رعایت کند نه اینکه صدای برچیدن بساط خود را با این هیاهو بلند کرده. روز روشن صندوقهایی را که معلوم نیست چه در بردارد در راه عام

بکاریها ریخته بعنوان سرمایه بانک و با مستحفظین هندی بنادر حمل نماید و اسباب اضطراب خاطر خلق را فراهم آورد.

مردم هم حق دارند مضطرب باشند چونکه بانک دیگر که رقیب این بانک بوده باشد در مملکت وجود ندارد صرافخانه های دیگر داخلی را دسایس این بانک و بی وضعی مملکت و بیفکری اولیاء امور از هم متلاشی ساخته پاریسیان صرافخانه های معتبر داشتند و رشکستند طومانیانس داد و ستد نقدی مهمی که داشت برهم خورد دودسته صرافخانه کوچک شخصی که باقیمانده است گنجایش دادوستد های بزرگ را ندارند بعلاوه برای نگاهداری آبروی خود بسیار دست بعصا راه میروند در این صورت روزی که بانک شاهی در خود را ببندد تصور میشود در تجارت و دادوستد نقدی داخلی و خارجی بروی مملکت بسته شده باشد.

این است نتیجه بی علمی ملت و بی قیدی دولت که يك صراف ییکانه با سرمایه مختصر باین مملکت آمده مشتی کاغذ پاره میان این مردم پاشیده روح ثروت مملکت را گرفته است و همه را بخود محتاج ساخته بالجمله یکروز بعد از مجلس دربار شبانگاه بطور خصوصی رئیس دولت را ملاقات میکنم و او را از پیش آمد روز پیش دلتنگ مبینم خاصه که از هیجان تولید شده در خلق میتوان دانست که از زیر فشار سفارت انگلیس که در تعجیل مطالبه جواب یادداشت وارد میشود شانه خالی نماید اما از بی پولی و احتیاج شدید ادارات دولتی نگران میباشد او را با اقدام بقرضه ملی از داخله تشویق میکنم تصور نمیکند صورت بگیرد و همت پولداران مملکت را برای مساعدت با دولت و حصول این مقصود رسا نمیدانند مگر آنکه پای اجبار در میان بیاید آنرا هم که قانون اساسی اجازه نمیدهد رئیس دولت در این ملاقات میگوید خواستم مفاد یادداشت انگلیس را بروز نامه ها بدهم سفارت انگلیس مانع شد و گفت همین کارتان باقیست.

اینک ب نتیجه هایی که از بی نتیجه ماندن مجلس دربار گرفته شد اشاره نمایم. از پیش نوشته شد و ثوق الدوله رئیس اسبق دولت و عاقد قرارداد برای پیشرفت سیاست خویش میکوشید نمایندگان مجلس شورای ملی از طرفداران و دوستان بلکه از

بستگان او انتخاب کردند و بعد از عقد قرارداد و مسلم شدن اینکه رسمیت یافتنش موکول است بتصویب شدن در مجلس شورای ملی بیش از پیش در کار انتخابات دخالت کرد و کار را بجائی رسانید که دیده میشد مخالف نبودن با قرارداد بدان میماند که یکی از شرایط قانونی انتخاب شوندگان بوده باشد.

انگلیسیان هم در این موضوع او را کمک مینمودند چه بمأمورین سیاسی خود در ولایات سرآدمتور میدادند که در کار انتخابات نظر داشته باشند و گاهی هم نظر داشتن آنها بدخالت کن در رد و قبول اشخاص داوطلب مبدل میشد چنانکه دوسیه های آن انتخابات که سفارشهای شفاهی و کتبی دوستانه کارکنان قنصلخانه های انگلیس را در ولایتها بمأمورین انتخابات از اشخاص طرفدار سیاست خود در بردارد مطلب را مدلل میسازد و باین تفصیل توانسته اند بیش از سی نفر مقطوع بطرفداری از خود یا مشکوک تهیه نمایند و آنها معلوم نیست بعد از رسیدن بمقام نمایندگی و گذشتن اعتبار نامه آنها از مجلس باملاحظات بسیار که در کار است تاجه اندازه بتوانند بادوستان بیگانه خود باوفا بمانند چه ما ایرانیان بحکم تاریخ شتر هیچ بیگانه ای را (بگفته عوام) تظاهر نمیچرانیم.

مجلس در بار پرده را از روی این کار برچیده آشکار کرد که یکعهده از انتخاب شدگان ساختگی و فرمایشی هستند و اکثریتی که از وجود آنها در مجلس حاصل شود محل اعتماد ملت نخواهد بود دیگر آنکه مجلس در بار انگلیسیان را از گذشتن قرارداد از مجلس شورای ملی هر قدر هم که در ساختن آن اهتمام کنند ناامید ساخت و حس کردند نمیتوانند هیچگونه اختیاری در مداخله بکار زور و زور مملکت بطور قانونی از ملت بگیرند تا برابر دولتهای دیگر بموجب آن اختیار قانونی اولی بتصرف از دیگران بوده باشند.

مجلس در بار التهاب شدید انگلیسیان را که میخواستند برای مقصدی که داشتند بشوریت مقصود از یادداشت را بدست بیاورند فرو نشانید بلی انگلیسیان چنانکه از پیش نوشته شد میخواستند معاهده روس و ایران را که روی بال و پر اصطکاک هوا با نلگراف بی سیم خبرش بآنها رسیده است و بهمهم بزودی خواهد رسید بر کار تمام شده بی

دسیسه کاری و کشف حقیقت

وارد سازند که برای ما جز افسوس که چرا در پذیرفتن یادداشت استقلال بر باد ده دو سه روز دست نگاه نداشتیم نتیجه نمی نداشت باشد .

مجلس دربار کار را عقب انداخت تا عهد نامه مزبور رسیده مورد توجه ملت شد و دوباره رقابت روس و انگلیس در ایران شروع گشت و جسم ناتوان ایران از زیر فشار سیاست يك پهلوی خارجی در آمد و بالاخره مجلس دربار این شبهه را بر طرف ساخت که تصور میشد روح ملیت از کالبد ایرانی پرواز کرده است و در این پیکر دیگر يك رگ جنبنده و یا يك قطره خون جاری موجود نمیشد .

بلی هموطنان عزیز من در موضوع مخالفت با قرارداد و ثوق الدوله و انتخابات مصنوعی که هر دو دوتیر بود از يك ترکش در آمده و بيك هدف میخورد اظهار هویت و موجودیت کردند و در میان ناامیدها که ناشی از عملیات سست و بی رویه قوه حاکمه این مملکت است بر روز این احساسات رایحه امیدواری میدهد گرچه در آینده دورتری بوده باشد .

فصل بیست و سوم

معاهده روس و ایران و احوال عمومی

اینجا از پرده‌های کشید سیاست نورس روشن روس را در روی پرده دیده حرکات سیاسی عمیق و تاریک انگلیس را در پس پرده مشاهده نمائیم .
روزی دوسه از تاریخ مجلس دربار گذشته است که خبرهای مسکورا جمع بعقد معاهده روس و ایران در تهران منتشر شده محفل‌های سیاسی را بخود مشغول میسازد و ملیون را روح حیات تازه میبخشد آیا شگفت نیست که ایرانی از شنیدن لغت روس همان لغت که منفورترین لغتها بود در گوش او اکنون خوشحال گشته از بستن عهد نامه مودت با وی روح حیات ملیش باهتر از آید ؟

نه شگفتی ندارد این اثر در روس نیست و این خوشحالی از روی خصوصیتی با آن دولت و ملت نمیباشد بلکه سرچشمه این خشنودی عمومی ملاحظات ذیل است :
(۱) اشخاص منورالفکر ما میدانستند تجاوزهایی که بحقوق ملی ما از سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و بلکه مذهبی میشود بحکومت ستمکار حق شکن در بار تزاری مربوط است بی آنکه ملت روس از آنها آگاه و یا خشنود بوده باشد در این صورت در سرنگون شدن کانون ستمکاری در بار مزبور تصور میکنند بدست قدرت الهی از ستمکاران انتقام کشیده شده است از این رو نسبت باشخاصی که واسطه کشیدن این انتقام شده اند خوش بین گشته اند .

(۲) ایرانیان منورالفکر میدانند چنانکه اکنون سیاست انگلیس آنها را بعضی‌وقت انداخته است در دوره حکومت تزاری نیز یک قسمت از بدبختیهای آنها که از طرف روس میرسید بارش در لندن بسته میشد و بدست مأمورین روس در ایران گشوده میگردد در این صورت بکسانی که این راه غیر مستقیم بدبختی را بروی آنها بسته اند و این حربه را از دست انگلیس گرفته اند متمایل میباشند .

(۳) ملیون ایران که سیاست و اقتصاد خود را مقهور دست سیاست انگلیس میبینند تصور میکنند رسیدن سیاست تازه روس وسیله‌ئی برای خلاص شدن ایشان از قید مقهوریت مزبور خواهد بود و نمیتوانند عواقب امور را ببینند عواقبی که دیدنش برای مردم از ماعاقبت بین ترهم آسان نمیشد و بهر صورت باز شدن پای سیاست جدید شمالی را فرج بعد از شدت تصور میکنند.

(۴) اگرچه در ایران مالاکی و سرمایه داری چنانکه در بعضی از ممالك دیگر موجود است وجود ندارد در مملکت ما نام مالکیت با ارباب است ولی ارباب و رعیت در نفع و ضرر شریک هستند و اتفاق میفتد زمینی را که رعیتی کشت میکند همه وقت در دست او و گذشتگان و آیندگان باقی بوده و میباید و با فروش ملک و تغییر مالک هم رعیت تغییر نمیکند ولی باز پاره‌ئی از مالکین هستند که در حق رعیت ستم کرده‌ها او با نصاب رفتار نمی نمایند و هم سرمایه هائی از نقد و جنس در دست دارند کافی هست که اگر بکارهای عمومی بيفتد زندگانی اجتماعی ما را بهتر میسازد در این صورت افکار سوسیالیستی در طبقه سیم بیشتر و در طبقه دوم کمتر رواج پیدا و تهبیج است و صاحبان آن افکار بروس کنونی توجه دارند.

(۵) موضوع تجارت ایران است با روس باید دانست که بموجب احصائیه در تجارت ایران با روس همیشه یا اغلب صادرات بر واردات برتری داشته است و از همین جهت شمال و مشرق ایران از قطعات دیگر مملکت آبادتر و با ثروت تر بوده است و بعد از انقلاب روسیه که کازداد و ستد با آن مملکت مختل ماند حتی رعیت‌های دور از سیاست اقتصادی هم پی بردند که تجارت بروس برای آنها يك مسئله حیاتی است مأكولات زیاد که بیشتر در ماوراء رود ارس و بحر خزر بمصرف میرسد روی هم ریخته فاسد میشود و خریدار ندارد از يك طرف محصول آنها پول نمیشود و از طرف دیگر لوازم زندگانی را که بقیمت مناسب باوجه آن محصول از روسیه بدست می‌آوردند اکنون باید از امریکا یا انگلستان با قیمت ده یا بیست برابر افزون خریداری نمایند در این صورت معاهده روس و ایران را که موجب رواج تجارت شمال تصور میکنند البته باعسرت بسیار تلقی مینمایند.

(۶) ایرانیان از شنیدن اخبار فجایعیکه اخیراً در روسیه رویداده اندیشناکند در صورتیکه هنوز معلوم نیست تاجه اندازه از ناحیه سیاست خارجی دشمنان آنها بر آن قضایا شاخ و برگ نهاده شده باشد و میترسند قشون سرخ بر ضد سیاست انگلیس باین مملکت وارد شود و هم باشد خاص متعصب در آئین خاطر نشان شده است که بعضی از مرام بلشویکی مخالف آئین ماست و از این رو نمیخواهند آن مرام بایران سرایت نماید و معاهده روس و ایران را سدی در برابر آن تصورات وحشتناک میدانند.

(۷) ملیون ایران میدانند و ورود قشون انگلیس بجنوب این مملکت که بالاخره خود را بشمال هم رسانید در ظاهر بیبانه بودن قشون روس در شمال بوده است و عهد نامه روس و ایران محقق میدارد که قشون روس دیگر با بخاک ایران نخواهد گذارد و در این صورت انگلیسیان ناچار خواهند بود قشون خود را از خاک ایران بکلی خارج نمایند.

(۸) ایرانیان محاسبات خود را با روسیه تزاری سنگین میبینند زیرا از يك طرف دعاوی خسارتی بسیار ملکی مالی حقی و شرفی بر روسیه تزاری دارند و قطعاً روس بلشویك از تسویه این دعاوی ابا خواهد کرد و هم ممکن است روس کنونی بخواهد از بابت مطالبات بانك روس در ایران و از بابت لوازم جنگی که در آذربایجان داشته اند و غیره طرح دعاوی بر ما بنماید در اینصورت عهد نامه می که تمام دعاوی فرضیه آن طرف را ساقط نماید و در ازای حقوق پایمال شده ایران تعویضاتی بدهد از بخشیدن قروض سابق از مسترد داشتن املاك و اراضی که تحت فشار از ایران گرفته اند از واگذار کردن مؤسسات و متعلقات خودشان در ایران بملت آزاد ما بعلاوه لغو کردن عهدنامه های قدیم که همه بحال ایران مضر بوده است حتی عهدنامه های مشترك با دولت دیگر را البته صلاح مملکت و موجب مسرت فوق العاده خاطر ایرانیان میباشد و آینده روشنی را بخود وعده میدهند.

معاهده روس و ایران - در روز نامه نیم رسمی ایران شماره ۸۱۴ هشتصد و چهارده در سیم ماه ربیع الثانی یک هزار و سیصد و سی و نه هجری (۱۳۳۹) شرح ذیل منتشر گشت.

مواد ذیل در مسکو تحت نظر کمیسر خارجه و نماینده ایران نوشته شده و بهیئت معظم دولت در تهران پیشنهاد شده و در نتیجه مجلس مشاوره عالی بعضی از آن جرح و تعدیل شده بدین صورت که ذیلا درج میشود روز جمعه گذشته بتوسط آقای منشور الملك باستارا مخابره گردیده که از بادکوبه بآقای مشاور الممالك سفیر کبیر ایران در روسیه مخابره شود و اختیارات تام بآقای مشاور الممالك داده شده است که در مسکو آنرا از طرف دولت ایران قطعیت داده باعضای حکومت سویتی برسانند. (۱) دولت جمهوری روسیه تمام عهد نامجات و قراردادها و معاهدات دولت سابق روسیه را بایران لغو مینماید.

(۲) دولت جمهوری روسیه تمام معاهدات و قرارداد های دولت سابق روسیه را بادولت ثالثی راجع بایران لغو مینماید.

(۳) دولتین متعاهدین از دخالت در امور داخلی یکدیگر احتراز میورزند.

(۴) دولت جمهوری روسیه قروض ایران را بروسیه باطل می شمارد و در هر محلی که برای تأدیه قروض مزبور معین شده بود دخالت نخواهد نمود.

(۵) روسیه بانک استقراضی را با نقود و اشیاء و محاسبات و اموال منقول و غیر منقول آنرا بایران تفویض مینماید.

(۶) روسیه شوسه انزلی تهران قزوین همدان و کلیه متعلقات آن و اسکله و وسایط نقلیه در راه ارومیه را و تمام خطوط تلگرافی که روسیه در ایران کشیده است و پرت انزلی و تمام متعلقات آنرا بایران تسلیم و تفویض میکند.

(۷) دولتین متعاهدین در کشتیرانی در بحر خزر حق مساوی خواهند داشت.

(۸) تمام امتیازاتی که دولت سابق روسیه و اتباع آن از ایران گرفته اند از درجه

اعتبار ساقط است اراضی و املاکی که روسیه سابق دارا بود فقط عمارت سفارت در تهران و زرگنده و عمارات کنسولگریها بملکیت روسیه باقی میماند دولت ایران هم وعده میدهد که امتیازات مزبور را بدولت خارج دیگری یا بتابع دولت دیگر ندهد دولت روسیه در اداره کردن قریه زرگنده مداخله نخواهد داشت الغای امتیازات البته شامل راه آهن جلفای تبریز و کشتیهای دریایچه ارومیه هم خواهد بود.

(۹) جزیره اشوره ده و فیروزه بدولت ایران اعاده میشود و در رود انرک طرفین متعاهدتین حق مساوی دارند برای رفع اجحافات از هر حیث اراضی و میاه در طرف خراسان کمیسیون از روس و ایرانی معین و اختلافات را رفع خواهند کرد دولت ایران مالکیت روس را در سرخس روس تصدیق مینماید .

(۱۰) دولت روس تمام ادارات روحانی روس را در ایران منحل و عمارات آنها را بایران واگذار مینماید که برای تأسیسات ملی بکار ببرند.

(۱۱) حق قضاوت قنصلها بکلی باطل شده و رعایای طرفین روس و ایران تابع قانون محلی خواهند بود .

(۱۲) اتباع طرفین در خاک یکدیگر از خدمت نظامی و پرداخت عوارض جنگی معاف هستند .

(۱۳) در مسافرت اتباع طرفین در خاک طرفین رعایای روس در ایران و رعایای ایران در روس حقوق ملل کامله الوداد را خواهند داشت .

(۱۴) تجارت و حقوق گمرک امتعه روس در ایران بموجب نظامنامه علیحده در کمیسیون مرکب از طرفین معین خواهد شد .

(۱۵) طرفین حق ترانزیت در خاک یکدیگر خواهند داشت .

(۱۶) طرفین متعاهدتین هر چه زودتر باب مخابرات پستی و تلگرافی را باز خواهند کرد و قرارداد آن توسط کمیسیون علیحده معین میشود .

(۱۷) طرفین در پایتخت یکدیگر با رعایت حقوق بین المللی نماینده سیاسی خواهند داشت .

(۱۸) طرفین در نقاطی که لازم بدانند تأسیس قنصلگری خواهند نمود و باید این تأسیس و تعیین قنصلگری قبلاً با اطلاع و تصویب طرفین رسیده باشد .

(۱۹) اگر قشون دشمن روسیه بخواهد از ایران بروسیه حمله کند پس از آنکه دولت روسیه توجه دولت ایران را باین مسئله جلب کرد اتمام حجت خواهد نمود در صورتیکه دولت ایران قادر بجلوگیری نشد ممانعت از ورود قشون روس نخواهد کرد و روسیه از آذربایجان و ارمنستان در تجاوز بایران ممانعت خواهد نمود .

- (۲۰) هرگاه صاحبمنصبان بحری که دولت ایران استخدام نماید از خدمت دولت ایران بخواهند سوء استفاده نموده بر علیه روسیه اقدام نمایند روسیه انفصال آنها را از ایران خواهد خواست .
- (۲۱) دولت ایران وعده میدهد که در باب اعطای امتیاز شیلات با کمپانیهای مرکب از تبعه ایران و روس داخل مذاکره شود برای فروش و حمل ماهی بروسیه موجبات تسهیل در قرارداد تجارتی و گمرکی فراهم خواهد نمود .
- (۲۲) در هر شهری که بانک استقراضی خانه داشته باشد و در آنجا قنصلخانه روسیه منزل نداشته باشد یکی از خانهای بانک برای قنصلگری داده خواهد شد .
- (۲۳) روس متعهد میشود تمام خساراتی که از قشون روس بایالت گیلان وارد شده جبران نماید برای تعیین خسارات کمیسیون از طرفین منعقد خواهد شد .
- (۲۴) عهد نامه در مدت سه ماه بتصویب طرفین خواهد رسید .
- (۲۵) عهد نامه بروسی و فارسی نوشته شده و هر دو مضمون سندیت خواهد داشت
- (۲۶) عهد نامه بعد از امضاء فوراً مجری خواهد شد .
- صورت معاهده مزبور بتوسط منشور الملك که در باد کوبه انتظار جواب دارد بمسکوفرستاده میشود و چون يك ماده که روسها خواسته اند و مفادش ممانعت نکردن دولت ایران است از نشر مسلك بلشویکی در این مملکت در اینصورت حذف شده است بمشاور الممالك اجازه میدهند گرچه در ضمن يك مکاتبه رسمی بوده باشد آنرا بپذیرد و بگوید این چیزی نیست که در عهد نامه نوشته شود .
- این اقدامات دولت درملیون حسن اثر کرده از هر کس در همه جا اظهار بشاشت و رضایت شنیده میشود اما کسانی که از اوضاع روزگار چندان بیخبر نمیباشند و مخصوصاً انگلیسیان را میشناسند نمیتوانند این مسئله را باین سادگی پذیرفته و باین آسانی گذشته و تمام شده بپندازند .
- بلی آ تقسمت از عهد نامه که داده های روس است بایران نزد انگلیسیان بی اعتنا و نزد ایرانیان بخشش دوست اشکالی ندارد ولی چگونه انگلیسیان راضی میشوند سفیر بلشویک با جمعی کار گیر تهران وارد شده درهای سفارت روس را برای انتشار

افکار بلشویکی و اشتراکی کاملاً بازبگذارند و برای خروج و دخول اشخاص مخالف سیاست انگلیس که اغلب بنور الافکاران هستند رادعی و مانعی نبوده باشد و همچنین چگونه انگلیس در موضوع ماده نوزدهم سکوت میکند که قشون روس برای بیرون کردن قشون ییکانه دیگر که خود اوست حق داخل شدن بخاک ایران را داشته باشد و بهر صورت انگلیسیان چگونه رضایت دادند این عهد نامه از کابینه سپهدار اعظم بگذرد باینکه کابینه مزبور کاملاً در دست قدرت آنهاست این مطلبی است که درست نمیتوان فهمید و البته بی رضایت آنها نگذشته است و دیگر سلطان احمد شاه را که از ترس دارائی خود از شنیدن نام بلشویک بیشتر وحشت دارد تا نام ملك الموت چگونه راضی کرده اند در ایران در تبلیغات بلشویکی گشوده گردد پس بگفته عوام باید زیر این کاسه نیم کاسه‌ئی بوده باشد که باطمینان نقشه‌ایکه در پس پرده است میخواهند عهد نامه مزبور بچربان تصویب ییفتد سرروسها را بکار معاهده گرم کنند و مایون را که با بیصبری انتظار گذشتن معاهده را دارند از جوش و خروش بیندازند تا بفرات خاطر اسباب اجرای نقشه‌ئی را که در دست گرفته‌اند و چند روزی وقت لازم دارد فراهم بیاورند و آنچه در پس پرده است آشکار گردد و بتوانند مقاصد را بصورت دیگر انجام بدهند .

فصل بیست و چهارم

امرار وقت و پریشانی احوال دولت

پیش از آنکه پشت پرده سیاست بازی را ببینیم لازم است شمه‌ئی از اوضاع سلطنت و دولت بیان نمائیم .

شاه که بانهایت اصرار میخواست بارو با برود و ملیون صلاح نمیدیدند و میگفتند اگر میرود باید استعفا بدهد و برود و نه تنها افکار وطنپرستان مخالف مسافرت او در این موقع باریک بود بلکه از دربار لندن هم بزبان وزیر مختار آنها پیغام باو میرسید حرکت نکنند و باتخت و تاج خویش بازی ننماید و او نمیپذیرفت ناگهان عزم رحیلش باقامت مبدل میگردد و بااطمینان خاطر میماند پیداست آگاه شده است نقشه‌ئی در کار است که خیال او را از آنچه از آن میترسد آسوده خواهد نمود .

و اما دولت و دولتیان - بعد از مجلسی که سپهبدار اعظم مرکب از شاهزادگان و رجال اولی مملکت برای شور در عهدنامه روس و ایران منعقد ساخت و آن کار بصورتیکه نوشته شد پایان یافت کشمکش باطنی میان منتظرالوزاره‌ها و رئیس دولت شدت کرد بر سر مسند ریاست و یابگفته دو طرف بر عایت مصالح مملکت .

در این کشمکش چهار نفر وزیر کاشان رفته و برگشته بیشتر دوندگی دارند خود را وجیه‌الملله و اولی بدخالت در کارهای ملکی میدانند و کمک میدهند افکار آنها را برادری یکی از ایشان با میرزا جواد خان سعدالدوله که میخواهد رئیس دولت بشود و این چهار تن را هم بعضویت بپذیرد اما ملیون با ریاست سعدالدوله موافق نیستند و سعی وجیه‌الملله‌ها هم در موافق کردن آنها بی اثر میماند در این صورت کسی که بتواند دولتی تشکیل کند و آن چهار نفر را هم بعضویت بپذیرد میرزا حسن خان مشیرالدوله اولاً و میرزا حسنخان مستوفی الممالک است ثانیاً اشخاص دیگر هم در کار هستند که از آنهاست عبدالحسین میرزای فرمانفرما .

فرمانفرما چند سال والی فارس بوده در اینوقت بتهران آمده پسرش فیروز میرزای نصره الدوله وزیر خارجه سابق را از اروپا طلبیده میکوشد رئیس دولت بگردد.

نگارنده بموجبی درایام ورود او بتهران از وی دیدن مینماید در مجلسی که پر است از محترمین تهران بشاهزاده میگویی شنیده‌ام در راه زمین خورده‌اید صدمه‌ئی بدهانتان وارد شده جواب میدهد با يك صدای آمیخته بغرور و تکبر بلی طبیعت مشتى بدهان ما زد تاکی بتوانیم آنرا تلافی نمائیم.

نگارنده بدون ملاحظه میگوید تلافی کنید! یعنی مشتى بدهان طبیعت بزید خیر هرگز چنین تصویر را بخود راه ندهید اگر او بهمین اندازه قناعت کرد شما هم راضی باشید که مشت دوم را نزنند این جواب نه تنها شاهزاده منور را شرمند میسازد بلکه از این جواب وسؤال حال بهت وحیرتی در وجود حاضرین روی میدهد و بالاخره شاهزاده معذرتی میخواهد و میکنند.

بالجمله بعد از چند روز يك ملاقات خصوصی از این شاهزاده نموده باو میگویم باینکه میدانم نصیحت در وجود شما اثری ندارد باز محض اتمام حجت میگویم دنیا دگرگون شده است و سیلی رو بمملکت ما میآید که هر سدی در راه او باشد محومیشود و خار و خسپا را از میان میرد اوضاع حاضر هم قابل دوام نمیشود امروز روزی است که شما پیش افتاده با سرمایه قابلی که دارید قوای متفرق شده نظامی را جمع کنید مخصوصا قوه قزاق را که در حال پریشان است مرتب ساخته بدولت و قوای آن مرکزیت داده باصلاحات داخلی پیردازید و از تجاوزات خارجی جلوگیری کنید از بلشویك روس هم وحشت نکرده خود را کرباتکین ایران نمائید.

فرمانفرما از روی حیرت میگوید من چگونه میتوانم کرباتکین ایران بشوم. نگارنده - کرباتکین اول سردار دولت تزاری در دوره بلشویکی روسیه هم توانست خدمت بزرگ بوطن خود بنماید چون فداکاری کرده دارائی هنگفت خود را درسفره عمومی گذارد و اگر این کار را نکرده بود او هم مانند دیگر همقطاراناش بلکه مانند امپراطور معظمش بدترین عقوبتها گرفتار گشته بود.

فرمانفرما میگوید اگر آن سیلی که گفتید برسد من هم جزو آن خار و خسپا

امرار وقت و پریشانی احوال دولت

خواهم بود که از میان میبرد جواب میدهم اگر آن کار که گفتم کردید دیگر خار و خس نخواهید بود فرمانفرما اظهار میکند بمن تکلیف ریاست دولت را میکنند نمیپذیرم ولی برای ریاست قشون حاضر هستم و در مدت شش ماه سی هزار قشون حاضر کرده جلوگیری از بلشویک را هم تعهد مینمایم .

اینجا میفهماند که میخواهد باین عنوان و از این راه باز دخلی کرده بردارائی هنگفت خویش بیفزاید و انتظار فداکاری و وطنپرستی از اینگونه رجال داشتن خبط و خطاست .

فرمانفرما میکوشد بمقصد خود برسد و زمامدار مملکت بگردد ولی نه ملیون میپذیرند و نه دوستان خارجی او بعد از فریبی که از پسرش نصره الدوله در کار قرارداد خوردند دیگر فریب حرفهای او را نمیخورند ناچار بمیرزا حسن خان مستوفی الممالک متوسل میشود که او را رئیس دولت بکند و خود وزیر جنگ بگردد در این وقت نجفقلی خان صمصام السلطانه بختیاری هم باز بخیال ریاست دولت افتاده ششم یا هفتم اشخاص داوطلب میگردد و حوزه خود را گرم کرده بیکاران را وعده کار میدهد سفره ایلاتی خود را پیش از پیش برای سورچرانان میگستراند و بقدری هیاهو راه میندازد که سپهدار اعظم استعفا داده کنار میرود و بحران دولت بطول میانجامد چه اشخاص وطن دوست با مشکلاتی که در کار سیاست خارجی هست بآسانی ویی شرط و قید نمیتوانند زیر بار بروند رقابت شدید اشخاص ریاست طلب و منفعت پرست هم قوای مختلف آنها را درهم شکسته نمیکند و هیچیک بمقصد نزدیک گردند .

شاه هم که پیش از این از بحران دولت اندیشه داشت در این وقت اندیشه نمی دارد و بالاخره مستوفی الممالک که بواسطه کم طمع و زبیدی دستی که از مال دنیا دارد جرئتش از دیگران بیشتر و ملاحظه اش از خارجه ها کمتر است از طرف شاه مأمور تشکیل دولت میشود .

مستوفی الممالک از شاه مهلت میطلبد بلکه قبلا با انگلیسیان در موضوع قرارداد مذاکره کرده بلکه راهی برای لغو کردن آن بدست آورد و بتواند میمجنور مجلس را باز نماید و بامجلس کار بکند .

مستوفی الممالک برخلاف دو رئیس دولت پیش از خود که بانگلیسیان وعده میدادند مجلس را دائر کرده قرارداد را بمجلس خواهند برد باصراحت لهجه بآنها میگوید قرارداد قابل بردن بمجلس نیست و من بعد از داخل شدن بکار اول تلگرافی را که امضاء خواهم کرد دستور العملی است بسفرای خارجه خود که از هر کجا صلاح باشد برای اصلاحات اداری مخصوصاً مالیه وصاحبمنصب برای قشون اجیر کرده بفرستند چونکه بهمه حاجت داریم و نمیتوانیم همه را از انگلیس بخواهیم بدیهی است این اقدام من مخالف قرارداد وثوق الدوله و موجب رنجش شما خواهد شد در صورتیکه رنجیدن شما را هم صلاح مملکت نمیدانم پس بهترین است قبلاً باهم طرح لغو شدن قرارداد را بریزیم و ضمناً معلوم کنیم شما از ما چه میخواهید و ما از شما چه همینکه سنگینی این بار از دوش من برداشته شد مشکلات انتخابات و افتتاح مجلس و هر مشکل داخلی دیگر را عهده دار حل آن خواهم شد.

انگلیسیان سفارت تهران جواب میدهند ما دستوری از لندن نداریم که باشما در این موضوع داخل مذاکره شویم مستوفی الممالک از آنها تقاضا میکند بلندن تلگراف کرده جواب بخواهند بی اینکه نتیجه‌ای از این تقاضا بگیرد زیرا آنها نقشه دیگر دارند و باین صحبتها اهمیت نمیدهند.

پس از مستوفی الممالک کاری ساخته نشده بکنار میرود و چند روز مملکت بی دولت میماند فقط شاه با جرئتی که نظیرش از او کمتر دیده شده است معاونین وزارتخانه ها را طلبیده هر يك را مسئول کار خویش قرار داده میسپارد خیر جریان کارها را بخود او بدهند.

شاه مجدداً بسپهدار اعظم تکلیف کرده است دولتی تشکیل بدهد یکی برای گذرانیدن وقت تا موقع آشکار شدن آنچه در پس پرده است برسد و دیگری آنکه استعفای سپهدار در مسکو سوء اثر کرده است و تصور نموده اند بواسطه امضاء عهدنامه آنها او مجبور شده است کناره گیری کند و نمیدانند جانشین او با آنها چه معامله خواهد کرد و میخواهند او بجای خود بماند شاه هم صلاح دیده است موقتاً هم که باشد او رئیس دولت بوده باشد.

سپهدار از شاه تقاضا میکند چهار نفر وزیر کاشان رفته راهم بعضویت کابینه خود بپذیرد شاه میداند شماره روزهای عمر این کابینه بیشتر از عدد اعضای آن نیست در اینصورت تقاضای سپهدار را رد نمیکند و او هیئت دولتی را که سه نفر از چهار نفر وزیر کاشان رفته هم جزو آنها هستند بشاه معرفی میکند در صورتیکه آن چهار نفر باهم عهد و پیمان دارند از یکدیگر جدا نشوند بلی چهارم آنها اسباب برای بدست آوردن خبرهای مخفی از منابع خارجی بیش از ررقایش در دست دارد و میشود که خبردار شده باشد از آنچه در پس پرده سیاست بازیها مشغول خود آرائی است بزودی هویدا میشود و نتوانسته باشد رفقای خود را قانع کند که خودداری نمایند و او میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله است. اینجا باید دانست که چون عده نمایندگان مجلس چه از آنها که در عهد قراردادگذارندگان انتخاب شده اند و چه آنها که در ریاست اول سپهداری با سهل انگاری برگزیده گشته اند بعد نصاب برای افتتاح مجلس رسیده است و همه آنها بغیر از معدودی از وطنپرستان از ایشان اصرار دارند بزودی مجلس دائر گردد دولت خبر داده و در روز نامه ها نشر شده است که روز یکشنبه ۲۷ جمادی الاولی یک هزار و سیصد و سی و نه (۱۳۳۹ هـ) مجلس شورایی افتتاح خواهد شد در اینصورت میان روز معرفی وزراء بشاه و روز افتتاح مجلس مدت بسیار کمی فاصله است در صورتیکه بواسطه سوء انتخابات و از ترس تصویب شدن قرارداد در مجلس افکار ضد افتتاح مجلس شدت و عمومیت یافته است گرچه ترمیمی هم در قرارداد بشود چنانکه انگلیسیان بآن رضا داده اند و میتوان گفت امروز تعجیل در افتتاح مجلس اندیشه عالی و فکر مقدس هر ایرانی وطنپرست میباشد در این حال تکلیف این دولت بینوا در اینوقت تنگ و در مقابل این هیجان شدید ملی چه خواهد بود.

گفتم هیجان شدید ملی بلی با اینکه عنوان حکومت نظامی است هیچ قوه ملی نمیتواند مردم را از اظهار نارضائی کردن از قرارداد و از تعجیل افتتاح مجلس باز دارد برعایت حفظ قانون و بامید نگاهداری استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت بملفو کردن قرارداد مشغوم.

اینک نظری بدر بارسلطنت آباد یعنی عمارت بیلاقی سلطان احمد شاه نموده

مشاهده کنیم که سپهدار اعظم وزرای خود را بشاه معرفی میکنند و شاه بآنها تأکید مینماید که روز موعود مجلس باید افتتاح گردد.

یکی از سه وزیر دارای وجاهت ملی عرض میکند آیا بهتر نیست افتتاح مجلس قدری تأخیر شود تا در اطراف آن تجدید نظری بشود شاه نمیپذیرد و مذاکرات طولانی میشود و در ضمن صحبتها شاه بآنها یعنی به پیشنهاد دهنده تأخیر افتتاح مجلس و دور فراق او میگوید شما وجهی المله میباشید ممتاز المملک جواب میدهد ما نوکریم و جاهت نوکر بوجاهت ارباب اوست اگر اعلیحضرت و جاهت ملی دارند ما هم داریم و اگر ندارند ما هم نداریم باز شاه سخن تعرض و تمسخر آمیزی میگوید میرزا حسنخان محتشم السلطنه خود دارای نکرده عرض میکند اگر از مانگرانی دارید بهتر این است ما را ببغداد و یا بهندوستان تبعید فرمائید و آسوده خاطر شوید.

بالجمله کار بکدورت کشیده سه وزیر وجهی المله دو ساعت بیشتر از عمر وزارتشان نگذشته متعزانه و مستعفی از شمیران بشهر برگشته بخانههای خود میروند و رئیس الوزراء هم بسا حال بی تکلیفی باتفاق وزراء دیگرش بشهر بازگشت مینماید و هم ناگفته نماند که در همین روز پیش از معرفی وزراء شاه نمایندگان و کلای سفارشی را که آمده اند از طرف اکثریت نمایندگان اظهار بی اعتمادی باین سه نفر وزیر یکمندی پذیرفته و بآنها وعده مساعد داده است در اینصورت مذاکرات او در مجلس معرفی وزراء و تعرض سه وزیر مزبور ساده و بی اساس نبوده است.

خلاصه دو سه روز باز دولتی در کار نیست و رئیس الوزراء بر عایت رفقای سه گانه اش و بملاحظه افکار عمومی بشاه استعفاء داده عرض کرده است بی وجود آن سه نفر نمیتواند قبول مسئولیت بنماید.

در اینصورت روز افتتاح مجلس که وعده داده شده است بواسطه نبودن دولت قهراً تأخیر میشود بی آنکه کسی رسماً تأخیر آنرا خبر داده باشد و تاریخ دیگر را معین نموده باشد اما نمایندگان فرمایشی بخود وعده میدهند که روز هیجدهم (۱۸) جمادی الاولی که روز جشن سالیانه تأسیس مجلس است بآرزوی خود خواهند رسید در این حال نظری بکار ملیون باید کرد و دید برای جلوگیری از افتتاح مجلس با

امراروفت و بریشانی احوال دولت

نمایندگان فرمایشی چه نقشه‌ئی را تعقیب مینمایند.

نقشه ملیون این است که يك عده از انتخاب شدگان که از روی صحت انتخاب شده‌اند و در اقلیت هستند عریضه‌ئی بشاه نوشته استدعا کنند در افتتاح مجلس دست نگاهداشته شود تا نمایندگان آذربایجان و گیلان برسند این عریضه بامضای یازده نفر که در میان آنها امضای مهمترین اشخاص از نمایندگان تهران و غیره هست فرستاده میشود و صدای غربی در تهران کرده نمایندگان فرمایشی را سخت غضبناک میسازد اما توجه زیاد ملیون بنمایندگان مخالف آنها رفته رفته در میان آن جمع اختلاف کلمه انداخته عده‌ئی از آنها برای تحصیل و جاهت از اکثریت برکنار شده هم عقیده بودن خود را بانمایندگان یازده گانه اظهار میدارند و عدد موافقین با تأخیر افتتاح مجلس به بیست نفر میرسد و اکثریت موافق با اقلیت مبدل میگردد نسبت بعدد صلاحیتدار برای رأی دادن در مجلس.

نگارنده هم در اینوقت بتقویت موافقین با تأخیر افتتاح مجلس رساله‌ئی تحت عنوان حقیقت نوشته طبع و نشر میدهد رساله مزبور مشتمل است بر خلاصه وقایع ریاست وثوق الدوله و عقد قرارداد و تأثیر آن در دخالت دولتیان و بیگانگان در انتخابات نمایندگان مجلس شورای ملی و نصیحت دادن بملت در خاتمه دادن بخودسریها و شروع باصلاحات اساسی بارعایت حدود حکومت ملی تا گرفتار عاقبت و خیم نگردیم این رساله هم اثر نیک میبخشد.

در اثر این هیاهوها نمایندگان فرمایشی هم که سی و چند نفر هستند از بیسرفت اقدامات خود در افتتاح مجلس نا امید شده برای جلب توجه ملیون بخود لایحه‌ئی نشر میدهند حاصلش برائت ذمه از خیانتکاری و اظهار عقیده بخاتمه دادن بخودسریها و لزوم افتتاح مجلس شورای ملی و بالاخره برای رفع بدگمانیها که نسبت بآنها هست تصریح میکنند که قرارداد وثوق الدوله را عضو بحال ملکیت میدانند اینورقه منتشر میشود بی آنکه مورد توجه ملیون شده باشد و یا اندک و جاهتی بامضاء کنندگان آن بدهد چه بدیهی است از روی چه مقصد و برای چه مقصود نوشته شده است در بجهت خود این قضایا قضیه خنده آور آنکه بامر شاه سپهبد اعظم استعفاى خود را پس گرفته خود

فصل بیست و چهارم

را رئیس دولت میخواند بی آنکه بخوانند یا بخواند اعضای کابینه بی معین و معرفی کند و بی آنکه بدانند پیش رو و پشت سراوچه میباشد سپهدار از شاه رخصت گرفته است یکی از چهار نفر وزیر وجیه المله که شاه هم باو کمتر از دیگران بدین است وزیر خارجه نماید و او میرزا حسنخان محتشم السلطنه است او را نزد شاه برده اظهار ملاطفتی شنیده روزیست و هفتم برج دلویکه هزار و دویست نود و نه شمسی (۱۲۹۹) سپهدار اعظم آخرین کابینه حکومت ملی را در فرح آباد نزدیک تهران رسماً بشاه معرفی میکند. دو سه نفر اعضاء و تصور مینماید دولت تشکیل داده اما چه دولت بی اساس و چه کابینه سریع الزوال و بی معنی.

تشکیل این دولت در اینوقت بمنزله هیكلی است که برای بی هدف نبودن تیرهایی که بزودی از ترکشها در آورده میشود از مقوی یا از چوب بسازند که با اصابت کردن تیر اول محو و نابود میگردد.

بهر حال پنج روز بیشتر از عمر این دولت نمیرود که پرده بالا رفته آنچه در پس پرده در قزوین تهیه شده در تهران آشکار میگردد چنانکه در فصل بعد میخوانید آری شب آ بستن است تاجه زاید سحر.

فصل بیست و پنجم

اجرای سیاست مخفی و مقدمات کودتا

آن شب آبدستن که خوانندگان کتاب من شاید با بیققراری انتظار دیدن بامدادش را دارند آن شامگاه تیره که عقریت سیاست بازی بیگانه آتش نهفته‌ئی را با انبر باربیک سیاه اندامی از زیر خاکستر در آورده می‌خواهد آخرین بافه خرمن حکومت ملی ما را بسوزاند شب دوشنبه سیم برج حوت یک‌هزار و دو بیست و نود و نه (۱۲۹۹) شمسی است که در تاریکی آن شب آنچه بدستکاری بیگانگان و از بیگانه بیگانه تران در پس پرده تدارک دیده شده است دولت چند روزه سپیدار را در عمارت ایض باغ گلستان تهران مانند دود رقیق در جو هوا منحل می‌سازد.

تا خوانندگان این کتاب با سبب این بازی مضحک پی برده بر هویت بازیگران این صحنه نیکو آگاه گشته بدانند نقشه‌ئی که در پس ابرهای متراکم دریای مانش با قلم‌های بردار هندی بر صفحه سیاست آسیای وسطی راجع بایران کشیده شده بجه صورت در تهران بموقع اجرا گذارده میشود لازم است قدمی چند واپس نهاده فصل پیش از این فصل را خواننده ریشه هارا در آنجا دیده شاخه و برگ‌ها را در این فصل مشاهده نموده نتیجه و میوه تلخ و شیرین این درخت را در فصل بعد بدست آورند.

کمیته آهن که بدستکاری کلنل هیک انگلیسی در اصفهان تأسیس شد و مرکز آن بالاخره در تهران بدست فیروز میرزای نصره الدوله و سید ضیاء الدین یزدی و دوستان آنها افتاد دستیار انگلیسیان شده برای بیرون کردن صاحب‌منصبان روسی از قزاقخانه و دخالت کردن صاحب‌منصبان انگلیسی و جمع آوری اردوی متفرق شده قزاق در اطراف قزوین و بالاخره برای بدست گرفتن زمام کار دولت و بموقع اجرا گذاردن روح قرارداد و ثوق الدوله کار می‌کنند.

در موقعیکه شاه و نصره الدوله در فرنگ هستند و دومی میکوشد قراردادی را

که خود شریک انعقاد آن بوده است بهر وسیله باشد عملی نماید با لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان نقشه کو:تائی را در تهران میکشند که برضد مخالفین قرارداد جاری گردد و در ضمن کودتای مزبور حکومت ملی ایران که تنها مانع اجرای قرارداد است روحاً منحل شده قوهٔ حکومت استعماری انگلیس در باطن جانشین آن بگردد. انگلیسیان بعد از یک سلسله مخالفت که از ملیون ایران با قرارداد میبینند و نارضایتیها که از بعض دول بزرگ مشاهده میکنند حاضر میشوند با بدست گرفتن مالیه و قشون ایران روح قرارداد را جاری ساخته به نگذشتن صورت آن از مجلس شورای ملی اهمیت ندهند.

ولی وارد شدن روتشتین سفیر روس بلشویک در اثر عهدنامه روس و ایران و توجه فوق العاده ایرانیان بروس نورس برای خلاصی از فشار انگلیس و شدت نمودن افکار ضد قرارداد در ملیون ایران انگلیسیان را نا امید میکند که در مقابل حکومت ملی و تظاهرات ملیون و موجودیت رقیب قوی پنجه نمی مانند دولت روس بلشویک بتواند زمام مالیه و قشون را هم بدست بیاورند مصمم میشوند در عنوان نهضت نظامی حکومت ملی ما را در باطن لغو کنند گرچه صورت بیمعنائی از آن برای مصالح سیاسی خارجی باقی بماند و اینکه آیا این نقشه در ایران کشیده شده در لندن تصویب گشته است و یا در لندن کشیده شده و تهران دستور اجرای آن رسیده است برنگارنده معلوم نیست و بهر صورت باید دانست که دست انگلیسیان در زیر پردهٔ نازکی مشغول انجام این نقشه است و کابینه سپهداری برای گذرانیدن وقت تا تدارك لازم دیده شود مانند شخصی رنجور با عصا سر پا مانده است و بی تکلیف امرار وقت میکند و از ادبی تکلیفتر شخص سلطان احمد شاه است که خود را در کمال حیرانی سوار مرکبی میبیند که زمامش بدست سفارت انگلیس است بلی در این ایام متأسفانه فرمان وزیر مختار انگلیس خود را حاکم حقیقی مملکت تصور مینماید و اسمارت نایب آن سفارتخانه سیاستمدار این مملکت و واسطه میان سفارتخانه مزبور و سپهدار اعظم رئیس دولت سید ضیاء الدین مدیر روزنامه رعد میباشد.

رئیس الوزراء در دست این واسطه مقهور است بدو جهت یکی ریاست او بر

کمیته می که بتوسط آن کمیته او بمقام ریاست دولت رسیده است و دیگر آنکه بانک شاهی که یگانه سرچشمه پول است چنانکه از پیش شرح داده شده بی اجازه سفارت انگلیس بدوات پولی نمیدهد سفارت هم بدادن وجهی که برای اجرای سیاست آنها بی نمر باشد رخصت نمیدهد در اینصورت کسی که بتواند بسفارتخانه آمد و رفت نموده رخصت دریافت پولی از بانک بگیرد بدیهی است چه اندازه محل توجه خواهد بود چنانکه دیده میشود سپهدار اعظم در آخر شبی مکتوبی دوستانه بسید ضیاء الدین مینویسد قربان او می رود و التماس میکند که صبحگاه پیش از ملاقات او بسفارت انگلیس رفته اجازت دریافت چند هزار تومانی برای مصارف فوری دولت گرفته باو برساند سفارت انگلیس بیانک اجازه پرداخت پول بقدر کافی بقزاقخانه میدهد اما بتوسط صاحب منصبان انگلیسی و بکابینه سپهدار اعظم برای اینکه موقتاً صورت خود را نگاهدارد قوت لایموتی میرساند آنهم با واسطه و در خواست چنانکه گفته شد و بدربار سلطنت یش از قدر ضرورت تا شاه جوان پول دوست برای پذیرفتن نقشه آنها حاضر بوده باشد و پولی که بدر بار داده میشود قسمت عمده آن در همان روز بیانک برگشته بروی حساب اعلی حضرت گذارده میشود .

در این احوال نصره الدوله در انگلستان زمینه حاضر میکند که خود را بتهران رسانیده در زیر لوای قرارداد زمامدار امور مملکت شده و با کودتا خار حکومت ملی و قانون اساسی را از پیش پای قرارداد و قرارداد گذارندگان بر طرف سازد غافل از آنکه رفیق و همقدم او در عقد قرارداد یعنی سید ضیاء الدین مدیر رعد شهید صاحب اختیاری که در حکومت سپهداری چشیده بکامش شیرین آمده مالخویلی زمامداری امور مملکت در مغزش تولید شده با کارکنان سفارت انگلیس در تهران هم دست و همداستان گشته نخواهد گذارد نصره الدوله یادگیری بروی تقدم بجوید .

از طرف دیگر هیجان افکار ملی بر ضد قرارداد و قرارداد گذارندگان و دستهای داخلی آنها روز بروز شدت مینماید خصوصاً بعد از امضاء شدن عهد نامه روس و ایران که روح سوسیالیستی در فضای این مملکت مانند نسیم از جانب شمال وزیده همه را مگر معدودی طرفدار سیاست روس و مخالف انگلیس نموده و مینماید .

در اینصورت انگلیس سیاستمدار که همه وقت و در هر کجا مخصوصاً در مستعمرات و جاهایی که طمع استعمار آنها را دارد دفاع بمثل را بر دفاع بضد ترجیح میدهد تا بهعکس العمل آن گرفتار نشود از روی این سیاست میخواهد از ترویج افکار سوسیالیستی جلوگیری کند بدست يك سوسیالیست ساختگی و برای اینکار حنای نصره الدوله ها و متمولین و اعیان رنگی نخواهد داشت زیرا بدست آنها این مقصود حاصل نمیکرد در اینصورت يك روزنامه نویس امیدوار میشود بعنوان سوسیالیستی در زیر لواء سیاست بیگانه دست خود را بدامان ریاست دولت برساند و در این خیال با سیاستمداران انگلیس در ایران همدستان میگردد .

و باید دانست که صاحب منصب ارشد انگلیس در ایران اکنون ژنرال دیکسن است دیکسن از روی قرارداد و ثوق الدوله بایران آمده تا مستشار نظامی بوده باشد پیش از این هم در ایران بوده است کمی هم زبان فارسی میداند و بهمین اندازه باین مملکت بیعلاقه نیست .

دیکسن بعد از دیدن تنفر شدید ایرانیان از قرارداد با دیپلماسی انگلیس که میخواهد بر غم ملت قرارداد را اجرا کند اختلاف نظر حاصل کرده صلاح ملت و مملکت خود را نمیداند که ملت ایران را این درجه از خود بر نجانند .

کار اختلاف نظرمیان سیاستمداری و صاحب منصبی نظامی مزبور شدت میکند و هر دو بلندن شکایت مینمایند و بالاخره سیاسیون پیش برده دست دیکسن دلسوز را از کار کوتاه کرده کلنل اسمایس نام را بجای او میگذارند .

دیکسن پس از انفصال از شغل خود اطمینان جانی ندارد که از سر حد سلامت خارج گردد بچه ملاحظه معلوم نیست این است که خود را کوریه سفارت امریکا ساخته زیر بیرق امریکائی خود را ببغداد میرساند و از آنجا بوطن خود باز میگردد . و اما اسمایس این شخص باتفاق دیکسن بایران آمده است که در قسمت قشونی آذربایجان مستشار بوده باشد و چون بلا تکلیف مانده در بریکاد قزاق استخدام یافته است .

دیگر کلنل هنستر نام مدتی است از هندوستان بایران آمده و با استاوزلسکی صاحب منصب روس در قزاقخانه خصوصیت حاصل کرده است و پس از واقعه دلخراش که

در کیلان روی میدهد و هوایمابان نظامی انگلیس اردوی ایرانی را بمبارده میکنند بعد از اشتباه کردن آن باردوی دشمن و نبودن رابطه میان این دو لشکر خود را بمیان افکنده رابط اردوی قزاق ایرانی وقشون ساخلو انگلیس قرار میدهد .

گویند این شخص در بیرون کردن صاحبمنصبان روسی از قزاقخانه ایران و دخالت دادن صاحبمنصبان انگلیسی بآن اداره مأموریت سری داشته و بهمین نظر بالاستاویلسکی بخدعه طرح الفت ریخته است و چون خدمت خود را انجام داده با گذاردن یادگارهای بدی از خود در ایران بطرف هندوستان که محل اقامت اوست روانه گشته است .

بعد از رفتن هنستر جای او را در قزاقخانه اسمایس میگیرد و باسیدضیاءالدین ورفقای کمیته اودست اتحاد میدهد اسمایس در قزوین مانده بجمع آوری قزاق مشغول است و سید ضیاءالدین بظاهر دوست و کارکن سپهدار اعظم و واسطه میان او و بانک شاهی و سفارت انگلیس است و در باطن همدست اسمایس در اجرای نقشه کودتا در رئیس الوزرائی خویش و برای این مقصود مکررا از تهران بقزوین میرود و بر میگردد . اسمایس برای اجرای نقشه کودتا محتاج است یکی از صاحبمنصبان ارشد قزاقخانه را انتخاب کرده بظاهر او را رئیس قزاق بسازد چه سردار همایون برگزیده سپهدار اعظم بر فرض آنکه لیاقت این کار را داشته باشد ممکن نیست دولتی را که سپهدار بر آن ریاست دارد کودتا نماید در اینصورت باید یکی از صاحبمنصبان جزء را با خود در اجرای این خیال همراه سازند در میان صاحبمنصبان قزاق کسی که استعداد این کار را دارد و رتبه اش هم بالاتر است عبدالله خان طهماسبی است با او چنانکه از خودش شنیده شد داخل مذاکره میشوند و او نمیپذیرد .

شاید بادیگران هم صحبتی داشته باشند که نگارنده شنیده باشم بالاخره با رضاخان امیر پنجه مازندران مذاکره میکنند و او میپذیرد و ممکن است آنکه نپذیرفت و آنکه پذیرفته با اختلاف نظر قضاوت وجدانی هر دو از روی احساسات وطنپرستی بوده باشد .

بهر صورت رضاخان شرایطی که باید بکند و تعهداتی که باید بگیرد میکنند

و میگردد و بزرگتر وظیفه اولی خود میبردازد یعنی با خود همراه کردن صاحبمنصبان دیگر که شاید در میان آنها بالا رتبه تر هم بوده است و البته این کار آسانی نبوده است و انصاف باید داد که در این مرحله نمونه خوبی از لیاقت و قابلیت خویش نشان داده است. در تهران شاه و ولیعهد خبر دارند کودتائی خواهد شد اما تا چه اندازه از جزئیات آن آگاهند معلوم نیست چیزی که معلوم است این است که آنها را اطمینان داده اند این کودتا بهیچ وجه خللی بسطنت آنها نمیرساند بلکه برای تشکیل يك دولت قوی است که بتواند از نفوذ مسلك بلشویکی که افکار بشدت بآن توجه دارد جلوگیری نماید.

و هم در تهران سفارت انگلیس و کارکنان ایرانی آنها که کمیته زرگنده در رأس ایشان واقع شده است انتظار کودتا را دارند و در قزوین اسمایس انگلیسی میداند و اشخاص محرم با او که اکنون رضاخان هم قوه مجریه آنها واقع شده است پیش از آنکه داخل موضوع کودتا بشویم باز باید نظری باروفا افکنده بینیم نصره الدوله در چه حال و چه کار است.

نصره الدوله در اروپا میداند در تهران کودتا خواهد شد و تصور میکند نظر بدوستی که با انگلیسیان دارد میتواند زمامدار مملکت بشود و شاید تا يك اندازه بی خبر نباشد که رفیق او مدیر روزنامه رعد هم در حال دست و پا زدن برای خویش است ولی نمیتواند تصور کند که دست وی بدامن زمامداری برسد و میکوشد زود تر خود را بتهران برساند ولی پیمودن راه طولانی دریای سفید و قرمز و آمدن از راه بصره و بغداد که بواسطه ترس عبور از روسیه او را باشتابی که در آمدن دارد باختیار کردن این راه دور و دراز ناچار ساخته است دست او را از رسیدن بدامنان مقصود کوتاه کرده و بحریش فرصت و مجال داده است.

نصره الدوله ببغداد میرسد و با دوست قدیم خود سرپرسی کاکس وزیر مختار سابق انگلیس در ایران و حاکم سیاسی کنونی انگلیس در عراق عرب ملاقات مینماید و شاید بهتری میبرد که سید ضیاءالدین از او پیش افتاده مأمورین سیاسی انگلیس هم در تهران در راه مانده را مثل این است فراموش کرده باشند بی آنکه بجهت حقیقی

آن پی برده باشد .

بخاطر میرسد که نصره الدوله در حال گذشتن از دریاها شاید در عالم خیال بخود وعده میداده است در ورود به بغداد بدست خصوصیت با سرپرسی کاکس از تندروی رفیق خود در تهران جلوگیری میکند و کارکنان سفارت انگلیس را در تهران با همان دست با خود همراه میسازد و بمقصود میرسد نصره الدوله در عالم خیال همه چیز را میدیده است مگر سیاست تازه رسیده روس را در ایران که در غیاب او در سر تاسر مملکت طنین انداز شده افکار عمومی را بخود جلب نموده است و عقیده ضد اشرافی و مخالف سرمایه داری طوری قوت گرفته است که حواس انگلیسیان و دوستان آنها را بشدت پریشان ساخته برای جلوگیری از آن بهر وسیله باشد متوسل میشوند بی آنکه توجهی بخصوصیت وزیر خارجه انگلستان با کسی و یا دوستی سرپرسی کاکس با شخصی داشته باشند .

سیاستمداران انگلیس در ایران جز بوسیله يك حمله شدید مصنوعی بر ضد اعیان و اشراف بمعنی که در ایران گفته میشود و فریب دادن بعوام و خواب خرگوشی دادن بخواس چاره ندارند .

نصره الدوله در فاصله میان ترك لندن و رسیدن به تهران از حوادث اخیر و احساسات تازه هموطنانش بی خبر مانده بلکه ملاقاتها که در کرمانشاهان با اکبر میرزای صارم الدوله مسعود حاکم غرب و شريك عقد قرارداد و دوست صمیمی خود نموده و تدارك اسلحه‌ئی که در کرمانشاهان و همدان میدیده است می‌رساند که در کرمانشاهان و همدان هم آنطور که باید از اوضاع سیاسی مرکز آگاه شده باشد نشده و معلوم نیست با کی جنگ داشته که اسلحه تهیه میدیده است .

نصره الدوله هر چه بهتران نزدیکتر میشود بهتر میفهمد سید ضیاء الدین با کمیته آهن و فولاد سفارت انگلیس را از دست او گرفته است قزاقخانه هم در دست قدرت آنهاست و برای عملیات او زمینه‌ئی باقی نمانده است .

اینجاست که نصره الدوله تارکن و دوست انگلیس بدیده اشخاص بی خبر منفور آنها تصور میشود در صورتیکه اسلحه‌ئی که در دست او همان است که بوده نهایت پیش آمده

از روی مصلحت اورا عقب انداخته و کسی را که سمت پادوی نسبت بوی داشته جلو انداخته است و کر نه سیاستمداران انگلیس نه باو دشمنی داشته اند و نه با حریفش دوستی بالجمله نصرۃ الدوله و خانوادہ اش روز و شب دوندگی میکنند بلکه پناہگاهی بدست بیاورند و رو بہ درد میروند آنجا را بروی خود بسته مشاهده میکنند و بالاخرہ گرفتار شدن خود و پدرش بدست مأمورین کودتا و افتادن آنها بزندان چنانکہ خواهید خواند بارز حمت دوندگی بسیار را ازدوش آنها برمیدارد .

فصل بیست و ششم

برافکندن دولت با حمله نظامی کودتا

سپهبدار اعظم رئیس دولت با وزیر خود سرگرم کار یا در حال بی تکلیفی و انتظار است و از اقدامات کمیته زرگنده بدستور سفارت انگلیس البته بیخبر نیست و میداند انگلیسیان نقشه‌ئی دارند و قطعاً بموقع اجرا میگذارند میداند تغییر اوضاعی میشود ولی نظر بر و ابلی که با سفارت و با کارکنان کمیته دارد تصور میکند نتیجه هاهمه بدست خود او خواهد آمد و چیزی که تصور نمیکند این است که او از میان برود و شخص پادشاه او رئیس دولت بگردد.

اینک بقزوین رفته ببینیم آنجا چه خبر است اسمایس انگلیسی دستور دهنده و اداره کننده این جنبش است سید ضیاءالدین و رفقای کمیته‌ئی اوقوه ایرانی سیاسی او هستند و رضاخان سرتیپ قزاق قوه اجرا کننده نظامی وی این هیئت مصمم میشوند بایکمه قزاق که جمع آوری شده بتهران بیایند دولت سپهبداری را برهمزده دزائر دولتی را تصرف کنند اشخاصی از ملیون و رجال دولتی را که وجودشان در غیر زندان شاید با اجرای مقاصد منافی بوده باشد محبوس سازند و روح قرارداد و ثوق الدوله را که بتصرف در آوردن زور و زر مملکت باشد باین صورت عملی نمایند حکومت ملی و قانون اساسی مملکت را هم که موی دماغ آنها شده است معناً زیر پا بگذارند. بدیهی است سلطان احمد شاه را چنانکه از پیش گفته شد اغفال کرده و باتطمینی که شده است او را با خود همراه کرده اند و جز همراه شدن چه میتوانسته است بکند در صورتیکه نکرده است آنچه را که باید کرده باشد.

بهر حال عصر یکشنبه دوم برج حوت اردوی قزاق بچهار فرسخی تهران یعنی بشاه آباد میرسد بریاست رضا خان امیر پنجه.

سید ضیاءالدین مبلغی پول با اجازه سفارت انگلیس از بانک شاهی گرفته جامه

فصل بیست و ششم

تازه‌ئی را که بعد از بیرون شدن از عبا و عمامه خواهد در بر کرد همراه برداشته پیشواز اردوی قزاق میرود صاحب‌منصبان ارشد سفارت انگلیس هم در این استقبال کردن او را تنها نمیگذارند.

نزدیک غروب آفتاب روز مزبور بتوسط صاحب‌منصبان ژاندارمری که اردوی آنها در یوسف آباد نزدیک تهران اقامت دارد بدولت و دربار خبر میرسد که اردوی قزاق رو بتهران می‌آید و ژاندارمری نظر خصمانه میکند.

سپهدار اعظم بطور سهل‌انگاری معاون خود میرزا حسین خان ادیب‌السلطنه را طلبیده باو دستور میدهد برای کسب خبر و تحقیق علت آمدن این اردو بتهران بشاه آباد برود.

رئیس الوزراء میخواهد و انمود کند که از این پیش آمد بکلی بی خبر است و این يك طغیانی است از ظرف قزاقخانه بروز کرده باید جلوگیری کرد.

بهر صورت در دربار اضطراب شدید هویداست و کسیکه اضطرابی ندارد شاه است و ولیعهد چنانکه گفته شد ادیب‌السلطنه در شاه آباد بابعضی از صاحب‌منصبان قزاق صحبت میدارد ناگاه سید ضیاء‌الدین را در لباسیکه ندیده بوده است میبیند که تعارف مختصری بوی نموده با نمایندگان سفارت انگلیس و صاحب‌منصبان قزاقخانه بمجلس مشاوره نظامی میرود و بعد از چند دقیقه با اردو بطرف تهران روانه میگردد.

معاون مزبور تنها و بلا تکلیف مانده تا مأمور برگردانیدن او بتهران آمده او را از بی تکلیفی در آورده در تهران ساعتی چند توقیف و بعد آزاد میگردد.

اردو بشهر نزدیک میشود اداره ژاندارمری در تحت امر سر هنگ حبیب‌الله خان شیبانی مہیای جلوگیری میشود ولی بآنها از شهر خبر میرسد که بجای خود نشسته متعرض اردوی قزاق نبوده باشند.

در این صورت پیش قراول اردو بی مانع پشت دروازه تهران میرسد دروازه را گشوده دیده وارد شهر میشود.

اعضای جزء نظامیه تهران از اصل واقعه بیخبر هستند گفتیم اعضاء جزء بلی زیر ا رئیس نظامیه که وسیتدهال سوئدی است و خود جزو کمیته آهن است و ممکن نیست

برافکندن دولت با حمله نظامی دودنا

بیخبر بوده باشد ولی بمصالحات تاینهای خود را اطلاع نداده است .

نزدیک نصف شب یاباسی گذشته اردو وارد شهر میشود و با چند تیرتوپ خوابها را بیدار و همه را از آمدن خود خبردار میسازد و چون بمیدان توپخانه میرسد در تصرف نمودن مرکز نظمیه از مأمورین جزاء بیخبر اندک مقاومت دیده زد و خورد بسیار مختصری شده چند نفر آزان مجروح و مقتول میگرددند و شهر بتصرف قزاق درمیآید بدیهی است از صدای توپ و تفنگ اضطرابی در خلق تهران حاصل است ولی بیش از نیمساعت طول نمیکشد که سرو صداها افتاده بیخواب و یا بدخواب شدگان دوباره بخواب میروند زاندارم و پلیس هم میفهمند تکلیف آنها اطاعت کردن از فرمانده این قوه کودتاکننده است و بادای تکلیف خود میبردازد .

صبح روز سیم حوت هزار و دو بیست و نود و نه (۱۲۹۹) یکی از روزهای تاریخی است مأمورین نظمیه از هر طرف باتفاق قزاق برای انجام خدمت حرکت مینمایند و مأموریت عمده آنها گرفتار کردن شاهزادگان و رجال معروف متمول است و یکعمده از میلیون که آنها را بقراقخانه برده توقیف مینمایند .

گرفتاری این مردم موجب وحشت شده جمعی که محل نظر هستند مخفی و جمعی بخیال فرار کردن میفتند در صورتیکه بیرون رفتن از شهر ممکن نیست تلگراف و تلفن و پست بکلی تعطیل است و وایر دولتی بسته و از کودتاکنندگان جز گرفتن و توقیف کردن اشخاص کاری دیده نمیشود .

بدیهی است در این گیرودار دو مقصد هست یکی جلوگیری از حصول عکس العمل این انتهاز بدست مخالفین و دیگر وانمود کردن که این نهضت سوسیالیستی است بر ضد سرمایه داران و اعیان و اشراف .

و از این دو مقصد مهمتری هم شاید بوده باشد که از کیسه متمولین توقیف شده مخارج این اردو کشی دریافت شود چنانکه بعد بدان اشاره خواهد شد .

در این روز بیانیه مختصری بامضاء رضارئیس کل قوا و تحت عنوان حکم میکنم مشعر بر لزوم اطاعت و حفظ انتظام نشر میشود و روز بعد بیانیه مفصل بهمین اعضاء بصورت ذیل منتشر میگردد .

«هموطنان وظایف مقدسه فداکاری نسبت بشاه و وطن ما را بمیدانهای خونین
مرگباری که قشون دشمن برای تسخیر ایران و تهدید پایتخت باقوای فروتن و تنویر و اسلحه
مکملتر تشکیل نموده بود افراد دلاور قزاق این وظیفه مقدسه را با جان و دل استقبال
کردند زیرا آنها قوه منظم ایرانی که میتواند وظیفه مدافعه وطن را ایفاء نماید
همین قوه و افراد آن بودند که بدون لباس بدون کفش بدون غذا بدون اسلحه کافی
سینه و پیکر خود را سپر توپهای آتش فشان نمودند غیرت و حمیت ایرانی را ثابت
و دستجات انبوه متجاسرین را از پشت دروازه قزوین تا ساحل دریاراندند .

اگر فداکاری و خدمات جانبازانه اردوی قزاق نتیجه مطلوبه را حاصل نکرد
و نتوانستیم خاک مقدس وطن و عصمت برادران گیلانی خود را از دست دشمن نجات
دهیم تقصیری متوجه ما نبود بلکه خیانتکاری صاحبمنصبان و کسانی که سرپرستی امور
بآنها محول شده بود موجب عقیم ماندن نتیجه خدمات ما گردید ولی باز افتخار میکنیم
که فوران خون قزاقان دلیر توانست پایتخت وطن مقدس ما را از استیلاي دشمن
نجات دهد اگر خیانتکاران خارجی توانستند نتایج فداکاریهای اولاد ایران را خنثی
نمایند برای این بود که خیانتکاران داخلی ما را باز پیچ دست و آلت شهوترانی خود
و دیگران قرار میدادند هنگام عقب نشینی از باطلای گیلان در زیر آتش توپ دشمنان
احساس نمودیم که منشأ و مبدأ تمام بدبختیهای ایران ذلت و فلاکت قشون خیانتکاران
داخلی هستند در همان هنگام که خون خود را در مقابل دشمن مهاجم میریختیم
بحرمت همان خونهای پاک مقدس قسم خوردیم که اولین موقع فرصت خون خود را نثار
نماییم تا ریشه خیانتکاران خود خواه تن پرور داخلی را بر انداخته ملت ایران را
از سلسله رقیبت مشتی دزد خیانتکار آزاد نماییم .

مشیت کردگاری و خواست حضرت خداوندی این فرصت را برای ما تدارک
دیده اینک در تهران هستیم ما پایتخت را تسخیر نکرده ایم زیرا نمیتوانسته ایم اسلحه
خود را در جایی بلند کنیم که شهریار مقدس و تاجدار ما حضور دارد فقط بتهران آمدیم
برای اینکه پایتخت خود را پاک و شایسته این نمایم که معنی حقیقی سرپرستی
مملکت و مرکزیت حکومت بدان اطلاق گردد حکومتی که در فکر ایران باشد

برافکندن دولت با حمله نظامی کودا

حکومتی که فقط تماشاجی بدبختیها و فلاکت ملت خود واقع نگردد حکومتی که تجلیل و تعظیم قشون را از اولین سعادت مملکت بشمار آورد نیرو و راحتی قشون را یگانه راه نجات مملکت بداند حکومتی که بیت المال مسلمین را وسیله شهوترانی مفتخواران تنبل و تن پروران بی حمیت قرار ندهد حکومتی که سواد اعظم مسلمین را مرکز شقاوتها و کانون مظالم و قساوت نسازد حکومتی که در قطار سر زمین آن هزارها اولاد مملکت از گرسنگی و بدبختی حیات را بدرود نگویند حکومتی که ناموس و عصمت گیلانی تبریزی کرمانی را با خواهر و مادر خود فرق نگذارد حکومتی که برای زینت و تجمل معدودی بدبختی مملکت را تجویز نماید حکومتی که بازی دست سیاسیون خارجی نباشد -

ما سر باز هستیم و فداکار و حاضر شده ایم برای انجام این آمال خون خود را نشانمائیم و غیر از قوت و عظمت قشون برای حفظ شهریار و وطن مقدس آرزویی نداریم هر لحظه چنین حکومتی تشکیل شود و موجبات شرافت و وطن آزادی آسایش و ترقی ملت را عملانمودار سازد و با ملت نه مثل گوسفندان زبان بسته رفتار نماید بلکه بمعنی واقعی ملت بنسبند آن لحظه است که ما خواهیم توانست بآتیه امیدوار بود چنانکه نشان دادیم وظیفه مدافعه وطن را ایفا نمائیم باتمام برادران نظامی خود ژاندارم افواج پلیس که آنها هم با دلهای دردناک شریک فداکاریهای اردوی قزاق بودند کمال صمیمیت داشته و اجازه نخواهیم داد که دشمنان سعادت قشون بین ما ها تفرقه و نفاق بیفکنند همه شاه پرست و فداکار همه اولاد ایران همه خدمتگذار مملکت هستیم زنده باد بادشاه ایران پاینده باد ملت ایران قوی و با عظمت باد قشون و قزاقان دلاور ایران رئیس دیوتزیون قزاق اعلیحضرت شهریار و فرمانده کل قوا رضاه

این بیانیه منتشر میشود و در صورتیکه با در برداشتن قسمتهای سیاسی که باتوجه بآنچه در فصلهای اخیر این کتاب ذکر شده بر خوانندگان پوشیده نیست راجع بقصور و تقصیر دولتهای پیش حقایقی را هم در بردارد در خلق تهران اثر نیکو بخشید و هر کجا چشم پلیس و قزاق را دور دیدند از دیوارها کردند و نابود ساختند چرا ؟ برای آنکه در این پیش آمدانگشت خارجه را میدیدند و نمیتوانستند قضاوت کنند که شاید روزی

برسد که این پیش آمد ساخته شده مقدمه يك نهضت حقیقی ملی شمرده شود و در پس این مجاز حقیقتی هویدا گردد.

بالجمله در تهران و اطراف آن حکومت نظامی بتمام معنی دائر میگردد و از دروازه های تهران بی اجازه حکومت کسی حق خارج شدن ندارد راهها در دست قوای نظامی است در ولایتهای نزدیک مانند قزوین و قم و غیره بفوریت حکومت نظامی اعلام میشود و بولایتهای دور دست با تلگراف دستور میدهند که هر يك از حاکم اوامر دولت تازه را اطاعت کردند بجای خود خواهند بود و هر کدام سرپیچی کردند دستگیر شده بمرکز فرستاده شوند و روی این خطاب هر کجا اداره قزاق بود بر رئیس آن اداره و هر کجا قزاق نبود بر رئیس اداره ژاندارمری بود.

این عملیات لشگری و اما ترتیب امور کشوری روزسیم این واقعه یا ششم برج حوت سید ضیاء الدین با دستخط همایونی که عیناً نوشته میشود رئیس دولت میگردد

«نظر باعتمادی که بحسن کفایت و خدمتگذاری جناب میرزا سید ضیاء الدین داریم معزی الیه را بمقام ریاست وزراء برقرار و منصوب فرموده اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرانی بمعزی الیه مرحمت فرمودیم جمعی الاخر ۱۳۳۹ محل صح همایونی»

خوانندگان این نکته را باید متوجه بوده باشند که در حکومت مشروطه ملی پادشاهی که خودش دارای اختیارات تام نیست چگونه میتواند در غیاب مجلس بر رئیس



سید ضیاء الدین طباطبائی

برافکندن دولت با حمله نظامی کودتا

دولتی اختیارات تمام بدهد از اینجا میتوان استنباط کرد که برای مشروطه و قانون اساسی در این وقت در دربار و در دیده دولت تشکیل دهندگان چه اعتبار و احترامی باقی مانده است و باز هم بشاهد هائی برای تأیید این مدعا بزودی برخوانند خورد بالجملة علاوه بر این دستخط همایونی برای تقویت کار رئیس دولت از طرف شاه تلگرافی خطاب بحکام ولایتها صادر و مخابره میشود بصورت ذیل :

حکام ایالات و ولایات در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره های گذشته که بی تکلیفی عمومی و ترزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما و تمام اهالی را از فقدان هیئت دولت ثابتي متأثر ساخته بود مصمم شدیم که بتعیین شخص لایق خدمتگذاری که موجبات سعادت مملکت را فراهم کند بیحرانهای متوالی خاتمه بدهیم بنا بر این باقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاء الدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه معزی الیه دیده ایشان را بمقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی بمعزی الیه مرحمت فرمودیم شهر جمادی الاخری ۱۳۳۹ محل صح همایونی .

پس از این مرحله و بعد از چند روز که کلیه روزنامه ها تعطیل است در هشتم برج حوت بیانیه رئیس الوزراء منتشر میگردد بشرح ذیل :

هموطنان پس از پانزده سال مشروطیتی که بقیمت گرانهایترین خون فرزندان ایران خریده شده پس از پانزده سال امتحانات و تجربیات و تحمل انواع محن و مصائب پس از پانزده سال کشمکش با اشکالات غیر قابل تصور داخلی و خارجی وطن ما بروز گاری افکنده شد که نه تنها هیچیک از سیاستمداران وقت نخواستند بارگران مسئولیت زمامداری را بعده گیرند بلکه حتی مبعوثین و وکلاء جرئت نکردند که بوظایف خویش اقدام نمایند و از قبول تحمل این بار استنکاف ورزیدند آیا مسبب و مسئول این وضعیت و بی تکلیفی چه اشخاص بودند .

کسانیکه ملت را بوعده های مشروطیت و آزادی و استقرار قانون و عدالت فریب داده در همان حال این مواعید را حجاب قرار دادند تا درسایه آن روبه هرج و مرج اساس انتفاع شخصی و لجام گسیختگی اصول ملوک الطوائفی قرون وسطی

فصل بیست و ششم

اصولیکه باسیاهی و تیرگیهای فجایع و خیانات احاطه شده بود مستقر سازند .
چند صد نفر اشراف و اعیان که زمام مهم مملکت را بارث دردست گرفته بودند مانند زالو خون ملت را مکیده ضجه ویرا بلند میساختند و حیات سیاسی و اجتماعی وطن ما را بدرجه‌ئی فاسد و تباہ نمودند که حتی وطنپرست ترین عناصر معتقدترین اشخاص بزنده بودن روح ملك و ملت امید خود را از دست داده کشورها ایران را در میان خاك و خاکستر سرنگون میدیدند .

بزمردگی و افسردگی و بالاخره نزدیک شدن آخرین لحظات اندیشه آورادامه و ضعیفات را غیرممکن ساخت موقع فرا رسید که عمر حکومت این طبقه سپری گردد مسبین فلاکت و پریشانی ایران که بازهم دست نالایق خویش را از عمارت فرو ریخته ایران نمیکشیدند بحساب دعوت شوند .

بالاخره روز وازگون و انتقام فرا رسید در این روز تاریخی و هولناك است که اراده نیرومند اعلیحضرت اقدس شاهنشاه زمام امور را دردست من جای میدهد مرا روی کار میآورد اکنون قضا و قدر مرا تعیین کرده است که مقدرات و سر نوشت ملت خود را در این موقع بحران و خطر ناك در دست گرفته وی را از آن پرتگاهی که حکومتیهای بی اراده و نالایق بر تاب کرده بودند نجات بخشم با اطلاع و احاطه از مشکلات سهمگین وقت من اطاعت امر تاجدار ارجمند و این پیش آمد را وظیفه مقدسه وطنپرستی و انسانیت دوستی گرفته شاه های خویش را حاضر برای قبول این بار مینمایم .

من امر خسرو متبوع منم خویش را اطاعت و این بار را قبول میکنم نه از آن جهت که بلیاقت شخصی خود اعتماد میکنم بلکه اعتماد اول بخدای متعال بخشنده نیرومند و دلیری است که خدمتگذاران و پاك نیتان را هدایت و راهنمایی مینماید .

دوم بشاهنشاه ایران است که پرتو علاقه وی بر سعادت وطن مانند خورشید درخشان و قابش از فرسودگی و ضعف ملت و مملکتش خونین است .

سیم بر قشون شجاع و وفاداری که دشت و هامون را با خونهای خویش در راه وطن کلگون کرده و بالاخره بحس فداکاری هموطنان عزیزی است که با چشمهای باز گذشته را نگر بسته و آینده را منصفانه قضاوت و حکمیت خواهند نمود .

برافکندن دولت با حمله نظامی کودتا

هموطنان شما بهتر از همه کس واقف و مطلعید از وظایف شخصی که در يك چنین موقع سهمگینی بار مسئولیت را بدوش میگیرد زیرا شما هستید که جبات و موجودیتتان آغشته فلاکت بدبختی نا امنی و بی تکلیفی است .

هموطنان لازم است عمارات متزلزل و لرزانی که مفتخواران در آن آشیانه نهاده اند سرنگون گردد لازم است اداراتی که تأسیس آنها برای اسراف و تبذیر مال و پولی است که با قطرات عرق توده ملت تحصیل شده یا بالاتر و بد تر از همه بقیمت شرافت و استقلال ایران از اجانب قرض شده است از میان برود و بجای آن مبانی محکمی استوار گردد که وظیفه خدمتگذاری بمملکت را از عهده بر آید موقع فرا رسید که شرافت و استقلال وطن بشکله پول در جیب مفتخوران فرو رود باید سعی و کوشش نمود که مملکت با عواید داخلی خود اداره شود و برای گردش دوائر مفتخواری محتاج بقرض از اجانب نگردد انجام این امر یعنی محو و انهدام مفتخواری و ایجاد مبانی امنیت و رفاه و استفاده کارگران از مشقت خویش اولین وظیفه من خواهد بود لازم است بنیان عدلیه ماکه مرکز فجایع و جنایات است و از گون و معدوم گشته بر روی خرابه های وی يك عدالتخانه حقیقی که ارکانش مبنی بر عدل و نصفت باشد بنا گردد زیرا فقط چنین عدالتخانه ای میتواند شالوده يك حکومت عادلانه بوده باشد لازم است قیمت زحمت و مشقت کارگران و دهقانان سنجیده گشته و دوره فلاکت و بدبختی آنان خاتمه یابد برای حصول این مقصود اولین اقدامی که باید بعمل آید تقسیم خالصجات و اراضی دولتی مابین دهقانان و همینطور وضع قوانینی که زارع را از املاک اربابی بیشتر بهره مند سازد و در معاملات ارباب بادهقانان تعدیلی شود و موجبات صحتی و زندگانی آنان را تأمین کند لازم است وضعیت هرج و مرج کنونی مالیه و تشکیلات سوئی که مهمترین عامل اخلاص آن بوده است محو گشته بجای آن تشکیلاتی برقرار گردد تا مالیاتهایی که از ملت گرفته میشود بار عایت کمال اقتصاد و صرفه جوئی صرف حوائج ملت گردد .

لازم است که اخلاق و قوای روحیه و احساسات ابناء وطن ما بوسیله تعلیمات ملیه و وطنپرستانه نمو و ترقی نماید تا وطن ما موطن فرزندان لایق فداکار گردد .

لازم است مدارس سی تأسیس گردد که برای کشور ایران آری برای ایران که مانند

فصل بیست و ششم

خورشید فروزان و آبادان بود و اکنون از تمدن و ترقی دور افتاده است تدارک فرزندان لایق و شایسته نماید بهره مند شدن از نعمت و تعلیم و تربیت نباید از حقوق و اختصاصه طبقات متمول اولاد و وارثان ظالمان بی لیاقت گردد بلکه برعکس تمام طبقات مردم و دهقانان باید از نعمت تعلیم و تربیت بهره مند شوند.

لازم است تجارت و صناعت بطرق علمی تشویق گشته حیات تجارتنی و صنعتی ما از ورطه کنونی که نتیجه ضعف اداری است خلاصی یابد.

لازم است سختی و گرانی زندگانی که بواسطه فقدان وسائل حمل و نقل و شدت احتکاری و در عین حال زینت و تجملات بیهوده غیر قابل تحمل گردیده خاتمه یابد لازم است وسائل ترقی را که با استقرار وسائل حمل و نقل و ارتباطات میسر میگردد برقرار نمود.

علاوه بر مراتب فوق و توأم با تغییرات محتتمه مقرر خواهد شد که اقدامات جزئیة برای خاتمه دادن بوضعیات فلاکت آمیز پایتخت و سایر مراکز ایران بعمل آید. برای این مقصود بلدیة ماصری با تشکیلات وسیع و مهمی تأسیس خواهد شد که پایتخت ایران منظری شایسته کرسی یکدولت شاهنشاهی را داشته و فلاکتهای بیحد و حصر سکنه آن خاتمه یابد همین اقدام نسبت بسایر بلاد ایران بعمل خواهد آمد زیرا نباید محروم از نعمتی باشند که پایتخت از آن متمتع است از برای اینکه تمام این اقدامات میسر گردد باید قبل از همه چیز و مافوق هر گونه اقدامی مملکت دارای قشونی گردد که دشمنان خارج و داخل را بحساب دعوت نماید لازم است امنیت در محوطه شاهنشاهی ایران حکمفرما گردد و این فقط در بر توقشون و قوای امنیه میسر میشود فقط سپاهیان دلیر ما قادرند که حیات و هستی مملکت را تأمین نموده ترقی و سعادت و اقتدار را فراهم سازند قبل از همه چیز قشون همه چیز اول برای قشون و باز هم برای قشون این است اراده و مصرام ما تا زمانیکه قشون بدرجات عالییه خود نائل گردد.

اما سیاست خارجی ما - در اینجا هم - نیز یک تغییر اساسی لازم است لازم است یک سیاست شرافتمدانه بر مناسبات ما با ممالک خارجه حکومت داشته باشد در این ایام هیچ

برافکندن دوات با حمله نظامی کودتا

مملکتی بدون ارتباط با جامعه ملل نمیتواند زندگانی نماید بعد از جنگ بین المللی که مبانی تشکیلات جدید دنیای اصول مشارکت و دوستی شده است اصول مزبور در وطن صلحجوی ما بیش از سایر نقاط قابل اتخاذ است ملت ما انسان دوست است نسبت به جمیع ملل خارجی بهر بان و شفیق و صمیمی است ملت ما وارث حکم و اندرز های اعصار و قرون متوالیه است حکمی که حسن مناسبات بین المللی را مقرر میدارد ولی بدیهی است دوستی ما نباید وسیله استفاده های غیر مشروع اجانب گردد که در جامعه ملل بشرافت و استقلال ایران لطمه وارد گردد .

مناسبات ما با هر يك از دول خارجه نباید مانع از حسن مناسبات و دوستی با سایرین گردد بنام همین دوستی کابیتولاسیون را که مخالف استقلال ملك و ملت است الفاء خواهم نمود و برای موفقیت در این مقصود و اینکه اتباع خارجه از عدالت تام بهره مند بوده حقوق خود را بتوانند حقاً دفاع نمایند ترتیبات و قوانین مخصوصه با محاکم صلاحیتداری وضع و ایجاد خواهد شد تا همه نوع وثیقه داشته باشند .

بر طبق اصول فوق الذکر اعلام میدارم که بعضی از امتیازاتی که در گذشته با جانب داده شده است باید اساساً مورد تجدید نظر واقع گردد ما باید بتمام همسایگان بنظر دوستی نگریسته و با همه آنها مناسبات حسنه همجوارانه داشته باشیم و روابط مودت و تجارت را محکم کنیم .

در این تجدید تشکیلات ما بایستی در استفاده از مساعدتهای جمیع دول اعم از اینکه مساعدتهای مزبوره بصورت مستشار یا سرمایه باشد آزاد باشیم و هیچ ملتی هر قدر قوی و نیرومند باشد نباید ما را محدود نماید ما آزادیم و آزاد باقی خواهیم بود بنام همین اصول و بخاطر همین اصول است که من الفاء قرارداد ایران و انگلیس مورخه اوت ۱۹۱۹ را اعلام میدارم .

قرارداد که موقع انعقاد آن وضعیات دنیا دگرگون بود موجباتی که ما را ناگزیر با استفاده از آن مینمود دیگر وجود ندارد اراده قطعی اصلاحات داخلی و تصمیم بعظمت و نیرومندی قشون ما را از احتیاج بقراردادهایی که در نتیجه وضعیات تغییر یافته دنیا و حوادث بر ما تحمیل گشت مستغنی میسازد .

من الغاء قرارداد ایران وانگلیس را اعلام میدارم تا تأثیرات سوئی بر سیره ما نداشته باشد زیرا در ظرف صد سال اخیر در سختترین و تیره ترین دقایق تاریخ ما انگلستان بدفعات دست دوستانه خود را برای مساعدت نسبت بایران دراز کرد از طرف دیگر ایران نیز بدفعات نسبت بانگلیس صداقت و وفاداری خود را ثابت نمود بنابراین نباید گذارد يك چنین دوستی تاریخی بواسطه عقد قراردادی کدر گردد .

الغاء قرارداد هر نوع سوء تفاهمی را که مابین ملت ایران وانگلستان وجود داشته معدوم و شالوده جدیدی را برای مناسبات صمیمانه ما باتمام ممالك طرح ریزی خواهد نمود .

تخلیه ایران از قشون اجانب مهمترین موضوعی است که اساس مناسبات دوستی ما را با دول همجوار مستحکمتر خواهد نمود و انتظار داریم پس از تصدیق قراردادهائی که نماینده ما با حکومت مسکو منعقد نموده باب روابط و دادیه با روسیه مفتوح و نگرانی توقف قشون اجانب بوسیله تخلیه هر دو طرف بعمل آید .

هموطنان بنام شاهنشاه جوانبخت ما که از اعلی حضرت وی جمیع قوا واحکام ساطع است بنام قشون دلیر و فداکار وی من شما را بانتظام و سعی و کوشش در نجات وطن دعوت مینمایم من اعتماد بمشارکت شما دارم من اعتماد بوطنپرستی شما دارم از تمام شما درخواست مینمایم که بوسیله طرح و پیشنهاد ها و تقدیم افکار و مشورتائی که در نزد من کمال وقع و تعظیم را خواهد داشت مرا مساعدت کنید .

اکنون اعلام میدارم که از این ببعد فرصت ملاقات کمتر خواهم داشت لکن هر گونه مسائلی که کتباً ارسال گردد مورد توجه و مطالعه کامل واقع خواهد شد در همان حال اعلام میدارم که هیچ چیز و هیچ ملاحظه مرا از مهمی که بر عهده گرفته ام باز نخواهد داشت زیرا پس از تفصیلات سبجانی و تأییدات اولیای اسلام بتوجهات قاهرانه شهریار ارجمند مستظهر و بنیات پاك وی متکی هستم حتی اگر برادر من در نجات مملکت از مصائب کنونی مخالفت ورزد باز رحم نخواهم کرد .

هموطنان شما را بانتظام و کار دعوت مینمایم هشتم حوت یک هزار و دو بیست و نود

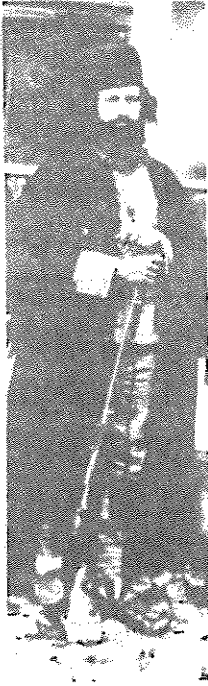
برافکندن دولت با حمله نظامی کودتا

ونه ۱۲۹۹ سید ضیاء الدین طباطبائی رئیس الوزراء

خوانندگان کتاب من نیکو میتوانند در موضوع مندرجات این بیانیه و میزان ارزش آن قضاوت کنند مخصوصاً در موضوع سیاست خارجی و بهر صورت این بیانیه حماسه آمیز یک مقاله سیاسی واجتماعی که بخواهند برای درج کردن در روزنامه تنظیم کنند بیشتر شباهت دارد تا بدستور اساسی یک دستور اعظمی و نکته مهم در این بیانیه نام نبردن از قانون اساسی مملکت است مگر بصورتی که در آغاز نگارش اشاره شده است و دیگر بکلی مسکوت عنه مانده در صورت ظاهر و گرنه غیر مستقیم آنرا هدف تیر کشنده می هم ساخته اند چنانکه بزودی خواهید خواند.

بالجمله دولت نظامی تازه بکارروائی میپردازد و قوه می که بتوان تصور کرد بآسانی زیر بار او امر او نرود قوه ژاندارمری است که بگفته بعضی از سیاستمداران خارجی از حدود خود تجاوز کرده رنگ قشونی بخود گرفته است و لکن پیش بینی که برای این کار شده این محذور را برطرف میسازد و آن این است که یکی از صاحبمنصبان ژاندارمری مازور مسعود خان کیهان از اعضای حوزه سیاسی سید ضیاء الدین وزیر جنگ کابینه اوست و بعلاوه گلب سوئدی رئیس کل تشکیلات ژاندارمری را داخل سیاست کودتائی کرده اند و او از هر گونه مخالفتی که بخواهند بکنند، جلوگیری خواهد کرد خصوصاً که بقونسولهای انگلیس در ولایات از طرف سفارت آنها دستور میرسد که در اجرای او امر دولت تازه با مأمورین اجراء مساعدت نمایند این است که بزودی نفوذ حکومت جدید باغلب ولایتها سرایت میکند مگر در چند ایالت که محتاج بعملیات میشوند مانند خراسان که قوام السلطنه برادر وثوق الدوله والی آنجا مخالفت میکند و بکنل محمد تقی خان رئیس ژاندارمری محل دستور میدهند او را گرفتار کرده تحت الحفظ بتهران میفرستد و محبوس میشود و کرمانشاهان که صارم الدوله مسعود والی غرب اطاعت نکرده او نیز بدست ژاندارمری محل توقیف و بمرکز فرستاده میشود و فارس که دکتر محمد خان مصدق السلطنه والی آن ایالت پس از اندکی مقاومت استمقاہ داده با حمایت ایل بختیاری از گرفتاری محفوظ میماند و مانند گیلان که از

حکومت تازه در آنجا اثری ظاهر نمیشود بواسطه نفوذ روسهای بلشویک و بسبب اقتدار میرزا کوچک خان در جنگل که هنوز بمخالفت خود با حکومت مرکزی باقی است.



میرزا کوچک خان

اما احوال محبوسین - محبوسین جمعی در تهران و نواحی آن در اداره قشونی محبوسند و جمعی بخارج یعنی بدور دست تر فرستاده شده اند و نوعاً با آنها بد رفتاری میشود مخصوصاً با اشخاص متمول که برای گرفتن قسمتی از تمول آنها کیسه هایی دوخته شده است و در این بی پولی و با این اردو کشی بمساعدت نقدی آنها احتیاج دارند اما آنها هم بآسانی سر کیسه ها را باز نمیکند و از زحمت و بی احترامی دیدن آنها اندیشه نمینمایند خصوصاً

که بزودی میفهمند خطر جانی متوجه آنها نیست که ازدادن پول خود داری میکنند مگر بعضی از آنها که مختصر وجهی میدهند و بعضی که تعویضاتی بدوات میسپارند و مگر آنچه از اموال آنها از قبیل وسائل نقلیه بعنوان ضرورت قشونی ضبط حکومت نظامی میگردد.

گفته شد محبوسین دانستند خطر جانی متوجه آنها نیست بلی پول داران از حبس شدگان اغلب از خارجه دوستان بودند و انگایسیان که اکنون بجای همه خارجه ها نشسته اند و زمام حقیقی امر در دست آنهاست بمصاحت وقت و لزوم وجود موقتی

برافکنیدن دولت با حمله نظامی کودتا

يك حكومت ضد اعيان و اشرافی سبب گرفتاری این جمع شده است و آن سیاست كه تمام شد اینها هم آزاد میشوند و بعلاوه بواسطه این گرفتاری موقتی تحصیل و جاهت ملی کرده بعد از این از وجود آنها بیشتر استفاده خواهند كرد .

فصل بیست و هفتم

ریاست سه ماهه ضیائی و سیاست داخلی و خارجی سردار سپه

پیش از نگارش شرح عنوان فصل شمه‌ئی از حال و کار خود در این نهضت نظامی بنگارم.

نظربوقایع گذشته که خوانندگان کتاب من از آنها آگاه هستند موقع برای من خالی از مخاطره نیست بملاحظات چند:

(۱) خانه من یکی از مرکزهای مهم آزادیخواهان واقعی شده واجتماعات آنها بیشتر در این خانه است و بسا هر سیاست که انگشت بیگانه در آن باشد مخالف هستند.

(۲) چون چرخ این انتهاز را دست سفارت انگلیس در زیر یک پرده بسیار نازکی میگرداند و در دفتر نام اشخاص ایرانی در سفارت مزبور نام نگارنده سفید و روشن دیده نمیشود خصوصاً بعد از واقعه شانزدهم ربیع الاول یکم زار و سید و سی‌نه (۱۳۳۹ هـ) اقدام متهورانه من در عقیم گذاردن نتیجه مجلس عالی دربار که بسعی انگلیسیان تهیه شده بود برای بدست گرفتن زور و زر این مملکت چنانکه در فصل بیست و یکم نگارش یافت.

(۳) عملیات نگارنده راجع بکمیته آهن که بصلاح وطن خود کردم و در فصل دوازدهم تحریر شده از خاطر انگلیسیان و دوستان آنها محو نشده است و اگر بخواهند تلاقی کنند موقع مناسبی بدست آورده اند.

(۴) زمان کمی پیش نگذشته است از انقلاب مختصری که در تهران بدست محصلین مدارس برضد سیاست بازیهای داخلی و خارجی و مخصوصاً عملیات نظمیه که

وستدهال شوئدی دررأس آن بود رویداد و هر کسز آن در خانه نگارنده بود اکنون وستدهال باز در رأس نظمیة است و یکی از عوامل کودتا بوده و البته آن واقعه را فراموش نکرده است و همه گونه اسباب برای تلافی کردن در دست دارد .

بهر صورت صبح زود روزسیم حوت جمعی از جوانان از آزادیخواهان بتصور اینکه انتهاز آزادیخواهی است بر نگارنده وارد شده مرا بیرون آمدن از منزل و شرکت نمودن در کار انتهاز کنندگان ترغیب میکنند اما پس از چند دقیقه مذاکره ملتفت شدند که آنها را بیازی خواهند گرفت بلکه اگر بصورت اجتماع بطوری احتیاطی از آن در بیرون بروند همه گرفتار خواهند شد از این جهت يك يك و از درهای متعدد که آن خانه داشت بیرون رفتند .

نگارنده نیز یکی از محله های دور دست تهران رفته در خانه یکی از دوستان پنهان گشتم تا نتیجه انتهاز هویدا گردد اما پس از چند روز از مجرای کارکنان جزء نظمیة خبردار میشوم که در صورت اشخاص مظنون بمخالفت با حکومت حاضر نام نگارنده نیز بوده است و بطور خصوصی قید شده که اگر مخالفتی از من ظاهر نشد متعرض من نگردند بی آنکه بدانم قید کننده کی بوده است در این صورت بخانه خود آمده تا مدتی کسی را نپذیرفته یکجهت بکار تألیفات میردازم خلاصه روز هشتم برج حوت بیانیه رئیس دولت بصورتیکه نوشته شد بنظر میرسد و باینکه بسیاری از مندرجات آن از آمال و آرزوهای من و هر شخص وطن دوست است و تصدیق دارم که هر وقت دولتی بخواهد شروع باصلاحات اساسی این مملکت بکند باید بناهای بی اساس سست بنیاد اداری کنونی را بکلی سرنگون کرده نه بروی خرابه های آنها بلکه از خیلی زیر تر آن خرابه ها بناهای محکمی که قابل اداره کردن يك مملکت وسیع مانند ایران است بسازد و پیش از همه کارخانه آدم سازی ما یعنی وزارت معارف باید برای انجام اینکارها جرد آماده کند چه قوت بی علم هم مانند علم بی قوت است با وجود این خواندن بیانیه انقلابی رئیس دولت نه تنها مرا خرسند نساخت بلکه بواسطه برخوردن بيك جمله و يك کلمه در آن ضربت شدیدی بر قلب من وارد شد .

و این آن بود بنام شاهنشاه جوانمخت ما که از اهل حضرت وی جمیع قوا

واحکام ساطع است، زیرا در حکومت ملی جمیع قوا از ملت ساطع است و بسه قسمت منقسم شده قوه مقننه و مجریه و قضائیه را تشکیل میدهد و صدور تمام قوا واحکام از شخص پادشاه این عنوان حکومت استبدادی است.

این خاطره قلب مرا متأثر مینماید و باطن خیالات نهضت کنندگان را آشکار میسازد ولی از طرفی میشنوم مباشرین مجلس شورای ملی که بمناسبت عید سالیانسه تأسیس مجلس شورای ملی مشغول تهیه بساط عید بودند و مقارن شد با این نهضت نظامی و از طرف دوات تازه روی موافقتی با ادامه دادن کار ندیده میخواستند بساط ناتمام را بکلی برچینند یکمرتبه از طرف رئیس دولت امری بآنها میرسد که جشن را بگیرند و رئیس دولت و نمایندگان سفارت انگلیس باتفاق یکدیگر در آن جشن حاضر میشوند و گفته میشود مشاورین خارجه صلاح ندیدند بساط جشن برچیده شود تا سوء تأثیری در جامعه نکند و از روی این نظر شاید بخواهند صورتی از مشروطه و قانون اساسی نگاهدارند برای کلاه قانونی گذاردن بر سر عملیات خود در نزد رقیبان بیگانه و معنی و حقیقت آنرا لغو نمایند.

و هم در روزنامه ایران که سه روز بعد از نشر بیانیه رئیس دولت نشر میشود و بیانیه را درج میکنند باین مقام که میرسد کلمه قوا را حذف کرده مینویسد «که از اعلیحضرت وی جمیع احکام ساطع است» و میرساند که جمله مزبور بصورت نخستین مورد اعتراض شده بترمیم آن پرداخته اند.

واما عملیات سید ضیاء الدین - با سه نفر از رجال اولی مملکت هیچگونه ستیزگی نمیکند مستوفی الممالک - مشیرالدوله و مؤتمن الممالک چونکه وجهه ملی دارند و مناسبات آنها هم با انگلیسیان دوستانه است بی آنکه نوکر بوده باشند سید ضیاء الدین باروسای ایل بختیاری خصوصیت و مدارا میکند چون قوه شخصی دارند و بعضی از آنها بطور خصوصی با انگلیسیان مربوط هستند.

سید ضیاء الدین بسپهدار اعظم رئیس دولت پیش از خود متعرض نمیشود اما اوطمینان ندارد و آن شب را بسختی گذرانیده و صبح بسیار زود روزسیم حوت دیده میشود در سفارت انگلیس در اطاق انتظار بعد از معطلی طولانی وزیر مختار را ملاقات

کرده از اوتامین میابد و بخانه خود رفته آنرا میجوید بدیبهی است پنج روز عزت ریاست وزرائی دیدن نه بلکه پنجاه روز و پنجاه ماه آن بذلت پنج دقیقه در اطاق انتظار بیگانه می هر که بوده باشد بودن ارزش ندارد چه رسد که مدت از یک ساعت هم گذشته باشد و بهر صورت سپهبد اعظم بشخص شاه و یاولی عهد پناه میبرد بهتر بود تا بیگانه در صورتیکه باسانی دستش با آنها میرسد ولی در این گونه موارد انسان گاهی همه چیز خود را گم میکند و این توسل رئیس دولت پیش بسفارت انگلیس میزان دخالت و نفوذ آنها را در کار جاری و انتهاز نظامی میرساند.

سید ضیاء الدین که خود را سوسیالیست میخواند و آن بیانیه را نشر میدهد و اعیان و اشراف را اگر رفتار کرده بزدان میندازد بایستی از تجمل اجتناب کند و موکراسی خود را از دست ندهد ولی دیده میشود که میان خود و خلق فاصله زیاد قرار داده درها و دربندها میگذارد حاجب و دربانها مقرر میدارد و در گذشتن از معابر با سوارهای قزاق بیرق الوان دار بسیار حرکت مینماید.

سید ضیاء الدین بلدیه وسیعی با بودجه کافی تأسیس میکند و پیش از هر کار بخراب کردن سر درهای میدان توپخانه و جاهای دیگر میردازند و میکوشد که با اصلاحات اداری شروع کند و در عین حال چون پدرش از روحانی نمایان عوام فریب است امر میکند در وقت ظهر در کوچه و بازار اذان بگوید و روزهای جمعه را بکلی تعطیل کنند و در سرمیزهای رسمی میهمانیهای خود که نمایندگان خارجه هم هستند مشروبات الکلی نمیکندارد برای اینکه اظهار مسلمانی کرده باشد و از این راه دل عوام را بدست بیاورد و در نظر خواص سیاستمداری کرده باشد.

سید ضیاء الدین پیشرفت کارش بحسن موافقت بارضاخان سردار سپه است که اوشخص دارای عزم و اراده و بینهایت نامرجوست و البته میخواهد هر چه میشود بنام وی بوده باشد در این صورت اگر نخواهد بارئیس الوزراء همراهی کند کار او از راه خواهد بود. سید ضیاء الدین با اینکه این نکته را میداند باز میکوشد فرمانده قوا را مطیع خود سازد و بلکه مسعود خان کیهان وزیر جنگ او که صورتی بیش نیست و در جنبه عزم و اراده و خیالات بلند سردار سپه بسی ناتوان بنظر میآید میخواهد سردار سپه را

محکوم وزیر دست خود بداند .

این است که بزودی روح اختلاف کاهه میان رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا حکمفرما میشود و طولی نمیکشد که مسعودخان خواه یا ناخواه خارج شده سردار سپه خود وزیر جنگ میگردد .

سردار سپه چنانکه از پیش گفته شده قوه می که در مقابل خود میبیند زاندارمری است که رنگ قشونی بخود گرفته و با وزارت جنگ يك صاحب منصب زاندارمری بهم زدن تشکیلات آن خالی از اشکال نیست ولی با وزارت جنگ خودی آن اشکالات بر طرف میشود .

سردار سپه در این انتهاز اول وظیفه اش جمع آوری قوای متفرق شده قزاق بوده است و دادن تشکیلات تازه بآنها وظیفه دومش متحدالشکل ساختن تمام قوای نظامی است و با داشتن وزارت جنگ بآسانی میتواند باین مقصود هم کامیاب گردد و البته امر مطلق بودن در مملکت را بر اطاعت کردن او امر دیگری ترجیح میدهد و از اینجاست که سستی کار رئیس دولت شروع میشود خصوصاً که بعضی از رجال دولت که محبوسند و در تفتین کردن میان اشخاص مهارت دارند بوسیله کارکنان خود هر چه میتوانند میان وزیر جنگ و رئیس دولت تفتین میکنند و روی دل وزیر جنگ را بجانب خود بر میگردانند .

روز سیزدهم نوروز است سردار سپه اردوی قزاق را که در نزدیکی تهران است میهمان کرده هیئت وزراء هم آنجا هستند مخالفت باطنی سردار سپه با سید ضیاء الدین و بی اعتنائی وزیر جنگ بر رئیس دولت در این روز نیکو هویدا میشود چه در موقع نطق وزیر جنگ برای صاحب منصبان و تائینها که از مجلس وزراء برخاسته میرود صحبت بدارد سید ضیاء الدین باو میگوید سلام مرا هم بآنها برسانید وزیر جنگ را از این سخن ناخوش آمده بجای رسانیدن سلام رئیس دولت بصاحب منصبان و قزاقان میگوید وقتی آقا سید ضیاء الدین رئیس الوزراء شد من فرمانده قوا گشتم و وقتی من فرمانده قوا گشتم اورئیس الوزراء شد یعنی من و او از يك مجرا و در يك روز باین مقام رسیده ایم او بر من تفوقی ندارد که من واسطه رسانیدن سلام او بشما بوده باشم .

ریاست سه ماهه ضیائی

اینک بعلل سقوط دولت ضیائی و آزاد شدن محبوسین سیاسی اشاره نمایم
از يك طرف احتیاج كودتاكنندگان بمحبوس نگاهداشتن محبوسین برطرف
میشود و از طرف دیگر كدورت میان وزیر جنگ و رئیس الوزرا شدت میکند بطوریکه
نگاهداری هردو بر سر کار از عهده نگاه دارندگان خارج میگردد و احتیاج آنها البته
احتیاج مملکت بوجود سردار سپه بیشتر است تا بوجود مانند سید ضیاء الدینها و شاید
سید ضیاء الدین نیز بعد از زمامدار شدن بانمایند سیاستی روس بلشویك که تازه وارد شده
و تصور میکند حکومت سوسیالیستی است یش از قدر ضرورت خصوصیت کرده باشد
که موجب ناراضائی انگلیسیان شده باشد و بهر صورت اسباب داخلی و خارجی فراهم



میشود و سید ضیاء الدین از کار
افتاده از ایران طرد میشود و بمحض
معزولی او نه تنها محبوسین آزاد
میگردند بلکه از میان آنها یکنفر
بر ریاست دولت برگزیده میشود و
او میرزا احمد خان قوام السلطنه
است که شرح گرفتاری او را بدست
کلنل محمد تقیخان در خراسان بامر
سید ضیاء الدین با رفتار او نسبت
بکلنل در ایام ریاستش و عاقبت کار
او در فصل بیست و نهم خواهید
خواند .

خلاصه محبوسین برای خود
شیرینی کردن نزد عوام باتفاق
قوام السلطنه رئیس الوزرا بمجلس

کلنل محمد تقی خان

شورای ملی که در شرف دایر شدن است میروند و دیده میشود که عبدالمجید میرزای

عین الدوله که مکرر رئیس دولت بوده و قوام السلطنه سمت منشیگری او را داشته است بمنشی سابق خود و رئیس دولت وقت تکیه داده و او زیربازوی ویرا گرفته بواسطه درد پائی که دارد او را بزحمت بمجلس میرساند ..

بهر حال محبوسین آزاد میشوند قوام السلطنه چند صباح بمصاحبتی رئیس دولت میشود مجلس شورای ملی بی مهتور کار قرارداد با نمایندگان مخلوط از نمایندگان حقیقی و فرمایشی افتتاح میگردد و از طرف دیگر احتیاجی که بوجود قوام السلطنه بوده است چنانکه در فصل بیست و نهم خواهید خواند برطرف میشود و محتاج میشوند بیک رئیس دولت دارای وجهه ملی و طرف اطمینان شاه از این رو میرزا حسن خان مشیرالدوله رئیس الوزراء میگردد .

ریاست مشیرالدوله باصرار شاه است که او بتواند حدود قانون اساسی را حفظ کند که نگاه دارنده سلطنت او بوده باشد شاه تصور میکند این کار در این وقت از مشیرالدوله ساخته است و خواهد توانست که سردار سپه را وادارد در مقابل قانون اساسی سلام نظامی داده او را حاکم بر خود بداند اما در صورتیکه برای خود شاه در مقام سلطنت قدرت و اختیاری نیست برای دست نشانده وی در مقام ریاست دولت چه قدرت و اختیازی خواهد بود .

بهر حال سردار سپه بعد از بیرون کردن سید ضیاء الدین و متفرق ساختن جمیع وقفای کودتای خود از صاحب منصبان قزاق چنانکه در فصل بیست و هشتم خواهید خواند و خاتمه یافتن کار خراسان و گیلان خود را حکمران مقتدر مستقل مملکت میداند تمام قوا در دست اوست نفوذ قشونی بهمه جای مملکت رسیده است سلطان احمد شاه و برادرش محمد حسن میرزای ولیعهد مقهور دست قدرت او هستند و او برای گذرانیدن وقت بآنها مدارا و حفظ صورت میکند در این حال اگر راضی شده است بیک شخص قانونی و طرفدار مشروطه رئیس دولت باشد از روی همان مداراها و برای مصلحت است .

سردار سپه بسمت وزارت جنگ گاه گاه در هیئت وزراء حضور میابد برای دادن دستورهای بآنها و مجبور هستند هر چه امر کند اطاعت نمایند .

مشیر الدوله در طلعه دستور ریاست خود حفظ قوانین جاری مملکت را از روی اساس مشروطیت اول وظیفه خود دانسته است در صورتیکه برای او اختیاری نیست و هر ساعت در تهدید وزیر جنگ و فرمانده کل قواست این است که دوامی نکرده روزی امیر اقتدار محمود خان انصاری که گاه بگاه بنیابت و نمایندگی از طرف وزیر جنگ در هیئت وزراء حاضر میشود بدستور وزیر جنگ با مشیر الدوله در هیئت خشونت میکنند و باو میفهماند که باید کناره گیری نماید چرا؟ چونکه زمینه برای ریاست وزرائی وزیر جنگ حاضر شده است و سلطان احمد شاه که شوق مسافرت بفرنگ بر هر شوقی در وجود او غلبه دارد و میگوید بهر وسیله باشد خود را از حوزه اقتدار سردار سپه بیرون بیندازد راضی شده دستخط ریاست وزرائی وزیر جنگ را صحه بگذارد بشرطه آنکه او فوراً اسباب مسافرت ویرا با اروپا فراهم نماید.

اینکار بزودی انجام میگردد سردار سپه رئیس دولت شده تاکنار بحر خزر شاه را بدرقه کرده او را بوعده ابدی از مملکت روانه میسازد.

محمد حسن میرزای ولیعهد بظاهر نایب السلطنه میشود برای امضاء کردن فرمانها و احکام و قوانین و جانشینی شاه در سلامهای عمومی و خصوصی بی آنکه از طرف وزیر جنگ حق احترامی که او انتظار دارد ادا شود او هم چیز بردباری چارهائی ندارد.

در این ایام نگارنده روزی در عمارت ییلاقی ولیعهد صاحبقرانیه او را ملاقات میکنم ولیعهد از روی دلتنگی و بطور خصوصی از رفتاری که با او میشود از طرف رئیس دولت شکایت مینماید و در عین حال نخوت خود را هم از دست نداده میگوید ما بسلطنت خود علاقمند هستیم روح سلطنت همان روحی که جد ما آقا محمد خان قاجار با مشیر بدست آورده است با خون در بدن ما جاری است مردم هم بما علاقه دارند در اینصورت کسانی که بخواهند بر ضد ما رفتار کنند چه میتوانند کرد ولیعهد از نگارنده تصدیق میخواهد اما چون نمیتوانم تصدیق بی تصور کرده باشم سکوت مینمایم ولیعهد اصرار میکند که عقیده خود را آشکار کنم ناچار آنچه در دل دارم بزبان آورده بی ملاحظه میگویم چه میتوانید بکنید اگر چنانکه من تصور میکنم

سلطنت شما منقضی شده باشد.

ولیعهد با کمال پریشانی خاطر میگوید من بگفته‌های شما معتقد هستم این چه صحبتی بود که حواس مرا بکلی پریشان کرد میگویم نخواستم حقیقتی را کتمان کرده باشم و برای اینکه اندکی از پریشانی خاطر وی بکاهم اضافه میکنم که هنوز شاخه‌ئی از این درخت کهن سال پوسیده سرسبز است اگر آنرا قطع کرده در زمین لایقی بکارند زندگانی خود را از سر خواهد گرفت و آن شاخه شخص شما هستید غرض این است که بعد از انقراض سلطنت قاجاریه ولیعهد با انداختن خود در آغوش ملت و با خدمتگذاری حقیقی بمملکت بتواند بعنوان دیگر درمیان جامعه ریاست نماید بدیهی است این سخن محض دلجوئی اوست و گرنه برای ریاست جامعه ایران بهر عنوان که بوده باشد اشخاص فاضل و صالح از محمد حسن میرزا فراوانند.

بهر حال ولیعهد را بحال پریشان خود گذارده برویم بینیم سردار سپه برای رسیدن بمقصد خود چه میکنند و در سیاست داخلی و خارجی چه رویه‌ئی را اختیار مینماید.

سردار سپه باینکه ذاتاً خارجه دوست نیست در سیاست خارجی ناچار است تا يك اندازه نظریه انگلیسیان را رعایت کند چه باین شرط روی کار آمده است آنها هم برای خشنود نگاهداشتن وی او را در انجام مقاصد خصوصی و عامومی تا حدی که منافای سیاست ایشان نباشد مساعدت مینمایند.

انگلیسیان اکنون در ایران بچند چیز نظر دارند اول بمسائل اقتصادی و فوائد مادی که از این مملکت میبرند از نفت جنوب و بانک شاهی و بازارهای تجارتی. دوم آنکه نقشه‌های آنها در ایران برای حفظ هندوستان خصوصاً در مقابل روس بلشویک کاملاً بموقع اجرا گذارده شود سیم جلوگیری از نفوذ مسلك بلشویکی در این قوم که بواسطه قریب و فاصله زمینه مستعدی آماده دارد و برای حصول این مقصد بلکه همه مقاصد وجود امنیت کامل در شهرها و در طرق و شوارع لازم است.

انگلیسیان میخواهند مقاصد سیاسی و اقتصادی آنها در ایران انجام بگیرد بی آنکه لازم باشد برای حفظ سیاست خویش متحمل ضرر مادی بگردند و بلکه بتوانند

ریاست سه ماهه ضیائی

میخارجی را هم که در ایام جنگ بجهت حفظ منافع خود در جنوب ایران بتأسیس پلیس نموده‌اند هر قدر بشود پس بگیرند و هم آرزو دارند بر مدت امتیازات ایرانی خود مخصوصاً نفت جنوب و بانک شاهی بیفزایند.

سردار سپه در مذاکرات خصوصی که با انگلیسیان داشته انجام این مقاصد را بدان میماند که وعده داده باشد چنانکه از اطراف صحبت‌های خودش که در مجالس خصوصی میکند آشکار میگردد.

بدیهی است بعضی از انتظارهای انگلیسیان با آمل ملی ماموافق است و آرزو داریم بانجامش کامیاب گردیم و بعضی از آنها مخالف مصالح مادی و معنوی ماست و آرزو مندیم که آنها بانجامش کامیاب نشوند.

خلاصه چیزیکه اندکی دست و بال سردار سپه را در سیاست خارجی باز گذارده است سیاست مدارا کردن با روس است که ضرورتاً روسها هم معامله متقابل میکنند و دولت میتواند از این مداراها انتهاز فرصت نماید.

انگلیسیان سردار سپه را آزاد گذارده‌اند تا بهر صورت بتواند در دل روسها رفته آنها را از خود مطمئن بسازد و بهمراهی خود با آنها ایشانرا امیدوار کند که بجای خود خود نشسته تجاوز هائی ننمایند و این سیاست هم بسیار بکار پهلوان میدان سیاست کنونی ما خورده است.

فصل بیست و هشتم

سردار سپه و نظامیان و واقعه قتل ایهبیری امریکائی

باید دانست یکی از مشکلترین کارهای سردار سپه راه بردن صاحبمنصبان ارشد قزاقخانه است که بعضی از آنها پیش از کودتا دارای رتبه بالاتر از رتبه وی بوده‌اند و باتفاق آنها کودتا کرده و آنها خود را در همه چیز شریک او میدانند بر آوردن همه توقعات آنها مشکل و جلوگیری از حسادت و رقابت با خنی ایشان خاصه جوانان جویای نامشان غیر ممکن بنظر می‌آید.

سردار سپه با ملاحظه بسیار و با سیاست خوف و رجا آنها را اداره میکند سالخورده گانشان را بدادن شغل حکومت نظامی در مرکز و ولایات و رسانیدن دست آنها بسر چشمه های مداخل گرچه جابرانه بوده باشد راضی میکند و جوانانشان را بتطیع و تهدید کردن میان امیدواری و ناامیدی نگاه میدارد و بهر صورت باشد نمیگذارد صدائی از سری بلند شود آنهم سر نظامی چه میداندا گرازیکی از آن سرها صدائی بلند شود ناراضیها دور او جمع میشوند و کار مشکلتر میگردد.

و بهر حال بودن سردار سپه در میان جمعی که بآنها سلام نظامی میداده است و اکنون آنها ناگزیرند بظاهر با او با خوشحالی و در باطن با بدحالی سلام بدهند و خود را نسبت بوی در حال تهدید جانی و مالی ببینند منظره موحشی را نشان میدهند ولی سردار سپه بابر دباری و باتدبیرات عملی این حوزه را راه میبرد و روز بروز از مشکلاتش میکاهد و در اینکار بروز لیاقت میدهد.

سردار سپه رؤسای ارشد از صاحبمنصبان مزبور را در قسمتی از کارهای لشگری و کشوری طرف مشورت قرار داده گاهی با هم مینشینند و صحبتهای دوستانه میکنند و در این مجامع نسبت بآنها اظهار فروتنی و رفاقت میکند و مانند پیش از رسیدن باین مقام با هر یک رفتار مینماید و این یکی از بهتر تدبیرهای اوست در آرام نگاهداشتن

سردار سپه و نظامیان و واقعه قتل امپری امریکائی

همکاران دیرینه خود بی آنکه هیچگونه خرجی را متضمن بوده باشد.

سردار سپه بعد از تبعید کردن شریک دودنای خود سید ضیاءالدین و استقلال در وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا دست و بالش برای بکار و داشتن صاحبمنصبان قزاق باز تر میشود و در بسط دادن قوه نظامی در اقطار مملکت اعضای حوزه اولی قزاق را بکار انداخته بعضی را در مرکز شغل مهم میدهد و بعضی را بعنوان امارت لشکر شرق و غرب و جنوب و شمال و یا بعنوان حکومت نظامی چنانکه از پیش اشاره شد باطراف میفرستد و گاهی بمصلحت آنها را امر میکند موقتاً برای پیشرفت کارهای کشوری کسوت نظامی خود را تغییر بدهند و هر امیر لشگری در هر نقطهئی از مملکت در کارهای کشوری و لشگری دارای همان اقتدارات میشود که سردار سپه در مرکز دارد بلکه بظاهر با تجمّل تر از رئیس خود رفتار میکنند و پیرایه ها بر خود میبندند و طولی نمیکشد که سردار سپه و امیر لشگرهای وی همه چیز مملکت و ملت را در قبضه قدرت در آورده آنچه در ظرف مدت یکصد و پنجاه سال دوره سلطنت قجر و پیش از آن نزد رؤسای ایالات و گردنکشان بزرگ در سرحدات و نقاط مختلف مملکت از ملک و مال و جواهر و اسلحه جمع شده بوده است بدست این جمیع میفتند و قسمت عمده بلکه مرغوب ترین آنها در تصرف سردار سپه درمیآید.

هر چه ملک مرغوب است هر خانه عالی است مالک یا بنا کننده اش نظامی است هر معامله نقدی بزرگ در مملکت میشود یکطرفش و یا هر دو طرفش نظامی است و بالاخره از میان نقدینه های تازه گرد آمده بانک پهلوی بوجود میآید و بدست نظامیان اداره میشود. گفتم بانک پهلوی بلی سردار سپه تا این وقت نام خانوادگی ندارد در این وقت لغت پهلوی را نام خانوادگی برای خود اختیار میکند و شخصی را که این نام خانوادگی را داشته و امیدوارند استعفاء بدهد و از این بیمد مؤسسه ها بناها خیابانها بندر ها و غیره باین نام خوانده میشوند و از جمله آنهاست بانک پهلوی که قسمت عمده سرمایه اش متعلق است بسردار سپه.

بانک پهلوی علاوه بر فوائد مادی و معنوی عمومی و خصوصی که دارد تأثیر سیاسی مهمی هم مینماید و آن این است که بانک شاهی ایران و انگلیس که غیر از

بانک رهنی روس که اکنون از میان رفته است رقیبی در ایران نداشته و خود زمامدار مطلق امور بانکی این مملکت بوده است و از ایجاد شدن رقیبی تا آنجا که میتوانسته است جلوگیری نمیکرده تصور نمیکرده است روزی بشود از سرمایه های داخلی مملکت بانکی ایجاد شود که تکیه گاه آن قوه نظامی قابل اعتنائی بوده باشد و باسیاست بازیهای بانکی خارجی دست از تعقیب کار خود بردارد تأسیس بانک پهلوی برخلاف این تصور بانک شاهی بوده است و بما نوید میدهد که بزودی بتوانیم بآرزوی دیرینه ملیون که تأسیس بانک ملی است چنانکه در جلد دوم این کتاب نوشته شد رسیده بایه اوضاع داد و ستد نقدی مملکت را در معجرای طبیعی و قانونی خود بیندازیم.

خلاصه سخن در قدرت و نفوذ نظامیان بود در سرتاسر مملکت اینک بزرگترین اسباب دست آنها برای اعمال نفوذ و قدرت خود اشاره نمایم.

بزرگتر وسیله در دست قدرت امراء لشکر و زبردستان آنها در همه جای مملکت موضوع لزوم خلع سلاح قوای غیر نظامی مملکت است از ایلات و عشایر و غیره. البته باید تصدیق داشت که برای امنیت مملکت گرفتن اسلحه از دست اشخاص غیر نظامی از واجبات است و سردار سپه در اقدام باین کار با مشکلات بسیار که دربر دارد خدمت مهمی را بجا میآورد و در عین حال هم باید دانست که اجرا کنندگان حکم خلع سلاح یعنی امراء لشکر و زبردستان آنها در راه استفاده های شخصی بهانه بزرگی بدست آورده اند و صورتی بخود گرفته است که اگر حقایق احوال جاری در اجرای این حکم در سرتاسر مملکت عکس برداشته شده در برابر نظر اعتبار گذارده شود صورت موحش تأسف آمیزی را نشان میدهد از سختیها و بدبختیها که دربر دارد باین وصف چون شخص سردار سپه از تمام آن افراد بهتر است اگر شمه ای از متمکاریهای مزبور بگوش او برسد با اینکه نمیخواهد نظامیان ارشد را برنجاند باز تا آنجا که بشود از تجاوزاتشان بزبردستان جلوگیری مینماید و بهر حال در عین بد رفتاری نظامیان در همه جا با مردم و متمکریها که واقع شده و میشود باید اعتراف داشت که قوه نظامی نوری در زمان کم کار خوب هم برفع مملکت بسیار کرده است. نظامیان از یک طرف بتکمیل عده و انتظامات داخلی خود و تهیه ذخائر جنگی

سردار سپه و نظامیان و واقعه قتل امیری امریکائی

و غیره پرداختند و از طرف دیگر بتسطیح و اربابه رو کردن طرق و شوارع و تأسیس بلدیه ها در شهرهای بزرگ و کوچک و توسعه و ایجاد خیابانها و معابر و فراهم آوردن وسایل تفریح و تفرج برای خلق از تیاترها و سینماها و اصلاح قهوه خانه ها و مهمانخانه ها پرداخته یکمترتبه در مرکز ولایات اصلاحات شهری و طرق و شوارعی با هر قوه ای که میسر بود گرچه موجب اتلاف نفوس و تصرفات نامشروع در اموال غیر میشد شروع گشت از یکطرف بیکاران را بکار واداشتند که زمینه برای افکار دیگر حاضر نشود و از طرف دیگر سرکارداران و دارندگان را بتفنیهای تازه مشغول کردند تا صدائی از سری بلند نگردد.

عملیات نظامیان در داخل مملکت تولید هیجان و ایجاد حس کار کرد و در خارج صدای مملکت را بلند نمود و ضرورت تجدید خواهان بجانب سردار سپه متوجه گردیدند خصوصاً که بواسطه علاقمندی شخص او بآبادی مملکت و بتیمیه وسایل جنگی و ظهور زمینی و هوائی و تلگراف بی سیم و کارخانجات و غیره که همه در ایران تازگی داشت مردم تجدید خواه را سرگرم نگاه میداشتند و دلای علاقمند را جلب میکردند. و از همه بهتر نمایشهای لشکری او بود که سربازهای مفلوک ژولیده بشغل قصابی و غیره مشغول را مردم در لباسهای فاخر وطنی و با اسلحه های نو ظهور در صفهای منظم نظامی مشاهده کرده لذت میبردند گرچه قهرمان ما مدرسه عالی ندیده و خارجه زفته است اما دارای ذوق سرشار و جر برزه ذاتی و صاحب صفتهای نیکوئی است که بر صفات نکوهیده اش برتری دارد و از همه مهمتر صفت بردباری و تحملی است که از یک شخص دارای خشونت نظامی و حس آتشباری دور بنظر میآید سردار سپه میتواند افکار و آرزوهای خود را در دل و سرخویش پنهان نگاه دارد و علالت باطنی را از اشخاص در زیر پرده لبخندهای ساختگی مستور کند بطوریکه طرف مقابل بزودی درک ننماید گرچه این صفت را نمیتوان از صفات نیکو شمرد اما برای یک سیاستمدار اسباب کار خوبی است.

اما صفتهای نکوهیده اش طمعکاری و تملق دوستی در رأس آنها قرار دارد و فحاشی و بدزبانی که دارد از قدر و مقام او میگذرد سردار سپه میخواهد بگوید

فصل بیست و هشتم

هرچه هست اوست و هر که هرچه بکند از اوست و نمیخواهد اندک توجه را از خلق نسبت به کسی ببیند و یا بشنود گرچه آن شخص خدمتگذار حقیقی نسبت به مملکت بوده باشد.

سردار سپه اگر بتواند گریبان خود را از چنگ صاحب منصبان ارشد قزاق نجات بدهد تا بتواند بسبب این کار به بسیاری از کارهای مهم دیگر کامیاب شود برای جمع مال کردن و تکثیر ضیاع و عقار نمودن خود جدی قائل بگردد و هم اشخاص تحصیل کرده بی طمع و وطن دوست را اگرچه عد دشان کم است دور خود جمع نماید و بتشویق از آنها کردن بر شماره ایشان بیفزاید و با مخدول و منکوب ساختن خیانتکاران از عده آنها بکاهد شاید بتواند در آینده نزدیکی از دست رفته های مملکت را دو باره بدست بیاورد.

اینک بحال و کار چند تن از صاحب منصبان ارشد قزاق شرکاء کودتای سردار سپه اشاره نمایم یکی از آنها محمود خان انصاری است که امیر اقتدار لقب دارد و از پیش نام برده شده و عبدالله خان طهماسبی که مردی متهور و دارای عزم و اراده است و کریم خان بوذرجمهری که بشغل بنائی میپرداخته بعد قزاق شده و صاحب منصب گشته شخص عامی پشت کارداری است و خدایار خان که مردی خود پسند و منفعت پرست است و دیگر محمود خان آبرو احمد خان و محمد حسین خان و غیره که اغلب دارای درجه های سرتیپی و سرهنگی میباشند و همه خود را شریک کودتا می شمارند و هر یک میخواهند سردار سپه دوم بوده باشند و بعضی از آنها بدوم بودن هم قناعت ندارند.

در میان این جمع دو تن بیش از دیگران طرف اعتماد سردار سپه میباشند اول کریم آقا خان بوذرجمهری و دوم محمود امیر اقتدار است و دو تن بیشتر مورد بدگمانی او هستند اول عبدالله خان طهماسبی دوم احمد خان است.

سردار سپه کریم آقا خان را کفیل باندیه تهران میکند و کارهای شخصی خویش که قسمت عمده اش جمع دین و تزئید روزمره ضیاع و عقار است با و میسپارد و او هم از بخوبی اداره کرده خاطر سردار سپه را از خود راضی میکند بوذرجمهری در خرابی و آبادی شهر تهران از خیابانها و میدانها و خانه ها کیسه خود را پر میکند و بسردار سپه

سردار سپه و نظامیان و واقعه قتل ایبری امریکائی

نیز سود بسیار میرساند و همان اندازه که بخراب و آباد کنندگان سود میرسد صاحبان آنها زیان میبینند خصوصاً که اینکار از روی نقشه اساسی علمی نابتی نیست و گاهی خرابی و آبادی يك محل مکرر واقع میشود و صاحبش از هستی ساقط میگردد.

سردار سپه محمود خان انصاری را حاکم تهران میکنند و او حکومت با اقتداری مینماید و عبدالله خان طهماسبی را والی نظامی آذربایجان میسازد و او در آن مملکت پر آشوب قدرت نمائی کرده گردنکشان آن ایالت را که همه وقت مورد ملاحظه دولتها و حکومتها بوده اند محو ساخته دارائی آنها را ضبط مینماید و سرآمد ایشان اقبال السلطنه ماکوئی است که در جای خود سلطنت میکرده خزانهائی داشته که طلای مسکوک آن در کمتر نقطهئی از نقاط مملکت وجود داشته است با مهمات جنگی بسیار طهماسبی با اقبال السلطنه حمله کرده او را دستگیر میسازد و بالاخره اعدایش نموده تمام دارائیش را ضبط میکند و البته قسمت عمده اش بسردار سپه میرسد.

طهماسبی خیابان و سیعی در وسط شهر تبریز احداث میکند و در آبادی شهر مزبور و دیگر شهرهای آذربایجان سعی بلیع مینماید و مردم قدر دان آن ایالت اورادر حسن موفقیت و آبادیهای مزبور همه گونه مساعدت مینمایند راههای عمده این ایالت را که قافلانکوه بزرگترین خارهای سنگین آن راههاست همه را صاف و ارا به رو مینماید گر چه جمعی از کارگران در قافلانکوه در سرمای زمستان که در تحت او امر نظامی اجبار آکار میکرده اند بی دست و پنجه شده و بتلف شده باشند.

باینوصف رفتار طهماسبی که بار و حیات خاق آذربایجان مناسبت داشته طوری او را مورد توجه مردم آنسامان میسازد که اسباب بدگمانی سردار سپه میشود و حق هم داشته است بدگمان بشود سردار سپه برای اینکه مردم آذربایجان را بخود متوجه بسازد و از نفوذ رقیب خویش در آن سرزمین بکاهد مکرر با آذربایجان مسافرت میکند و با خلق آنجا فوق تصور ایشان ملایمت و عهد بانی مینماید و وعده میدهد همه ساله سفری بآنجا بنماید و بالاخره دریکی از مسافرتهاى خود بتبریز بطهماسبی وعده وزارت جنگ داده باین بهانه او را از تبریز بکنده بتهران میآورد و بظاهر وزیر جنگ میشود و حاکم نظامی تهران اما در باطن تحت نظر گرفته شده و هیچ کاره.

سردار سپه چنان روی خوش بظهماسبی نشان میدهد که تصور میشود او را کاملاً از خود مطمئن ساخته باشد در صورتیکه ظهماسبی میداند همه ظاهر ساز نیست اما چاره‌ئی ندارد مگر مدارا کند و همان معامله را که میبیند عیناً بجا بیاورد ظهماسبی در عین کار وزارت جنگ و حکومت تهران چون هیچ کاره است بخیال میفتد از روانی قلم خود استفاده کرده تاریخ پهلوی را بنویسد سردار سپه هم او را بانجام این خیال تشویق میکند بدو سبب یکی آنکه مدتی سرش باینکار گرم بوده باشد و دیگر آنکه مدح و ثنای خود را بقلم حریف خویش با هر چه در بردارد از مبالغه و اغراق باقی بگذارد. ظهماسبی کتاب را بزودی مینویسد و بصورت زیبایی بطبع میرساند بی آنکه بسیاری از مندرجات آن معنقد بوده باشد بلکه نقطه نظرش تنها جاب قلب سردار سپه بوده است این کتاب طبع و نشر میشود بی آنکه در آنچه در دل و دماغ مادی و مدح و ممدوح از بغض و کینه بوده است اندک تغییری داده باشد.

سردار سپه احمد خان را والی لرستان میکند و او در گرفتن و بستن و کشتن گردنکشان آسمان دریغ نمیدارد که یکی از مهمترین آنها میر سید حسن خان سردار امجد الشتری است و در جلد سیم این کتاب در ضمن اردوی نظامی ساختن نظام السلطنه مافی برای آلمانها در جنگ عمومی نام برده شده است.

این سردار بدست احمد خان امیر لشکر غرب گرفتار شده سردار میرود و دارائی بسیار اوضاع میشود و باید دانست که انتظام کار لرستان از کار دیگر ایالتها مشکلتر و طرف شدن با آنها با وجود پناهگاههای طبیعی دارند کار آسانی نمیباشد و با این وصف قشون جوان ما با اسلحه‌های نوظهور و طیاره‌های بمب انداز که میتواند آن پناهگاهها را نیز ویران سازد بخلع سلاح نمودن آنها کامیاب میگردد و غارتگران را بفلاح و زراعت و میدارد بعد از لرستان ایالت فارس است که امن کردن آنجا آسان نیست چه علاوه بر اختلافات ایالتی و استعداد های جنگی غیر نظامی وافر در ایلات و عشایر و در نزد خوانین بزرگ موقع جغرافیائی آن ایالت و وقوع آن در جوار دریای هند و وجود نفوذ سیاسی و اقتصادی دولت انگلیس در آن حدود و مسئله مهم نفت و کمپانی انگلیس بر مشکلات انتظامات فارس و خلع سلاح کردن ایلات و عشایر

سردار سپه و نظامیان و واقعه قتل ایامبری امریکائی

آنها و خاتمه دادن بمملوک الطوائفهای آنجا افزوده است سردار سپه در کار فارس بملاحظه سیاست انگلیس بملایمت رفتار میکند و بآوردن قوام الملک مهمترین خوانین فارس و اسماعیل خان صولت الدوله رئیس ایل قشقائی بتهران باسم نمایندگی مجلس شورای ملی و مصونیت قانونی نمایندگان مجلس و سرگرم کردن آنها بتعیشات و تفریبات رفته ابواب جمعیههای ایشانرا در تحت قدرت نظامیان در آورده کار مشکلات فارس را باین تدابیر آسان مینماید.

از ایالتهای ایران دو ایالت است که بدان مینماید که از دائره حکومت این مملکت خارج شده باشند یکی بلوچستان و دیگر خوزستان.

قوة نظامی کرمان که تحت امر محمود خان امیر لشکر آیرم است کم کم بطرف بلوچستان پیش رفته قسمتی از آن مملکت حاصلخیز را که بنام بلوچستان ایران در مقابل بلوچستان انگلیس که در این قرن تولید شده باقیست بتصرف در آورده رئیس گردنکشان آنجا دوست محمد خان بلوچ را گرفتار کرده بتهران میآوردند و پس از فرار کردن او از مرکز و دوباره بدست آمدن و اعدام شدنش کار انتظام بلوچستان هم آسان میشود و اما خوزستان بدو جهت کارش مشکل است یکی بواسطه آنکه مؤسسات کمپانی نفت ایران و انگلیس وسعت زیاد یافته و انگلیسیان از بی وضعی دولتهای پیش استفاده کرده مداخله های نامحدود در آن ایالت مینمایند و بمأمورین ناتوان بلکه اغاب نادان دولت رخنه نمیداده اند مأمورین مزبور هم که از خود و از مرکز نا امید بوده اند خود را مجبور میدیده اند فرمانبردار آنان بوده باشند از این جهت تمام قدرت در دست کارکنان کمپانی افتاده است و محدود ساختن آنها علم و قدرت و جرئت هر سه میخواهد.

سبب دوم اشکال کار خوزستان وجود شیخ خزعل محرمه ایست که سالهاست خانواده اش در آنجا ریاست داشته اند و خودش در سایه بستگی باطنی بانگلیسیان در روزگار فقرت ایران قدرت و نفوذ فوق العاده در تمام خوزستان یافته است و بدان میماند که استقلال برای خود قائل شده باشد و دولت مرکزی را هیچ بشمارد.

خزعل هرگز بتهران نیامده است گاهی نماینده فرستاده تحف و هدایائی بر رجال

فصل بیست و هشتم

دولت داده و بکار خود پرداخته است هر حاکم که از طرف دولت بخوزستان میرفته است بعد از استقرار یافتن در مرکز ایالت، ناچار بوده سفری بمحمره کرده سلام آه میخته بطمکاری بشیخ نموده با حاجت بر آورده شده باز گشت نماید.

در آن ایام که انگلیسیان میخواستند در باطن بصره و نواحیش را در قبضه قدرت خود نگاهدارند و مخصوصاً بعد از آنکه آلمانها بکشیدن راه آهن بغداد پرداخته اند و بصره منتهی الیه آن میشد برای حفظ مصالح سیاسی و اقتصادی خود در جنوب ایران و در شط العرب و بلکه برای حفاظت هند بدست انداختن روی بصره و اطراف آن بیشتر علاقمند شدند و سازش کردن بارؤسای اعراب آن ناحیه و همراه کردن آنها را با سیاست خود پرداخته از هر گونه مساعدت مادی و معنوی درباره آنها دریغ نمیکردند و حتی از ذخائر جنگی بآنها دادن هم مضایقه نمینمودند خزع که از يك طرف سرحددار ایران و تابع این مملکت بود و از طرف دیگر غالباً در فشار مأمورین طمعکار عثمانی واقع بود دولت ایران هم استعدادی در خوزستان و در بنادر فارس نداشت صلاح کار را در آن دیده بود که خود را باطناً در آغوش انگلیسیان بیندازد تا از پول و اسلحه آنها استفاده کند و آنها هم او را در مقابل خدمتی که سیاستشان میکند از شر عثمانیان و بلکه از بد رفتاری که دولت ایران بخواهد نسبت باو بکنند نگاهداری نمایند.

مغلوب شدن آلمان و عثمانی در جنگ عمومی و آمدن بین النهرین در تحت حمایت انگلیس و تمرکز یافتن قوای جنگی دریائی و صحرائی و هوائی بسپار انگلیس در بصره و نواحی آن و اقتدار پیدا کردن دولت ایران با حسن رابطه با انگلیسیان احتیاج آنها را از نگاهداری خزعلهای آن اطراف بر طرف میسازد و توسعه دائره مؤسسات نفت در آبادان و مسجد سلیمان و غیره آنها را و امیدارد پیش آمدهای نظامی در ایران آنها را حاضر میکند که بگذارند نفوذ قوای لشگری و کشوری ایران بخوزستان و بنادر برسد و از قدرت دولت برای حفظ مؤسسات خود استفاده نمایند در این صورت وجود خزع در محمره با خود سریها که دارد با این سیاست منافی خواهد بود و دیگر آلت کند شده بی مصرفی است که باید دور بیفتد و بعد در جای خود خواهد خواند که

سردار سپه و نظامیان و واقعه قتل ایمری امریکائی

این کاردبی مصرف را بجهت تدبیر و باجه اسباب دور میندازند خلاصه دولت سردار سپه در صدد آبادی خوزستان بر میآید و عملیات دولت در آن ایالت هم هرنگ عملیات اود در دیگر ایالتها میگردد و خوزستان خراب رو بآبادی میگذازد .

خصوصاً که راه آهن جنوب از آنجا شروع میشود و قسمتی از راه آهن مزبور که در تجارت انگلیس و در کارهای مربوط بنفت بیشتر محل حاجت است و سالیانست انگلیسیان نظر دارند این قسمت از راه آهن ساخته شود بسرعت تمام انجام میگردد و کم کم خود را بدزفول رسانیده با تائینی بطرف تهران میآید تا کی بمنزل برسد .

اینک چند کلمه از کردستان گفته شود دیرگاهی است انگلیسیان نظر دارند میان روسیه و ترکیه و ایران کردستان مستقلی ایجاد کنند و آنرا تحت حمایت خود نگاهدارند برای مصالح سیاسی که دارند بدیهی است اجرای این نقشه برای ایران و ترکیه زیان دارد زیرا که کردستان ترک و کردستان ایران ضمیمه کردستان مستقل میگردد . در اینوقت که ترکان بعد از برهم خوردن دولت آل عثمان و اساس خلافت اسلامی در آن مملکت روح تازه سلحشوری بخود گرفته ترکیه در میان دولتهای قوی پنجه دارد سرسبز میشود پیشرفت سیاست استقلال کرد برای انگلیسیان از طرف ترکیه البته دچار اشکال خواهد بود .

و نیز از طرف ایران که انگلیسیان خود را طرفدار پیشرفت کار سردار سپه میدانند و نمیخواهند اسباب رنجش او را فراهم کنند مسئله ایجاد کردستان مستقل را عجله تعقیب نمیکند پیش آمد هاهم در ایران و در بین النهرین لزوم تعجیل کردن در اینکار را ایجاب نمینماید در این صورت حکومت نظامی ما بسرعت در کردستان نفوذ مییابد بی آنکه مانع سیاست بیگانه در پیش پای عملیات آنها خود نمائی کند با ترکان هم هر طور باشد در مسائل مربوط بکردستان سازش میکنند اینجا مناسب است بعملیات و نظریات سردار سپه در مازندران اندکی مفصلتر قلمقر سائی شود مازندران وطن حقیقی سردار سپه است و بان ناحیه بیشتر از دیگر نواحی مملکت نظر دارد حسادتها و رقابتهای تازه و کهنه هم البته با خوانین عمده آن ایالت در کار بوده و هست .

سردار سپه آرزو دارد مالک تمام املاک مازندران بشود دفائن و خزائن از جواهر

فصل بیست و هشتم

فرپول و اشیاء نفیس خود را که شاید خود او هم نتواند درست حساب آنها را نگاهدارد در آنجا جمع کند و مطمئن باشد اگر روزی از این مقام افتاد خواهد توانست آنجا زندگانی اربابی کرده دارائی هنگفت خود را حفظ کند و از روی این نظر است حکامات در آنجا میسازد و اسباب مدافعه فراهم مینماید غافل از آنکه همکاران و همفکران او که همه وقت در همه جای دنیا پیدا شدند و با این گونه هوسهای آینده خود را تأمین شده تصور میکردند هرگز بآرزوهای خود نرسیدند.

سردار سپه اگر برای خودش این تلاش را میکند که همه ایران اکنون برای او مازندران است و باید با حسن رفتار با خلق کاری بکند که تا زنده است همه جای ایران مال او بوده باشد و اگر برای بازماندگانش میکند باید بداند که بعد از او اگر همه ایران برای بازماندگانش باقی نماند مازندران هم با هر گونه سند مالکیت حقیقی یا اجباری که در صندوقچه های آهنین ذخیره داشته باشد باقی نخواهد ماند و حق راه خانه صاحبش را میشناسد گرچه از چاله ها در آید و بچاه ها بیفتد.

سردار سپه از قلع و قمع کردن هر کس که در مازندران مانع رسیدن او بآرزوی خویش تصور کند بهر وسیله باشد دریغ نمیکند پسر ها را که خطر مزاحمتشان بیشتر است از پیش بر میدارد و پدر ها را از داغ آنها بدق میکشد و یا بخود کشی و امید دارد. سردار سپه بگرفتن املاک کوچک از دست خوانین جزء آسانی که آیه یاب میگردد ولی نقطه نظر مهم او متصرفات محمد ولیخان سپهسالار اعظم است که مکرر در این کتاب نام برده شده است. و اول ملاک است در مازندران و یکی از متمولین درجه اول است در ایران.

سردار سپه با تمام قوت فکری و عملی نقشه گرفتن املاک سپهسالار را تعقیب میکند و جان سپهسالار و پسرش بر سر این کار میرود و بالاخره سردار سپه مالک نور و کجور و تنکابن میشود و قسمتهای دیگر مهم آن ایالت را نیز بتصرف خود در میآورد و بومهن را که نزدیکترین نقاط دارائی مازندران اوست بتهران مرکز عملیات قرار میدهد.

بدیهی است در کار اصلاح و تسطیح طرق و شوارع که سردار سپه برای آبادی

سردار سپه و نظامیان و واقعه قتل ایمیبری امریکائی

مملکت و عملیات نظامی بآنها علاقمند است بشو سه کردن و ارا به رو نمودن راه
ناهموار و سخت مازندران که پادشاهان صفوی هم با سعی و با خرج بسیار هم نتوانستند
این راه را درست بسازند و جز با قاطرهای بومی غادت کرده مازندران بآنجا سفر
کردن مشکل بود علاقه مخصوص دارد .

سردار سپه در اینکار کوشش بسیار میکند و تمام قوای راه سازی را در آنجا بکار
میبرد و باختسارت جانی يك عده از نظامیان بالاخره راه مازندران ارا به رو میشود و کار
آمد و شد بآن ایالت پر نعمت آسان گشته بدان میماند که مازندران بتهران نزدیک شده
باشد و مرکبات و دیگر حاصلهای درختان بار آور مازندران و حاصلهای زمینی از برنج
و غیره و معدنیش در بازار تهران ارزان و فراوان میشود بزرگتر عملیات که در مازندران
میشود ساختن راه آهن شمال است که از بندر شاهپور کنار دریای خزر بتهران کشیده
میشود و قسمتهای مسطح آن بزودی ساخته میشود و قسمتهای کوهستانی که محتاج کوه
شکافتن و تونل زدن است بتدریج پیش میرود .

و اینکه آیا این نقشه راه آهن کنونی چه در جنوب و چه در شمال غیر از آن
قسمت که از پیش نوشته شد بکار مؤسسات نفتی انگلیسیان میخورد و البته دائره میماند
باقی بچه صورت تمام میشود و بچه صورت باقی خواهد ماند و سود و زیانش کسدام
بر دیگری غایب خواهد داشت موضوعی است که نه نگارنده در این موضوع تخصصی
دارم و نه این تألیف گنجایش بحث و تحقیق در این گونه موضوعات را دارد .

چیزی که در عہایات سردار سپه بیشتر موجب امیدواری است این است که
سردار سپه با اینکه خود مدرسه ندیده است بمدرسه معتقد است چه بمدارس کشوری
و چه بمدارس لشگری و در توسعه معارف همراه است ازوم تأسیسی يك او نیورسیته
کامل را در تهران مکرر مذاکره میکند و هم در توسعه مدارس نظامی سعی بلیغ مینماید
هر سال يك عده صاحب منصب جوان تازه از از مدارس نظامی در آمده را برای تکمیل
تحصیلات بخارج میفرستد و نواقص عامی و عملی و اخلاقی نظامیان رفته رفته برطرف
میگردد خصوصاً که طولی نمیکشد چنانکه خواهید خواند خدمت نظامی اجباری
میگردد و احتیاج بتوسعه دائره معارف لشگری بر زیادت میشود .

فصل بیست و هشتم

و باید دانست که سردار سپه در تکمیل امنیه و نظمیه اهتمام بسیار کرده هر دو اداره را وسعت و ترقی داده است برای نظمیه مرکز و ولایات مدرسه تأسیس شده اشخاص تحصیل کرده خوش اخلاق و وظیفه شناس کم کم دارند جای شیره کشهای بد همه چیز را میگیرند و بزمان کم و بیش از آنچه انتظار میرفته وضع و ترتیب نظمیه‌ها تغییر میکنند و رو به تکمیل میرود.

سردار سپه بخبرهای خصوصی نظمیه که نزد او فرستاده میشود ترتیب اثر میدهد در صورتیکه خبرهای بی اصل که از روی اسباب‌چینی است هم در میان آنها مکرر هست و بد بختیها برای مملکت و بیشتر برای اشخاص تولید میکند.

شنیده میشود گاهی یکی از اعضای حوزه های فساد که بانظمیه هم مربوط هستند راجع بکسی نزد سردار سپه سعایتی میکند و بعد از یکی دو روز سردار سپه جزو خبرهای رسمی نظمیه راجع بهمان شخص بیچاره خبر بدی میخواند و قطع حاصل میکند بصحت آنچه شنیده است و طرف را هر که باشد دچار زحمت مینماید، و این ترتیب کار فتنه انگیز رفته رفته دارد بد گمانی او را باشخاص زیاد میکند و عاقبت خوشی ندارد در پایان این فصل بیک واقعه تأسف انگیز اشاره نمایم.

عملیات سردار سپه و نظامیان در ولایات و در تهران همان اندازه که تجدد خواهان را بر سیدن روزگار بهتری امیدوار کرده در مذاق کهنه پرستان و روحانی نمایان تلخ آمده عوام روا میدارند بخرافات آئین نما بیش از پیش اهمیت بدهند و نظامیان را بی دین و بی عقیده بخوانند.

خصوصاً که مجلسیان بر سردار سپه فشار آورده اند که با دائر بودن مجلس شورای ملی حکومتهای نظامی را در مرکز و ولایات تلفو نماید و او در ظاهر موافقت میکند و برای محکمتر برقرار نمودن آنها بدست نظامیان و نظمیه های مرکز و ولایات آشوب طلبان با اقدامات فتنه انگیز تشویق میشوند و در همه جا آثار فتنه و فساد هویدا میگردد و در مرکز از همه جا بیشتر و عمده آن فساد ها بعنوان حمایت از دین و عواید مذهبی است برای جلب توجه عوام این است که بعنوان بروز کرامت از امامزاده ها و حتی از سقاخانه ها روضه خوانیها در سر گذرها با فریاد و فغانهای بسیار بر پا میشود و هیچانی که صورت

سردار سپه و نظامیان و واقعه قتل ایمری امریکائی

آن در راه دیانت است و باطنش از يك طرف بر ضد عملیات تجدد پرور نظامیان و از طرف دیگر از روی سیاست برای اثبات لزوم ابقای حکومت نظامی با وجود دائر بودن مجلس شورایی ملی در همه جا آشکار است.

در این احوال سقاخانه می که در کنار خیابان حسن آباد تهران است نزدیک مریضخانه دولتی تا بازار فروش امتعه دکاکین اطراف خود را گرم نماید سری بمیان سرها انداخته يك شب جمعه که شمع و چراغی برای نذر و برآمدن حاجت در خود میسند شهرت میابد علیلی را که بآن توسل بسته شفا داده است و یکمرتبه تمام قوای مذهب نمای ضد نظامیان از یکطرف و سیاست نظامیان در دامن زدن بآتش فتنه ها از طرف دیگر در اطراف سقاخانه مزبور تمرکز یافته خسته و ناتوان و حاجتمند بسیار در سقاخانه اقامت نموده و چون فضای خیابان گنجایش آن جمعیت را نداشته و دست توسل جوین بدامان پنجره های ریسمان بسته شده سقاخانه نمیرسیده از اطراف صد ها نخ طولانی یکسرش بدست يك علیل حاجتمند و سر دیگرش بینجره سقاخانه بسته شده منظره غریبی را نشان میدهد و این مردم چند روز آنجا اقامت میکنند بی آنکه کسی مختصر مقصودی حاصل کرده باشد مگر حکومت نظامی بظاهر لغو شده که در اثر این واقعه بکرامت سقاخانه و با نظمیة تهران در اظهار بیعلاقگی از روی سیاست بحفظ امنیت که دوباره بشدت در سرتاسر مملکت برقرار میگردد بی آنکه مورد اعتراض کسی واقع بشود شرح مطلب آنکه .

یکی از این روز ها ایمری نام قونسول جوان بی تجربه امریکائی صبحگاه بصرافت طبع خود و با بفریبی که از دیگری خورده باشد دورین عکاسی خود را برداشته کنار این جمعیت آمده میخواهد عکس این منظره عجیب را بردارد که یکی از عوام متعصب و با از مفسدین متقلب فریاد میکند نگذارید این خارج مذهب برای سخریه کردن بدین ماءعکس بردارد مردم میشوند و آزار بسیار بآن جوان مینمایند در اینحال پلیس دخالت کرده میخواهد او را بنظمیه ببرد و با وجود بودن در دست پلیس جراحت متعدد باو وارد میشود و در تخت خواب مریضخانه نظمیه جان میدهد و اینکه ایمری بصرافت طبع خود باینکار اقدام کرده با از طرف دیگری تشویق شده است و بر فرض

دوم آیا این قضیه نابهنکام با دلشنکیهایی که بیودن مستخدمین امریکائی در رأس مالیه ماهست ارتباطی دارد یا نه و اینکه سیاست خارجی دیگر که میکوشد امریکائیان را از خیال قرض دادن مبلغ هنگفتی بایران برای اصلاحات اساسی که در نظر است بازدارند ربطی دارد یا نه صحبت بسیار است اما برنگارنده در این نظریات حقیقتی مکشوف نیست و بیشتر حدس دیزنم پیش آمدی اتفاقی بوده خبث فطرتی از مردمی فتنه جو بروز کرده چنین کار ننگین در قرن بیستم در پایتخت ایران در وسط روز در ملا عام رویناده باشد. دولت امریکا پس از تحقیقات دانست دولت ایران تقصیری نداشته باعدام کردن یکی از اشرار که رجالهائی را بقتل قوندسول تهییج میکرده و بگرفتن مبلغی به عنوان خونبها که آنرا هم برای تحصیل کردن يك عده شاگرد ایرانی در امریکا اختصاص دادند از این قضیه در میگذرد و کسانی که نمیخواستند کار قرض دادن امریکائیان بایران سربگیرد بآرزوی خود میرسند.

فصل بیست و نهم

دو قهرمان لشگری و کشوری

در طی نگارشات جلد سیم از این کتاب و همین جلد نام این دو قهرمان مکرر برده شده است گرچه بر حسب زمان نگارش بقیه شرح سال این دو کشته شده در راه وطن و عاقبت کارشان دیر شده باشد ولی شاخ گل هر کجا که میروید گل است و برای ادای وظیفه وجدانی این فصل را بنام این دو مجاهد پاکدل نگاشته روان آنها را شاد مینماید.



کلنل محمد تقی خان

کلنل محمد تقی خان آذر بایجانی
و میرزا کوچک خان جنگلی گیلانی
دو قهرمان فصل بیست و نهم کتاب من
همیشه اندر چه لغت کلنل بیکانه است
اما چون باین لغت معروف شده بر ای
آسانی در نگارش بهمین اسم نگارش
میابد .

در میان جوانهای وطن دوست
ایرانی که نگارنده آنها را میشناخته
است مخصوص در میان لشکریان
کلنل یکی از خوبان بلکه برگزیدگان
ایشان بوده است .

کلنل دارای صفات نیکو و اخلاق
پسندیده بود و دوست و دشمن
بیکادمانی و وطن دوستی و بیعلاقگی
او بمال دنیا اعتراف داشتند .

فصل بیست و نهم

کلنل. میان روح زمخت نظامی که آثارش از صورت وی هویدا بود با روح لطیف ادبی که ظهور آن از دل شیدای بر محبتی انتظار میرود جمع کرده دومی نیز از لبخندهای شیرین و نگاههای پر عاطفت او آشکار میگشت براستی این جوان مجسمه غرور نظامی و عاطفت ادبی بود و این غریب است .

نگارنده وصف این جوان سلحشور را پیش از آشنا شدن با او شنیده بودم و در سال یک هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴ هـ) در ایام مهاجرت در کرمانشاهان چنانکه در فصل سی و هفتم از جلد سیم این کتاب نگارش یافته است با او آشنا شدم.

کلنل حاکم نظامی کرمانشاهان شد و نگارنده در کمیته دفاع ملی کارروائی داشتم پس از معاشرت نمودن دانستم آنچه در باره او بگوشم رسیده بود کمتر بوده است از آنچه بچشم خود دیده ام و این هم نادرالوجود است کلنل که دورا دور مرا میشناخت از آشنائی نزدیک بموجب فطرت پاک خود از این آشنائی اظهار خشنودی مینمود .

کلنل حکومت نظامی را در کرمانشاهان از طرف کلنل پپ آلمانی که اداره کننده قوه مدافعین ملی بود دریافت کرد بی آنکه متذکر مضرت آن بوده باشد نگارنده او را متذکر ساخت و فوراً حکم مزبور را رد کرد در صورتیکه ملیون به حکومت او همه رضایت داشتند ولی نه باین ترتیب این بود که بعد از رد کردن آن حکم از طرف مقام ایرانی صلاحیتدار همان حکم برای او فرستاده شد و بکار خود پرداخت .

در موقع شکست خوردن اردوهای ملی ایرانی و عساکر بکمک آمده از طرف عثمانی و غلبه قشون روس در کرمانشاهان و عقب نشینها و آمدن قشون روس تا نزدیک خانقین و حمله کردن این جوان رشید باتفاق سر هنگ حبیب الله خان شیبانی با عده کمی از ژاندارمری بر قشون هنگفت روس و تار و مار کردن آنها صدای رشادت او نه تنها در عراق عرب بلکه در استانبول و برلین هم طنین انداز گشت چنانکه از پیش نوشته شده .

کلنل پس از افتادن بغداد بدست قشون انگلیس و خاتمه یافتن کار مدافعه ملی کردن ملیون ایران در غرب وطن با استانبول و برلین میرود و شرح آن مسافرت را او خود نگاشته در رساله ای که بنام وی در اداره ایران شهر در برلین طبع شده منتشر گشته

دو قهرمان لشکری و کشوری

است و نگارنده نمیخواهد آنچه را در آن رساله بقلم خود او و یادوستانش نوشته شده اینجا نقل نمایم بلکه میخواهم اطلاعات خصوصی خود را بنویسم.

کلنل پس از توقف طولانی در برلن و اشتغال بکارهای نظامی زمینی و هوایی بامید خدمتهای بهتری بوطن خویش بر میگردد بی آنکه بقدردانی وحقشناسی کسی نسبت بخود اعتمادی داشته باشد.

در سال یکهزار و سیصد و سی و هشت (۱۳۳۸هـ) در تهران باجامه کشوری برنگارنده وارد شد از دیدار او خرسند شدم و علت تغییر لباس دادن او را پرسیدم گفت چون از روحیات کنونی اداره ژاندارمری آگاه نبودم نخواستم باجامه لشکری وارد شوم که تکلیفی متوجه من بگردد و نتوانم از عهده ادای آن بر آیم.

در آن ایام رساله‌ای تحت عنوان ایران آینده نوشته بودم و راه اصلاحات اساسی که در مملکت باید بشود در آن رساله نموده شده بود کلنل را بسیار خوش آمد و گفت امیدوارم اجرای این رساله بدست من میسر گردد و نسخه‌ای از آن برای خود نوشت.

پس از چند هفته باز بیامد و اظهار داشت ریاست ژاندارمری خراسان را بمن تکلیف میکنند چه صلاح میدانید؟ گفتم در کار بودن شما را در هر کجا و بهر کار از بیکار بودنشان بهتر میدانم کلنل از تهران بخراسان رفته بانتظام امور ژاندارمری آن سامان پرداخت و دچار حسادت و غار شکنی والی خراسان شد.

والی خراسان در اینوقت میرزا احمد خان قوام السلطنه است قوام السلطنه جوان عیاش خودخواهی است معلومات او محدود است و چون مدتی زیر دست میرزا علیخان امین الدوله معارف پرور کار کرده خطوط و بطافارسیش بر دیگر معلوماتش برتری دارد مدتی منشی حضور مظفرالدینشاه بوده است علیخان سردار اسعد بختیاری که بعد از خلع محمد تپاشاه بوزارت رسید او را بمقام معاونت وزراتی و بعد بوزارت جنگ رسانید.

در زمان وزارت برادرش میرزا حسن خان وثوق الدوله والی خراسان شد در آن ایالت اظهار قابلیت کرد که نه تنها سبب شد بعد از عزل برادرش از ریاست دولت بجای خود باقی بماند بلکه در عداد اشخاصی که لیاقت ریاست دولت را دارند

نام او هم برده میشود

کلنل در خراسان با وجود مخالفت باطنی والی مقتدر و با کارشکنیها که از او میکند باز کار خود را پیش برده اداره ژاندارمری را منظم ساخته امنیت را در همه جای ایالت برقرار میکند و از روی وظیفه وجدانی بکارهای تجدید پرورانه از توسعه معارف و نشر افکار تازه و فراهم آوردن موجبات تفریح و تفرج برای خلق باسلوبی که در ممالك خارج معمول است میپردازد و تجدیدخواهان آن دیار بوی توجه کامل مینمایند با والی مزبور هم بهر صورت بوده است راه میرفته .

چنانکه از پیش نوشته شد پس از کودتا قوام السلطنه از دولت تازه اطاعت نمیکند دولت مزبور هم کلنل را والی نظامی آذربایجان ساخته باو امر میدهد قوام السلطنه را توقیف کرده او را تحت الحفظ بتهران بفرستد اینجا موقعی است که کلنل میتواند در مقابل آزارهایی که از قوام السلطنه دیده از او انتقام بکشد ولی نیکوئی فطرت و شهادت او مانع میشود که از شخص زمین خورده ای انتقام کشیده باشد این است که قوام السلطنه را با اداره ژاندارمری بهیمانی میخواند و میهمانی را با روی خوش و صمیمانه برگزار میکند و چون موقع بازگشت او میرسد تلگراف دولت را باو ارائه میدهد و او را بطور احترام توقیف نموده بعد از چند ساعت باز بطور احترام اما تحت الحفظ بتهران میفرستد و جزو رجال دولت محبوس بزدان میرود .

بعد از گرفتاری قوام السلطنه کلنل زمامدار مطلق امور ایالت فراخ خراسان میشود شب و روز میکوشد و در آرام کردن مملکت و آسایش خلق و رفع نواقص قشونی و اصلاحات دوائر کشوری دقیقه ای فروگذار نمینماید و شرح عملیات آن را در مرد دلیز وطن دوست و اصلاحات بسیار که در مدت کم در آن ایالت نموده است زیب تاریخ خراسان است .

کلنل چنانکه خودش میگوید سید ضیاء الدین را نمیشناخته است تنها موضوع توقیف و حبس قوام السلطنه که لازمه اش وجود جرئت و تهور در شخص رئیس دولت است او را به چشم وی بزرگ نموده و مساعدتهای فوری که از طرف رئیس دولت مزبور در کار حکومت نظامی کلنل میشده او را مفتون ساخته است و تصور کرده در رحمتی بروی

دوقهرمان لشکری و کشوری

ایران گشوده شده او میتواند از این در وارد گشته بآرزو هائی که در خدمت بوطن دارد برسد .

کلنل با سیاست استعماری انگلیس در شرق و مخصوصاً در ایران کاملاً مخالف بود و میگفت ایرانیان جوان در راه تحصیل و نگاهداری استقلال تام سیاسی و اقتصادی خود باید بهر صورت ممکن باشد گریبان خود را از چنگ سیاست بازیهای اروپائیان مخصوصاً انگلیسیان رها نمایند .

در این صورت نمیشود فرض کرد که انقیاد کلنل بدولتی که بدست انگلیسیان تأسیس شده و اشخاص طرفدار آن سیاست انگلیس هستند از روی موافقت وی با آن سیاست بوده است چنانکه بعضی تصور کرده اند .

کلنل در خراسان مخصوصاً بعد از استقلال یافتن در کار حکومت نظامی با نمایندگان انگلیس و روس بلشویک هر دو راه میرفت و برای تحصیل مهمات جنگی از هر دو استفاده مینمود .

اینک نظری بهتران و بمحبوسین و بدولت ضیائی و عملیات سردار سپه باید نمود تا بتوان بقیه شرح حال این قهرمان وطن دوست را بیایان رسانید - چنانکه در فصل بیست و هفتم خواندید سردار سپه در کابینه ضیائی نخست فرمانده قوا بود و بعد وزیر جنگ گشت و بر بی اعتنائی بسید ضیاءالدین افزوده شد و قوه ژاندارمری را منحل ساخته از آن قوه و قوه قزاق و سر بازان قدیم قوه متحدالشکلی ایجاد نمود اندکی مخالفت و مقاومت ژاندارمری هم برای نگاهداری صورت خود نتیجه نداد تنها نگرانی که برای سردار سپه هست مسئله ژاندارمری خراسان است که رنگ یک اردوی منظم کامل السلاحی را بخود گرفته و با وجود صاحب منصب عالمی مانند کلنل محمد تقیخان بر سر آن قوه نمیشود بدیده بی اعتنائی بدان نگرست در این مقام میتوان تصور کرد انتخاب کردن قوام السلطنه از میان آنهمه رجال محبوس برای ریاست دولت در صورتیکه اشخاص از هر جهت مقدم بر او متعدد بودند برای این مقصود بوده است که از روی حس انتقام و یا اسبابچینی که بدستور او در خراسان از طرف خوانین جزء که بعضی از آنها با قوام السلطنه ارتباط داشته اند بر ضد کلنل بشود او را از میان بردارند

فصل بیست و نهم

وهم میتوان تصور کرد که در میان اسبابهای موجب برهم خوردن کار ریاست سید ضیاء الدین یکی راهم همراهی کردن او با کلنل دید که این با نقشه انحلال ژاندارمری در هر کجا منافی بوده و او نمیتوانسته است صدمهائی بکلنل بزند .

بهر حال بمحض اینکه قوام السلطنه رئیس دولت میشود کلنل را بتهران احضار مینماید و او از آمدن بتهران امتناع میورزد چه میداند عاقبت وخیم دارد .

از این تاریخ در زبان دولتیان کلنل یاغی خوانده میشود چنانکه او خود در مکتوبی که بزودی آنرا خواهید خواند باین کلمه اشاره میکند .

کلنل در خراسان بعملیات خود ادامه میدهد و پی در پی بر قوای خویش میافزاید خلق خراسان هم وجود او را آیت آسمانی دانسته راضی نمیشوند حکومت وی پایان یابد و این کشمکش دو سه ماه طول میکشد در حدود سمنان تفتیش نظامی در مراسلات خراسان برقرار میگردد و روابط دولت با آن ایالت بکلی منقطع میشود .

قوام السلطنه در مسند ریاست وزراء خود را بمنزلهٔ تائینی نسبت بسردار سپه مینمایاند سردار سپه هم او را در کار گرفتاری کلنل و خاتمه دادن بکار خراسان کاملاً یاری میکند

بدیهی است سردار سپه راضی نیست قوهٔ منظمی در خراسان نزدیک روس بلشویک بیرون از اداره او آنها بدست يك صاحب منصب ژاندارمری با وجاهت ملی که دارد موجود بوده باشد ولی چون هنوز کارهای قشونی خودش کامل نیست و کار اتحاد قزاق و ژاندارم یعنی قشون متحد الشکل هنوز درست نضج نگرفته است احتیاط میکند با کلنل ستیزگی نماید و هم نمیخواهد در این وقت که از طرف روس بلشویک کمال نگرانی را دارد رسماً بجنگ داخلی پردازد بعلاوه که تصور میکند اگر کلنل و میرزا کوچک خان از رشت و خراسان دست بهم داده رو بتهران بیایند باینکه رو بیدل ملیون همه با آنهاست نه تنها جلو گیری مشکل خواهد بود و ممکن است کار خودش برهم بخورد بلکه سلطنت سلطان احمد شاه نیز خاتمه یابد .

این است که ترجیح میدهد غایله خراسان را غیر مستقیم خاتمه بدهد و با آن

دوقهرمان لشکری و کشوری

قوه و غائله شخصاً روبرو نشده با آن طرف نگردد .

از روی این نظر هاست که بکلنل از طرف دولت تکلیف میشود خراسان را ترک گفته سفری بخارج مملکت بنماید و این بهترین راه حل قضیه بود که جان پر قیمت قهرمان ما محفوظ میماند برای روزگاری که وجودش بیشتر بکار وطن بیاید شاید کلنل حاضر بود این پیشنهاد را بپذیرد اما اطرافیان او که برعاقبت کار خود میترسیدند او را مانع شدند شهادت او هم که نمیخواست خود سلامت بجهد و دوستانش دچار زحمت بشوند کمک کرد و او را واداشت که این امر را هم نپذیرد .

دولتیان در اینحال تدبیر دیگر کردند و آن این بود که والی مقتصدی برای خراسان انتخاب کرده روانه کنند و حکومت نظامی کلنل را لغو نمایند و او تنها رئیس قوای نظامی خراسان بوده باشد تا این غائله بخوابد زان پس او را بدست حکومت محل گرفتار کنند برای اینکار بجققلی خان صمصام السلطنه را انتخاب کردند صمصام السلطنه بختیاری مردی سالخورده کدخدانش است و چنانکه از پیش گفته شده در زمان نایب السلطنه بودن میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملك همدانی بریاست وزراء رسیده است و در حکومتهای مهم بوده يك عده سوار بختیاری باخود دارد که رئیس قشون خراسان بر آنها حکمی ندارد صمصام السلطنه ایالت خراسان را میپذیرد ولی بملاحظات زیاد در رفتن تعلل میکند و با کلنل داخل مکاتبه میشود کلنل با و وعده میدهد موجبات تجلیل و پیشرفت کار او را در خراسان فراهم کند .

در این احوال قوام السلطنه گلرپ سوئدی رئیس کل ژاندارمری را بایکی دوفتر صاحب منصب بخراسان میفرستد بخیال اینکه کلنل مجبور خواهد بود بر حسب تکلیف نظامی تسلیم رئیس کل ژاندارمری بشود و در اینصورت زودتر خواهند توانست بغائله خراسان خاتمه بدهند .

کلنل از مسافرت رئیس کل ژاندارمری آگاه میشود و بدیهی است تکلیف خود را مشکل میبیند زیرا از یکطرف نمیخواهد برخلاف ترتیب نظامی رفتار کرده باشد و از طرف دیگر یقین دارد فرستادن گلرپ و چند صاحب منصب جزء بخراسان از طرف قوام السلطنه برای دلجوئی کردن و پاداش خدمت دادن باو نیست بلکه مقصود

فصل بیست و نهم

گرفتاری و هلاکت ارست این است که قبول میکند گلرپ را در سرحد خراسان بپذیرد بایک شرط بی آنکه معلوم کند آن شرط چیست .

گلرپ با همراهانش باغروور موفور از تهران روانه میشوند کلنل هم بایکعده از صاحبمنصبان خود که بآنها اعتماد دارد ازمشهد بطرف سرحد میآید .

چیزیکه تا نزدیک سرحد بر رئیس کل ژاندارمری پوشیده است این است که شرط ملاقات او با کلنل چه خواهد بود آنجا میفهمد که باید خود و همراهانش بکلی ترك سلاح کنند بعد از آن کلنل را ملاقات نمایند در صورتیکه کلنل و همراهانش مساح بوده باشند گلرپ که بظاهر برای صلح آمده است نه برای جنگ چاره ندارد مگر این شرط را بپذیرد این است که مأمورین کلنل با کمال ادب و احترام رئیس کل ژاندارمری را با همراهان او خلع سلاح نموده زان پس کلنل بر آنها وارد میشود .

بدیهی است کلنل مسلح در مقابل رئیس کل ژاندارمری بی اسلحه میهمان خود هر قدر ادب و فروتنی کند چیزی نباخته بلکه بر سر شکستگی گلرپ و همراهانش افزوده است .

کلنل بگلرپ حالی میکند که اویاغی دولت نیست ولی برای تمکین کردن از دولتی که قوام السلطنه در رأس آن قرار دارد و میخواهد در مقابل فرمانبرداری که کلنل از دولت پیش از او نموده است از وی انتقام بکشد حاضر نمیشد .

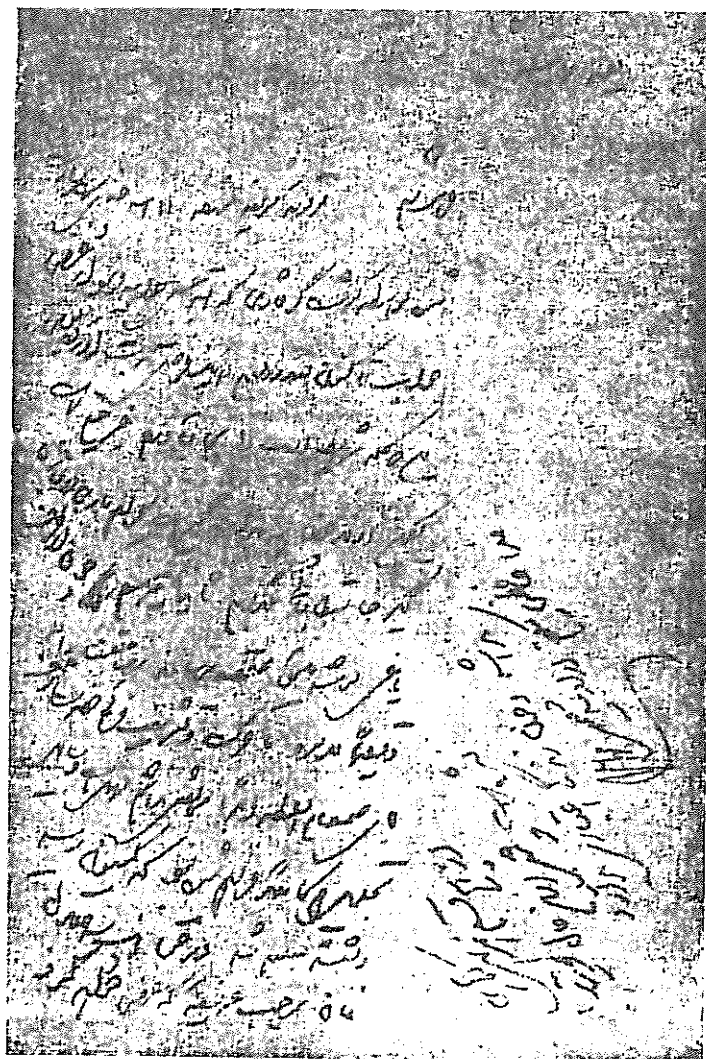
کلنل در این ملاقات گلرپ از خیالات بد دولت قوامی درباره خود بیش از پیش پی برده بگلرپ جواب منفی داده او را بتهران بر میگرداند و خود بهر کز ایالت بازگشته زین پس دسیسه های دولتیان را با احتیاط تر تلقی مینماید .

در این ایام نگارنده شرحی بکلنل نوشته باز تذکر میدهم که اشتها دارد شما حکومت صمصام السلطنه را نپذیرفته اید در صورتیکه برای حل مشکلات این پیرمرد بختیاری دله بخراسان میآمد و اسم ایالت بر سر او بود ضرری نداشت تحصیل رضای او هم مشکل نبود ریاست قوام السلطنه دوامی ندارد و بعد از او شاید بتوانید با سردار سپه کنار آمده باتفاق رویك مقصد رفته بوطن خود خدمت نمائید .

کلنل پس از چندی جواب مکتوب نگارنده را بخط خود و بشرح ذیل نوشت:

دوقهرمان لشگری و کشوری

«لایله هفتم سنبله یکمزار و سبصد (۱۳۰۰) قربانت شوم مرقومه شریفه یازدهم
اسد چندیست زیارت شده بواسطه گرفتاری که البته حس خواهید فرمود از عرض
جواب معذور بودم اینک فرصتی بدست آورده این دو کلمه شرط ادب را بجای آوردم



(نامه کامل محمد تقیخان بخط خودش)

خبرخیای است لکن اولاً چون همه ملالت انگیز است نمیخواهم باری و روی بارهای

فصل بیست و نهم

دیگر جناب مستطاب عالی بگذارم ثانیاً میترسم چون از طرف یاغی نوشته میشود بمقصد نرسانند رضا بقضاء الله و تسلیماً لامره با حرکت و تشریف فرمائی حضرت اشرف آقای صمصام السلطنه ابدأ مخالفتی نداشتم سهل است وسایل تجلیل هم کاملاً فراهم شده بود که کمیسیون (۱) رسید و نقشه معلوم شد.

در حق نایب سید جلال خان بموجب عریضه ایکه عرض خواهد کرد از هیچ قسم همراهی کوتاهی نخواهد داشت یش از این حال تحریر را نداشته و چون زندگانی اعتباری ندارد خدا حافظی میکنم ارادتسند صمیمی محمد تقی «.

این مکتوب در شاهرود بدست تفتیش نظامی دولت افتاده گشوده و خوانده میشود و با تمبر تفتیش بدست نگارنده میرسد و رسیدن آن خالی از غرابت نمیباشد. از تاریخ نگارش این مکتوب تا آخر عمر این دلاور سی و سه روز بیشتر فاصله نیست و پیش بینی او در آخر مکتوب بجا بوده است که خدا نگهدار گفت و رفت.

در این یکماه و سه روز قوام السلطنه چند تن از صاحبمنصبان ژاندارمری خراسان را تطمیع کرده و امیدارد برای گرفتاری و یا کشتن کلنل همدستان شوند مسئله کشف و کنکاش کنندگان گرفتار میشوند اما کلنل آنها را میبخشد بعضی را موقتاً دور میکند و بعضی را با حسان کردن درباره ایشان بظاهر شرمند میسازد.

قوام السلطنه از این راه که بمقصد نرسید بعضی از رؤسای ایلات اطراف قوچان را بمخالفت کردن با کلنل و امیدارد آنها سر از فرمانبرداری کلنل میپيچند کلنل اردوی مختصری برای دفع آنها میفرستد آن قسوه شکست میخورد و بدست یاغیها خلع سلاح میشود کلنل روز یازدهم میزان یک هزار و سیصد (۱۳۰۰) شمسی بایکمه صاحبمنصب و تاین بکملک آنها یا استخلاص اسیران میرود در جعفر آباد یکفرسخ و نیم قوچان با سرکشان طرف میشود جنگ سختی رویداده از دو طرف عده می کشته و مجروح میشوند عاقبت فشنک کلنل و همراهانش تمام شده در صورتیکه بر سر تلی تیراندازی میکند چند گلوله دشمن بر او رسیده از پا در میآید گویند ضربتی که در این حال ازدست یکی از صاحبمنصبان منافق خود او بر او رسیده است در هلاکت

(۱) مرادش گلرپ و همراهان اوست

دوفهرمان لشکری و کشوری

وی تسریع میکنند اما حقیقت این خبر بر نگارنده معلوم نیست گرچه باشناسائی که باخلاق صاحبمنصب متهم مزبور دارم دورنمیدانم حقیقت داشته باشد بهر صورت دشمن بر کلنل احاطه کرده سری رائه بگفته سخن سنجان بر فرقدان فرود نیامد از بدن جدا نموده بر سر نیزه کرده باطراف میگردانند و درباره اسیران از همراهان وی از هر گونه ستمکاری دریغ نمیکند پس از چند روز بکوشش هوادارانش سر بیدن ملحق شده جنازه او را بمشهد میآورند و خلق مشهد در تشییع جنازه این قهرمان وطن دوست داد حق شناسی میدهند .

نعل کش کلنل در مقبره نادر شاه افشار بخاک سپرده میشود و چون این خبر بقوام السلطنه رئیس دولت و دشمن جان کلنل میرسد تا کینه خود را بروز داده باشد بر رئیس قشونی که بخراسان میفرستد دستور میدهد شبانه قبر کلنل را نبش کرده نعش او را در آورده در قبرستانی دفن کند که او در يك مكان معروف آبرومندی بخاک سپرده نشده باشد .

مأمورین قوامی باینکار که شرعاً و عقلاً ناصواب است اقدام مینمایند غافل از آنکه آرامگاه حقیقی کلنل سویدای قلب وطن پرستان ایران است و دست هیچ صاحب قدرت تا ابد بدامان نبش و هدم آن نمیرسد بعلاوه روزی بیاید که بر سر قبر کلنل مقبره می عالیتر از آرامگاه نادر شاه بسازند بیادگار شهامت و وظیفه رستی يك جوان رشید پاکدامن ایرانی در صورتیکه از دشمنان او ناهمی برده نشود مگر برای لعنت فرستادن بآنها .

اینك بعاقبت کار دوم قهرمان ملی فصل بیست و نهم یعنی میرزا کوچك خان پردازییم. میرزا کوچك خان گیلانی چنانکه مکرر از پیش نوشته شده خصوصاً در فصل دهم و شانزدهم مردی وطن دوست و پاکدامن بود در انقلابات سیاسی مملکت و در تبدیل اساس حکومت استبدادی بشوروی در حوزه مشروطه خواهان خدمت میکرد بالاخره در طی انقلابات که حکومت ملی ما دچار مخاطره گشت این مرد با غیرت اردویی از ملیین مجاهد تشکیل داده آنرا در جنگل گیلان تمرکز داده چند سال در مقابل تجاوزات خارجی و حوادث داخلی ایستادگی کرده نه تطمیع او را از خیال خود باز داشت

ونه تهدید میرزا کوچک خان بهمان اندازه که روس وانگلیس از او دور بودند او هم از آنها دوری میجست و فریب هیچیک را نمیخورد .



میرزا کوچک خان

شرح وطن پرستی و انتظام کارهای اداری این شخص در ظرف مدت چند سال در جنگل و میهمان نوازیها که از وطنخواهان وارد شده میکرد در صفحات تاریخ بی شائبه گیلان ثبت است اینجا نگارنده تنها میخواهد عاقبت کار او را بنویسد چنانکه پیش از این گفته شده است مقارن نهضت نظامی اخیر ایران مجاهدین میرزا کوچک خان را از جنگل برشت آورده او را ریاست کل گیلان دادند و در آن موقع با قوائی که در دست او بود و با مساعدتی که روسهای بلشویک با وی مینمودند اکر میخواست (چنانکه وعده میدادند) هر گاه

بطرف تهران میآمد مالك تخت و تاج سلطان احمد شاه قاجار میگشت و اگر زمزمه جمهوریت بمیان میآمد او برای انتخاب شدن بر ریاست از بسیاری نزدیکتر بود چه جمهوری طلبان با توجه داشتند ولی چون اهل هوی و هوس نبود و جز خدمت حقیقی بوطن خود منظوری نداشت و حوزهئی را که بروی احاطه کرده بود منزله نمیدانست و میترسید بدست آنها آلت اجرای مقاصد بلشویکان روس و غارتگران قفقاز واقع گردد و مملکت دچار مخاطره بشود این بود که در مدت کم ریاست کل گیلان با کمال احتیاط رفتار کرد و تا آنجا که توانست از تجاوزات یگانگان جاوگیری نمود و چون

دوقهرمان لشکری و کشوری

دید دارد رشته از دست او بیرون می‌رود و دیگران بنام او می‌کنند هر چه بخواهند از اقتدار و ریاست صرف نظر کرده دوباره خود را با عده‌ئی از اشخاص مطمئن هم عقیده خویش به جنگ کشانیده آنجا بخودداری پرداخت تا پس از کودتا و نهضت نظامی که سردار سپه با تنظیم امور گیلان شروع کرد و قوای دولتی با مسلحین گیلانی و مجاهدین قفقازی جنگ کردند و در موقعیکه داشت قوای دولت مغلوب میشد سردار سپه خود بگیلان رفت و در میدان جنگ حاضر شده کار را بنفع دولتیان تمام کرد و قوای مجاهدین را بکلی متفرق ساخت مصمم گشت کار جنگل را هم خاتمه بدهد این بود که قوه به جنگل فرستاد.

میرزا کوچک خان که استعداد خود را برای مدافعه آن قوه کافی نمیدانست و با استحکام کار سردار سپه پی برده بود و شاید هم بدحال نبود بدست يك قوه ایرانی بهرج و مرجهای مملکت خاتمه داده شود گرچه بزبان خود او بوده باشد با قوه‌ئی که از طرف سردار سپه به جنگل رفت روبرو نشد و هر چه آنها پیش رفتند او عقب نشینی اختیار کرد و بی دربی از اطرافیان او کاسته شد تا باقی نماند مگر چند تن از خواصش که از او جدا نمیشدند بالاخره مأوای او در جنگل با هر چه از سلاح و آذوقه در آنجا بود بی مانع بدست اردوی دولت افتاد و او خود با همان چند تن از خواهران واقعی خویش فراری شده پس از چند روز نعلش آنها را بدست آورده که از گرسنگی و سرما تلف شده بودند.

فصل سی ام

سردار سپه و ملیون و خاتمه نفوذ روحانی نمایان

چنانکه در اول فصل بیست و هفتم نگارش یافت نگارنده بعد از واقعه کودتا خود را از سیاست دور گرفته بخدمتهای معارفی پرداخته مرادده های خویش را بسیار محدود ساختم و برای گرفتن تصمیمی در تکلیف آینده خود انتظار روشن شدن هوای سیاست را میکشیدم.

روزی یکی از دوستان سید ضیاءالدین رئیس الوزراء وقت پیغامی از او آورد که ما داریم بمقاصد دیرینه شما خدمت میکنیم در این صورت چرا نمیآئید با ما کار بکنید جواب قانع کننده می پیغام مزبور دادم و اضافه نمودم آیا ایشان اطمینان دارند کار خودشان دوام و ثباتی داشته باشد ؟

شنونده حیرت نمود زیرا تصور نمیکرد باین زودی خللی بکار او برسد اما بیش از دو هفته از این تاریخ نگذشت که سید ضیاءالدین معزول و تبعید گشت و بعد از رفتن او ربروی کار آمدن میرزا حسنخان مشیرالدوله حاجتی بسردار سپه نداشتم که لازم باشد با او آشنائی کنم اما سردار سپه که دلجوئی کردن از ملیون جزو دستور اوست و میکوشد هر يك از آنها را بهر وسیله باشد جلب کرده با خود همخیال نماید خصوصاً که بواسطه انتظامات قشونی و امنیتی که در مملکت حاصل شده مورد توجه ملیون هم گشته است تقاضای ملاقات مینماید و من طفره میزنم گاهی مورد ملامت رفقای خود واقع میشوم میگویند امروز روز خانه نشینی نیست روزی است که باید اطراف این شخص جمع شده از یکطرف ببدان و بدخواهان که میخواهند از هر زور و قوه استفاده کنند نباید فرصت داد از این قوه بهره مند شوند و زهر خود را بمملکت پیاخذند و از طرف دیگر شاید باز بزرگ شدن باو بشود راهنمائیهای خوب کرد و نصیحتهای نیکو باو داد میگویند سردار سپه میخواهد با ملیون و قوای صالح مملکت کار بکند اصلاحات

اساسی هم که منظور نظر ملیون است جز در سایه قدرت و قوت دولت صورت پذیر نمیباشد. بروی همین اصل جمعی از آزادیخواهان با نزدیک شدن ولی شیدان طماع یا وطنخواهان دروغی که از خدمت کردن سیاست بیگانگان هم باك نداشتند پیشتر و بیشتر از آنها سردار سپه را احاطه کردند او هم مجبور بود از آنها نگاهداری کند مخصوصاً که او در میان خود و آرزوهایش سدی مشاهده میکند که نامش قانون اساسی است و میداند که اشخاص آزادیخواه و وطن دوست حقیقی نمیتوانند با کاری که مخالف قانون اساسی باشد موافقت کنند و بحکومت ملی پشت پا بزنند در اینصورت بوجود اشخاص این الوقت و بعلاقه بقانون هم خود را محتاج میدانند گاهی هم که باو گفته شده است این اشخاص سر مشق درستکاری و وطنپرستی نمیشند جواب داده است قسمتی از کارهای من بدست اینگونه اشخاص صورت میگیرد و پس از حصول مقاصد آنها را طرد مینمایم.

خلاصه سردار سپه از یکی از دوستان من می خواهد مرا بملاقات او ببرد و باصرار آن دوست روزی بدیدن وی میروم سردار سپه باغچه کوچکی مشتمل بر سه اطاق داشته است طبقه دوم آن عمارت را تازه ساخته اند و دواطلاق از آنرا اقامتگاه خصوصی قرار داده پذیرائیهای مخصوص را در آنجا میکند.

نگارنده بر او وارد شده او را پشت میز تحریر نشسته میبیند باتواضع و احترام پذیرفته میشوم و از ملاقات اظهار خشنودی کرده بصحبت میپردازیم.

سردار سپه میگوید من نمیخواهم با این اوضاع مخالفت کنم مرادش اوضاع حکومت ملی است که نگارنده را از طرفداران آن شناخته است و اضافه میکند که میخواهم بالاشخاص صالح و وطنپرست همدست شده بوطن خود خدمت نمایم.

سردار سپه در این مجلس آنقدر اظهار وطنپرستی میکند که در راه یادآوری بدبختیهای ملت از ریختن چنددانه اشک تأسف هم خودداری نمینماید.

نگارنده اجمالی از نظریات خود در کلیه امور مملکت و مخصوصاً در توسعه معارف و اصلاحات اقتصادی بیان میکند و همه را پسند نموده از این ملاقات اظهار مسرت مینماید و تقاضا میکند او را مکرر ملاقات نمایم و هر چه را در راه خدمت بوطن

صلاح بدانم بی ملاحظه باو بگویم نگارنده تقاضای ویراپذیرفته گاه گاه بملاقات وی میروم و همه وقت بطورخصوصی و تنها مرا میپذیرد و چون میفهمد اهل هیچگونه توقعی نمیباشم بیشتر حرمت میگذارد.

در اینوقت اوضاع مطبوعات دچار هرج و مرج شدیدی است روزنامه نویسان اولاً بیشتر آنها از اشخاص سرمشق درستکاری و بیطمعی نمیباشند بعلاوه بواسطه کم بودن خواننده روزنامه ها اغلب دخل و خرج نمیکند و ناچار باید دخلهای هوائی داشته باشند تا بتوانند بکار خود مداومت بدهند و راه آن دخلها منحصر است بمدرح و دم متمولین تا از روی بیم و امید سرکیسه بکشایند.

از طرف دیگر روزنامه ها از روی همان احتیاج و یا از روی اغراض خصوصی رفته رفته صورت میدان مبارزه دوستی و دشمنیهای شخصی بخود گرفته بیک دشت نبرد خصوصی بیشتر شباهت یافته اند تا بنماینده گی افکار عمومی و البته ناراضیهای از عملیات سردار سپه و نظامیان هم از پول دادن بچرائد برای نشر اخبار مخالف دریغ نمیکند و راه دخل خوبی برای روزنامه نگاران باز شده روز بروز قوت میگیرد و شدت میکند. سردار سپه از یکطرف نمیخواهد برضد آزادی مطبوعات بظاهر قدمی بردارد و از طرف دیگر ناچار است خود را از تعرض ارباب قلم نگاهدارد این است که گاهی بدادن پول مختصر آنها را ساکت میکند و از نگارشات مخالف خودداری میکنند و چون آن بولها تمام شد دوباره شروع مینمایند و ناچار میشود باتهیدهای مستقیم و غیر مستقیم آنها را ساکت و آرام نگاهدارد باینوصف نتوانست این رویه بین بین راز و زیاد طول بدهد و ناچار شد بعملیات سخت توسل بجوید این بود که مدیر روزنامه حیات جاوید را با خورد کردن دندانهای او بواسطه مشقت خود سیاست کرد و بدن مدیر ستاره ایران حسین صبارا بازدن سیصد شلاق مجروح ساخت بعد از این دو واقعه روزنامه نگاران اندکی بجای خود نشستند روزی نگارنده آگاه شده که نظامیان بداره روزنامه وطن ریخته مدیر آن میرزاهاشم خان را بطوری که مشرف بمهرگ شده است زده اند و روزنامه های او را در آتش سوزانیده اند و چون خبر بسردار سپه رسیده است گفته بی اطلاع من بوده چون برضد قشون نوشته است قشون عصبانی شده در مقام انتقام کشیدن برآمده

است موقع را مناسب دیدم اورا ملاقات کرده بایک خبر خواهی و خلیفه وجدانی را کرده باشم فوراً اورا در دفتر وزارت جنگ ملاقات مینمایم و میپرسم این چه اوضایی است که نظامیان برپا نموده اند سردار سپه میخواند عصبانی شود و از تندر روی روزنامه نویسان فریاد نماید اورا بصبر و بردباری و عفو و اغماض میخوانم و از او میپرسم آیا شما گفته اید اینکار با من نیست و قشون عصبانی شده است اگر شما گفته اید آیا تصور نمیکنید مخالفین شما از این اعتذار استفاده کرده بگویند قشون اطاعت و انتظام خود را از دست داده است آیا تصور نمیکنید گفتن این سخن برخلاف مصلحت خودتان بوده است سردار سپه از شنیدن این سخن باندیشه طولانی فرو رفته در حالتیکه سر خود را روی دستها و دستها را بروی میز گذارده سر بر میدارد و چشمهای وی خونین بنظر میآید و این عادت اوست در مواقعیکه متغیر میشود کم کم حال تغیر خود را بر طرف کرده بحال عادتی آمده میگوید بلی این نظر شما صحیح و خیر خواهانه میباشد شاهد هم بر صحت این نظر دارم این دور و در آخر شبی بمن خبر دادند در نزدیکی منزل من در خانه فی اجتماعی برضد من است و اجازه خواستند سر زده بآن خانه رفته آنها را دستگیر نمایند من احتیاط کرده اجازه ندادم و سپردم دورادور دور آن خانه را تحت نظر بگیرند تا صبح هر کس بیرون آمد اگر مظنون است دستگیر کنند اتفاقاً روز بعد هیچکس که مورد سوء ظن باشد از آن خانه در نیامد و معلوم شد دسیسه فی بوده است سردار سپه همان وقت قلعه بیگی شهر را احضار کرد و او را بعد از آنکه باین اطاق آمده نگارنده را آنجا دیده بود باطاق دیگر برده هر دستور که باید بدهد داد و بیفاصله اوضاع تغیر کرد مدیروطن را هم با مهربانی بمریضخانه برده تحت معالجه گذاردند.

سردار سپه با مهربانی بسیار از نگارنده خواست هر وقت نظری در خیر و صلاح او و یا صلاح مملکت باشد فوراً باو اطلاع بدهم و اضافه کرد که هر وقت بخواهید میتوانید مرا در این اطاق ملاقات نمائید.

اینجا باید نکته فی را تذکر بدهم تا بتوان از مقدمه فی که ذکر شد نتیجه گرفت و آن این است جمعی از شیادان که خود را بملیون و وطنخواه نسبت میدهند چنانکه نوشته شد بسردار سپه نزدیک شده از قدرت او استفاده میکنند و نمیخواهند ملیون

حقیقی و اشخاص بی طمع اینهم کسانی که بتوانند حرف حق خود را باو حالی کنند بوی نزدیک گردند سردار سپه هم برای مقاصدی که دارد نگاهداری و تحصیل رضای آنها را لازم میدانند.

پیش آمدن این قضیه و تغییر عقیده دادن فوری سردار سپه و جلوگیری شدن از نقشه‌ئی که همان اشخاص برای رسیدن بمقصد های خصوصی کشیده بودند و آگاهی آنها براینکه سناکرات نگارنده در وجود او مؤثر بوده است آنها را وامیدار در رابطه خصوصی مرا با سردار سپه قطع نمایند چه کرده‌اند و چه گفته‌اند بر من پوشیده است ولی بعد از یکی دو هفته باز پیش آمدی شد که دانستم دیسیه است خواستم سردار سپه را آگاه کنم از او وقت خواستم يك وقت عمومی را معین کرد که نتوانستم بطور خصوصی با او صحبت کنم یکی دو هفته اینطور شد و مرا متحیر ساخت يك وقت در ملاقات عمومی با او نزدیک شده گفتم من اطاق كوچك وزارت جنگ را دوست میدارم لبخند زد و گفت بالینوصف مرا همینطور ها ببینید آنگاه دانستم مفسدین فتنه انگیزی کرده‌اند و از این بابت حیرتی نکردم زیرا کار مفسد فتنه انگیزی است بلکه از این حیرت کردم که حوزه فساد چه اندازه قویست و چه نفوذی در وجود این مرد قوی الاراده دارد بهر حال دیگر کمتر توانستم او را تنها ببینم اما او بهر صورت بمن با نظر مهربانی و احترام نظر میکرد. در این ایام محمود خان سرتیپ امیر اقتدار حاکم نظامی تهران است چنانکه از پیش گفته شد و بدست او از هر گونه اقدام مخالف نظریات نظامیان جلوگیری میشود و از اینکه بعضی اقدامات مخالف صلاح مملکت باشد هم خودداری نمیشود چنانکه یکی دو تن از زنهای معروف مطرب را با هر حکومت نظامی اداره نظمیه در وسط روز در میدان توپخانه که اکنون میدان سپه نامیده میشود در جوال کرده برسم دوران استبداد یابر بریت باشلاق زدند و این کار مخصوصاً در نظر خارجیها بسیار بد اثر کرد در صورتیکه هیچ جنبه نوعی سیاسی یا مذهبی نداشت بلکه از روی غرضهای خصوصی بود و از این غریبتر آنکه پیرایه بستند که بواسطه وارد شدن بعضی از اشخاص خارجه بخانه آنها بوده در صورتیکه حقیقت نداشت و عذر بدتر از گناه بود خلاصه در این ایام کابینه مشیر الدوله متزلزل شد و در مقابل حکومتیهای نظامی در مرکز و ولایات و تحکیمات

نظامیان نمیتوانست خودداری کند.

از طرف دیگر جمعی بتلاش افتادند مستوفی الممالک را بر سر کار آورده در سایه او برای خود فکر شغل و کاری بکنند و مصمم شدند در میدان توپخانه تهران میتینگی بدهند و تقاضای تشکیل يك دولت جوان تجدد پرور بنمایند ولی بتوسط نظمیه و بدست هوچیان ازدادن میتینگ در وقت اجتماع مردم جلوگیری شد و در نتیجه مشیرالدوله استعفا داد و مستوفی الممالک رئیس دولت گشت و سردار سپه در مقام وزارت جنگ و فرماندهی قوا باقی ماند گفتم بدست هوچیان ازدادن میتینگ جلوگیری شد شکفت نیست که این لغت را شناسید چونکه تازه وضع شده است این لغت گفته میشود يك دسته از دلتترین مردم تهران و ولایات که در هر لباس هستند و بتوسط نظمیه ها تشکیل شده در تحت نظر همان اداره برای جلوگیری کردن از هر گونه نظاره ملی بعنوان ملی بودن از راه هوچیگری مثلا ناطقی بخواهد صحبت کند و انتقادی از کار نظامیان بنماید دسته هوچیا جمع شده میان حرف اوداد و فریاد میکنند و نمیکذارند کسی گوش بسخن گوینده بدهد.

و بالجمله چون هنوز حکومت کودتا طوری مسلط نشده است که باقوة نظامی از بروز احساسات ملی نما و دسته بندیهای ملیون جلوگیری کند این جمعیت را تشکیل داده اند تا از احساساتی که در گوشه و کنار از ملیون بروز میکند با هوچیگری ملیون ساختگی جلوگیری نمایند.

بسر دستگان این جمع حقوقی داده میشود و حاجتهای ایشان بر آورده میگردد تا اینهای آنها هم که همه یا بیشتر ولگرد ها و اشخاص بیکار بی حیثیت هستند با مختصر بروز سخاوتی که از سر دسته ها ببیند مست میشوند و برای هو کردن حاضر میگرددند. در میان این جمع روحانی نما تاجر و کاسب بیکسب و تجارت روزنامه نویس بی روزنامه روضه خوان بی منبر و بانی و وکیل بی موکل وجود دارند آبروی حکومت ملی ما باز یچه دست آنها شده است و احتمال میرود بدست همین مردم حکومت ملی از میان برود زیرا اشخاص شرافتمند از ملیون از ترس آبروی خود با این جمع که نمیدانند آبرو و شرافت چیست البته طرف نشده خود را

دور میگیرند .

در اینصورت میتوان گفت برای حکومت ملی تشکیل این جمعیت خطرش از هرگونه مخاطره که برای آن بوده است بیشتر خواهد بود و گاه باشد که وکیل و وزیر و مدیر و دبیر هم از میان همین جمع بیرون بیایند و کارملیون حقیقی با کمی عددی که دارند از این که هست زارتر بگردد .

برگردیم باصل مبحث که مناسبت سردار سپه با ملیون بوده باشد سردار سپه در عین آنکه جمعی از اشخاص طماع بد سابقه را دور خود جمع کرده است باز از خصوصیت کردن با اشخاص خوش سابقه که در میان مردم و جاهتی دارند خود را نیاز نمیداند این است که با آنها بهر وسیله باشد راه پیدا کرده خصوصیت میکند و باهریک بمذاق او صحبت میدارد اگر با مشیرالدوله بواسطه جدیتی که دارد در حفظ حدود مشروطیت نتوانسته است راه برود او را باستعفاء از ریاست دولت واداشته بامستوفی الممالك که وجاهت ملی او از مشیرالدوله کمتر نیست و ملایمتش از او بیشتر خصوصیت میکند او را بر ریاست دولت میرساند و بدست او خود را بمیلیون نزدیک مینماید .

باقا سید حسن مدرس نماینده مجلس که در میان روحانیان و ملیون نفوذی دارد گرم گرفته چون او شخص خود خواه ریاست جوئی است و میخواهد در کسوت روحانیت سیاستمدار و طرف مشورت دولت در کارها باشد بمقاصدی که دارد سردار سپه او را راضی نگاه میدارد و گاهی با او خلوت کرده در موضوعاتی که بی اهمیت باشد با او شور میکند .

حقیقه از يك شخص تحصیل نکرده دارای روح خشن نظامی این درجه ملایمت و مسالمت و بردباری کردن و کار خصوصیت را بسرحدی رسانیدن که بوی تملق گوئی از آن بیاید غریب است و در عین حال گاهی هم از حال طبیعی خارج میشود مخصوصاً اگر ببیند کسی آن احترام را که او توقع دارد بجا نیاورد از هرگونه فحاشی که شایسته مقام او نیست خودداری نمیکند و گاهی در معابر پیاده شده اشخاصی را که احترام نکرده اند بدست خود کتک میزنند .

با این تفصیل شرم حضورش هم کم نیست و زود میشود توجه او را جابج کرد

خصوصاً با تقدیم کردن چند کلمه مزاج گوئی که در وجود او اثر شدید دارد چنانکه یکی از اشخاص مهم نظامی در یک مجمع خصوصی شنیده شد باو میگفت ما انتظار نداریم که شما تنها کارهای دنیائی ما را مرتب کنید بلکه انتظار داریم بعد از مرتب کردن کارهای دنیائی کارهای دینی و آخرتی ما را هم منظم فرمائید و او با لبخندی رضایت خاطر خود را از گوینده هویدا میساخت و تعجب این است که در عین تملق دوستی نمیخواهد تملق بوضعی و بحدی گفته شود که معلوم باشد تملق است و این هم بلند نظری او را میرساند سردار سپه خیال کرده است رئیس الوزراء بشود و باز یک قدم بمقصد اصلی خویش نزدیکتر شده باشد در این خصوص بانگارانده مشورت میکنند میگویم نه صلاح شماست و نه صلاح مملکت زیرا اکنون مقام شما در وزارت جنگ ثابت شده بتغییر کابینه ها تغییر نمیکند ولی اگر دولت را شما تشکیل دادید ممکن است بایک استیضاح کردن مجلس متزلزل بگردد و مجبور شوید با مجلس طرف بگردید مقام شما امروز مقامی است که باید چند کابینه در آستین خود داشته باقتضای روز و بمناسبت سیاست داخلی و خارجی هر کدام از کار و امانند دیگری را بجای او بگذارید و چرخ مملکت را باست او گردانیده بر مشکلات فایق بیایید.

سردار سپه نمیخواهد آنچه را در دل و سر دارد بگوید این است که بظاهر اظهار میکند اگر این نکته را زودتر متذکر شده بودم نمیپذیرفتم ولی حالا دیر شده و قدمهایی برداشته ایم که نمیشود برگشت بدیهی است این سخن اساس ندارد و برای حفظ نزاکت است.

سردار سپه ذاتاً بروحانیان علاقه نمی دارد و روحانی نمایان را میشناسد که حقیقتی در وجودشان نیست ولی بمصلحت با رؤسای آنها خصوصیت میکند و تا وقتی که بر ضد قشونیاکاری نکنند تا یک اندازه خواهشهای آنها را انجام میدهد و آنها را راضی نگاه میدارد آنها هم بانجام یافتن اندکی از مطالب که دارند زود راضی میشوند چونکه از وی بیم دارند و بهر صورت باید دانست نفوذ این طبقه که جای هر نفوذی را گرفته بود در حکومت کودتائی کم کم دارد بنقطه صفر میرسد

فصل سیام

دست روحانی و روحانی نما از دخالت در سیاست بکلی کوتاه میگردد و این البته صلاح سیاست روحانیت هر دو میباشد.

باین مناسبت ضرر ندارد در فصل بعد نظری باوضاع روحانیت در داخل خارج بنمائیم.

فصل سی و یکم

قم و مرکز روحانیت روحانیان نجف و اصفهان

مدتی است شهر قم مرکز روحانیت شده است بواسطه وجود شیخ عبدالکریم عراقی سلطان آبادی شیخ مزبور پس از تکمیل تحصیلات خود در عراق عرب بایران باز آمده مدتی در سلطان آباد بتصدی امور شرعی میبردخته است در تغییرات اوضاع مملکتی بقم رفته آنجا حوزه ریاست روحانی مفصلی با خرج کزاف برپا نموده طلاب علوم دینی را دور خود جمع کرده طرف توجه دولت و ملت شده است سیاست وقت با او موافقت دارد او هم با سیاست داخلی و خارجی حاضر مخالفتی ندارد و مخالفت نکردن این مرکز روحانی با عملیات حکومت نظامی البته در ساکت و آرام نگاهداشتن هر گونه هیجانی که بخواهند از طرف توده ملت برضد اوضاع تحریک نمایند مدخیلت دارد مخصوصاً در جلوگیری از نشر افکار کمونیستی در جامعه ایرانی بعنوان مخالف مذهب بودن این حوزه روحانی میتواند کارروائی داشته باشد و از این روشکیل حوزه روحانی تازه با این هیاهو در مرکز مملکت با اوضاع سیاسی داخلی و خارجی ما بی ارتباط نمیشد و رابطه مخصوصی میان سردار سپه و این مرکز روحانی موجود است. در این ایام بواسطه اختلافی که در بین النهرین بین انگلیسیان و رؤسای روحانی مذهب جعفری روی داده است و توهینی که از حکومت بین النهرین بر رؤسای مزبور شده است و آنها را تبعید کرده اند آقایان در شهر قم اقامت نموده انتظار دارند دولت ایران با انگلیس قطع روابط کرده ملت در سرتاسر مملکت تعطیل عمومی نماید و رؤسای مزبور را ظاهراً و باطناً بمقام خود برگرداند شخص اول و دوم و یا دوشخص درجه اول رؤسای مزبور سید ابوالحسن اصفهانی و آقا میرزا حسین نائینی هستند که خود را مرجع تقلید میدانند.

سلطان احمد شاه میان دوم محذور بزرگ واقع شده است یکی رعایت سیاست

فصل سی و یکم

انگلیس و دیگر ملاحظه هیا هوئی روحانیان در قم و در همه نقاط مملکت بحمايت تبعید شدند.

شاه یکی از شاهزادگان را از طرف خود و وزیر علوم را از طرف دولت بعنوان میهمانداری بقم فرستاده است و میکوشد باین کار حسن خاتمه بدهد ولی سیاست عالی اقتضا نمیکند این کار جز بدست سردار سپه خاتمه نیابد بملاوه دو فایده هم در طول کشیدن توقف آقایان در قم موجود است یکی آنکه خسته شوند و از تقاضاهای خود بکاهند دوم آنکه حمایت کنندگان ایشان در خارج و داخل بدانند وجود آنها چندان اهمیت ندارد و ممکن است برای همیشه آشیانه آنها برهم بخورد چه آنها در فضل و تقوی مرتبه استادان خود را ندارند چه رسد بمقام استادان استادان مانند حاج میرزا حسن شیرازی و شیخ مرتضی انصاری.

نکته دیگر که قابل توجه است این است که تصور میرفت در واقع تبعید رؤسای روحانی مزبور از عراق عرب رئیس روحانی ساکن قم شیخ عبدالکریم بامقام و مرتبه ثابتی که دارد و بار و ابط خصوصی او با سردار سپه آرام نخواهد گرفت تا توهینی را که بهمکازان محترم او وارد شده جبران نمایند ولی برعکس دیده میشود که شیخ بزرگوار باین واقعہ چندان اهمیت نمیدهد و وارد شدن دوررئیس روحانی از او بظاهر سالخورده تر و بلکه مهمتر را بسادگی تلقی مینماید در ابتدای ورودشان دید و بازدید مختصری کرده بعد خود را از دخالت در کار ایشان دور میکشد بدیهی است این رفتار او در نظر طلاب دینی که اطراف وی هستند و روحانیان دیگر قم و ولایات خوش نما نمیشد بلکه عوام علاقمند بروحانیان ساکن عراق عرب را هم خوش نمیآید ولی او چه ملاحظات داخلی و خارجی دارد که همه این ملاحظات را زیر پا میگذازد و بهر صورت این رفتار شیخ هم در بی اهمیت نمودن تبعید رؤسای روحانی مزبور البته بی اثر نمیشد و آنها را قلباً هیرنجانند ولی چاره ندارند مگر مدارا کنند و باید که دانست انگلیسیان پیش بین از سالهای دراز پیش از این در نقشهائی که برای استعمار بین النهرین میکشیده اند این نکته را در نظر داشته اند که اگر چنین روزی پیش بیاید آیا رؤسای روحانی مذهب جعفری از عرب و عجم که نفوذ فوق العاده در بین النهرین

و ایران و هندوستان دارند و هر قدر هم که از عثمانیان ناراضی باشند يك دولت مسیحی را بر مسلمان ترجیح نمیدهند با آنها چه رفتار خواهند کرد چنانکه این مسئله از یادداشت کوچکی که بخط میرزا زین العابدین خان شریف منشی سفارت انگلیس در تهران دیده شد یکی از دوستان پدرم نوشته است در موقعیکه او عازم رفتن بزیارت کربلا و نجف بوده است در حدود یکمزار و سیصد و هفت (۱۳۰۷ هـ) قطعاً بدستور وزیر مختار انگلیس بوده است.

منشی مزبور در این یادداشت مینویسد حضرت آقای وزیر مختار از شما تقاضا دارند بهراق عرب میروید مطالعه کنید اگر روزی دولت ما بخواهد آنجا تصرفاتی بکند رؤسای مذهب شیعه ساکنین آن دیار با ما چه معامله خواهند کرد.

بدیهی است از اهمیت انداختن مرکزیت ریاست روحانی شیعه مذهب را در عراق عرب از مقاصد مهم انگلیسیان است خصوصاً بعد از وقوع جنگهای اعراب در آن دیار با قشون انگلیس و دخالت نمودن رؤسای روحانی مزبور در آن زد و خوردها و حتی حضور خود و یا اولادشان در میدانهای جنگ که شرح آن وقایع را در تاریخهای معاصرین النهرین باید خواند.

و مخصوصاً مرقومات دو رئیس روحانی ایرانی شیعه در آن موقع که برضد تجاوزات و تصرفات انگلیس در بین النهرین صادر شد و موجب زحمت زیاد برای انگلیسیان شد یعنی آقا میرزا فتح الله شریعت اصفهانی و آقا میرزا محمد تقی شیرازی که برای برهم زدن این نفوذ روحانی بیشتر مصمم شدند در اینصورت تشکیل شدن مرکز روحانی قم و اخراج رؤسای روحانی از عراق عرب با آن وضع فجیع و توقف طولانی آنها در قم بلا تکلیف با هر چه در بردارد پیداست از روی چه سیاست میباشد و بالاخره بعد از نا امید شدن رؤسای روحانی مزبور از اینکه بر اقدامات سلطان احمد شاه پادشاه شیعه و با رؤسای روحانی ایران و تجار و اعیان و اشراف مملکت در خاتمه یافتن بدبختی و بی تکلیفی آنها اثری مترتب بوده باشد سردار سپه قدم پیش نهاده با شرط اینکه رؤسای روحانی در عراق عرب بوجه من الوجوه در

فصل سی و یکم

امور سیاسی دخالت نکنند به بینکلیفی آنها خاتمه میدهد و برای حفظ صورت از طرف امیرفصل شاه عراق کسی بقم آمده آقایان را ببازگشت نمودن بخانههای خود نمیخواند. رؤسای روحانی مخارج راهی گرفته از راهی که آمده اند برمیگردند و در ورود بیفداد از طرف دولت نوس عزاق تجلیلی از آنها میشود و غائله ختم میگردد. سردار سپه یکی از صاحبمنصبان ارشد نظام را باتفاق آقایان بعراق عرب میفرستد سردار رفعت بظاهر برای احترام آقایان روانه میشود ولی در باطن مقصد دیگر دارد و آن این است که علاقمندی سردار سپه را بدین و آئین و مورد توجه اولیاه خدا بودن او را ب مردم خطا نشان کند این است که در مراجعت شمشیری از طرف حضرت عباس سپهسالار حسین بن علی در واقعه عاشورا که عوام ایران و بلکه خواص هم بنیروی روحانی ابوالفضل العباس معتقدند برای سردار سپه آورده بالای او را باین تشریف شریف مشرف میسازد سردار سپه برای درك این شرافت تهیه مفصلی دیده دعوت عمومی میکند و در میان چندین هزار کس شمشیر «زبور» باتشریفات بسیار بر کمر میبندد و در نظر عوام نظر کرده خوانده میشود و بدیهی است از این واقعه سلطان احمد شاه بسیار دلتنگ میگردد.

از این بعد نفوذ روحانیت شیعه که یش از یک قرن دام کرده بود و بوجود حاج میرزا حسن شیرازی چنانکه در جلد اول این کتاب نوشته شده بساوج رفعت رسیده در جانشینان او اثرش رو به ضعف میگذازد.

در ایران هم با کوتاه شدن دست روحانی نمایان از دامان دخالت در سیاست اهمیتی برای آنها باقی نمیماند خصوصاً که طرفدار سیاست روحانیان اگر سلطان احمد شاه است که مقام خود او متزلزل میباشد و اگر سردار سپه از روی مصلحتی با آنها موافقت میکند تا وقتی است که او بهمه آرزوهای خود نرسیده باشد و ناچار است همه را راضی نگاهدارد و پس از رسیدن بآرزوهای خود بدیهی است موافقتی با آنها نخواهد کرد.

و اگر تصور شود در میان عوام مقامی برای روحانیت باقی مانده است تصور

قم و مرکز روحانیت

باطالی است زیرا بواسطه رفتارهای ناپسند مخالف شریعت که از روحانی نمایان و اطرافیان و اولاد و بستگان خوبان از این طایفه که بسیار کم هستند صادر شده احترامی در نظر خاص و عام برای کسوت روحانیت باقی نمانده است بعلاوه آثار تمدن قرن حاضر آمد و شد زیاد با خارجه ها انقلاباتیکه در قرن اخیر در ایران بنام مذهب شده است توسعه معارف و مطبوعات که اگر بر ضرر روحانی نمایان نبوده بنفع آنها هم گفته و نوشته نمیشده است و بالعجله باقتضای عصر و زمان بازار روحانی نمایان کساد شده است خوبان هم باتش بدان سوخته و میسوزند در این صورت فاتحه روحانیت موجود را خوانده شده باید دانست و انتظار کشید در ضمن تکمیل کار تعلیم و تربیت عمومی توجهی هم با اصلاحات مدارس دینی بشود و اوقاف مملکت که منبع بسیار مهمی است برای اصلاحات معارفی و مخصوصاً امور مذهبی حسن اداره بیاید و تعلیمات دینی بپایه اش بمحور حقیقی خود بیفتد و امتحان و حساب کتابی در کار بیاید و در اطراف این درخت کهنه پوسیده نهالهای تازه بروید دارای شرایط علمی عملی و اخلاقی روحانیت و آن برگزیدگان مقدس بتوانند درسایه رخصتی که خوشبختانه در مذهب خود دارند اسلام ایرانی را با مقتضیات عصر تطبیق کرده گردخرافت را از دامن پاک طریقه جعفری بر طرف سازند و آنرا قابل تجدید حیات نمایند و این سعادت است برای ایران همان ایران که مهد روحانیت و یکی از مهمترین سرچشمه های اندیشه های مقدس آسمانی بوده است .

نگارنده در این موضوع مانند بسیاری از موضوعات مربوط بوطن خوش بین هستم و آن روز را برای ایران دور نمی بینم چه افکار را مستعد این کار مشاهده میکنم اینك بقضیه می که در این ایام در اصفهان اتفاق میفتد و رؤسای روحانی متواری میشوند اشاره نمایم .

چنانکه مکرر در جلد اول و دوم این کتاب نگارش یافته است در اصفهان نفوذ روحانی و روحانی نمایان از دیگر شهرهای ایران بیشتر بوده است چونکه مدتی این شهر پایتخت روحانیت آمیخته سیاست بوده است و هنوز هم چیزی از اثر آن نفوذ و قدرت دیده میشود و ممکن است بعد از تمام شدن نفوذ این طبقه در همه جای ایران

در اصفهان بازحشاشه می از آن باقی مانده باشد

یاد دارم در یک نوشته ظرافت آمیز خواننده ام که روحانیت در اصفهان بمنزله کودالی است در یک کره برنجی زنگ زده که چون تمام کره را پاک کردند در آن گودال هنوز اثر زنگ باقی است شهر اصفهان و توابع آن پر است از عمامه بسر عمامه سیاه و سفید برای سید و غیر سید از مجتهدین پیش نماز ها اطباء واعظ و روضه خوانها معلمها مدرسا طلاب علوم دینی معررین شرعیات و غیره و عمامه قلابدوز برای تجار و کسبه و ملاکین و کدخدا های دهات اشخاص غیر سید آنها و ساداتشان بساز عمامه سیاه نهایت کوچکتر از عمامه دیگران .

خانواده حاج شیخ محمد باقر که سالهاست بواسطه درد سن داشتن مسجد شاه اصفهان خود را بر دیگر روحانیان آن شهر مقدم میدانند اکنون ریاستش رسیده است به حاج شیخ نورالله و شرح حال او از پیش نوشته شده که بواسطه ذوق ادبی و اظهار وطنپرستی و اندکی تجدد خواهی که دارد خود را بملیون و تجدد خواهان هم نزدیک نگاه میدارد و باین سبب کار ریاستش بالا گرفته و با تمول سرشاری که حاصل نموده است بکارهای روحانیت چندان اهمیت نمیدهد و بیشتر بکارهای شخصی و بخوشگذرانیها وقت میگذرانند چنانکه داستان حرمسرای او نفل مجالس اصفهانیان است دیگر ملاحظه فشار کی که از توابع خانواده مزبور بوده است و اکنون شخص اول روحانیان این شهر میباشد و کارش منحصر است بروحانیت دیگر روحانیان و روحانی نمایان اصفهان را تحت حمایت خود نگاهداشته بصورت ظاهر با اینکه سالخورده تر است از حاج شیخ نورالله تمکین میکند و او را بر خود مقدم میدارد و حوزه ریاست روحانی اصفهان با اتحاد ظاهری این دو شخص صورت خود را حفظ کرده نمیگذارد عوام اصفهان بی بیرند که ریشه درخت سیاست روحانی در آنجا متزلزل شده بزودی شاخ و برگش زرد خواهد شد و گاهی موجبات زوال نفوذ آنها بدست خودشان بیشتر فراهم میشود تا بدست مخالفینشان بواسطه غلبه هوای نفس بر پرهیزکاری .

تشکیل قوه نظامی مهمی در اصفهان بدست سردار سپه و مرکز ارگان حزب جنوب واقع شدن این شهر رفته رفته دست و پای قدرت روحانیان را جمع میکند

و حکومت محمود خان امیراقتدار شکست قطعی سیاس روحانیان میدهد .

امیراقتدار خود در سلك روحانیان بوده است و تحصیلات روحانی خویش را در همین شهر نموده افراد این رؤسای روحانی و اولاد و بستگان آنها را که اغلب نااهل هستند نیکومیشناسد اکنون با اختیارات زیاد و باتکیه دادن باردوی نظامی مهمی برای درهم شکستن نفوذ روحانیان جامه کشوری دربر کرده در نهایت سادگی و با آمیزش کامل با توده ملت حکومت میکند و موفق میشود در مدت بسیار کم در خانه رؤسای روحانی اصفهان را ببندد .

امیراقتدار از یکطرف خود ب مردم ستم نمیکند که بواسطه برانگیختن و متوسل بروحانیان شدن محتاج بوده باشند و از طرف دیگر توسط روحانیان را در هیچ کار نمیبذیرد و یکی دو تن از نوکر ملاها که در خانه هریک از رؤسای روحانی هستند و در دوائر حکومتی آمد و شد دارند و بنام ارباب خود و پیغامهای راست و دروغ واسطه کارهای مردم شده دخل مینمایند سیاست میکند و بی اهمیتی رؤسای روحانی در نظر حکومت مقتدر سردار اقتدار بر همه کس هویدا میشود مردم نیز دلخوشی از این طایفه نداشته و براهل دنیا بودن بیشتر آنها پی برده بوده از روی اضطرار و بواسطه تعدیات حکام و مأمورین آنها در خانه روحانیان میرفته اند .

از طرف دیگر بسبب توسعه معارف تازه و وجود اشخاص منور الفکر گرچه عددها کم است در افکار تازه هم بروی مردم این شهر گشوده شده است و بحاکم مقتدر کم طمع و بیشتر جرئت میدهد قدمهای تندتری برای خاتمه دادن بنفوذ روحانی نمایان بردارد .

در اینحال مسئله تحدید تریاك در همه جای ایران جدا تعقیب میشود و در اصفهان از همه جای بیشتر چه این ولایت مرکز مهم تریاك کاری و تیار کردن تریاك است برای فروش بداخل و خارج رئیس مالیه اصفهان از طرف مافوق خود که مستخدمین مالیه امریکایی باشند موضوع تحدید را دنبال مینماید و قاچاقچیهای شهری و دهاتی را تحت فشار گذارده در گرفتاری و حبس و زجر آنها فروگذار نمیکند و بالجمله کار استفاده کنندگان از کشت و زرع و خرید و فروش تریاك بطرف شدن با مأمورین

فصل سی و یکم

دولتی کشیده بلوا میکنند و در تلگرافخانه چادرها برپا نموده، تحصن میجویند و بوسیله نمایندگان اصفهان در مجلس شورای ملی چهارم که علاقمند بآزادی کشت و خرید و فروش تریاک در میان آنها هست بمجلس و بدولت شکایت میکنند بخیال آنکه بآسانی غائله برطرف شده تریاک آزاد خواهد شد غافل از اینکه مسئله تحدید تریاک از مسائل بین المللی شده مشکلات آن بآسانی برطرف نمیکردد .

بالجمله مدتی میگذرد و از طرف دولت و مجلس بمتحصنین در تلگرافخانه اصفهان جوابی داده نمیشود در اینحال روحانیان خانه نشسته بدست حکومت مقرر شده موقع بدست میآورند و خود را بمیان این معرکه میندازند خصوصاً که بیشتر آنها مالک هستند و در آزاد شدن تریاک سود میبرند دخالت روحانیان در قضیه مشکلات را بر زیادت میکند و حکومت را و میدارد بر عملیات خود در برهم زدن این اجتماع بیفزاید خاصه که هر يك از روحانیان با تحریکات که شده يك چند صد نفری بخانه آنها ریخته آنها را بظاهر اجباراً بتلگرافخانه میبرند و شنیده شده که جمعیت زیادی بخانه ملا حسین فشار کی ریخته او را بیرون آورده باطلی که میزدند پیاده بتلگرافخانه میبردند و پیرمرد در جلو این جمع که از یکطرف سلام و صلوات میفرستادند از طرف دیگر برای هیجان مردم طبلی میکوفتند عصای بلند خود را پیوسته بالا و پائین برده بهوای صدای طبل بزمین میزدند است از شدت خوشحالی که در خانه ریاست بسته شده اود دوباره در اثر این اجتماع گشوده خواهد شد و مخصوصاً نظر داشته اند که بحکومت امیر اقتدار خاتمه داده شود و از تحت فشار او در آیند ولی بطلان این تصورات بزودی آشکار میگردد و بمحض پادرمیانی کردن رؤسای روحانی حکومت با قوه مسلح دخالت نموده چند نفر را مجروح کرده مردم را متفرق میسازد مسبب این تحصن را گرفته سیاست مینماید و رؤسای روحانی بطور تعرض از اصفهان حرکت مینمایند .

حاج شیخ نورالله میآید بتهران و میرود بخراسان بی آنکه اندك احترامی در تهران از طرف دولت دیده باشد و ملا حسین فشار کی و سیدالعر اقین که ریاست مدرسه چهار باغ اصفهان را دارد و جمعی دیگر از روحانیان درجه دوم در شهر قم

قم و مرکز روحانیت

اقامت میکنند .

اصفهان آرام گرفته حکومت امیر اقدار بیش از پیش قوام میگیرد و شرح عاقبت
کار و سبای روحانی مزبور را در فصل سی و دوم خواهید خواند.

فصل سی و دوم

ریاست وزرانی سردار سپه - نهایشگاه امتعه وطن -
روحانیان اصفهان - احوال نگار فده

در عین کارروائی خستگی ناپذیر سردار سپه در وزارت جنگ و در ریاست حکومت نظامی مملکت قهرمان مازندرانی ما در زیر پرده نازکی میکوشد دست خود را باریکه سلطنت کیانی برساند .



کهنگی و پوشیدگی درخت
یکصد و پنجاه ساله پادشاهی قجر بضمیمه
بیحالی ذاتی و منفعت پرستی و عیاشی
سلطان احمد شاه هم مشکلات این کار
را برای او آسان میکند .

سردار سپه باین پادشاه و برادرش
ولیعهد اعتنائی ندارد و تنها برای
گذرانیدن وقت و حاضر شدن اسباب
با آنها مدارا میکند و گرنه از
دیدارشان بیزار است . مخصوصاً از
دیدار ولیعهد زیرا او بقدر برادرش
بسردار سپه اعتنا نمیکند و بواسطه
بی تمولی جرئت مخالفت کردنش
با او از شاه متمول علاقمند بدارائی

محمد حسن میرزا ولیعهد - سلطان احمد شاه

خویش افزون است .

ولیعهد که مدتی است از مرکز حکمرانی خود که آذربایجان است دور مانده

ويك حكومت نظامی قوی در آن ایالت بجای او حکمران گشته است میخواست از ریاست دولت داشتن بی معنای مشیرالدوله ها ومستوفی الممالکها که بمصلحت روی کار آمده اند بی آنکه مختصر قدرتی داشته باشند استفاده کرده باز خود را بآذربایجان بیندازد و شاید تصور میکند در آنجا خواهد توانست بار و سای غشایر که باوی سابقه خصوصیت و اطاعت دارند بست و بند کرده باشخاص ناراضی از عملیات نظامیان همداستان شده حوزهئی تشکیل بدهد و از بی اعتنائی سردار سپه بخود بکاهد بدیهی است سردار سپه راضی نخواهد شد ولیعهد باین مقصود برسد یکی بملاحظه خیالات باطنی خود که میخواست بسلطنت قاجاریه خاتمه بدهد و دیگر آنکه میدانم میان ولیعهد و امیر لشکر آذربایجان اختلاف کلامه حاصل میشود و موجب اختلال امور آن ایالت میگردد این است که هر وقت در هیئت وزراء بسمت وزارت جنگ حاضراست و این صحبت بمیان میآید روی قبول نشان نداده از داخل شدن در این مذاکرات خودداری میکند از طرف دیگر ولیعهد بشاه فشار میآورد و شاه بر رئیس الوزراء میگردد بی اطلاع سردار سپه فرمان حکومت آذربایجان ولیعهد را صادر کنند فرمان صادر میشود و بصبح شاه میرسد و وزیر داخله بآذربایجان تلگراف میکند و ولیعهد آماده مسافرت شده بلکه قله مکان نموده در شرف حرکت است که ورق بر میگردد .

ماه محرم رسیده است و در اداره قشونی روضه خوانی می کنند شاه بملاحظه سردار سپه بمجلس روضه خوانی نظامیان آمده است و در غرفهئی روی صندلی نشسته در کنار همین غرفه چند تن از روحانیان نشسته اند سردار سپه هم با مشیرالدوله رئیس الوزراء اندکی دور تر ننگارنده بکرسی شاه از همه نزدیکتر است میشنود شاه پیشخدمتی را طلبیده باو میگوید ولیعهد تلفن کن اتومبیل من کار نمیکند برای اینکه پیام بدیدن تو باید اتومبیل خودت را بفرستی پیداست وعده کرده است در مکان نقل شده ولیعهد برای رفتن بآذربایجان از او دیدن نماید و هرگز تصور نمیکند اینکار برهم بخورد و از روی خست میخواست این راه را با اتومبیل ولیعهد رفته و برگشته باشد اتومبیل ولیعهد حاضر میشود سردار سپه از پشت ستون برخاسته جامه نظامی خود را مرتب میکند و بحاضرین میگوید اعلیحضرت را راه بیندازیم تشریف ببرند بعد بنشینیم

فصل سی و دوم

صحبت بداریم شاه باجئه كوچك خود در كسوت نظامی روی صندلی نشسته سردار سپه را با آنقامت برازنده در برابر خود میبیند ایستاده سلام میدهد و میگوید انومیسسل حاضر است بیدرنك جواب سلام داده از جای جسته روانه میشود و سردار سپه و رئیس دولت از راه میاندازند و بر میگردند با حاضرین بصحبت میپردازند .

بدیهی است سردار سپه میدانند شاه کجا میرود و برای چه میرود اما هیچ بروی خود نمبآورد و خودداری میکند که مسئله تا دم آخر سیر خود را کرده برهم خورانش بیشتر برای او قدرت و عظمت تولید کند و برای شاه و ولیعهد و رئیس دولت خواری و خفت . سردار سپه بعد از سنجیدن اطراف کار و اطمینان یافتن از هر کجا که لازم باشد در آن دم آخر که ولیعهد میخواهد روانه شود هیئت دولت را تهدید کرده ناراضی خود را بمسافرت او بشاه و بوزراء میرساند و کوشش بسیار شاه و ولیعهد و هیئت دولت در اجرای فرمان و فرستادن ولیعهد بکلمی بی نتیجه مانده و ولیعهد بانهایت خفت از منزل نقل مکان کرده بخانه خود بر میگردد و کدورت باطنی مین سردار سپه و ولیعهد بمالات ظاهری میرسد شاه بعد از این از سردار سپه گنه میکند (چنانکه نگارنده خود از سردار سپه شنیده است) و میگوید شما ولیعهد را از رفتن بازربایجان منع کردید . سردار سپه جواب میدهد اعایحضرت هم در صدور فرمان حکومت آذربایجان ولیعهد با من مشورت نکردید والا عرض میکردم صلاح نیست .

موفقیت سردار سپه بجاوگیری از مسافرت ولیعهد باو جرئت میدهد که بتواند در مخالفت کردن با شاه و ولیعهد بیش از پیش جلو برود و هم بر بی اعتنائی او بر رئیس دولت افزوده میشود تا آنکه بشرح ذیل او را باستعفا دادن واداشته خود رئیس دولت میگردد .

سردار سپه از شاه تقاضا میکند او را رئیس الوزراء نماید شاه که در قضیه ولیعهد کمال دلنگینی را دارد و خود را محبوس محترمی در چنگال وزیر جنگ مشاهده میکند تقاضای او را با يك شرط میپذیرد و آن این است که بی فاصله اسباب مسافرت و برا بقرنگ فراهم نماید سردار سپه این شرط را مطابق آرزوی خود دیده آنرا پذیرفته رئیس دولت میشود و فوراً اسباب حرکت شاه را فراهم کرده او را روانه میکند و نا

ریاست وزرانی سردار سپه

بندراتزلی مشایعت مینماید و برمیگردد و با ولیعهد نایب السلطنه صورت سازی میکند بظاهر دولتی تشکیل میدهد و برای اسکاوت روسها یکی دو نفر وزیر سوسیالیست هم داخل کابینه مینماید و در باطن اختیار تمام امور کشوری و لشگری را در دست خود میگیرد .

اینجا باید بشمه می از احوال خود اشاره نمایم در این ایام میخواهم از امنیتی که حاصل شده است استفاده کرده با اقتصادیات مملکت خدمتی نموده باشم از دولت اجازه تأسیس نمایشگاه امتعه وطنی را تحصیل کرد . با احسن توجه سردار سپه میخرام شروع نمایم خبر دار میشوم میرزا حسن خان محتشم السلطنه که مکرر در این کذب نامبرده شده نیز در این اندیشه بوده است این است که با او شرکت کرده انجمنی از اشخاص مناسب اینکار چه از رجال دولت و چه از تجار و کسبه تشکیل داده بفرام آوردن مقدمات کار میکوشیم و با حسن موافقت دولت مخصوصاً شخص سردار سپه کار ما بسرعت پیش میرود برای محل نمایشگاه عمارت تکیه دولت در نظر گرفته میشود . تکیه دولت اتصال دارد بباغ گلستان تهران و دربار دولت این بنا برای تزیه خوانی در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ساخته شد صحن وسیع آن فلکه و اطرافش سه طبقه غرفه و طاقش از آهن مشبك است که درایام تزیه خوانی بروی آن آهنها چادر کشیده طاق مزبور را میپوشانیدند و تزیه خوانی ناصرالدین شاه در این تکیه و تجلاتی که در آن نموده میشد و تعیشهایی را که بنام عزاداری مذهبی در برداشت شرحش کتابی مخصوص لازم دارد .

تکیه دولت در سه طبقه بنا شده بود و بعد از مدتی معلوم شد بملاحظه سنگینی طاق يك طبقه اش باید برداشته شود این است که اکنون دو طبقه مانده است با همان طاق آهنین .

بعد از گذشته شدن ناصرالدین شاه دیگر تکیه دولت اعتبار و تجملهای اولی را بخود ندید و اگر در زمان سلطنت مظفرالدین شاه و محمد علی شاه گاهی تزیه می در آنجا برپا میشده است جلال و عظمت یش را نداشته بعد از مشروطیت و در انقلابات سیاسی این مؤسسه بی بودجه مانده بکلی منروک و در شرف خرابی و ویرانی بود

در این وقت مرمت میشود و پوش آن که در انبارها داشت میپوسید در میآید و اصلاح میشود و طاق تکیه را میپوشاند و برای دفع باران پوش مشمی بر آن افزوده میگردد غرغه های تکیه دولت میان ولایتها و ایالتهای ایران و تجار و اصناف تهران تقسیم شده بزودی پراز اجناس نفیس شده مزین میگردد .

تأسیس نمایشگاه امتعه وطنی برای اول دفعه هیجان غریبی در ولایتها و مرکز تولید کرده نمونه بهترین امتعه ایران برای نمایش دادن حاضر میشود .

گرچه نمایشگاه بواسطه انقلابات جوی بیش از یکماه و نیم طول نمیکشد اما بقدری فکر توسعه دایره اقتصادیات مملکت را قوت میدهد که میتوان گفت سنگ اول بنای توسعه اقتصادیات و تکمیل نواقص امتعه وطنی بواسطه این نمایشگاه گذارده شده است و از یک یا دو اندیشه هزارها فکر و اندیشه تولید گشته است بطوریکه میتوان امیدوار بود در بسته بی بروی مملکت گشوده شد .

نمایشگاه امتعه وطنی با حضور محمد حسن میرزا ولیعهد بنیاد شاه غائب و سردار سپه رئیس دولت و وزراء و رجال اولی مملکت و هیئت نمایندگان دول اجنبی افتتاح شد سردار سپه ناچار است در این مجلس پشت سر ولیعهد بایستد با کمال کراحت که دارد این است که دره وقع عکس برداشتن سر خود را حرکت میدهد که شناخته نگردد .

بالجمله چون هنوز اختلاط زن و مرد بطور آزادی در مجامع عمومی رسم نشده است و زنهای در میان مردان باید رو بسته باشند از صبح تاظهر و درود نمایشگاه بخانهها اختصاص داده میشود و از بعد ازظهر تا نیمه شب به آقایان و باینکه عملجات مردانه و صاحبان غرغهها مشغول کار خود و پذیرائی از واردین هستند خانمها در ورود بنمایشگاه و گردش در آن حتی در قسمتهای تفریحی تقریباً رو گشوده میباشند و اخلاق و رفتاری از خود بروز میدهند که از عالم نسوان يك ملت پیش افتاده انتظار میرفته است و بالجمله رفتار خانمهای تهران در اول نمایشگاه امتعه وطنی ما را امیدوار میکند بآینده شرافت و سعادت مندی که پرده نشینان این ملت دیر یازود سرازین چادر و نقاب سیاه معمول و یار و بند سفید متروک در آورده جامعه تار یک ما را روشن خواهند کرد .

نظمیه جوان تهران هم در حسن انتظام نمایشگاه هنرمندی قابل تقدیر از

خود برور میدهد .

نمایشگاه امتعه وطنی کلیه امعه داخلی را ترریج کرد مخصوصا پارچه های پشمی و ابریشمی کرمان و یزد و کاشان و قلمکارهای برده فی و زمیزی کاراصفهان و نقره سازی و قلمزنیهای آن شهر و دیگر شهرها را چینی و کاشی سازی شیراز و نطنز و قسم موجب توجه گشت و قسمت جنگل و چوبهای قیمتی و محصولات و گلهای و میوه ها که بدست يك آلمانی مستخدم ایران مرتب شده بود نظرها را جلب میکرد

در این نمایشگاه از امتعه خارجی چیزی دیده نمیشد مگر ماشین آلات زراعتی و غیره کوشش بسیار نمایندگان روس که بعضی از مال التجاره های خود را هم آنجا نمایش میدهند بی نتیجه ماند و نمایشگاه حدود نظامنامه خود را نگهداری کرد .

باینکه حق ورود مختصر بود عایدات و مخارج بضمیمه مساعدتی که از طرف دولت شده بود باهم تکافو کرد و مقرر شد که بعد از چند سال مکرر گردد

یکروز سردار سپه برای دیدن قسمتهای نمایشگاه مدت طولانی در آنجا ماند همه غرفه ها را بدقت دید نگارنده همه جا با او بودم هر کجا را که میدید بعضی از اشیاء اشاره میکرد و میگذاشت و سپرده شد که بهره اشاره کرده است آنها را کنار بگذارند و آخر شب صورت جامعهی از آنها حاضر شده با قیمت هر يك بضمیمه اشیاء برای اوفرستاده میشود و اوقیمت آنها را میپردازد روز دیگر نگارنده او را ملاقات میکند پس از اظهار ملاحظت میگوید ممکن بود من یکی از نوکرها بگویم آنچه را در نظر داشتم خریداری کرده بیاورد ولی اینکار را نکردم و اشاره کردم و گذشتم برای اینکه بدانم حسن اداره نمایشگاه چه اندازه است و از ترتیبی که داده شده بود بسیار مسرور شدم این حکایت را نوشتم که درجه توجه این شخص را بجزئیات امور برساند . نمایشگاه با نتیجه نیکو پایان یافت و عمارت تکیه دولت و نواحی آن که بعد از ویران ماندنها صورت آبادی بخود گرفته بود مورد استفاده دولت نظامی واقع گشت برای کارهای عمومی .

در این ایام شاهزاده سایمان میرزای محسن را که نماینده سوسیالیستها گفته میشود و در جلد سیم این کتاب مکرر نام برده شده است سردار سپه وزارت معارف میدهد

فصل سی و دوم

و بتقاضای وی دفتر اعانه می باز مینماید برای توسعه معارف دعوتی از رجال و اعیان تهران میکند بخانه خود و وجوهی جمع آوری میشود سردار سپه در آن مجلس قلم خود نویس خویش را بدست مستوفی الممالک داده از او میخواهد نام یکمده از حاضرین را بنویسد برای تشکیل انجمنی بنام انجمن معارف برای نظارت در مصرف و دادن آن وجوه نام یک جمع نوشته میشود که نگارنده هم یکی از آنهاست سردار سپه امر میکند این جمع که بیشتر آنها از رجال اولی مملکت و از وزرای سابق معارف هستند باطاق دیگر رفته هیئت رئیسه خود را تعیین نمایند نگارنده را بخدمت اداره کردن آن انجمن انتخاب میکنند. گرچه زمینه برای جمع آوری وجه بسیار چیده شده بود ولی عمر وزارت معارف سوسیالیست خیلی کوتاه شد و بیش از صد هزار قران جمع آوری نگشت اما انجمن دوام کرد و با این وجه چندین کتاب تالیف و ترجمه گشت و یکی از خدمات معارفی بی شائبه شمرده شد.

در این ایام انتخابات مجلس شورای ملی برای دوره پنجم شروع میشود سردار سپه در این انتخابات دو نظر دارد اول آنکه در تمام حوزه های انتخابی او نماینده اول نام برده شود برای اثبات و جاهت ملی داشتن وی دوم آنکه نمایندگان مجلس اشخاصی باشند که با سیاست شخصی او موافقت کنند.

با رعایت همین دو نظر بحکم نظامی ولایات و بنظمیه ها دستور دخالت در کار انتخابات داده میشود و بصورت ظاهر هم گفته میشود انتخابات آزاد است.

خوانندگان کتاب من میدانند در چهارمین مجلس شورای ملی بدست میرزا حسنخان وثوق الدوله رئیس دولت وقت دولت در کار انتخابات دخالت کرد و پایه انتخابات از محور طبیعی و قانونی خود خارج شد و خواستند اشخاصی بنماینده کی مجلس شورای ملی برگزیده شوند که با قرارداد ایران و انگلیس موافقت کنند وثوق الدوله رفت قرارداد او بر حسب ظاهر بهم خورد ولی پایه انتخابات بمحور طبیعی خود نیفتاد چه بعد از کودتا و تشکیل حکومت نظامی سیاست اقتضا کرد صورت مشروطه و مجلس ملی برای رنگ قانونی دادن بکارها محفوظ بوده باشد با بودن زمام انتخابات بدست قوه نظامی

و تفاوتی که انتخابات دوره پنجم با دوره چهارم دارد این است که در دوره چهارم رئیس دولت نظری نداشت باینکه اشخاص دارای وجهات ملی انتخاب بشوند بلکه تنها نقطه نظر او ساختن مجلسی بود که بتواند قرارداد خود را از آن بگذراند ولی سردار سپه بواسطه خیالات بلندی که در سردارد مخصوصاً میخواست اشخاصیکه حرف آنها در جامعه ایرانی نفوذی داشته باشد بوکالت مجلس پنجم برگزیده شوند نهایت باقید اطمینان داشتن از موافقت آنها با سیاست خود تا بتواند بدست ایشان بمقاصد شخصی و نوعی که دارد برسد و از روی این نظر حکومتها و نظمییه ها برای اشخاص دارای وجهات ملی که آنها را با سردار سپه موافق یا غیرمخالف میدانستند تمایفات کردند و از موافقی که در پیش پای انتخاب آنها تولید گردد جلوگیری نمودند. باین سبب زمینه انتخاب شدن نگارنده بوکالت مجلس پنجم در اصفهان حاضر شد چه تجدد خواهان اصفهان بمن علاقمند بودند و روحانی نمایان آن شهر هم که موافقت نداشتند و لاجرم مخالفت نمیکردند و ثانیاً تصور احتیاجی بوجود نگارنده مینمودند بهر حال مقتضی موجود و مانع مفقود بود و نگارنده با اکثریت هنگفتی از شهر اصفهان بنمایندگی مجلس پنجم شورای ملی انتخاب شدم بی آنکه بمحذوراتی که نمایندگی این مجلس که يك مجلس عادی نیست در بردارد خصوصاً برای من متوجه بوده باشد.

گفتم خصوصاً برای من بلی کسانی که در زندگانی خویش اصل یا اصولی اختیار نکرده باشند و با اصطلاح عوام نان را بنرخ روز بخورند با هر بیش آمد میتوانند موافقت کنند و برعکس اشخاصیکه پایه زندگانی خود را بروی اصول معینی گذارده باشند بسیار مشکل است بتوانند وجدان کشی کرده سیاست ابن الوقتی اختیار کنند که با حقیقت و واقعیت ملازمهائی ندارد.

بالجمله خبر نمایندگی من از اصفهان بوسیله مکتوبی که امیر اقدار حکمران اصفهان بسردار سپه مینویسد بتهران میرسد و سردار سپه بنگارنده تبریک گفته تصور میکند مانند يك سرباز هر چه بگوید میپذیرم در صورتیکه من در هر کار اول بایسد اصول زندگانی خود را رعایت کنم و بعد از آن هر چیز را.

اینجا لازم است بمناسبت خود با محمد حسن میرزای ولیعهد هم اشاره نمایم چنانکه از پیش گفته شده میان من و ولیعهد خصوصیت بوده است و او توقع دارد در هر حال با او صمیمانه رفتار نمایم در اینوقت که او بظاهر جانشین شاه است و نهایت کدورت باطنی را با سردار سپه دارد و میان من و سردار سپه خصوصیت هست باخیالات بلندی که او در سردار دتکلیف نگارنده مشکل میگردد اما من باهر دوراه میروم و هر دو را بدست اتفاق و اتحاد بهمیدگر دادن توصیه میکنم در صورتیکه سردار سپه برای سازش کردن با ولیعهد حاضر نیست و ولیعهد بکلی از او ناامید است.

روزی ولیعهد را در باغ گلستان تهران ملاقات میکنم در ضمن صحبت میپرسد از آن شاخه سبز چه خبر دارید؟ مرادش صحبتی است که مدتی پیش از این با او داشته‌ام که سلطنت قاجاریه منقرض است و این درخت کهنه و پوسیده شده است دیگر قابل زندگانی نیست فقط شاخه‌ای از آن هنوز خشک شده اگر آنرا قطع کرده در جای دیگر بکارند شاید بصورت دیگر سرسبز بگردد یعنی خود او.

جواب میدهم متأسفانه بر کهای آن شاخه هم زرد شده دارد از صلاحیتی که داشت میفتد ولیعهد پریشان خاطر میگردد و نگارنده معذرت میخواهد که نمیتواند بروی حقیقت پرده کشی نماید.

در این مجلس ولیعهد از بد رفتاری سردار سپه با او اظهار دلتنگی میکند و باز او را نصیحت کرده میگویم بهر طور بشود با او راه بروید و رضایت خاطرش را بدست آورید میگوید تصور میکنم بهیچ راه ممکن نباشد زیرا طعم صاحب اختیاری کل در زیر دندانش مزه کرده است و میکوشد خود را بآن مقام برساند ولیعهد از برادر خود سلطان احمد شاه نیز شکایت کرده میگوید این اوضاع در اثر بیجالی و بیعلاقگی او بمملکت پیش آمده است دل خود را با اسم بی رسم سلطنت خوش کرده بماه‌های چهل هزار تومان گرفتن و در اروپا عیش و نوش کردن دل خوش است و نمیداند اینجا بر من چه میگذرد و عاقبت کار ما چه خواهد شد و این اول دفعه است که از زبان ولیعهد از روی ناامیدی اینطور شکایت شنیده میشود.

سردار سپه ولیعهد را بسیار کم ملاقات میکند و در ملاقاتها که بیشتر در مجالس

ریاست وزرائی سردار سپه

رسمی است باوی بطور بی اعتنائی رفتار مینماید اما ولیعهد بروی خود نیاورده در مجالس خود گاهی هم از او تعریف میکند چون میداند خبرچین متعدد در اطراف او گذارده اند و آنها را میشناسد .

بهر حال اختلاف دولت و دربار و دسته بندی باطنی ولیعهد برای خودداری در مقابل سردار سپه و نظامیان روز بروز بالا میگردد رجال قدیم و روحانیان و تجار و کسبه و اشخاص ناراضی از نظامیان طرفداری از ولیعهد میکنند در صورتیکه بیشتر آنها از شخص سلطان احمد شاه راضی نیستند و از این رو فکر دیگری تولید شده است که احمد شاه بنفع برادرش ولیعهد از سلطنت استعفاء بدهد بدیهی است ولیعهد این فکر را در زیر پرده نازکی ترویج میکند و از خرج کردن در این راه بذل و بخششهایی هم بقدری که بتواند دریغ ننماید چنانکه او خود بنگارنده گفت که این فکر هم در میان مردم هست .

موضوع مهم دیگر که در سیاست داخلی و خارجی ما در اینوقت دخالت دارد ناراضی بودن سردار سپه میباشد از مستخدمین مالیه امریکائی که میلسپو در رأس آنها واقع است امریکائیان پیش از کودتا استخدام شده اند و با آسانی کوتاه کردن دست آنها پیش از باآخ رسیدن مدت استخدامشان آسان نبوده و نیست .

میلسپو پایه کار خود را روی قانون گذارده میخواهد هر چه میکند مطابق مقررات مجلس شورای ملی بوده باشد و با حکومت نظامی و دیکتاتوری (بگفته گویند گانش) همراه نیست و نمیتواند همراه باشد از طرف دیگر سردار سپه نمیخواهد در کار مالیه تابع نظریات امریکائیان بوده باشد .

میلسپو عایدات مملکتی را تمرکز داده است و زمام امر مالیه را بموجب قانون کاملادر دست گرفته میخواهد از اختیارات زیادی که مجلس باور داده است استفاده کرده در دخل و خرج هر وزارتخانه نظر داشته باشد از این جهت میان او و نظامیان که نمیخواهند تحت نظر در آیند غالباً کشمکش موجود است میلسپو میخواهد همه وزارتخانه ها بتناسب حقوق بگیرند و آتقدیر و جوه بتناسب میان آنها توزیع شود اما سردار سپه میخواهد نصف عایدات مملکت بوزارت جنگ اختصاص بیابد و بودجه

آن وزارتخانه مقدمتر از همه وزارتخانه‌ها پرداخته شود و این اساس اختلاف‌ظاهری میان رئیس مملکت و رئیس کل‌مالیه می‌باشد هر يك هم در عالم خود و از روی نظریه‌ئی که دارند ذی حق هستند .

و بالاخره نصیحت کنندگان داخلی و خارجی رئیس مستخدمین امریکائی را متذکر ساختند که اینجا ایران است آنهم در حکومت نظامی نمیشود زیاد قانونی بود باید باقتضای آب و هوای مملکت رفتار کرد و اگر بخواهد با استخدام خود مداومت بدهد بایستی سردار سپه را از خود خشنود بدارد او هم در هر دو موضوع که موجب اختلاف بود سکوت و همراهی میکند و صدا و نداها در اطراف کشمکش نظامیان و امریکانیان فروکش مینماید خصوصاً که در این ایام بدست میرزا حسینخان علاء که مدتی وزیر مختار ایران در امریکا بوده است و این مستخدمین را او استخدام کرده جمعیتی در تهران تشکیل میشود از هر طبقه بعنوان دوستان اتحاد ایران و امریکا این تأسیس تا يك اندازه مساعدت معنوی بمستخدمین مزبور میکند و حسن رابطه آنها را بانظامیان نگاهداری مینماید و سردار سپه هم در جلسات آن جمعیت گاهی حاضر میدود با وجود این سردار سپه انتهاز فرصت مینماید که عذر میلسپو را بخواهد تا بی مانع بتواند در امور مالیّه مداخله کند تملق گویان اطراف او هم از دامن زدن باین آتش و تشویق کردن او باین اقدام خودداری نمیکنند چنانکه روزی نگارنده در مجلس سردار سپه حاضر است بعضی از همان اشخاص از نمایندگان مجلس شورای ملی را میشنود باو میگویند حالا که در تحت لوای حضرت اشرف چرخ مملکت براه افتاده است و کارها همه سر و صورت گرفته امریکائیها را هم باید عذرشان را خواست و این تنگ را برطرف ساخت که در قرن بیستم ما مجبور باشیم از ماوراء بحار برای اصلاح مالیّه خود مستشار یا صاحب اختیار بیاوریم .

و میبیند سردار سپه از شنیدن این کلمات خوشحال است ولی نگارنده پیش از آنکه او جواب بدهد بگویندگان رو کرده اعتراض میکنم این چه صحتی است میدارید مگر حضرت اشرف نمیدانند وجود مستخدمین مالیّه امریکائی اکنون لازم است و آنها باید بمانند خدمات خود را بآخر برسانند تا مملکت در ازای مخارج سنگینی

که برای آنها کرده است از وجودشان استفاده کرده باشد سردار سپه با ملالت باطنی که اثرش از جیبه او هویداست مرا تصدیق میکند رباید دانست که انگلیسیان هم با بودن مستخدمین امریکائی در ایران موافقت ندارند و در واقع استخدام آنها را نتیجه مخالفت ایرانیان با قرارداد و توق الدوله میدانند و تصور میکنند شاید آنها بتوانند وسیله استقراضی را از امریکا برای اصلاحات مالیه ما فراهم کنند و این کار بر ضرر سیاست و اقتصاد انگلیس در ایران تمام میشود خصوصاً در گرفت جنوب که امریکائی در آن خالی از نظر رقابتی با انگلیسیان نمیباشند.

بهر صورت مستخدمین امریکائی مالیه را که بعد از عملیات مستر شتر امریکائی و خارج شدنش بتحرکات روس و انگلیس پیش از جنگ عمومی از ایران بصورت هرج و مرج افتاده بود سر و صورتی دادند و اگر این ترتیب چند سال دوام کند و یک عده از جوانهای مازید دست مستخدمین مزبور کار آگاه و آزموده شوند پایه امور مالی بمحور ثابتی خواهد افتاد ولی مستخدمین مزبور با ملاحظهائی که از انگلیسیان دارند و با مسالمت و ملایمتهائی که نسبت بسردار سپه و نظامیان نشان میدهند باز همه وقت در حال تزلزل هستند مخصوصاً که در میان خود آنها وفاق و اتفاق نیست و بعضی از ایشان بر ضد رئیس خود برای اینکه مقام او را بگیرند با رقیبان و مخالفین او از داخله و خارجه خصوصیت نموده برای وی کار شکنی مینمایند.

و بهر صورت میلسپو شخص فهمیده متینی است گر چه هوش و جر برزه سرشاری ندارد و بعلاوه آنطور که انگلیسیان شرق و شرقیان رامیش اسند امریکائیان نمیشناسند. اینک باید انتظار افتتاح مجلس پنجم را کشید و دید او با امریکائیان مستخدم مالیه چه معامله خواهد کرد و چه اندازه خواهد توانست نگهدار و پشتیبان آنها بوده باشد.

فصل سی و سوم

مجلس پنجم یا دو سال میان دو محذور

آغاز مجلس پنجم شورای ملی و حوادث آن - چه آسان است زندگانی بی شرط و قید و چه دشوار است عکس آن در فصل پیش گفته شد کسانیکه پایه زندگانی خود را بروی اصل یا اصلهای ثابت معینی نگذارده باشند در هرپیش آمد میتوانند نان را بنرخ روز خورده بی محذور بگفته عوام خر خود را برانند و دخالت آنها در کارهای سیاسی که در فرهنگش لغتهای حقیقت و اقمیت و وجدان یافت نمیشود اشکالی ندارد ولی برای کسانیکه بر رعایت حقیقت و انصاف و وجدان مقید بوده باشند البته دخالت در سیاست کار مشکلی است بسیار هم مشکل است نگارنده از آن هنگام که برای زندگانی خود اصولی برگزیده ام تا اینوقت که بنمایندگی از ملت قدم در عرصه سیاست میگذارم در پیش آمد ها که بآنها ابتلا میافته ام هر وقت پای صورت سازی و حقیقت کشی بمیان میآمده است خود را دوره می گرفته ام که آن جریان مخالف در گذرد بی آنکه دامان من بآن آلوده شده باشد در اینوقت به حوزه ئی میفتم که اشخاص دارای این مسلک در آن کمند و اکثریت حکومت دارد در اینصورت نه میتوان تنها کار کرد و نه میتوان کور کورانه تابع اکثر شد خصوصاً که این مجلس را سردار سپه آلتی در دست خود میداند و تصور نمیکند در این یکصد و چند نماینده مخالفی داشته باشد و یا اگر باشد نتوان او را موافق کرد در این حال البته مشکلاتش از مشکلات مجلسهای دیگر بر زیادت است .

این مختصر برای نشان دادن مقصود از عنوان این فصل کافیست و در ضمن نگارشات توضیحات بیشتری داده خواهد شد و بالجمله در روز بیست و دوم بهمن یک هزار و سیصد و دو شمسی (۱۳۰۲) مطابق با پنجم رجب یک هزار و سیصد و چهار و دو قمری محمد - حسن میرزای ولیعهد بمجلس میآید برای افتتاح رسمی آن سردار سپه هم رئیس

دولت است و ناچار باید با وزراء خود در این تشریفات حاضر بوده باشد و بقدر ضرورت چند دقیقه در موقعیکه ولیعهد بتالار مجلس وارد میشود سردار سپه نیز حاضر مییابد و باز با طاق دیگر میرود و بی اعتنائی شدید سردار سپه بولیعهد اینجا نیکو هویدا میگردد خلاصه مجلس دایر میشود انجمنهای انتخاب شده برسیدگی باعتبار نامهها میردازند و باعتبار تقدم سن اول جلسه عمومی بریاست نگارنده منعقد میشود و میرزا حسینخان مؤتمن الملک که در چند مجلس رئیس بوده است بریاست انتخاب میگردد



میرزا حسینخان مؤتمن الملک
میرزا حسن خان مشیرالدوله
میرزا حسینخان مستوفی الممالک
آقاسید حسن تقی زاده دکتر محمد
خان مصدق السلطنه میرزا حسینخان
علاء آقا سید محمد رضای مسارات
که همه دارای وجهه مای هستند
و در مشروطه خواهی دارای سوابق
نیکو میباشند بایکدیگر روابط
خصوصی دارند نگارنده هم باین
جمع مربوط تراست تا با دیگر
نمایندگان بدیهی است این کسان
که بعضی از آنها غالباً بمشغله مهم
مملکتی میپرداخته اند و در آزادی

خواهی شهری دارند مورد ملاحظه
دیگرانند و در این مجلس دارای نفوذ معنوی میباشند گرچه جزء منفردین هستند ولی
با هم کار میکنند و نظریه یکدیگر را رعایت مینمایند .

بعد از این يك هیئت روحانی و روحانی نما در مجلس هست بنام هیئت علمیه
که بعضی از غیر روحانیان هم بآنها ملحق شده اند عددشان پانزده نفر میرسد و در رأس

آنها آقا سید حسن مدرس اصفهانی قرار دارد که شرح حال او را در آخر این فصل خواهید خواند و در این دو هیئت دارایان افکار تند و کند هر دو وجود دارند.

هیئت دیگری هست که خود را سوسیالیست میخواند با عده کمی و سایه ان میرزا محسن رئیس آنهاست این سه هیئت اگر باهم اتفاق کنند باز اکثریت را تشکیل نمیدهند بلکه یکعده بنام تجدد خواه که عددشان میان شصت و هفتاد است و طرفداران سردار سپه میباشند اکثریت دارند گرچه این اجتماع برای گذراندن اعتبارنامه هاست که اشخاص ضعیف خود را داخل این جمع نموده اند و شاید بعد از گذشتن اعتبارنامه ها برای این جمع این عدد باقی نماند اما در هر صورت با موافقتهایی که از دستجات دیگر باینها در مطالب بشود و یا از منفردین که عددشان کم نیست یکعده با آنها موافقت نمایند این جمع دارای اکثریت خواهند بود و کارهای دولت و مخصوصاً نظریات سردار سپه بدست آنها انجام میگردد.

بهر حال مجلس دائر و کمیسیونها انتخاب میشود نگارنده در کمیسیون معارف کار میکند و میکوشد يك کمیسیون رسمی بر کمیسیونهای مجلس بیفزاید بنام کمیسیون اقتصاد گرچه از طرف حامدین و اشخاص کوتاه نظر مخالفتهایی میشود ولی بالاخره نگارنده موفق شده کمیسیون مزبور را ایجاد میکند و خود نیز در آن کمیسیون بسادای وظیفه میپردازد.

اعتبارنامه ها در میان کمیسیونها تقسیم شده داستان رد و قبول و کشمکش گذراندن و رد کردن آنها از مجلس شروع میگردد و چند هفته وقت مجلس صرف این کار میشود و در حقیقت این نقص بزرگی است در کار اعتبارنامه نمایندگان مجلس شورای ملی ماکه در رد و قبول آنها و تصدیق صحت و سقم اعتبارنامه ها به عهده خود نمایندگان است گرچه هنوز اعتبارنامه تصدیق و تکذیب کنندگان خود تصدیق نشده باشد پس بهتر بود که رسیدگی باعتبارنامه نمایندگان و تصدیق و تکذیب صلاحیت نماینده به عهده دیوان عالی تمیز و با هیئت دیگر میبود اما این نقص در قانون انتخابات ما هست تا کی برطرف شود در اینصورت نه تنها اشخاص خارج از حوزه طرفداران سردار سپه از گذشتن اعتبارنامه خود نگرانند بلکه یکعده از جوانها که نه سن و کالت دارند و نه

مجلس پنجم یادو سال میان دومحدور

صلاحیت شخصی چون جزو هوچیان حکومت نظامی بوده اند با اسبابچینی خود را بمجلس انداخته از نقاط دوردست بدست نظامیان یا نظمیه ها با سفارشهایی که درباره آنها شده است وکیل شده اندراشخاص مهم مجلس از منفردین و هیئت علمیه برای حفظ حیثیت خود و حیثیت مجلس میکوشند اعتبارنامه آنها تصویب نشود و آنها از مجلس خارج گردند سردار سپه هم با مخالفت اشخاص مهم نمیتواند از جوانهای مزبور حمایت کند و بطرفداران خود بسیار آنها را پذیرند چونکه برای پیشرفت مقصد اصلی که دارد بآن اشخاص بیشتر حاجتمند است تا به پادوهای نورس که با پول و شغلای دیگر آنها را باسانی میتواند راضی کند بهر صورت اعتبارنامه چند نفر از جوانهای مزبور رد میشود و آنها بعد از آنکه مدتی در مجلس بوده بلکه بعضی از آنها بموجب قانون که منشیهای موقتی از جوانترین اشخاص انتخاب شوند جزو هیئت رئیسه هستند از مجلس خارج میشوند .

بیرون کردن يك عده از جوانهای پادو و نظامیان از مجلس قوی بودن مجلس را در نظرها جلوه میدهد و مخالفین ظاهری سردار سپه که در رأس آنها آقا سید حسن مدرس واقع است و مخالفین باطنی او که در میان دستجات و منفردین هستند از این موفقیت برای خود قوت و قدرتی تصور میکنند در صورتیکه هر دوی اساس است و تنها سیاست مدارا کردن سردار سپه که يك سیاست موقتی است این موقعیت را ایجاب نموده است و گرفته نگاهداشتن آنها در مجلس برای سردار سپه اشکالی نداشته است سردار سپه در مقابل دستجات مخالف خود و یا ناموافق که در مجلس و در خارج هستند و مردم بآنها توجه دارند جمعیتی بنام تجدد خواه تشکیل داده نمایندگن آنها در مجلس خود را مخالف هیئت علمیه مینمایانند سر دسته آنها در مجلس سید محمد بیرجندی معروف بتدین است که از پیش در این کتاب نامبرده شده و او خود نیز چون روضه خوان بوده است در کسوت روحانیان میباشد .

ایندسته که دارای اکثریت میباشد برای اعتبارنامه های هیئت علمیه مخصوصاً سر دسته آنها آقا سید حسن مدرس کار شکنی میکنند در این صورت مدرس میباید با منفردین و دستجات دیگر سازش کند و با اشخاص بیطرف طر فیت حاصل نکند اما

دیده میشود که چون اعتبار نامه نگارنده بمجلس میآید و کمیسیون خبر و صحت آنرا میدهد او مخالفت مینماید از روی خود پسندی ذاتی که دارد و بملاحظه بعضی از روحانی نمایان اصفهان که از نگارنده دلخوش نمیباشند .

قانون است که اگر کسی با اعتبار نامه دیگری مخالفت کرد دیگر در آن روز نمیشود در آن موضوع صحبت داشت و مذاکرات میماند برای جلسه دیگر در ظرف بیست و چهار ساعت فاصله مدرس آنقدر سرزنش از زبان این و آن مخصوصاً از زبان رجال محترمی که در مجلس هستند میشوند که در جلسه دیگر حرف خود را پس گرفته بن آنکه لازم باشد دفاعی از حق خود بکنم اعتبار نامه من میگردد در صورتیکه هنوز معلوم نیست حال اعتبار نامه او چه خواهد بود چه اکثریت مجلس مخالف است و از همین جهت اصرار دارد که آوردن خبر اعتبار نامه اش بمجلس تأخیر بشود بلکه بتواند سردار سپه را راضی کند بدستجات موافق خود بسیار و با او مخالفت نکنند و یا او را در ضمن نطقهائیکه در مجلس میکند تهدید نماید و از این رو او را مجبور سازد بموافقت نمودن.

کار های مجلس معوق مانده است کشمکشهای باطنی آشکار شده مدرس و همراهان او بعد از ناامید شدن از موافقت سردار سپه با اشاره و کنایه و گاهی بصراحت نسبت بابو بدزبانی میکنند تا روزیکه مجلس بواسطه معوق ماندن کارها حال مشوشی دارد در موقع نفس یکی از کارکنان سردار سپه که شخص طیبی است و خالی از تهور نیست از زبان مدرس سخن اهانت آمیزی نسبت بسردار سپه میشود و با او طرفه میشود و کار بخشونت و فحاشی میکشد و بالاخره طیب مزبور که احیاء السلطنه لقب دارد پشت گردنی سختی بمدرس میزند بطوریکه عمامه او از سرش افتاده هنگامه برپا میگردد و تمام مخالفین ظاهری و باطنی سردار سپه بعنوان حمایت از مظلوم از مدرس طرفداری میکنند و غائله دارد بزرگ میشود

نگارنده تصور میکند تنها چیزیکه میتواند از پیش آمدهای ناگواری جلوگیری کند این است که مدرس اطمینان حاصل نماید اعتبار نامه اش از مجلس خواهد گذشت این است که بی افاته وقت خود را بسردار سپه رسانیده در حجره خلوت بزبان خیر خواهی

مجلس پنجم یا دو سال میان دو معذور

طرفداران موقع ناشناس او را نکوهش میکنم که چه موقع کتک زدن بمدرس بود و از خدا میخواست و شاید تعدد داشت که با یکی از بستگان شما طرف شود و از او بی حرمتی ببیند تا دشمنی باطنی آشکار گردد و اگر اعتبار نامه او از مجلس بواسطه مخالفت طرفداران شمارد شد بروجاهت ملی او افزوده شود و همه کسی بداند غرض خصوصی در کار بوده است و این برای مقام شما شایسته نیست.

سردار سپه سخنان مرا تصدیق کرده از پیش آمد اظهار ناراضگی میکند و بالاخره مقرر میگردد بطرفداران خود در مجلس بسیار با اعتبار نامه مدرس موافقت نمایند تا این غائله برطرف بگردد.

سردار سپه یکی از نزدیکان خود را بمجلس میفرستد و بکارکنان خود پیغام میدهد در این موضوع و نگارنده نیز خاطر رئیس مجلس را از نتیجه اقدام خود آگاه میسازد و او نیز بمدرس میگوید اگر از این پیش آمد بکلی صرف نظر کرده غائله را بخواهاند اعتبار نامه شما از مجلس خواهد گذشت مدرس هم راضی میشود و غائله ختم میگردد و قصه مهمتری پیش میآید که مدتی مجلس را بخود مشغول میسازد در صورتیکه در چهار مجلس پیش سابقه نداشته است بر حسب قانون نمایندگان مجلس شورای ملی بعد از گذشتن اعتبار نامه آنها باید بقرآن سوگند یاد کنند که بقانون اساسی خیانت ننمایند.

در مجلسهای پیش رسم اینکار با تشریفاتی که دارد بطور عادی و بدون هیچ نظر مخالفی صورت میگرفته است اما در این مجلس برای ادای این تکلیف معذوراتی در کار است گرچه سبب اشکال برای همه نمایندگان یکسان نمیشد و تا مطلب نیکو هویدا بگردد باید نظری بتاریخ گذشته کرد.

در آغاز تأسیس اساس حکومت ملی که محمد علیشاه قاجار بعد از مرگ پدرش با مشروطه مخالف شد و برای امضاء کردن متمم قانون اساسی حاضر نمیشد و کار بمعارضه و مجاذله کشید در موقع صلح باین شرط راضی شد قانون مزبور را امضاء کند که بموجب يك ماده بقای سلطنت در خانواده او تثبیت بگردد و این ماده متأسفانه جزو قانون اساسی شد.

بعد از خلع محمد علی شاه که ملیون قدرنی بسزا داشتند و مینوانستند زمام کار ریاست عالی مملکت را بدست سزاوارترین اشخاص علما و عملاً و اخلاقاً بسپارند تنها و تنها بر عایت قانون اساسی طفلی را که بگفته روزنامه نوبستان خارج در آن عهد گریه میکرد مادرش را میخواست سلطنت دادند

سلطان احمد شاه تا صغیر بود نایب السلطنه های او که بموجب قانون اساسی بآن مقام رسیده بودند قانون را احترام میکردند بعد از آن که خود متصدی امور سلطنت شد بظاهر دم از قانون خواهی میزد بی آنکه در واقع اهمیتی بآن بدهد چونکه خود را بر هر کب آرزوها سوار میدید و معارضی در کار نبود تا وقتی که حریفی مانند سردار سپه بمیدان آمد از ترس تجاوز کردن او بحدود سلطنت او خود اول طرفدار لزوم رعایت حدود قانون اساسی گشت در صورتیکه بواسطه سست عنصری و طمعکاری که دارد تجدد خواهان مملکت باو و بساطتش علاقه ندارند و قطع دارند با وجود او و وجود رجال کم جرئت محافظه کار که اطراف او هستند دولت یکقدم هم رو باصلاحات اساسی بر نخواهد داشت و از اینرو نمایندگان حقیقی ملت نمیخواهند بقانونی قسم بخورند که لازمه اش باقی بودن بر آن چیزی است که تاکنون بوده است و تصور میکنند مملکت باستانی آنها با عظمت تاریخی که دارد یش از این نباید از قافله ترقی و تعالی ملل عقب بماند و اصلاحات اساسی را بدست هر کس بشود و بیگانه در آن دخالت نداشته باشد مفتنم می شمارند دسته دیگری هم هستند که این نظر اساسی را ندارند بلکه فقط چون میدانند سردار سپه هوای سلطنت در سردارد و مانع او تنهایی ماده از قانون اساسی است محض اظهار تقرب باو از سوگند یاد کردن بر حفظ قانون خودداری دارند نگارنده نیز جزو اشخاصی است که در ادای این رسم تعلل دارد بی آنکه نظر خصوصی بکسی و یا بکار کسی داشته باشم زیرا سلطنت طلب نیستم و آرزو دارم روزی بیاید که ملت ما بتواند برای ریاست عالی خود از روی امتیاز فضلی و قابلیت ذاتی کسی را انتخاب نماید و تمام استعداد و قابلیتها را برای رسیدن بآن مقام منیع تشویق کند

و هم ملاحظه دارم مبادا در میان این کشمکشها قانون اساسی پایمال شود و بوطن

دوسی سردار سپه اگر اطمینان باشد باشخاصی که اطراف او را گرفته انداعتمادی بیست.
از طرف دیگر ملاحظه میشود برای خراب کردن بنیانهای بدبختی که بدست
بادشاهان عیاش بی علاقه بمملکت ورجال خود خواه بی لیاقت وروحانی نمایان طماع
از خدا بیخبر برپاشده ملت را بروز سیاه خواری وذلّت نشانیده سرتاسر مملکت
بصورت ویرانه‌ئی در آورده است. يك بازوی قوی يك اراده محکم لازم است که از يك
طرف بدبخت کنندگان ملت را در هر کسوت بوده باشند بجای خود نشانیده آنها را
بحساب و کتاب بخواند واز دیگر طرف معارف را وسعت داده مردان لایق برای امور
کشوری و لشگری باقتضای احتیاجات کنونی مملکت آماده سازد

خلاصه در این اندیشه ها امرار وقت کرده نمیداند بچه صورت میتواند خود
را از میان دومحذور در آورد نه باقانون اساسی میشود بازی کرد چه این شرطامانت
و انصاف نیست و نه میشود دست روی دست گذارده همه را از قضا و قدر انتظار داشت
و تنها بعنوان تجدد خواهی و آزادی طلبی خشنود بود در این صورت اکنون که سردار سپه
زمام قوای مملکت را در دست دارد واز درهم شکستن نفوذ های شخصی و جمعی
خان خانانی و پیشوائی مقدس روحانی باك ندارد او را باید تشویق و تقویت نمود تا
بر مشکلات فائق آمده بتواند مانعهای ترقی و تعالی ملك و ملت را بر طرف سازد.

روزی سردار سپه مر اطلییده میگوید هیئت علمیه مجلس تازه رام شده و کارها
دارد ب جریان میفتد فقط آنها از تعلل کردن يك عده از نمایندگان که از جمله شما هستید
در کار سوگند خوردن دلتنگ میباشند و تقاضا کرده اند از شما واز دیگر رفقای
قسم نخورده بخوادم در ادای این رسم تمجیل نمایند که این غائله هم بر طرف شود
جواب میدهم چون نمایندگی را پذیرفته ام ناچار باید وظایف و تشریفات آنرا
بجا بیاورم اما بشخص شما میگویم اگر رفتن بکرسی خطاب به مجلس و قسم یاد کردن از
حدود قانون اساسی تجاوز نکنم دیگر بکاری که مخالف این قانون بوده باشد اقدام
نخواهم کرد سردار سپه بابشره برافروخته میگوید این چه حرفی است امروز این اقتضای
را دارد رفتار میکنید فردا هم هر چه اقتضا کرد همانرا خواهید نمود دیگران هم همین
کار را میکنند فردای این روز قسم یاد نکردگان بعضی بایک توریه و بعضی بطور صراحت

قسم یاد میکنند و این غائله هم رفع شده مجلس رسمیت مییابد و بکار میپردازد. حالا باید دید سردار سپه از این مجلس چه میخواهد - در رأس مقاصد سردار سپه در مجلس پنجم سه مقصد قرار گرفته است دوم مقصد مقدمه و يك مقصد ذی المقدمه اما دوم مقصد مقدمه اول زیاد کردن بودجه و زارتجنگ در حدود نصف بودجه مملکتی تقریباً دوم گذرانیدن قانون نظام اجباری - اولی در مجلس مخالف دارد اما مخالفین در اقلیت هستند و اکثریت میپذیرد مأمورین مالیه امریکائی همچنانکه گفته شد اجباراً قبول میکنند این مقصود سردار سپه صورت میگیرد و دست و بال او برای توسعه دادن دائره قشونی و تأسیس کارهای مربوط باین دائره باز میشود در چند مرکز از مملکت تلگراف بیسیم تأسیس میشود بنأسیس قوه هوائی و دریائی میپردازند اسلحه کافی خریداری میکنند مدارس نظام را وسعت میدهند و...

و اما مقصود دوم او در مجلس مخالفی ندارد زیرا ترتیب سربازگیری بونچه که معمول بوده است و از مالکین املاک مخارج آن و از جوانان دهاتی نفرا ت گرفته میشده است و جوانهای شهری بکلی از خدمت نظامی معاف بوده اند رویه ناپسندی است و بی اعتدالی و ستمکاری بسیار در بردارد و شرکت نمودن تمام جوانان مملکت در خدمت سربازی در راه وطن موافق عدل و انصاف است و موجب حسن تربیت و هیجان روح جوان و تبدیل نسل تن پرور ناتوان و پژمرده و وظیفه ناشناس بنسل توانای تن و جان زنده و وظیفه شناس خواهد بود بدیهی است در بادی امر بواسطه بی عادتی و همیا نمودن وسائل حسن انتظام سربازخانه ها تحمل اینکار بر جوانان در مهد ناز و نعمت پرورده شده سخت است ولی رفته رفته بدست خسود اینها نقصها برطرف میشود و جوانهای تحصیل کرده تربیت شده در مدرسه های نظامی داخل و خارج بدرجه صاحب منصبی رسیده حسن ترتیب و انتظام جسمانی و روحانی و اخلاقی سربازخانه ها را بجائی خواهند رسانید که جوانان تا آخر عمر لذت زندگانی دوره سربازی خود را فراموش ننمایند .

و بالجمله همین قانون نظام و وظیفه است که بعدها همین لغت بجای لغت اجباری گذارده خواهد شد که روح سلحشوری در اثر تربی لیاقینها و سیاست پاریهای داخلی

و خارجی در شرف محو شدن را دوباره در این ملت بهیچان میآورد و درد نیای متشنج کنونی خصوصاً در جوار دولت بلشویکی ده روزمره بر قوای خود میفزاید تنها وسیله نگاهداری مملکت است چنانکه در هنگامه جنگ عمومی اگر ماسی چهل هزار قشون منظم میداشتیم بجای خسارهای مادی و معنوی بسیار که با وجود بیطرفی بما وارد شد در راه حفظ بیطرفی از دو طرف استفاده های مهم مینمودیم

بهر صورت قانون نظام وظیفه اجباری از طرف تمام نمایندگان باتفاق آراء از مجلس گذشته سردار سپه بزودی آنرا عملی نمود در ظرف مدت کم در سر تا سر مملکت بجریان میندازد.

و اما مقصد سیم سردار سپه که ذی المقدمه نامیده شد رسیدن بمقام سلطنت است و میخواهد باقتضای زمان و بملاحظه جامعه ملل اینکار بصورت قانونی انجام گرفته باشد برای دیدن نتیجه این مقصود باید قدری انتظار کشید زیرا قانون اساسی چنانکه از پیش گفته شد بقای سلطنت را در خانواده محمد علی شاه قاجار شرط کرده است و سلطان احمد شاه و برادرش ولیعهد با سانی از ازیکه شاهی فرود نخواهند آمد در اینصورت یا باید قانون اساسی لغو شود که هیچ ایرانی وطن دوست هرگز باینکار که اساس رستگاری اوست تن در نخواهد داد و یا بتدبیرهای عملی راه حلی برای این مشکل بدست آورد بهر صورت این تقاضای سردار سپه محذور بزرگی در مجلس شورای پنجم تولید کرده است که یکمده از اشخاص مهم مجلس را بسر دار سپه بدین نموده است و جزرومد غریبی در مجلس ایجاد شده روز بروز قوت میگیرد و بر مشکلات میفزاید شاه در فرنگستان مشغول انجام خیالات شخصی است و محمد حسن میرزای ولیعهد در تهران مانند مرغی است که در چنگال شهبازی گرفتار شده باشد

ولیعهد دشمنی شدید سردار سپه را با خود احساس نموده خیالات بلند و براه که در هوای سلطنت پرواز میکند نیکو میداند و از اینرو بدسته بندی مخفی در مجلس و در خارج حتی در میان عوام الناس پرداخته است هیئت علمیه مجلس و همدستان آنها را با خود همراه ساخته آقا سید حسن مدرس او را اطمینان داده است با پیشرفت این مقصود سردار سپه موافقت نکند و نگذارد او از راه مجلس بمقصود خود برسد یعنی

فصل سی و سیم

از رجال دولت هم که در مجلس هستند و با خیالات سردار سپه موافق نیستند بنام حفظ قانون در این موضوع با هیئت علمیه مجلس در باطن موافقت میکنند و شاید آنها را هم تشجیع بمخالفت مینمایند.

در این حال اشخاص تجدد خواه و طندوست از یکسو با کهنه پرستی و سیاست پوسیده قبحر و محافظه کاران از روحانی نمایان و غیره مخالفند و بختامه دادن به سلطنت قاجاریه که اکنون بیعلاقه ترین آنها بمملکت صاحب تاج و تخت است علاقمند میباشند و میدانند تا یک تغییر وضع کلی داده نشود اصلاحات اساسی شروع نمیکرد و از این نقطه نظر میخواهند با سردار سپه همراهی کنند و از طرف دیگر سه محذور در کار میبینند که نمیتوانند بی شرط و قید در این مرحله قدم بگذارند اول مسئله سیاست خارجی است که معلوم نیست با نفوذی که انگلیسیان در مملکت دارند و با قرارداد هائی که با سردار سپه در موافقت با سلطنت او نهاده اند و با ضدیت آنها با روس و بلشویک آیا سردار سپه خواهد توانست موازنه سیاست خارجی را نگاهدارد که هر دو طرف آرام بوده باشند یا نه محذور دوم آنکه آیا ممکن خواهد شد بی آنکه قانون اساسی لغو شود قاجاریه از سلطنت خلع شوند یا خیر و اگر این قانون اساسی لغو شد آیا در روزگار امروز با بودن حکومت نظامی در داخله و با وجود بدبینی که انگلیسیان بقانون اساسی ما دارند بواسطه مزاحمتی که در اجرای قرارداد و توثیق الدوله کرده است آیا دیگر باین زودیه ملت ایران خواهد توانست یک قانون اساسی وضع کنند که ایندرجه حقوق ملت در آن رعایت شده باشد یا نه.

محذور سیم آنکه سردار سپه اکنون برای پیشرفت مقاصد خود بیعاطفه ترین افراد ملت را که در هر کسوت موجودند و هر یک در عالم خود بی شرافتی شناخته شده اند اطراف خود جمع کرده است و با آنها ویرا پناهگاه برای استفاده های خصوصی خود قرار داده اند او هم از بی شرط و قیدی آنان استفاده میکند در اینصورت اشخاص باوجدان البته ملاحظه دارند که رشته امور مملکت بدست اینگونه کسان نیفتد خصوصاً که اکنون سردار سپه رئیس دولت و مسئول در مقابل مجلس ملی میباشد و بواسطه علاقمندی ذاتی که بوطنش دارد و بیعلاقگی که بسیاست بازیهای بیگانگان

مجلس پنجم یا دوسال میان دومعهدور

نشان میدهد تا اندازه میتوان اطمینان داشت وطن فروشی نمیکند اما اگر بمقام سلطنت رسید آیا اطرافیان کنونی خود را طرد خواهد کرد وزمام امور را بدست اشخاص باوجدان وطن دوست خواهد داد یا همین اشخاص بد همه چیزمصدر امر میگردند اولی مشکل بنظر میآید و دومی برای مملکت خطرناک خواهد بود این است که تکلیف آزادیخواهان از وطنپرستان از نمایندگان مجلس شورایملى بسی مشکل شده است تا پیش آمد ها چه اقتضا نماید .

اینک بر حسب وعده‌ی که داده شد چند کلمه در آخر این فصل از شرح حال

مدرس گفته شود .



مدرس آقا سید حسن اسپه‌ی قمشه‌ی اصفهانی است که باز هم در این کتاب بحال و کار او اشاره شده است مدرس شخصی بلند بالا ضعیف اندام سیه چرده است با صورت کشیده و محاسن تنک در کسوت روحانیان عماسه شوریده کوچک سیاهی بر سر دارد قبای کرباسی آبی رنگ غالباً در بر عیائی بردوش سینه او همه وقت گشوده سردستها باز پاها بی جوراب نعلینی در پاءصائی در دست بی اندازه خودخواه و ریاست طلب در آن هنگام که بنا شده است یکمده از روحانیان عضو مجلس شورایملى باشند بعنوان طراز اول چنانکه در جلد دوم این کتاب

نگارش یافت این شخص باین سمت از اصفهان

سید حسن مدرس

انتخاب شده بتهران میآید و عضو مجلس شورای ملی میشود و در چهار مجلس بعد هم یا از اصفهان و یا از تهران وکیل شده است چه در اسبابچینی و بهشت هم اندازی قدرت مخصوص و پشتکار شدید دارد .

مدرس باوجود آمد و شد زیاد با رجال دولت و اعیان مملکت باز جنبه طلبگی خود را از دست نداده روی گلیمی مینشیند منقل آتشی برابر خود میگذارد اسباب قلیان و جای راکنار و روی منقل میچیند با یکی دوسه جلند کتاب مذهبی که در کنار او هست و هر کس بر او وارد شود دارای هر مقام باشد باید روی زمین و بروی همان گلیم بنشیند مدرس میخواهد بمردم بفهماند که او بدنیای بی اعتناست در صورتیکه گفته میشود بیول طالعلاقه بسیار دارد و از هر کجا و بر عنوان باشد بایک صورت سازی از دخل نمودن خود داری ندارد .

مدرس در انتخابات مجلس شورای ملی دخالت میکند از اشخاص متمول از تجار و غیره پول میگیرد که صرف انتخاب شدن خودش و آنها بکند و البته ناچار است قسمتی از آنها را هم خرج نماید .

مدرس فهرست و کلامی را مثلاً از تهران ترتیب میدهد که در تمام آنها نام خودش هست و در بعضی نام بعضی از اشخاص که بآنها وعده بوکالت رسانیدن داده است و از این فهرستها بسیار حاضر کرده بدست اشخاص میدهد و دسته دسته تحت نظارت کامل و امداد آنها را بصندوقهای انتخاب بریزند چنانکه در بین یکی از انتخابات که نگارنده ریاست یک حوزه را داشتم از مدرس شنیدم میگفت یقین دارم در میان این صندوقهای سر بسته من اکثریت دارم و این حرف را از روی اعتماد بعملیات خود میزد .

مدرس در ابتدای کار سردار سپه بخیال اینکه با تکیه دادن بقوه نظامی بهتر خواهد توانست بمقاصد خود کامیاب گشت با او دوستی و آمیزش کرد سردار سپه هم باینکه بنوع مدرسه عقیده ندارد و سالوسی را دوست نمیدارد برای پیشرفت کار خود با وی بظاهر مهربانی نمود اما باو در کارها رخنهائی نداد و با او در کاری کنکاشی نکرد در صورتیکه او این آرزو را در سر داشت باین سبب مدرس از او رنجیده شد و چون میان سردار سپه و باقی مانده از دورمان قجر یعنی سلطان احمد شاه و برادرش ولیعهد کشمکش رویداد مدرس خود را بطرف شاه و ولیعهد کشانید و بآنها وعده داد در مجلس شورای ملی بموجب قانون اساسی از سلطان شان دفاع نماید و شهریه یکماه سلطان احمد شاه را در نوبت او از ولیعهد دریافت کرد برای مصارف لازم این مدافعه

مجلس پنجم یا دو سال میان دو معذور

چنانکه ولیعهد خود بشکارنده گفته است و در جای خودش شرح آنرا خواهید خواند و مبلغ چهل هزار تومان بوده است .

مدرس در میان هم کسوتان خود یعنی روحانیان مقامی ندارد و آنها او را از خود نمیدانند اما او در بحیوچه سیاستمداری جنبه روحانیت را از دست نداده آن را بمنزله شمشیر برنده در دست خویش تصور میکند و از بیخبری عوام استفاده مینماید مدرس در خارج مجلس شورایی ملی باز جال دولت بیکار بست و بند میکند که آنها را بشغل و کار برساند و باین ترتیب برای خود طرفدار مهیا میسازد حتی آنکه میرزا حسنخان مستوفی الممالک را که مکرر رئیس دولت بوده و اکنون تنها بوکالت مجلس ساخته است بطرف خود برده باو وعده داده است باز او را بریاست دولت برساند و شنیده میشود مستوفی الممالک گفته است سید عالمی بلند کرده است و ما هم زیر علم او رفته ایم .

و بالجمله مدرس در مجلس شورایی و در دربار و در خارج نزدیکه از مردم مورد ملاحظه است و تنها جانی که حنای وی در آنجا هیچ نگ ندارد نزد آزادیخواهان حقیقی و تجدد پروران واقعی است که میدانند درد نیای امروز کارها با سیاست روحانی حسن جریان نخواهد داشت ؛ سیاست و روحانیت از یکدیگر باید بکلی جدا بوده باشند.

فصل سی و چهارم

مجلس مشاوره خصوصی کار خز غل خان - قهر کردن سردار سپه و انقلابات در تهران

در این وقت که مجلس شورای ملی و دربار سلطنت و دولت نظامی سردار سپه بواسطه آنچه در فصل پیش گفته شد در حال اضطراب است و بواسطه تحریکات درباریان طرفدار شاه و ولیعهد و مخالفین سردار سپه روز بروز بر نفرت خلق از او افزوده میشود بی آنکه سبب ظاهری داشته باشد چنانکه برای مصرف خیری در فضای مدرسه نظام که روبروی خانه او واقع است جشنی مجلل برپا میکند تا اعانه جمع نمایند و اسباب تفریح و تفرج بسیار در آنجا فراهم میآورند و تصور میکنند خلق تهران بدانجا هجوم خواهند آورد ولی رنگ عمومیت نمیکرد و اشخاص معینی از طرفداران و بستگان خود او و یا از نظامیان هستند که مکرر میروند و بیشتر اوقات مثل این است که واردی نداشته باشد و بداندست که از توجه مردم بدانجا جلوگیری میشود و سردار سپه از این پیش آمد بسیار دل تنگ است و در زحمت حالی و خیالی زیاد امرار وقت میکند و بهر کس و بهر جا توسل میجوید بلکه بتواند در مقابل هیجانهای مخالف خود داری کرده بنکمیل اسباب موفقیت خود در رسیدن بآرزوهایش کامیاب گردد .

در این احوال روزی یکی از تجار تجدد خواه که مدتی در خارجه بوده است و اکنون در تهران میان تجار عنوانی دارد و بسا سردار سپه نیز بی ربط نمیشد نزد نگارنده آمده برای سردار سپه دلسوزی مینماید که این شخص میخواهد خدمتی بوطنش کرده باشد اما دشمنانش برای او سخت اسبابچینی میکنند و حواس او را پریشان نموده اند کارش محکم نیست شاید از میان برود و جای افسوس است که بزودی نتوانیم مرد با عزم و اراده ای مانند او بدست بیاوریم چه میشد که رجال مهم مملکت با او همخیال شده و او را تنها نمیگذارند تا میتواند با اطمینان خاطر قدمی برداشته کاری از پیش ببرد

مجلس مشاوره خصوصی

گفتم سردار سپه باید يك مجلس مشاوره خصوصی داشته باشد و با مشورت کار بکند گفت اشخاصی را که برای اینکار مناسب میدانید نام ببرید و صورتی نوشته شود من او را حاضر میکنم از میان آن صورت عده‌ئی را انتخاب کرده يك حوزه شوروی برای خود تشکیل بدهد نگارنده نام پانزده نفر از رجال دولت را نوشته باو میدهد و بعد از دو روز از طرف سردار سپه بطور خصوصی هشت نفر از آن اشخاص بخانه او دعوت میشوند و این عادت اوست که هر تصمیمی گرفت فوراً انجام میدهد. شش نفر از این هشت نفر را از میان منفردین از نمایندگان مجلس انتخاب میکند بشرح ذیل میرزا حسن خان مستوفی الممالک - میرزا حسن خان مشیرالدوله - دکتر محمدخان مصدق السلطنه - آقا سید حسن تقی‌زاده - میرزا حسین خان علاء و نگارنده دو نفر را هم از رجال دولت خارج از مجلس بر این شش نفر میافزاید و آنها مهدیقلیخان هدایت مخبر السلطنه و میرزا محمد علیخان فروغی ذكاء الملك هستند.

سردار سپه در مجلس اول نطق متینی میکند در لزوم خاتمه دادن باوضاع ناهنجار گذشته و شروع با اصلاحات اساسی و تقاضا میکند با این جمع جلسه‌های مرتبی داشته باشد و هر چه میکند با شور آنها بکند تا برای کسی جای نگرانی نباشد که کارهای او بروفق صلاح مملکت است.

این مجلس هر چند روز یکمرتبه در خانه یکی از اعضاء شبانه منعقد میشود و چند ساعت طول میکشد و هر کجا باشد سردار سپه در آنجا حاضر میگردد و در کارهای جاری صحبت میدارد مخصوصاً در امور مالی و اقتصادی و گاهی هم در آخر شبها در منزل خودش مجلس منعقد میگردد و بیش خدمتان و دربانان فرد فرد اعضاء را میشناسند. سردار سپه از این اجتماع خصوصی اظهار مسرت میکند اعضای حوزه هم خوشحال هستند که سردار سپه حاضر شده است با مشورت آنها کار بکند و بعضی از آنها که ببقای سلطنت در خانواده قجر علاقمند هستند تصور میکنند این مجلس خواهد توانست سردار سپه را از خیال ربودن تخت و تاج از دست قاجاریه باز دارد.

بدیبهی است این اجتماع در خانه سردار سپه و یا در خانه‌های دیگر با حضور سردار سپه ممکن نیست پوشیده و پنهان بماند کم‌کم اشخاصی از کارکنان خصوصی او

صلی و چهارم

چه از نمایندگان مجلس وجه غیر آنها که شب و روز مراقب آمد و رفت رقیبان خود هستند بر آن پی میبرند و بر آنها بسی ناگوار میآید که در مذاکرات این مجالس شرکت نداشته باشند چه آنها خود را با واز همه کس نزدیکتر میدانند بعلاوه در میان ایشان جاسوسانی برای ییگانگان هست که ناچارند از بابان حقیقی خود را از هر چه سردار سپه میکند خبردار سازند چگونه میشود ندانند در این جلسات چه مذاکره میشود این است که میکوشند یا خود را داخل کنند و یا این اجتماع را برهم زنند در این مجلس بسر دار سپه نصیحت داده میشود با ادامه خدمت مستخدمین امریکائی در مالیه موافقت کند بظاهر میپذیرد ولی پیدا است که از این تقاضا دل تنگ میشود چونکه مخالف مقاصد اساسی اوست .

اینجا باید بقضیه بغرنج شیخ خزعل محمرهئی اشاره نمائیم تا بتوان باسباب يك انقلاب بی انتظاری پی برد .

سالهاست سرحداری خوزستان بعهدۀ شیخ جابر محمرهئی و خانواده او بوده است از او بمزعل رسیده و از مزعل بخزعل این خانواده در سالهای آخر قوت و قدرت یافته تمول زیاد حاصل نموده مالیاتی مختصر بدولت و تعارفائی برجال اولی مملکت داده در محل خود بر طوائف اعراب ریاست و حکومت میکرده اند و بحاکمی که از طرف دولت بهرستان میرفته است اعتنائی نداشته اند .

حکمرانان عربستان هم که بیشتر اشخاص طمعکار کم حیثیت بوده اند باینکه شیخ محمره تعارفی بآنها بدهد و آنها را یکی دوروز در محمره یا فعلیه میهمانی نماید خرسند بوده از تملق گفتن از وی هم دریغ نداشته اند چه رسد که بخواهند بر او و بر ابواب جمعی او حکومت کرده باشند .

خصوصاً که هر قدر دولت ایران ناتوان میشده و سیاست انگلیس در جنوب این مملکت قوت میگررفته بر قدرت و استقلال شیخهای محمره افزوده میشده است خاصه بعد از افتادن اختیار نفت جنوب بدست کمپانی انگلیسی که خوزستان در تحت نفوذ تام انگلیسیان رفته است .

شیخ محمره در ظاهر عنوانش سرحداری دولت ایران است ولی در باطن برای

نگاهداری تمول هنگفت خویش خود را طرفدار سیاست انگلیس جلوه میداده و با آنها بست و بندهای پنهانی میداشته از گرفتن پول و اسلحه هم از آنها برای خدمت کردن سیاست استعماری و اقتصادی ایشان دریغ نمیداشته است و با این سیاست نه تنها دربار ایران را از خود مرعوب نگاه میداشته است بلکه عثمانیان همسایه دیوار بدیوار را از خود میترسانیده از آنها در بصره و نواحی آن همه گونه استفاده میکرده است.

در این وقت سیاست مزبور بشیخ خزعل رسیده است که مردی متهور و بیعاطف دارای تمول بسیار و اولاد متعدد میباشد و اکنون در سن مابین شصت و هفتاد است. خزعل در ضعیف کردن سیاست دولت مرکزی در خوزستان وجودش مداخلت بزرگ داشته است اکنون که دولت نظامی بوجود سردار سپه قوت گرفته است و ملوک الطوائفها یکی بعد از دیگری خانه داده شده و میشود و سردار سپه میخواهد خوزستان را هم تحت نفوذ نظامی خود در آورده و هرنگ دیگر ایالتهای ایران بسازد بدیهی است که این مخالف میل و قدرت و عادت خزعل میباشد و میکوشد از اقتدار او کاسته نشود و بهر وسیله متوسل میگردد تا زیر بار حکومت سردار سپه نرفته باشد شیخ محمره از انگلیسیان که تکیه گاه او بوده اند و از آنها امیدواری داشته است اکنون آن امید را ندارد چه آنها با حاصل بودن مقاصد سیاسی و اقتصادی که در ایران دارند در نزد حکومت مرکزی مملکت دیگر بوجود امثال خزعلها احتیاجی ندارند و بگفته مولوی چونکه صد آمد نود هم پیش ماست و از طرف دیگر منافع خود را در ایران و آسایش خاطر خویش را از حریف ستیزه بلشویک در این قسمت از دنیا تا یک اندازه بقوی بودن دولت ایران میدانند و نفوذ حکومت نظامی سردار سپه را در خوزستان اگر سودمند بحال مقاصد سیاسی و اقتصادی خویش ندانند زبان بخش هم تصور نمیکند. و بهر صورت انگلیسیان برای خاطر خزعل که یکوقت طرف حاجت آنها بوده است سردار سپه را نمیرنجانند با وجود این بظاهر با خزعل مهربانی کرده نصیحت میدهند از سردار سپه اطاعت کند او هم ناچار است بپذیرد و سردار سپه هم میگویند اندکی باوی مدارا کند و هر گز راضی نمیشوند میان آنها کار به نازعه بکشد چونکه

فصل سی و چهارم

برای لوه های نفت یا خزانه های زرخیز که در آن ناحیه دارند خطرناک است انگلیسیان آنقدر سیاست بخرج میدهند که برای سرگرم و دلخوش کردن موقتی خزعل درضمن اشخاص که برای سلطنت عراق عرب نام میبرند یکی هم خزعل میباشد. بهر صورت سردار سپه در اینوقت از خزعل نگرانی شدید دارد خصوصاً که میشوند او با سلطان احمد شاه در فرنگ مکاتبه دارد و ممکن است روزی شاه با اعتماد بیول و اسلحه و استعداد خزعل از کشتی در محمره پیاده شود و ناراضیهای مملکت با و پیوسته گردند.

سردار سپه نوشته جاتی بدست آورده است از مدرس رئیس هیئت علمی مجلس و دیگران که بخزعل نوشته اورا قوت قلب داده اند که در مخالفت خود باقی بماند و هم شهرت دارد که خزعل بولهای هم بتهران برای اشخاص فرستاده است.

مخالفین سردار سپه بخزعل حالی کرده اند که با همراهی شاه و مجلس باوی سردار سپه نمیتواند بر ارباب شود و بالجمله کم کم دارد خزعل صورت یاغیگری بخود میگیرد تقاضای سردار سپه را هم که بتهران بیاید رد کرده است سردار سپه چاره ندارد مگر آنکه با او بجنگد آنرا هم که انگلیسیان گفته شد با اجازه نمیدهند در اینصورت ناچار است از خود انگلیسها بخواهد خزعل را تحت امر او در آورند.

انگلیسیان چند مطلب از دولت ایران میخواهند از جمله تمديد مدت امتياز نفت جنوب معروف بامتياز داری و تمديد مدت امتياز بانک ایران و انگلیس معروف ببانک شاهی و پرداخت مبلغ چند میلیون تومان مخارجیکه آنها در ایام جنگ در تأسیس پلیس جنوب کرده اند در فارس برای حفظ مؤسسات اقتصادی و منافع سیاسی که داشته اند در صورتیکه در میان ملیون و مقامهای صلاحیندار هیچ زمینه ای برای پذیرفتن این تقاضاها حاضر نیست سردار سپه هم اگر در مذاکره های ابتدائی خود با آنها وعده انجामी داده باشد تاکنون نتوانسته است يك قدم رو باین کار بردارد چه این موضوع باید در مجلس مطرح شود و قطعی است که مجلس هر قدر هم ساختگی باشد و اکثریت آن تابع نظریات سردار سپه نخواهد توانست رأی مثبت در این مسائل بدهد.

در اینوقت که قضیه مخالفت خزعل پیش آمده است و سردار سپه میان دو محذور

مجلس مشاوره خصوصی

بر رگ مانده و اگر انگلیسیان خزعل را مجبور نکنند تسلیم شود موافقت شاه و ولیعهد و دربار و هیئت نافذ مجلس گرچه در حدود اقلیت باشد ساخته و پرداخته های سردار سپه را ویرانه میکند و خودش نیز از میان میرود انگلیسیان با و وعده همراهی میدهند با شرط اینکه مقاصد آنها را انجام بدهد او هم از آنها تقاضا میکند با او در رسیدن دستش باریکه سلطنت همراهی نمایند زیرا با شاه و ولیعهد نمیتواند کار بکند و اوقات او باید صرف مدافعه از خود بوده باشد.

انگلیسیان تقاضای او را میپذیرند بشرط آنکه خلع احمد شاه از سلطنت و نصب وی بیخونریزی صورت بگیرد و هر چه میشود بتوسط مجلس شورای ملی و بصورت قانونی بوده باشد.

در این احوال کارکنان احمد شاه و ولیعهد در مجلس و در خارج دست بهم داده میکوشند دست سردار سپه را از کار کوتاه کنند میخواهند بهانه بی بدست آورده او را استیضاح نمایند و چون از روی تحریکات که در میان عوام بر ضد او شده است در خلق تنفیری از وی دیده میشود طرفداران او در مجلس هم نخواهند توانست با افکار عمومی مخالفت کرده ببقای او رأی بدهند این است که گاهی عرصه براوتنگ میشود و بظاهر میخواهد کناره گیری کند در صورتیکه ممکن نیست باختیار دست از کار خود بردارد. مخالفین سردار سپه قسمت عمده آنها روحانیان و روحانی نمایان هستند چه از روی نظریات خود و چه از روی نظریات درباریان و رجال دولت مخالف سردار سپه که زبان آنها را ترجمان عقاید و نظریات خویش بر ضد سردار سپه قرار داده اند و بهتر موقع برای موفق شدن این طبقه با اجرای مقاصد خویش ماه رمضان است که مساجد و منابر دایر است و وعظ موقع دارند افکار عامه را بر له یا علیه کسی بگردانند و شورش بر پا نمایند.

سردار سپه از زمینه هایی که در شهرستانها بر ضد او در میان مردم حاضر شده و ممکن است در ماه رمضان انقلابی روی بدهد که او نتواند با قوه نظامی خود آنرا رفع کند بتوسط کارکنان مخفی نظمیه که شاید جزو همان حوزه های مخفی بر ضد او هم متعدد بوده باشند آگاه است و چاره ندارد مگر اینکه غیر مستقیم جلوگیری نماید

فصل سی و چهارم

ماه رمضان میرسد سردار سپه اگر بخواهد استعفاء بدهد بر حسب قانون باید استعفاءی خود را بوالیعهد که اکنون نایب السلطنه است بدهد و اوقعاً میپذیرد و تکلیف مشکل میشود در اینصورت بهتر میدانند که رسماً استعفاء ندهد اما خود را بظاهر از کار دور گرفته در باطن تدبیری بکند که مجلس ناچار بشود از او تقاضا کند که باز بکار پردازد در اینصورت تجدید قوتی کرده عملیات مخالفین را خنثی خواهد گذاشت و مجلسی که خودش او را آورده است ناچار خواهد بود از ارحامیت نماید.

روزی بمجلس پیغام میدهند من بقدری خسته شده‌ام که دیگر نمیتوانم کار بکنم و تهران را ترک کرده بنزدیکترین املاک خود در مازندران بتهران یعنی بومین روانه میگردم.

اشخاص بیخبر تصور میکنند کار گذشت و سردار سپه از میدان بدر شد اما بزودی هویدا میگردد که او با نقشه و دستوری دوری بسته است که اگر بقوریت جلوگیری نشود مجلس بمخاطره میفتد و موجب اتلاف نفوس میشود.

شامگاهی است نگارنده از مجلس شورایملی در آمده در فضای جلوخان باغ بهارستان قدم میزنم امیر اقتدار امیر لشکر محمود خان انصاری را میبینم تنها در میان جمع متفکرانه راه میرود و اطراف بهارستان را ویرانداز میکند، محمود خان چنانکه از پیش نوشته شد حاکم اصفهان بود اکنون در تهران و محرم خاص سردار سپه میباشد نظر بسابقه الفت میفهمم نقشه دور شدن سردار سپه چه میباشد.

بامرالشکر ولایات دستور تلگرافاتی داده شد است نخست تلگرافهای تعرض آمیز بمجلس شورایملی بکنند که چرا راضی شده‌اند سردار سپه دوری بجوید اگر مؤثر واقع شد و او را برگردانیدند چه بهتر و الا از مرکزهای نزدیک دستجات قشونی بمرکز آمده باتفاق قوهٔ ساخلوی تهران مجلس را ببندند حکومت نظامی شدید در مرکز و ولایات اعلام کنند و نظامیان خود ببر گردانیدن سردار سپه اقدام نمایند.

امیر اقتدار در عالم خیرخواهی چنان مصلحت میداند در يك جلسه خصوصی مجلس یعنی بی حضور تماشاچی و روزنامه نگاران موضوع مطرح شده پس از تحصیل

مجلس مشاوره خصوصی

اکثریت یکمده از نمایندگان از طرف مجلس مأموریت یافته بروند سردار سپه را برگردانند.

نگارنده همان ساعت مؤتمن الملک رئیس مجلس را از آنچه گذشته است آگاه نموده با جلب نظروی صبح فردای آروز تقاضای جلسه خصوصی مینماید.
جلسه خصوصی برپاشده سردستانان از پیش بر اصل مطلب آگاه شده اند و همه را موافق کرده اند حتی هیئت علمیه که در رأس مخالفین واقعند چون خطر بآنها بیشتر از دیگران متوجه است اظهار مخالفت نمیکند و یکمده دوازده نفری از سر دسته های احزاب مجلس و از منفردین که نگارنده نیز از آنهاست مأمور انجام این خدمت میشوند ویدرنک بجانب بومهن روانه میگرددیم.

بدیهی است سردار سپه از آنچه در مجلس گذشته و از روانه شدن این جمع بتوسط کارکنان خود پیش از رسیدن ما خبردار شده است و از اینرو تدارك ناهار برای واردین دیده اند اگر چه ماه رمضان است اما مسافر در ماه رمضان روزه نمیکرد.

نزدیک ظهر است که به بومهن میرسیم سردار سپه و اردین را خیلی چرب و نرم میپذیرد خاصه که مستوفی الممالک و مشیرالدوله هم جزو این عده هستند ناهار صرف میشود و بعد از ناهار سردار سپه نگارنده را در خلوت دیده اظهار مهر بانی بسیار میکند که نگذارم داستان طولانی شود و صورتهای خطرناک پیش آید بدیهی است امیر اقتدار که پیشنهادکننده این ترتیب بوده او را با تلفن آگاه کرده است که نگارنده در کار بوده ام بهر صورت جمعی از رجال دولت هم بابعضی از نمایندگان و بعضی از صاحب منصبان ارشد قشونی بتدریج بعنوان پیشواز در بومهن میرسند جمعیت زیاد میشود سردار سپه مستوفی الممالک مشیرالدوله و نگارنده را در اتومبیل خود مینشاند و خود با احترام میهمانهایش رو بروی آنها نشسته دیگران در اتومبیلهای خود قرار میگیرند و بطرف تهران روانه میشوند سردار سپه از این پیش آمد بسیار مسرور است و بدان میماند که هیچ واقعه ای روی نداده باشد در نزدیکی تهران میرزا جواد خان سعدالدوله که اکنون مسن ترین رجال دولت است و در خانه نشسته با کسی آمد و شد نمیکند میرسد سردار سپه از آمدن سعدالدوله خوشوقت شده از مستوفی و مشیرالدوله اجازه میخواهد

که با احترام سعدالدوله برود در اتومبیل او با وصحبت بدارد و تقاضا میکنند که اجازه بدهند او امشب برود بسعد آباد یعنی منزل بیلاقی خود در شمیران و فردا بتهران و به مجلس بیاید باین ترتیب آنها که باید بشمیران بروند میروند و نمایندگان تهران آمده خبر انجام وظیفه را بریاست مجلس میدهند و در اول شب باز مجلس خصوصی منعقد میگردد تا خبر مزبور رسماً در آن مجلس گفته شود.

پیش از آنکه مجلس خصوصی رسمیت حاصل کند پیشخدمت یکدسته تلگراف روی میز پیش روی رئیس میگذازد رئیس يك يك تلگرافها را میخواند و باتغییر احوال آنها را بدست مستوفی الممالك و مشیر الدوله که نزدیک او نشسته اند میدهد آنها هم پریشان خاطر میشوند و بالاخره مستوفی الممالك بانگارینده صحبت میکنند که کار گذشت دیگر این تلگرافهای تهدید آمیز رؤسای قشون از همه جا برای چیست میگویم این نتیجه دستوری است که بآنها داده شده بوده است و دیگر اثری ندارد آنها قانع نشده رئیس و دو شخص مذکور تقاضا می نمایند نگارنده در این باب با سردار سپه صحبت بدارد تلفنخانه را خلوت کرده شرح مطلب را با سردار سپه در عمارت بیلاقی او گفته جواب میدهد گذشته است و آنها از آنچه پیش آمده بیخبر بوده اند حالا دیگر خبردار شده اند آسوده خاطر باشید و از اینجا صحبت گفتار امیر اقتدار هویدا میگردد .

این قضیه میگذرد اما مخالفین سردار سپه که نقشه آنها باطل و زحماتشان در کوتاه کردن دست او از کار بی نتیجه مانده است در صدد طرح نقشه دیگر بر می آیند. نقشه تازه آنها این است که در کار نان تهران و بدی و گرانی آن که بلوا خیز است اهتمام کرده از اینراه شورشی بر ضد سردار سپه بر پا نمایند اسباب این کار را بهر صورت هست فراهم میآورند و جمعی از روحانی نمایان در رأس این بلوا قرار داده اجتماعات زیاد میشود تا یکروز که موفق میشوند چند هزار نفر از مردم متفرقه را در مسجد شاه تهران جمع کرده امام جمعه میرزا سید محمد که در باطن خود جزو برپاکنندگان این بلواست و دستش با درباریان و مخالفین سردار سپه یکی است بظاهر مردم بخانه اش که جنب مسجد شاه است ریخته او را با مسجد میآورند و او با یکمده از پیش نماز ها و روحانی نمایان جلو افتاده بطرف مجلس می آیند پلیس هم نمیتواند

مجلس مشاوره خصوصی

جلوگیری کند چه اجازه بکاربردن اسلحه ندارد خبر بمجلس میرسد در حالتیکه مجلس معمولی عمومی در شرف انعقاد شدن است فوراً تبدیل بمجلس خصوصی میشود و در آنجا رأی میدهند هیئت دولت را بطلبند سردار سپه و وزراء او بفاصله چند دقیقه خود را بمجلس میرسানند و سردار سپه احتیاطاً دستور میدهد یکمده نظامی درب مجلس بکام نظمیه حاضر بوده باشند عده مزبور هم پیش از رسیدن مقدمه شورشیان بفضای جلوخان بهارستان بدرمجلس میرسند و آماده مدافعه میگرددند اینجاست که سردار سپه باز قابلیت خود را میرساند.

سردار سپه باوزرای خود بمجلس خصوصی وارد شده فرصت نمیدهد ناطقین که اجازه خواسته اند صحبتهای متفرقه بدارند بمحض نشستن راپرت واقعه وعده جمعیت و بودن روحانی نمایان را در سر آنها و اینکه میخواهند بمجلس وارد شده اینجا بمانند و اسباب بسته شدن بازار و بزرگ کردن واقعه را بعنوان کمی و گرانانی نان فراهم آورده ضمناً دولت را ساقط نمایند نقل میکند و میگوید فرصت هیچگونه سؤال و جواب نیست جمعیت پنج دقیقه دیگر وارد خواهد شد و درخفا بی اسلحه هم نمیباشند من احتیاطاً استعدادی برای جلوگیری و متفرق ساختن آنها حاضر کرده ام فقط میخواهم آقای رئیس از مجلس رأی بگیرند که اگر خیره سری کردند و خواستند متفرق نشوند بزنیم یا خیر وجد میکند که فوراً جواب بدهید رئیس رأی میگیرد و اکثریت رأی میدهد که بآنها تکلیف کنند بروند بمسجد سپهسالار که جنب بهارستان است آنجا مانده نماینده خود را بمجلس بفرستند و اگر نپذیرفتند و خواستند با فشار وارد شوند بزنند.

سردار سپه صاحب منصبی را که رئیس قشون مرکز است و پشت در منتظر فرمان طلیده دستور میدهد جمعیت را متفرق کنید و اگر اطاعت نکردند بزاید میان دادن این فرمان و بلند شدن صدای شلیک از درمجلس دوسه دقیقه بیشتر فاصله نمیشود چه در وسط فضای جلوخان کسانی که سر جمعیت واقعد گفته میشود راه خود را بر گردانیده بطرف مسجد بروید و نمایندگان خود را بمجلس بفرستید آنها اعتنا نکردند میآیند که وارد بهارستان بشوند و این مقامین رسیدن رئیس قشون است بعده می که در مجلس

فصل سی و چهارم

حاضر است آنها شلیک میکنند بمحض اینکه صدای شلیک بلند میشود سردار سپه ازجا بسته از مجلس خارج شده بسرعت هرچه تماثر خود را بدر بهارستان رسانیده يك دستور خصوصی بفرمانده قشون داده بر میگردد و بعد معلوم میشود که دستور مجدد این بوده است که شاید که هوایی باشد و اگر ناچار شدند بزنند بطرف پاهای جمعیت بوده باشد که کمتر کشتار بشود .

رجال در مقابل شلیک نظامیان چند دقیقه ایستادگی میکند و شنیده شد که تك تك ششلولهائی هم از میان جمعیت آتش داده میشده است و بهر صورت دوسه مرتبه حمله میکنند که صف نظامیان را در هم شکسته وارد بهارستان بشوند ولی با افتادن چند نفر مجروح از آنها بروی زمین حمله آنها دفع میشود و بالاخره روحانی نمایان و محترمین آنها بمسجد سپهسالار رفته قدری آنجا مانده بعد متفرق میشوند و یکعده از جوانهای آشوب طلب جوان مجروحی را با سم کشته شده روی تخته نموده بدوش گرفته در شهر میگردانند بلکه بلوای عمومی بشود اما در هر نقطه نظامیه از حصول بی نظمی جلوگیری کرده سعی و کوشش آنها را باطل نموده عده ای را دستگیر و باقی فرار میکنند در نتیجه جوان بیچاره مجروحی که روی تخته بوده است از اینطرف و آنطرف انداختن زیاد و عاقبت از بر زمین خوردن او بواسطه حمله پلیس بر حمل کنندگان وی بدروود زندگانی میگوید کشته شده دفن میشود مجروحین بمریضخانه ها فرستاده میشوند و یکعده از سر دسته های جوانان توقیف میگردند و طرف عصر بکلی غائله تمام میشود مردم هم که میفهمند شلیک نظامیان بارای مجلس بوده است بجای خود مینشینند و این اقدام مخالفین سردار سپه هم بی نتیجه میماند و سردار سپه از حسن موافقت مجلس بالودرجلو گیری از بلوا ممنون میشود .

فصل سی و پنجم

مسافرت نابهنگام - اعطای ریاست کل قوا بسردار سپه ملاقاتها با ولیعهد

چنانکه از پیش نوشته شد سردار سپه از طرف خزعل نگران است و میترسد غائله آنجا بزرگ شود و انتظار دارد ببیند از نرمان وزیر مختار انگلیس در تهران که بلندن رفته است و بر خواهد گشت چه خبر خواهد رسید زیرا وزیر مختار مزبور باو وعده داده است در بارلندن را برای واداشتن خزعل بفرمانبرداری از او امروی حاضر کند و هم وعده داده است تکلیف قطعی او را در حسن موافقت کردن در بارلندن بارسیدن دست وی باریکه سلطنت و خلع قجریا عدم آن معین نماید.

یکروز بمجلس خبر میرسد سردار سپه بی مقدمه مہیای مسافرت بطرف جنوب شد و از خزانه دولت مطالبه پولی بعنوان مساعده شهریه ماه بعد نمود و مأوورین خزانه داری امریکا پذیرفتند او هم چند نفر نظامی فرستاد خزانه داری را مجبور کردند پولی که او خواسته است بپردازد پولها را گرفته بطرف مقصود خود رهسپار شده است و میلسپو رئیس مستخدمین امریکائی بواسطه این توهینی که از طرف نظامیان رویداده است قهر کرده استعفاء خود را بوزیر مالیه فرستاده است.

در اینوقت میرزا محمد علیخان ذکاء الملک فروغی وزیر مالیه است وزیر مالیه فوراً بمجلس آمده بمناسبت همکاری در انجمن مشاوره مخصوص سردار سپه و تعهدی که در آن انجمن از وی گرفته شده که بامستخدمین امریکائی حسن موافقت داشته باشد بانکارنده صحبت میدارد تا بداند سردار سپه چرا این معامله را کرده و چه شده است که این مسافرت نابهنگام را باین صورت نموده و چرا بحوزه مشاورین خصوصی خود اطلاعی نداده است وزیر مالیه نگرانده را هم مانند خود بی اطلاع میابد و در خصوص استعفای رئیس کل مالیه باو پیشنهاد میکنم هیئت مشاوره خصوصی را فوراً بمنزل خود دعوت کند و میلسپو را هم آنجا بخواند و بامشورت آنها بقبول یارد

استعفای او اقدام نماید و زیر مالیه نظر نگارنده را پسندیده طرف عصر همان روز مجلس در خانه او منعقد میگردد این مجلس چند ساعت طول میکشد و بالاخره میلسپو قبول میکند استعفای خود را پس بگیرد بشرط آنکه این هیئت هشت نفری از وزیر و وکیل و غیره پشتیبان او بوده باشد و او رایاری کنند که دیگر چنین کارها روی ندهد و سردار سپه از رفتار بکه مأمورین او در خزانه داری کرده اند از هر کجا هست کتباً اظهار نارضائی بنماید هیئت مشاوره ناچار است این تعهد را که معلوم نیست انجاش را از عهده بر آید یا نه پذیرفته نگذارد کار مالیه از جریان یفتد و مشکلاتی در کار استخدام مستخدمین خارجی حاصل گردد.

وزیر مالیه را برت این مجلس را با تلگراف بقم بسردار سپه میدهد ولی اواز قم گذشته است و در اصفهان دریافت نموده از آنجا شرط دوم رئیس امریکائی را انجام میدهد و اظهار نارضائی از پیش آمد میکند.

اینک باید دید سردار سپه چرا بطور بی باکی بچنین کار اقدام کرده است که حالا مجبور باشد عذر بخواند بعد از آگاهی بر سبب این مسافرت نابهنگام شریع که تصور میرفته است مقصد اوفقط اصفهان است در صورتیکه خیلی دور تر است احتیاج فوری او را پیول زیادی میرساند و معین میکند که همان احتیاج فوری بضمیمه غروری که او را گرفته بوده است بواسطه آگاه شدن از بر آورده گشتن مقاصد او در دربار لندن او را باین اقدام بد نما واداشته است.

در موضوع خاتمه دادن بخود سری شیخ محمره و تسلیم شدن او به حکومت نظامی تهران بی آنکه کار بجسنگ و جدل بکشد انگلیسیان چنان صلاح دیده اند بمضمون این شعر این رفتار شود.

اگر خرنیاید بنزدیک بار تو بارگران را بنزد خرا آر

حالا که خزعل از رفتن بتهران ابا دارد سردار سپه بمحمره رفته آنجا با او صلح و سازش کرده بکشمکش میان خود و او بهر صورت بشود خاتمه بدهد و برگردد این نظریه دولت انگلیس را وزیر مختار نرمان با تلگراف رمز بسردار سپه اطلاع داده است و برای حاضر کردن او با اقدام بچنین کار که البته برای وی بسی ناگوار است

حب نباتی هم در تلگراف بدهان وی نهاده است و شهد آن طوری کامش را شیرین نموده که هر تلخی و شوری را قابل تحمل دانسته مانند عاشقی که برای رسیدن بوصول معشوق خود را بآب و آتش بزند روانه گشته است

و آن حب نبات این بوده است که وزیر مختار انگلیس در تلگراف خود گفته است تا سردار سپه بمحمره برسد او هم از لندن باطیاره بمحمره خواهد آمد در آنجا ملاقات حاصل خواهد شد و این ملاقات مژده همراه بودن در بارلندن با مقصد اصلی سردار سپه را در بر خواهد داشت و این مژده است که سردار سپه را برای پیعودن صدها فرسخ راه و وارد شدن بخانه یکی از بزرگترین دشمنهای خود حاضر میسازد البته صلاح مملکت را هم در برداشته است که بی خونریزی کار مخالفت شیخ محمره پایان یابد و بشاهبازی دودمان قجر نیز خاتمه داده شود.

هیچکس در تهران باور نمیکند سردار سپه بدیدن شیخ خزعل یابی رفته باشد اما خبرهای پی در پی قهرمان ماکه از اصفهان و بفاصله دوسه روز از شیراز و باز بفاصله کمی از بوشهر و ناصریه و بالاخره از محمره میرسد مطلب را در تهران آشکاره میسازد. سردار سپه در ناصریه پسران شیخ و در محمره خود او را ملاقات کرده آنها را از خود امیدوار میکند و صلح و سازش موقتی با ایشان نموده موضوع را بکناری نهاده باصل مقصود میبردازد.

سردار سپه از زبان وزیر مختار انگلیس میشنود که اگر بتواند بصورت قانونی یعنی از راه مجلس دست قاجاریه را ازاریکه سلطنت کوتاه کند که کار بخونریزی نکشد و انجام مقاصد آنها هم که از پیش بعضی از آن مقاصد اقتصادی اشاره شده است بهمه بگيرد ایشان با سلطنت وی موافقت نمایند سردار سپه شاهد مقصود را در آغوش خویش دیده خزعل را بحال و کار خود گذارده باهر چه در بردارد و بطرف مرکز بازگشت مینماید و از عملیات او اشخاص کنجکاو پی میبرند که او از حالا خود را براریکه سلطنت مستقر میبیند مثلاً منشی مخصوص او که دبیر اعظم لقب دارد و شخص ادیب با ذکاوتی است در مجلس پنجم نماینده میباشد در این سفر با اجازه ئیکه از مجلس خواسته همراه او است با تلگراف از محمره بمجلس استعفاى خود را از نمایندگی

فصل سی و پنجم

تقدیم میکند و بدیهی است دییراعظم تا دست خود را بکاری مهمتر و پرفایده صوری و معنویتر رسیده نداند بدادن این استعفا نهم بساین شتاب که هیچ ضرورت نداشته است اقدام نمیکند و البته آن شغل و کاریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی است که باو مرحمت شده است .

سردار سپه تهران میآید و بکارهای خود میپردازد بی آنکه از آنچه در محرمه گذشته است مخصوصاً در قسمت تغییر سلطنت چیزی بزبان بیاورد اما از گوشه و کنار بیانات او تراوشهایی میشود که میفهماند این آن سردار سپه نیست که باحال تزلزل از مقام و از شغل و کار خویش از تهران رفت چنانکه در اول جلسه شورای خصوصی که برپا میشود و او اجمالاً شرح مسافرت خود را بیان میکند در میان صحبتها میگوید من با این دو برادر یعنی احمد شاه و ولیعهد نمیتوانم کار بکنم حاضرین از روی حیرت یکدیگر نگاه میکنند و جوابی نمیدهند سردار سپه سخن خود را تکرار میکند و جواب میخواهد میرزا حسن خان مشیرالدوله میگوید این کار محذور قانونی دارد باید در اطراف آن مطالعه کرد سردار سپه میگوید بسیار خوب مطالعه کنید و در مجلس دیگر جواب بدهید حاضرین مخصوصاً مستوفی الممالک و مشیرالدوله از شنیدن این سخن پربشان احوال میشوند چه آنها مدتها بوده است یکی بعد از دیگری از طرف سلطان احمد شاه رئیس دولت میشده اند در صیرتیکه اگر انصاف بدهیم در دوره های ریاست خود کاری که امروز دنیا انتظار دارد شده باشد بدست آنها نشده است و در هر صورت اگر صلاح کار شخصی هم بوده باشد ببقای سلطنت او علاقمند میباشند بعلاوه نمیخواهند سردار سپه از این که هست بزرگتر بشود چه میدانند دیگر در کارها با آنها رخنه نخواهد داد خلاصه بعد از این جلسه يك جلسه هشت نفری در خانه میرزا حسین خان علاء میشود بی حضور سردار سپه این جلسه چند ساعت طول میکشد و تمام مذاکراتراجع است بجوابی که باید بسردار سپه داد بالاخره اکثریت این مجلس موافق میشود با جواب منفی دادن و بگفته عوام آب پاك بروی دست او ریختن که این هیئت نمیتواند با خلع شاه و ولیعهد بواسطه مخالف قانون اساسی بودن آن موافقت نماید و گفتن این جواب سردار سپه در جلسه دیگر بعهد میرزا حسن خان مشیرالدوله مقرر میگردد و در

مسافرت ناپهنگام

مجلس دیگر مشیرالدوله باتمام قوت قانون دانی سردار سپه حالی میکند که مانعیتوایم باخیال سلطنت او موافقت کنیم بملاحظه حفظ قانون اساسی .

سردار سپه از مذاکرات طولانی مشیرالدوله کسل و افسرده میشود ولی بردباری خود را از دست نداده گاهی لبخند های غیظ آمیز هم از او دیده میشود و مطلب باینجا منتهی میشود که سردار سپه اظهار مینماید حالا که این کار را مخاف قانون میدانید و تصور میکنید صورت گرفتنی نیست ناچار هستم بشما بگویم من مقام خود را محکم نمیبینم چه با یک دستخط شاه که از اروپا بکند ممکن است همه زحمتهای من در امنیت مملکت و شروع باصلاحات اساسی باطل گردد و هدر برود در اینصورت شما که خیر خواه من و مملکت هستید چه فکری دارید که مقام من ثابت بماند در این باب فکر کنید و جواب بدهید .

باز مجلس مشاوره هشت نفری بیحضور سردار سپه منعقد میشود و چنان تصور میکنند اگر سردار سپه با احترام قانون اساسی از موضوع تغییر سلطنت صرف نظر کند بایستی مقام او را ثابت کرد که بتواند باسایش خاطر و از روی اطمینان بخدمات کشوری و لشگری خویش ادامه بدهد

در راه رسیدن باین مقصود بادر نظر گرفتن مواد قانون اساسی از حقوق مجلس اندیشه بسیار میشود و بالاخره از یکی از مواد قانون استنباط میکنند که مجلس شورای ملی میتواند بکسی در مقام ضرورت فرماندهی کل قوا را مستقیماً بدهد و این استنباط را دکتر محمد خان مصدق السلطنه میکند که عالم علم حقوق است .

هیئت مشاوره با این نظر موافقت میکند و در جلسه دیگر سردار سپه گفته میشود ممکن است از مجلس تقاضا شود و مجلس این مقام را بطور ثابت باو بدهد که دیگر شاه هم نتواند او را معزول بسازد .

سردار سپه پس از اطمینان یافتن از هیئت مشاوره که در مجلس نفوذ دارند بکارکنان خویش در مجلس میسپارد چنین پیشنهادی بمجلس بدهند و چنین قانونی را بکنرانند .

بدیهی است سردار سپه باین قانع نخواهد بود ولی چون میخواهد بآرامی

بیش برود گرفتن این مقام را از مجلس از يك طرف موجب اطمینان یافتن از عزل نشدن باحکم شاه میدانند و از طرف دیگر رسیدن باین مقام را يك مرحله بسر منزل مقصود نزدیک شدن تصور میکند و خوشحال است.

و نباید از نظر دور داشت که در گوشه باغ گلستان یادر بار ابر ان يك جوان قجر هم بعنوان ولیعهدی دولت و بنام نایب سلطنت بانهایت کنجکاو و بصیرت بر این جریانها بر این گفت و شنودها بر این جواب و سئوالها آگاه است و از آنچه در ناصرید و محمره گذشته و وعده می که بسر دار سپه داده شده است ممکن نیست بی اطلاع بوده باشد و اگر بی اطلاع هم مانده بوده بعد از آمدن سردار سپه و خاصه بعد از مذاکره او در مجلس مشاوره خصوصی که من نمیتوانم با این دو برادر کار بکنم که این بمنزله پرده برداشتن از روی مقاصد باطنی اوست گرچه بتوسط بعضی از همین اعضاء مجلس مشاوره خصوصی باشد که از بلند پروازی سردار سپه خشنود تمیهاشند هر چه باید بفهمد فهمیده است و کمال پریشان خاطری را حاصل کرده بیش از پیش بدست و پا افتاده بمدافعه مخفی از تجاوز سردار سپه بتخت و تاج قجر میپردازد.

سردار سپه هم بعد از بازگشتن از خوزستان و اطمینان یافتن از رفع مانع خارجی برای رسیدن او بمقصود خود بولیعهد کمتر از پیش اعتنا میکند و جز بقدر ضرورت آنهم چند دقیقه بطور رسمی او را نمیبیند و با او هم مصحبت نمیشود و بیشتر از پیش مراقب است که او چه میکند باچه اشخاص خلوت مینماید بلکه در میان پیشخدمتهای ولیعهد خبرچین دارد که از جزئیات کارهای او ویرا خبردار میسازند.

اینك نظری بمجلس شورایی و باز در بار - کارکنان سردار سپه بی افاته وقت پیشنهاد خود را بریاست مجلس میدهند و مقرر میشود دستجات سیاسی جلسات خود را دایر کنند منفردین هم همه باهم جلسه داشته باشند تبادل افکار کنند و بتوسط یکی دو نفر رابط از نظریات دستجات مستحضر گردند وقتی خوب اطراف موضوع مطالعه و مباحثه شد در مجلس علنی مطرح شده رأی گرفته شود.

ریاست موقتی انجمن منفردین با میرزا حسنخان مستوفی الممالك میشود و نیابت ریاست بعهدۀ نگارنده مقرر میگردد روز دوم است که باین ترتیب مجلس کار میکند طرف صبح انجمن منفردین بایستی شروع بکار بکند رئیس حاضر نیست نگارنده

مسافرت ناپهنگام

مشغول اداره کردن مجلس است رئیس وارد شده در کنار نگارنده روی کرسی خود می‌نشینند من با احترام رئیس زنک را پیش روی او می‌گذارم مستوفی الممالک زنک را دوباره نزد من گذارده روی کاغذ کوچکی مینویسد هر چه زودتر جلسه را ختم کنید و با تنفس بدهید بعد از یکی دو دقیقه تنفس داده میشود مستوفی الممالک خطی از رئیس مجلس نشان میداد که با نوشته است والا حضرت اقدس ولیعهد شش نفر از نمایندگان مجلس را بغوریت احضار فرموده اند شما تید و پنج نفر دیگر زان پس نسام پنج نفر را نوشته و در آخر مکتوب تأکید کرده است بدرنگ بدر بار رفته ببینید چه فرمایش دارند.

این شش نفر همان نمایندگان هستند که در هیئت مشاوره خصوصی سردار سپه عضو می‌باشند و همه جز و منفردین هستند مستوفی الممالک میرود بمنزل خود و بنکارنده میگوید پس از تنفس دوسه دقیقه جلسه را دایر کرده بپهانه می‌ختم کنید و خود با چهار نفر دیگر یعنی مشیرالدوله و مصدق السلطنه و تقی زاده و میرزا حسین‌خان علاء بیاید نزد من تا با هم بدر بار بحضور ولیعهد برویم نگارنده بهمین ترتیب رفتار میکند و همه در خانه مستوفی جمع میشوند غیر از مشیرالدوله که مریض شده و حاضر نمیشود. نگارنده عنوان میکند چون ما شش نفر عضو مجلس مشاوره خصوصی هستیم آیا لازم نمیدانید پیش از رفتن بدر بار خاطر سردار سپه را مسبوق کنیم که چنین دعوتی شده و با مر رئیس مجلس باید بدر بار برویم و چون امشب شب جلسه است نتیجه مذاکرات روز در جلسه شب گفته شود تا اسباب بدگمانی سردار سپه فراهم نگردد بعد از قدری مذاکره پیشنهاد من پذیرفته میشود و میرزا حسین‌خان علاء سأمور می‌گردد برود با سردار سپه مذاکره کند بدیهی است سردار سپه از این احضار و از این حضور ما برای رفتن نزد ولیعهد خبردار شده است و رضایت ندارد و نمیخواهد اظهار کند این است که فرستاده ما را که میداند برای چه کار آمده است نمیپذیرد و او ملاقات نکرده بر می‌گردد و ناچار ساعتی بعد از ظهر بدر بار میرود ولیعهد را در نهایت پریشان احوالی مشاهده میکنیم ولیعهد میگوید اینکه من شش نفر همین از نمایندگان را خواستم برای این بود که با همان عده اشخاص که طرف مشورت سردار سپه هستند صحبت داشته

باشم خوب آقایان بفرمائید مگر پادشاه رئیس قوه مجریه نیست مگر اعطای فرماندهی قوا بکسی از وظایف خاص او نمیباشد بموجب چه ماده‌ای از مواد قانون اساسی مجلس می‌خواهد در وظیفه رئیس قوه مجریه دخالت کند؟ و عالیترین درجات نظامی را که ریاست کل قوای مملکت باشد بکسی بدهد بی اطلاع پادشاه مملکت هریک از حاضرین صحبتی میدارد و دکتر محمد مصدق قانون اساسی را در آورده ماده‌ای را که باو استناد شده است می‌خواند و لیعهد حیرت می‌کند که هیچ متذکر این ماده نبوده است.

خلاصه مذاکرات این مجلس بیش از يك ساعت طول میکشد بی آنکه ولیعهد از این مذاکرات نتیجه برای خود گرفته باشد و ضمناً باو حالی میشود که این ارتکاب اقل محذورین است یعنی اگر این کار نشود سردار سپه بواسطه مترازل بودن مقام خود برای مخالفت قانون اساسی کردن صریح حاضر شده است ولیعهد هم تصور میکند سردار سپه باین منصب قناعت خواهد کرد در اینوقت که ما در دربار هستیم دستجات نمایندگان کار تصویب شدن پیشنهاد دادن ریاست قوا را بسردار سپه تمام کرده خبرش را حاضر میکنند که فردا در مجلس علنی خوانده و رأی گرفته شود.

امشب باید مجلس مشاوره خصوصی منعقد شود و به ملاحظه کسالت مزاج مشیرالدوله اجتماع در خانه او میشود سردار سپه هم حاضر میگردد.

سردار سپه در این مجلس خود را قدری گرفته شاه دستوری بگفته عوام صحبت میدارد چونکه اطمینان یافته است فردا مقام او ثابت خواهد شد و نگرانیها بر طرف میشود و بمقصود نزدیک میگردد سردار سپه در این مجلس راجع بواقعه آرزو رفتن ما در اثر احضار ولیعهد بدربار يك کلمه هم صحبت نمیدارد بلکه بمحض نشستن و از صاحبخانه احوالپرسی کردن رو به حاضرین کرده میگوید انگلیسیان چند مطلب از ما میخواهند که مدتی طول کشیده است و تکلیف تعیین نشده است اخیراً در موضوع مبلغی که بابت مخارج پلیس جنوب مطالبه میکنند وزیر مختار آنها که از لندن برگشته است آنجا اقدام کرده نصف این مبلغ را صرف نظر کرده اند و این همراهی است که شده حالا باید نصف دیگر را داد و محل پرداخت آن را از نفت جنوب یا از گمرکهای بنادر

مسافرت ناپهنگام

خواهد بود این مطلب را بطور مسلم میگوید و نمیکند کسی در این باب حرفی بزند

سردار سپه از روی روحیات نظامی حرفها را صریح و با اصطلاح عوامپوس، کند
میزند چنانکه در یکی از جلسه های مجلس مشاوره خصوصی که در خانه دکتر محمد مدخان
مصدق السلطنه منعقد بود از وطنپرستی صحبت بمیان آمد او گفت مثلاً مرا انگلیسیان
سرکار آوردند اما وقتی آمدم بوطنم خدمت کردم خلاصه در آخرین مجلس نگارنده
نام شخصی از نمایندگان را میبرد که اگر صلاح باشد او هم عضو این مجلس بشود
سردار سپه میگوید حالا که دیگر کار این مجلس با آخر رسیده است و باین بیان
میفهماند که کار مشاوره خصوصی بی پایان رسید چنانکه بعد از این جلسه دیگر جلسه ای
منعقد نمیشود.

فردای این روز در مجلس شورایی خبر کمیسیونها در باب پیشنهاد مزبور خوانده
میشود و با اکثریت هنگفتی ریاست ثابت کل قوای مملکت بسردار سپه تفویض میگردد.
سردار سپه این منصب را بمنزله نیم سلطنت تصور مینماید و آثاری بر آن مترتب میکند
که از جمله افزودن بر بی اعتنائی بولیعهد میباشد بعدیکه یکمده نظامی پاسبان ارک
همایون و دربار سلطنت را بر میدارد و درباری پاسبان میماند.

در این موقع بازولیعهد بمجلس شورایی توسل میجوید و تقاضا میکند عده ای از
نمایندگان او را ملاقات نمایند اتفاقاً نگارنده جزو این عده انتخاب میشود.

بعد از ظهر یست با همکاران خود که از دستجات مختلف از هر دسته ای دو نفر
برگزیده شده اند باتفاق رئیس مجلس مؤتمن الملك بدر بسار میرویم درباریکه بوی
مرگ میدهد نه پاسبانی نه تشریفاتی نه آمد و شدی نزدیک عمارت یکی دو سه
پیشخدمت دیده میشوند که مانند عزاداران سر بگریبان ایستاده انتظار ورود نمایندگان
را دارند یکی از آنها پیش افتاده ما را باطاقی که ولیعهد نشسته است رهبری میکند
و این طاق پهلوی طالار بر لیان میباشد وارد میشویم ولیعهد ایستاده است و از بس گریه
کرده چشمهای او خون آلود بنظر میآید و در عین حال که میخواهد صورت رسمیت
خود را نگاه دارد گریه امانش نمیدهد و بسکسکه افتاده است.

مصلحتی و پنجم

رئیس مجلس بجای بطن معمولی که در اینگونه جاها باید بشود اوراتسلای میدهد و لیههدهد مینشینند و نمایندگان در برابر او مینشینند و لیههدهد از توهینی که باو شده است و در بار او بی پاسبان گذاشته اند شکایت کند حالش وفا نمیکند تنها یکی دو کلامه میگوید و باز سسکسکه و گریه شروع میشود چند دقیقه مجلس باینصورت میگذرد رئیس میگوید مجلس شورایملى آنچه بتواند میکوشد که این توهین جبران شود و پاسبانان در بارى را بجای خود برگردانند و لیههدهد بر میخیزد و نمایندگان خارج میشوند. هیئت بمجلس بازگشته در جلسه خصوصی خبر این ملاقات را عنوان نموده رأى گرفته میشود که سردار سپه نوشته شود پاسبانان در بار را بجای خود برگردانند اینکار همانروز انجام میگيرد و سردار سپه ملتفت میشود کار بیموقعی واقع شده بوده است. و باید دانست که اگر سردار سپه را بحال خود بگذارند فکرش بلندتر از این است که باین جزئیات توجه نکند اما تملق کویان نادان که مانند نگین انگشتر براوا حاطه کرده اند برای خود نمائی او را باینگونه کارها راهنمائى میکنند آنهم از روی طبع تملق دوست خود و ملاحظه ئى که از آن مردم برای رسیدن بمقصد بزرگ خویش دارد تا يك اندازه بانظریات آنها موافقت مینماید.

فصل سی و ششم

زمزمه جمهوریت برای لغو کردن قانون اساسی

پس از آنکه سردار سپه از استحکام مقام خویش اطمینان حاصل مینماید با کمال شتاب قوای فکری و عملی خود را بکار میندازد که بسلطنت قجر پایان داده تاج کیانی را خود بر سر بگیرد و هیچ محذور داخلی و خارجی در پیش پای او نیست مگر محذور قانون اساسی که تنها تکیه گاه خانواده محمدعلیشاه است و سلطنت را در این خانواده تثبیت کرده .

کارکنان سردار سپه روز و شب ببنقشه کشی پرداخته اند که بچه وسیله بتوانند این خا را از پیش پای او بردارند و نخست بخیال میقتضی وادارند سلطان احمد شاه خود استعفا بدهد و با اینکه ملتفت هستند بر فرض محال او را راضی کردند او بنفع برادرش یا دیگری از خانواده خود استعفا میدهد و خا بر طرف نمیشود در این راه اقدامات میکنند و حتی یکی از رجال دولت را بفرننگ میفرستند تا شاه را تطمیع کند و از او استعفا بگیرد و آن شخص از شاه بدزبانی شنیده باز میگردد و بالجمله از این نقشه منصرف شده بنقشه دیگر میپردازند و آن نقشه ایست که ناپلئون بناپارت در فرانسه کشید و از راه ریاست جمهور موقتی دست خود را باریکه سلطنت فرانسه رسانید. نقشه کشان تصور میکنند چون عنوان جمهوری بمیان آمد قانون اساسی که روی اساس مشروطیت ساخته شده لغو میشود احمد شاه و خانواده او با پادشاهی که دارند از میان میروند سردار سپه با اسبابی که در سر تا سر مملکت در دست دارد از نظام و نظمیه و غیره ریاست جمهور را انتخاب میگردد و چون مانع قانونی بر طرف شد بایک بهانه جوئی که مملکت هنوز استعداد جمهوریت ندارد ریاست جمهور سلطنت را مبدل میگردد .

انگلیسیان تهران هم بدو ملاحظه این نقشه را تصویب میکنند یکی آنکه با این

فصل سی و ششم

نقشه سلطنت احمد شاه بخودی، خود منحل میشود بی آنکه کشمکش را دربر داشته باشد دوم آنکه باین ترتیب از زحمت آینده قانون اساسی ماکه نمونه اش را در گذشته دیده اند و نظر مرحمتی بآن ندارند در کارهای سیاسی و اقتصادی که با این مملکت خواهند داشت آسوده میشوند و در قانون اساسی که بعد نوشته شود انگشت خواهند رسانید که اختیارات وسیع کنونی بملت داده نشود و در مقابل منافع فرض شده آنها سدی نبوده باشد بعلاوه که تصور میکنند این عنوان جمهوری بی اساس اغفالی خواهد بود برای روس بلشویک در صورتیکه روسها از این موضوع غافل نیستند چنانکه بزودی میخوانید.

بهر حال زمره جمهوری طلبی یکمرتبه بگوشها میرسد و سردار سپه عاشق مقام سلطنت و فعال مایشائی جمهوریخواه میگردد و مستبدین شاه پرست بیش از میلیون جمهوریخواه حقیقی سنگ جمهوری طلبی را بسینه میزنند و علنی دیده میشود از سفارت انگلیس که هر چه هست امپراطوری است تبلیغات جمهوری تراوش میکنند و از سفارت روس بلشویک که غیر از جمهوریت چیزی نیست هر چه شنیده میشود برضد این جمهوریت است و فاش بجهت کس میگویند این مقدمه سلطنت استبدادی و لغو کردن قانون اساسی است.

بهر صورت عنوان جمهوریت در مجلس شورای ملی و در خارج انقلاب شدید در اذهان و افکار تولید مینماید و عموم ملت خواهان حقیقی و حتی جمهوریخواهان آنها از این عنوان اظهار تنفر شدید مینمایند محافظه کاران و متعصبین در مذهب هم که هر يك بجتهی با این عنوان مخالفت دارند نیز با آنها هم صدا شده سنگ بزرگی در مقابل پیشرفت این نقشه سردار سپه و کارکنان او بسته میشود.

در این حال سردار سپه بخیال میفتد عده ای از میلیون خوش نام را وادارد ذهن عوام را از تبلیغات مخالفین خالی کرده با قلم و زبان بتشویق خلق برای قبول جمهوریت پردازند و نگارنده را هم یکی از آن اشخاص تصور میکند.

آخر شبی است یکی از کارکنان سردار سپه که شخص با شرافتی شناخته نشده وارد شده اطلاع میدهد فردا صبح زود حضرت اشرف انتظار ملاقات شما را دارند.

آیا مرا تنها خواسته اند یا دیگری هم خواهد بود ؟ میگوید ظاهراً بعضی دیگر هم باشند .

صبح فردا هنوز هوا خوب روشن نشده است و برف بشدت میبارد نگارنده خود را بخانه سردار سپه میرساند پیش از من چهار نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی که از کارکنان مخصوص سردار سپه هستند و یکی از آنها همان شخص است که دیشب برای اطلاع دادن نزد نگارنده آمده بود آمده اند .

پنج نفر در اطاق انتظار مینشینیم سردار سپه بالباس راحتی و پالتویی که روی دوش افکنده است وارد شده پس از احوالپرسی از حاضرین رو بنگارنده کرده میگوید شما در میان طرز حکومتها که در دنیا معمول است کدامیک را بهتر میدانید میگویم جمهوری را چونکه حکومت استعدادی و استحقاقی است از جواب من بظاهر خشنود میشود اما در بشره او آثار ملالت هویدا میگردد اما مسرت دلش واضح است چونکه با نقشه موقتی او موافقت دارد و اما ملالت چونکه میداند من سلطنت خواه نیستم و آنچه را که گفتم از روی عقیده بود بالجمله لبخندی زده بحاضرین میگوید ایشان هم که با ما موافقند در اینصورت شما چند نفر جلسه های مرتبی داشته باشید و برای پیشرفت جمهوریت هر چه ممکن است کار روائی نمائید و در آخر مجلس بیکی از حاضرین که باویش از دیگران اخلاص دارد میگوید این کارها البته خرج دارد پنجاه شصت هزار تومانى برداشته با اتفاق آقایان بمصرف اینکار برسانید از انعقاد این مجلس و همکاری مخصوص بالاین اشخاص متحیر و متأسف هستم سخن آخری سردار سپه هم بر تحسیر و تأسف من میافزاید و جز سکوت چاره ندارم .

این مجلس پنج نفری سه چهار مرتبه هر مرتبه در خانه یکی از اعضا منعقد میشود اما در جلسه اول همه میفهمند نگارنده بدون شرط و قید نمیتوانم با آنها در اینکار همکاری کنم چه در ابتدای شروع بکار سخن مصرف کردن پول بمیان میآید و نگارنده از شرکت نمودن در آن مذاکره خود داری کرده میگوید در این باب نمیتوانم هیچگونه اظهار نظر بنمایم مرا در این قسمت معاف بدارید رفقا دلتنگ میشوند و بالاخره مقرر میشود که با حضور من در اینموضوع سخنی بمیان نیاید و اما در اصل موضوع

فصل سی و ششم

میگویم من جمهوری طلب هستم اما نه بی شرط و قید نظریات خود را بقلم میآورم و بشما ارائه میدهم اگر موافقت حاصل شد چه بهتر و اگر نشد من خود را دور خواهم گرفت نظریات خود را بشرح ذیل نوشته نسخه‌ئی را ضبط و نسخه دیگر را بهیئت میدهم. (۱) قانون اساسی بر اعتبار و احترام خود باقی ماند تنها با يك رأی مجلس بزرگ ملی صلاحیتدار چند ماده راجع به سلطنت تبدیل ییابد بمواد مناسب با جمهوریت. (۲) رئیس جمهور را با انتخاب آزاد ملت انتخاب کند.

(۳) پس از انتخاب رئیس جمهور اگر سردار سپه انتخاب شد دولت از اشخاص عالم و طنبرست امتحان داده تشکیل گردد بدیهی است این ترتیب باقی‌شده‌ئی که کارکنان سردار سپه کشیده‌اند برای جمهوری مناسب نیست ندارد و موجب دلتنگی آنها شده مقصود حقیقی آنها را از زبان یکی از ایشان میشنوم و مصمم میشوم خود را دور بگیرم گرچه موجب دلتنگی سردار سپه بگردد.

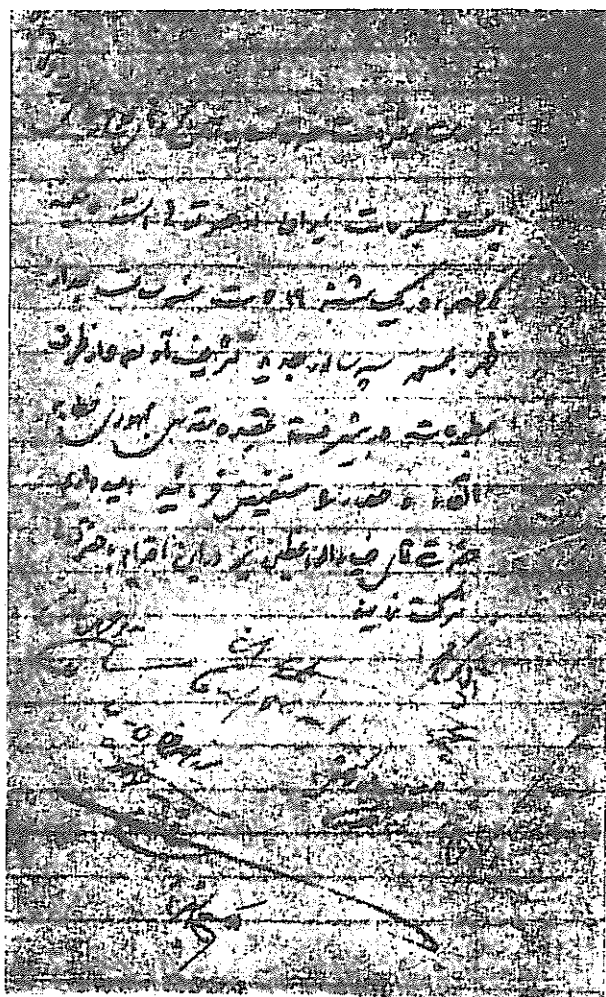
در همین ایام عموم روزنامه های تهران از خلق دعوتی نموده‌اند که روزی در مدرسه ناصری جمع شوند و شرحی با امضای هشت نفر از رؤسای ارباب جراید بنگارنده نوشته تقاضا کرده‌اند در ترویج فکر جمهوریت در آن مجمع کنفرانسی بدهم و هم تقاضا کرده‌اند ضیاء الواعظین شیرازی را که از نمایندگان خوش نام و دارای نطق بلیغ است با خود برده او نیز خطابه‌ئی در این موضوع بگوید بدیهی است من تا از اساس کاراطمینان حاصل نکنم نمیتوانم بچنین کار اقدام نمایم.

این است که در جواب این مکتوب از حاضر شدن در آن مجلس معذرت می‌خواهم و بدوست خود ضیاء الواعظین می‌سپارم اگر بخواهد دعوت ارباب جراید را بپذیرد او می‌پذیرد و میرود و میگوید بی آنکه توجهی از خلق باین مجلس و مذاکرات آن شده باشد.

حاضر نشدن نگارنده برای صحبت داشتن در این مجلس و شرط و قیدی که در همراهی با جمهوری کرده‌ام که البته خاطر سردار سپه را آگاه کرده‌اند بعلاوه بیمه‌ری بعضی از اطرافیان سردار سپه که در فتنه انگیزی و میانه برهم زنی مهارتی دارند دلتنگی شدید سردار سپه را از نگارنده باعث میگردد و از زبان یکی از نزدیکترین اشخاص

زمزمه جمهوریت

بسر دار سپه میشنوم میگوید حضرت اشرف از شما روحاً متالم شده اند در این صورت لازم میبینم ملاقاتی از او کرده نگذارم باری بر دوش دلش بماند صبحگاهی است بمنزل او میروم با یکی از روحانی نمایان در حجره فی بانتظار بیرون آمدن صاحبخانه



عین نامه روزنامه نگاران

دینشینم سردار سپه
بخیمال آنکه روحانی
مزبور در این حجره
میباشد میآید در راه که
میسک شاید نظرش
بنگارنده افتاده از زوی
غیظ در را برهم زده
بر میگردد و بفاصله
کمی شخص مسطور را
باطاق دیگر میطلبد
نگارنده بر دباری خود
را از دست نداده مدتی
در آن حجره تنهامی ماند
پس از مدتی میبینم
جمعیت زیاد از هر طبقه
در فضای پای عمارت
حاضر شده سردار سپه
بملاقات آنها فرود
آمده در میان جمع
میایستد و آنها بایک

فاصله دور و حلقه زده اند شاید در این حال دیگری که مورد غیظ و غضب او بودیملاحظه داخل حریم او شده باو نزدیک میشد از فحاشی نسبت باو بلکه از دست درازی هم درین

نمیکرد چنانکه مکرر دیده شده است اما چون نگارنده هرگز دست خود را نزد او و نوع او دراز نکرده ام اطمینان دارم جرئت بی احترامی کردن را ندارد این است که فرود آمده داخل حریم او شده باو نزدیک شده سلام مینمایم میگوید مگر من با شما در آن موضوع مشورت نکردم مرادش موضوع جمهوریت است جواب میدهم (با نزدیک شدن به دیکه دورها نشنوند) بلی آقا؟ میگوید اما چه؟ میگویم با نظریاتی که نوشته و تقدیم شد میگوید ندیدم نسخه دیگرش حاضر بود باو داده میشود و چون اندکی نرم میشود میگویم اگر بدوستان خود اطمینان ندارید از آن در راهشان ندهید و اگر اطمینان دارید دست و بالشان را باز بگذارید که بشما و بمملکت خدمت نمایند از شنیدن این سخن از غیظ و غضب فرود آمده آرام میشود نگارنده اضافه میکند که شما در مجلس شورای ملی اکثریت ندارید این سنگر که برای خود ساخته اید (مرادم اطرافیان او هستند) در مجلس و در خارج پنج دقیقه هم نمیتواند شمارا نگاهداری کند آیا بد میکنم در مجلس برای شما سنگر محکمتری میسازم که اگر اینجاشکست خوردید بآن سنگر پناهنده شوید؟ بروم در مجمع عمومی برخلاف نظر عامه مردم و خواص مجلس سخنی بگویم که هیچ اثر نداشته باشد مگر اینکه دست مرا از ساختن آن سنگر هم برای شما کوتاه کند آیا این شرط عقل است؟

سردار سپه بشرة عموس غضبناك خود را بچهره خرم و بشاش تبدیل کرده دست نگارنده را فشار داده میگوید برو هر چه میخواهی بکن و بامسرت روانه میگردم. این قضیه در تاریخ بیستم حوت یک هزار و سیصد و سه شمسی (۱۳۰۳) میباشد ده روز با آخر سال مانده است کشمکش میان سردار سپه و مخالفین او روز بروز بلکه ساعت بساعت شدت میکند و معلوم نیست اگر از مجلس برای تبدیل رژیم رأی گرفته مخالفین جمهوریت دارای اکثریت نبوده باشند.

نمایندگان از یکطرف بواسطه تنفر عامه از این جمهوری بی اساس جرأت نمیکند رأی موافق بدهند هر قدر هم تحت فشار بوده باشند و از طرف دیگر صلاحیت این اقدام را در خود نمیبینند چه آنها را قانون مشروطیت برگزیده است اگر بفسخ مشروطه رأی بدهند و کالت خود رأی داده اند این است که اگر شخص دقیق شود کار

زمزمه جمهوریت

جمهوری را در مجلس و در خارج زار مشاهده میکند اشخاصی در مجلس اظهار طرفداری از سیاست سردار سپه مینمایند که اکنون ترویج جمهوری کردن است و یک عده دوست سیصد نفری با همراهی باطنی کارکنان نظامیه و غیره بیرق جمهوری در دست گرفته اطراف بهارستان گردش میکنند و گاهی داخل بهارستان شده ناآرامین آنها برله جمهوریت سخنهایی میگویند بی آنکه تأثیری در دلها داشته باشد پیداست که همه بیروح و ساختگی است بتوسط حوزه‌ئی که برای ترویج جمهوری تشکیل شد و نگارنده خود را از آن دور گرفتم بولی بشاعر معروف تجدد خواه موسیقی دان عارف قزوینی داده شده مجلس ساز و آوازی بافتخار جمهوری که انتظارش را دارند برپا کند باینکه ارباب ذوق و تجدد خواهان بساز و آواز و اشعار عارف علاقمند هستند حسن توجهی باین مجلس نمیکنند چونکه میدانند آلودگی بیک مقصد سیاسی دارد و اما مخالفین سردار سپه و جمهوری از درباریان از رجال دولت قدیم از روحانیان از تجار و کسبه و حتی عوام الناس که نه معنی مشروطه را میفهمند و نه معنی جمهوری را با عده‌ئی از متنفذین از نمایندگان مجلس همصدا شده برای دفاع از مشروطه و قانون و یا حفظ دین که بعوام گفته شده است جمهوری مخالف مذهب است آماده گشته اند روز بروز بر قوت آنها افزود میشود.

سردار سپه و کارکنان او اصرار بر بلخ دارند پیش از رسیدن روز ازل حمل یانوروز کار جمهوری تمام شود و عمده نظرشان این است که کار سلام خاص و عام نوروز معلوم شود چونکه سردار سپه نمیخواهد محمد حسن میرزای ولیعهد در این نوروز سلام بنشیند و او مجبور باشد بسمت ریاست دولت و کل قوا در برابر او ایستاده سلام بدهد و هم نمیخواهد سفرای ممالک اجنبی در این عید بسلام و لیعهد بروند چنانکه در یکی دو سلام دیگر هم از حاضر شدن در صف سلام در بار طفره زده است اما سلام نوروز را که تشریفات ملی دارد و از تمام سلامها مهمتر است نمیتواند حاضر نشود و نمیخواهد حاضر بگردد.

سردار سپه تصور میکند اگر مجلس بتغییر رژیم مشروطه بجمهوری پیش از نوروز رأی بدهد سلطنت و ولایتعهدی باقی نمیمانند و هر چه هست خود او خواهد

فصل سی و ششم

بود تا عنوان رسمی ریاست جمهوری درست بشود.

روز آخر برج حوت است جمهوری طلبان از نمایندگان مجلس فشار میآورند که در همین روز باید موضوع جمهوری مطرح و به پیشنهاد آنها رأی گرفته شده کار تمام شود و تصور میکنند با وجود مذاکرات خصوصی که با نمایندگان پیرو سیاست سردار سپه شده اکثریت رأی موافق خواهد داد ولی نمیدانند اکثریت با مطرح شدن



این موضوع باین شتاب و با این وقت تنگ موافق نیست و اینجاست که علمیه مجلس قوت اکثریت را بخود گرفته جداً ایستاده است که موضوع نباید مطرح برگردد و آقا سید حسن مدرس سردسته هیئت مزبور در این موضوع در معنی سر دسته تمام مخالفین سردار سپه و جمهوری خواهان شده علناً برضد این کار صحبت و اصرار میکند.

سید محمد تدین بیرجندی در مقابل او سردسته کارکنان سردار سپه و جمهوری خواهان گشته میروود در میان مردم بسیار که در باغ بهارستان در پای عمارت مجلس جمع شده اند و مرکبند از کارکنان سردار سپه و از مخالفین او و اتفاقاً

سید محمد تدین

در این شب با اسبابچینی کارکنان نظمیة عدد موافقین جمهوری بیشتر شده است آنها را تحریک میکنند که با هم همصدا شده باسم و بشخص مدرس را مورد طعن و لعن

زمزمه جمهوریت

قرار بدهند از طرف دیگر مخالفین هم ساکت نمانده تدین و کارکنان سردار سپه را لعن مینمایند یکی فریاد میکنند زنده باد جمهوری ردیکری میگوید مرده باد. دارد فتنه بزرگ میشود نگارنده از عمارت مجلس فرود میآید که خلق را نصیحت کرده این مرده باد و زنده باد فتنه انگیز را موقوف نمایند در پله های عمارت تدین را میبینم نفس زنان کار خود را در میان جمع دیده بالا میآید چشمش بنگارنده افتاده میگوید میخواهید بروید چه بگوئید بگذارید پدر مخالفین را بسوزانند نگارنده بحرف او اعتنا نکرده خود را بجمعیت میرسانم و با چند دقیقه صحبت آنها را از مخالف و موافق بخطر روهی که پیش گرفته اند آگاه ساخته میگویم بهتر است که شما از این زنده و مرده باد گفتنها خودداری کرده بلکه بمنزلهای خود رفته بگذارید نمایندگان شما در مجلس با حواس جمع هر چه صلاح مملکت است بجای آورند و تکلیف وجدانی خود را ادا کنند و گرنه با این کشمکشها عاقبت کارها وخیم میگردد.

عجبا که هر دو طرف نصایح خیر خواهانه را شنیده ساکت میشوند و کمی از آنها متفرق میگردند و اما در مجلس در اینوقت زنک زده میشود که مجلس علنی دایر گردد و موضوع مطرح شود و این بر حسب يك تکلیف ظاهری است که رئیس مجلس اقدام میکند و گرنه او خود با مطرح شدن موضوع موافق نمیباشد مجلس منعقد نمیشود چه عدد برای شروع بمذاکره کافی نیست و رئیس میگوید یکمده از نمایندگان که رخصت گرفته بودند در تعطیل نوروز مسافرت کنند در همین وقت از تهران دور شده اند وعده کافی نیست بدیهی است این عنوان حقیقت ندارد و بهانه ایست برای خلاص شدن از دست فشاری که کارکنان سردار سپه میآورند و یکمده از نمایندگان مخصوصاً غائب شده اند ولی کی میتواند رئیس مجلس را تکذیب کند پس اینکار میماند برای روز بعد از نوروز جمعیت خلق که انتظار مجلس علنی را دارند مأیوس شده متفرق میگردند روز عید نوروز است بدون داشتن سابقهئی در قرن آخر مراسم عید در دربار دولت بجا آورده نمیشود و سلام خاص و عام درباری منعقد نمیگردد فقط نمایندگان اول اجنبی بولیعهد در دربار و سردار سپه در خانه او دیدنی مینمایند و میگذرد. جمهوری طلبان و یا کارکنان سردار سپه قوای خود را جمع میکنند که روز

درم حمل بمجلس آمده نمایندگان را مجبور کنند بکار جمهوری خاتمه بدهند و از طرف مقابل نیز تهیه يك جمعیت سی چهل هزار نفری دیده میشود از روحانیان و تجار و کسبه و توده ملت که بیپارستان ریخته مجال بجمهوری طلبان ندهند و نگذارند مجلس باینکار اقدام نماید. روز دوم حمل میشود نمایندگان درمجلس جمع میشوند غائبین هم حاضر میگرددند کارکنان سردار سپه تقاضای مجلس خصوصی مینمایند و منعقد میشود در این مجلس پیشنهاد میکنند که اگر اکثریت بدادن رأی موافق بجمهوریت همراه نیست و این اقدام را خارج ازصلاحیت خود میدانند مسئله را بافکار عمومی ملت جوع مینمائیم هرطور رأی عموم در تمام مملکت اقتضا کرد آن کار صورت بگیرد. پیشنهاد کنندگان تصور میکنند چون این مراجعه با تلگراف بهمه جا میشود جوابها بتوسط حکومتهای نظامی میرسد درهرشهر يك صورت سازی شده عده ای را بنام رؤسای طبقات دعوت میکنند آنها هم اولاً ازجریان کارهای مرکز بیخبرند و ثانیاً در دست حکومتهای نظامی مجبور و مقهورند هر چه را آنها بنویسند ناچارند اعضا نمایند و جوابها همه موافق خواهد رسید و مجلس دیگر هیچ بهانه برای تعلل کردن درتبدیل رژیم نخواهد داشت پیشنهاد را پانزده نفر باید امضا کنند بنگارنده نیز تکلیف میکنند چون اصل پیشنهاد را که لزوم مراجعه بآراء عمومی ملت وعدم صلاحیت مجلس و برای اقدام بعین کار میرساند درست میدانم و صورت نادرستش را میدانم عملی نخواهد شد و تأثیری نخواهد داشت اعضا مینمایم هنوز پیشنهاد بعجریان نیفتاده و بمقام رأی گرفتن نرسیده است که خبر میرسد مشغول بستن بازار هستند که خلق بسیاری بیپارستان ریخته از اقدام نمایندگان بکار جمهوری جلوگیری نمایند این خبر حواسها را پریشان میکند بدیهی است پیش از رسیدن این خبر بمجلس سردار سپه رسیده است او هم نگران مانده است که چه خواهد شد و چون کم کم ملتفت شده است سخنان کارکنان او درمجلس که میگفته اند اکثریت هنگفتی با او موافقت دارند و هر چه را بخواهد میتواند از مجلس بآسانی بگذراند حقیقت نداشته و البته فراموش نکرده است که نگارنده حقیقت امر را در نداشتن اکثریت با و بملاحظه گفته است پس از اطلاع بريك چنین هیجان عمومی برضد او که یقین دارد دست متنفذین در

مجلس هم در کار است در تکلیف خویش متحیر میماند بملك الشعراء بهار و یکی دیگر از نمایندگان که نزد او هستند میگوید بیایند به مجلس و از چند نفر مخصوصاً نگارنده پرسند آیا صلاح هست بعد از ظهر امروز او بمجلس بیاید یا نه ؟ نگارنده در جواب همکاران خود میگوید بهتر است يك انجمن هیجده نفری که از دستجات مختلف باشد تقاضا کنیم و این سؤال در آن انجمن مطرح شود میپذیرند و تقاضا میشود و تاشعبه ها جمع شده نمایندگان انتخاب شوند و صورت سازیهای معمول بجا بیاید ظهر میگذرد و بالاخره انجمن برپاگشته مذاکره میشود قرار شده است سردسته مخالفین سردار سپه و موافقین او در این انجمن نباشند که بیطرفانه صحبت داشته شود انجمن رأی نمیدهد امروز سردار سپه بمجلس بیاید بلکه فردای آنروز او بانجمن آمده در اطراف موضوع تغییر رژیم با حضور وی مذاکرات بشود و قرار قطعی داده شود و باید دانست که کارکنان سردار سپه از اجتماع توده ملت در بهارستان بر مخالفت با سردار سپه و نقشه جمهوری او بر جان خود نگرانند خصوصاً که میبینند سردسته آنها هم در این انجمن نیست و نمیدانند آیا انجمن رأی خواهد داد سردار سپه بیاید بمجلس یا نه در صورتیکه آرزوی آنها این است که او بیاید بلکه در سایه عملیات نظامی وی محفوظ بمانند .

در اینحال که انجمن در موضوع آمدن رئیس دولت بمجلس رأی منفی میدهد و مشغول است خبر خود را بر رئیس مجلس داده او بسردار سپه اطلاع بدهد یکی از حاضرین بهانهائی از انجمن یکدقیقه بیرون رفته و بر میگردد در اینحال دو ساعت از ظهر گذشته است مردم بازاری و محلاتی تهران هر دسته بریاست یکی از روحانیان و یا پیشنمازهای مسجد ها با سلام و صلوٰه بفضای بهارستان وارد میشوند رؤسای آنها بعمارت وارد شده از آنها با هر رئیس پذیرائی میشود و متفرقه در باغ بهارستان میمانند یکوقت خبر میرسد که سردار سپه آمد انجمن که مشغول تمام کردن کار خود است حیرت میکند سردار سپه برای آمدن بمجلس انتظار خبر داشت چگونه شد که بیخبر وارد گشت ؟

بدیهی است انجمن متفرق شده تمام نمایندگان در جلوی پنجره های مشرف بر باغ بهارستان جمع شده بینند چه روی خواهد داد .

فصل سی و هشتم

سردار سپه نزدیک در بهارستان از اتومبیل پیاده شده با چند نفر صاحب منصب و غیره میآید وارد شود جمعیت بقدری است که بزحمت پلیسها میتوانند راه باز کنند که او داخل شود ناطقی بروی سکوی سر در رفته برضد سردار سپه و جمهوری خواهی او نطق میکند سردار سپه متعرض او میشود و مردم را متوجه خود میسازد و جمعی آمادۀ معارضه با او میشوند.

سردار سپه داخل بهارستان شده نظامیان مستحفظ بهارستان که هر وقت او میآمد طبل زده سلام میدادند بجای طبل زدن بنگاهداری او میردازند نظمیه محله دولت که مرکزش نزدیک بهارستان است تمام قوۀ خود را برای حفظ رئیس دولت به بهارستان روانه میکند و تنها کاری که میتوانند بکنند این است که راهی از در بهارستان تا پای عمارت مجلس باز کرده دوصف نظامی در این مسافت ایستاده از سردار سپه مدافعه میکنند نگارنده در محلی مشرف بر این منظره غریب یا میدان جنگ ایستاده جزئیات را مشاهده میکنم گفتم یا میدان جنگ بلی بمحض حایل شدن صفهای نظامی میان مردم و سردار سپه مردم شروع میکنند بپرتاب کردن چوب و سنگ و آجر و هر چه بدستشان بیاید بطرف سردار سپه حتی آنکه کفشهای خود را در آورده بجای سنگ و چوب بطرف او میاندازند چیزی که حیرت افزاست این است که سردار سپه با آرامی میرود و هیچ اعتنائی باین سنگ و چوبها نمیکند و دیده میشود که سنگی و چوبی با او اصابت میکند و او با آرامی گرد و خاک آنرا پاک مینماید تا میرسد پیاپی سرسرای سنگی عمارت آنجا پای ستون اول ایستاده بنظامیان و نظمیه فرمان میدهد مردم را از بهارستان بیرون نمایند نظامیان با سرنیزه تفنگ میخواستند خلق را بیرون کنند اما کسی اطاعت نمیکند و بر جسارت مردم افزوده شده با نظامیان طرف میشوند و دیده میشود که جوانهای بازاری عباهای نازک خود را بکمر پیچیده آجرهای کنار باغچه ها را از گل و خاک در آورده نظامیان را هدف میسازند نظامیان مجبور میشوند بزنند اما تنها با سرنیزه تفنگ جمعی را مجروح میسازند خون در این فضا جاری میشود و هنوز سردار سپه در جای خود ایستاده است یکی از همراهانش باو میگویی اینجا خطرناک است داخل عمارت شوید و او از پله ها بالا میرود.

در اينحال عده زياد سواره و پياده نظام بكمك نظاميان و نظاميه ميرسند و بهر وسيله هست خلق را از بهارستان بيرون ميكنند و اشخاصي را كه بيشتر ايتادگي و زرد و خورد مينموده گرفته مجبوس ميسازند و صدها نفر از همه جور اشخاص محبسهاي نظاميه هاي شهر را پرمينمايند .

وديده ميشود كه گاريهاي نظاميه مشغول ميشوند فضاي جلو عمارت مجلس يا ميدان مبارزه را كه پراست از سنگ و چوب و آجر و نرده هاي باغيچه ها و كفش و گيوه وغيره پاك نمايند .

نگارنده خود را پيله عمارت ميرساند ببيند سردار سپه چه خواهد كرد ميبينم از پيله ها كه بالا آمد بطرف دست راست و روابط رئيس مجلس رفت اطاق رئيس در قسمت آخراين عمارت واقع است كه چند راهرو بايد طي كرد تا بدانجا رسيد در همين حال مؤتمن الملك رئيس از اطاق خود بيرون آمده بطرف سرسرا كه محل اجتماع نمايندگان است ميآيد در راه رو دسط رئيس دولت و رئيس مجلس بهم ميرسند و ميايستند يكعده از همراهان سردار سپه و از نمايندگان نيز جمع هستند مؤتمن الملك بطور تعرض بسردار سپه ميگويد براي چه اينجا آمده اي سردار سپه آمده ام اينجا را نظم بدهم مؤتمن الملك نظم اينجا با من است سردار سپه اما نظم مملكت با من است اين جواب حاضر و بگفته عوام دندان شکن درجه جبر بزه ذاتي يك شخص كه سواد را آنهم در اينحال پريشان حواسي كه دارد نيكو ميرساند .

رئيس مجلس با تعرض از سردار سپه گذشته بطرف سرسرا و طالار مجلس ميرود و ميگويد حالا بتو حالي ميكنم كه چه بايد بكني مرادش اين است كه مجلس علني برپا كرده رأي بي اعتمادي باو ميدهند و از كار ميافتد سردار سپه نيز با تعرض شديد از او گذشته بطرف پله هاي عمارت برميگردد كه جواب فعلي بر رئيس مجلس بدهد يعني پيش از آنكه او جلسه برپا كند نظاميان گرچه با قهوه قهريه باشد مجلس را منحل كنند در اينحال هر دو وزير سرسرا ميرسند رئيس ميرود بطرف طالار و سردار سپه پله ها را گرفته پائين ميرود بيشتر نمايندگان نيز در همين سرسرا باحال پريشان جمعند .

نگارنده خطر را نزديك ديده بمستوفي الممالك و مشير الدوله كه نزديك هستند

میگویم رئیس را از زنگ زدن برای برپا کردن مجلس بازدارید و خود بسرعت در عقب سردار سپه فرود میآید نمایندگان همه متحیر هستند چه خواهد شد و با غیظ و غضبی که از سردار سپه میبینند شاید تصور میکنند بمن صدمه می وارد آورد اما اینطور نیست و نیت پاک مرا بر او فائق میسازد در میان پله های عمارت فضای مختصری هست که فاصله میان پله های مستقیم و دو پله راست و چپ میباشد در آن فضا بسر دار سپه رسیده بازوی او را گرفتم بره میگردم مرا میبیند و میخواهد بازوی خود را رها کرده برود آهسته باو میگویم اگر بروید پشیمان میشوید و بلند میگویم من هرگز از شما هیچ خواهش نکرده ام امروز تنها خواهش من این است که برگردید قدری راحت کنید و يك فنجان چای میل بفرمائید و باز آهسته سخن اول را تکرار میکنم سردار سپه آرام گرفته قدری تأمل میکند و پادش میآید باو گفته بودم شما در مجلس اکثریت ندارید ؟ و نمیتوانید سنگری را که دارید نگاهدارید تقاضای مرا پذیرفته از پله دیگر بالا میرود نمایندگان با کمال پریشانی باین منظره نظر میکردند همه خوشحال میشوند سردار سپه بظلال پذیرائی که روی سر در عمارت واقع است رفته مینشینند و نگارنده در کنار او قرار میگیرد و دیگر نمایندگان دورا دور او مینشینند بعد از چند دقیقه سکوت نگارنده میگوید بنا نبود تا از ما خبر بشما نرسد امروز بمجلس بیائید جواب میدهد شما تلفن کردید که فوراً بمجلس بیا میگویم چنین تلفن از ما نشده است و شرح تقاضای کمیسیون هیجده نفری را بارأی ندادن آن بآمدن او بمجلس نقل کرده میگویم ما در شرف اطلاع دادن بشما از نتیجه رأی کمیسیون بودیم که شما وارد شدید سردار سپه میفهمد اینجا اشتباهی رویداده و تقلبی پادریانی کرده بخود آمده بکلی آرام گرفته جای میطلبد و سیگاری آتش میزند و ملتفت میشود خیلی بد واقع شد که مردم را آزار کردند جماعتی را مجروح ساختند و همه را محبوس نمودند میگوید صاحبمنصبی بیاید یک نفر حاضر میشود باو دستور میدهد مردم را پای عمارت جمع کنید من بیایم با آنها صحبت بدارم صاحبمنصب روانه شده پس از دوسه دقیقه او خود بر میخیزد برود صحبت بدارد در صورتیکه مردمی در بهارستان نیستند و هر چه هست نظامی و نظمیه است و نمایندگان و کارکنان مجلس .

نگارنده فرصت یافته نزد رئیس مجلس رفته اورا در حجره بی با مستوفی الممالک و مشیرالدوله میابم و میگویم سردار سپه از طرف مجلس با تلفون احضار شده بوده است و تصور میکرده است هیئت رئیسه مجلس او را طلبیده در اینصورت خوب با او معامله نشد رئیس با کمال تحیر میگوید باو تلفن شده است بیاید کی تلفن کرده است میگویم نمیدانم رئیس تلفونچی را طلبیده میبرد کی بسردار سپه تلفن کرد بمجلس بیاید؟ میگوید تدین و قضیه کشف میشود که در موقع رای ندادن کمیسیون هیجده نفری بآمدن سردار سپه بمجلس و خارج شدن یکی از اعضا برای یکی دودقیقه او بتدین که پشت در انتظار نتیجه را داشته و برخورد و رفقاییش یعنی کارکنان خصوصی سردار سپه در این ازدحام نگران بوده است از طرف مجلس تلفن کرده است سردار سپه تصور نموده از طرف ما و در نتیجه مشورت بوده که آمدن او اصلاح دیده شده است و فوراً خود را بمجلس رسانیده .

پس از کشف این قضیه رئیس مجلس و مستوفی و مشیرالدوله همه تغییر حال یافته آرام میشوند در این حال سردار سپه که مردمی را در بهارستان ندیده است با آنها گفتگو کند بهمارت برگشته ملك الشعراء بهار او را بهمین حجره رهبری کرده است وارد شده مینشینند و مشتی روی میز زده میگوید هنوز زود است بدانند من چه کاره ام و نظرش بسخن رئیس مجلس است که گفت برای چه اینجا آمده بی میگوید اگر اروپائیان نظر خود را نسبت بایران تغییر دادند برای این است که رضای مازندرانی در ایران کار میکند رئیس مجلس برخاسته روانه میشود سردار سپه شرحی از رفتاری که با او شده است گله آمیز بیان مینماید مشیرالدوله جواب طولانی منطقی باو میدهد و در ضمن ساحت برادر خود رئیس مجلس را بواسطه بی اطلاعی از اینکه او را از طرف مجلس بغلط خواسته اند که بمجلس بیاید پاك میکند و سخنان معذرت آمیز مشتمل بر حکمت و نصیحت میگوید و سخنان مزبور در وجود سردار سپه مؤثر شده آرام میگیرد و برای اظهار امتنان از وی برخاسته کبریت زده سیگار دست ناطق را که معطل مانده آتش میزند و حال گرفتگی مجلس بباشاقت مبدل میگردد مستوفی الممالک پیشنهاد میکند که سردار سپه و رئیس مجلس در يك حجره بنشینند باهم دوستانه

فصل سی و چهارم

صحبت بیدارند و باهم کنار بیایند و هر دو هر چه در دامان از یکدیگر دارند فرو بریزند نگارنده نیز پیشنهاد میکند که مستوفی الممالک هم در میان آنها بوده باشد و پذیرفته میشود مستوفی الممالک میرود رئیس را برای این ملاقات خصوصی حاضر بسازد در این حال خبر میآورند رؤسای روحانی که در اطلاق دیگر جمعند میخواهند باین اطلاق بیایند بدیهی است همه آنها از سردار سپه اندیشه دارند و اکنون که او غالب شده است و مردم متفرق گشته اند نمیخواهند او از آنها مکدر بماند نگارنده بی آنکه از سردار سپه رخصت بخواهد پیغام آورنده میسپارم روساء روحانی را باین حجره وارد نمایند آقایان یکی بعد از دیگری وارد شده اطراف میز مینشینند بی آنکه اندک احترامی از سردار سپه ببینند چند دقیقه مجلس بکلی ساکت میماند یکوقت سردار سپه رو بنگارنده کرده با تشدد میگوید مرا اینجا برای چه آوردی؟ جواب میدهم رفتند جا معین کنند که با آقای رئیس نشسته صحبت بدارید هنوز حرف من تمام نشده مستوفی الممالک در را گشوده سردار سپه را با طاق رئیس میخواند و او بی آنکه تعارفی بر رؤسای روحانی بکند روانه میشود.

مجلس سه نفری یکساعت طول میکشد و در نتیجه مذاکرات معذرت آمیز از دو طرف قرار میدهند سردار سپه از موضوع تبدیل رژیم و تغییر قانون اساسی بکلی منصرف گردد و مجلسیان در حمایت از سلطان احمد شاه بیعلاقه بمملکت اصراری نداشته باشند طرفداران ولیعهد تصور میکنند مراد این است که سلطان احمد شاه بفتح برادرش ولیعهد از سلطنت استعفا بدهد چون این فکر در دماغهای هست و ولیعهد هم آنها را در باطن ترویج میکند در صورتیکه سردار سپه هرگز چنین تصویری ندارد و از ولیعهد بیشتر مکدر است تا از شاه.

بهر صورت بعد از این جلسه خصوصی سه نفری يك جلسه عمومی میشود که بیشتر نمایندگان و جمعی از روحانیان هم در آن مجلس حاضر میشوند سردار سپه مذاکرات مسرت آمیز میکند و بالاخره بداره نظمی مینویسد تمام توقیف شدگان را رها کند کم کم نمایندگان میروند و دو ساعت بنصف شب مانده سردار سپه از کارهایش خلاص شده میخواهد برود نگارنده او را تا میان پله های عمارت مشایعت کرده در آن مقام

زمره جمهوریت

دست اورا میگیرم با تبسم میگوید چه میخواهید؟ جواب میدهم در آن اطاق گفتید برای چه مرا اینجا آوردی حالا جواب عرض میکنم برای اینکه میخواستم از این پله اینطور که حالا میروید رفته باشید نه آنطور که چند ساعت پیش میخواستید بروید و معلوم نبود عاقبتش چه میشود.

سردار سپه اظهار مسرت و قدردانی کرده روانه میشود و موضوع جمهوری بی اساس؛ کلی از بین رفته حرف آنهم مانند خودش نزد وی تنفر آمیز میگردد.

قسمت عمده انتهاز کنندگان این روز معمین تهران هستند از روحانی و روحانی نما و روضه خوان و طلاب علوم دینی و تقدس مآبان و باصطلاح تجدد خواهان کهنه پرستان روحانیان و پیش نمازهای شهر قائدین این نهضت شمرده میشوند و از طرف مؤسسين حقیقی بهریک سرأ مبلغی بفرار خور مقام اوداده شده است که با طرفیان خود و بیسکاران تقسیم نموده آنها را برای سیاهی لشکر بهارستان بیاورند که این است که در موقع اجتماع مردم دیده میشود هر یک از روحانیان بزرگ و کوچک در موقع ورود بهارستان بر حماری سوار است و جمعی در اطراف او با سلام و صلوة چنانکه از پیش گفته شد وارد میشوند و با اینکه معمول نیست کسی سواره وارد بهارستان بشود در این روز این رسم رعایت نشده روحانیان تاپای سرسرای عمارت مجلس سواره میآیند و آنجا پیاده میشوند اتفاقاً مسن ترین روحانیان تهران در اینوقت شیخ عبدالنبی مازندرانی دیرتر میرسند و ورود او مصادف میشود با وقتی که نظامیان و نظمیه با سرنیزه مردم را از بهارستان بیرون میکرده اند شیخ بر حماری سوار است و چند صد نفر اطراف او را گرفته بیخبر از جنگ و جدال که شده میخواهد وارد بهارستان بشود نظامیان مانع میشوند و آنها فشار میآورند صف نظامی را برهم زده وارد شوند در این کشمکش سرنیزه های بشکم حمار آیه الله فی الارضین رسیده اورا مجروح میکند و حمار مزبور در اثر این جراحت میمیرد و باین مناسبت ظریفان از تجدد خواهان این نهضت را نهضت حمار میخوانند.

فصل سی و هفتم

اقدامات آخرین دولتمان قیصر - عملیات سردار سپه ميجروح شدن مدرس

گویند در اینوقت که طرفداران سلطنت در تهران بر جمهوری خواهان غلبه کردند اگر سلطان احمد شاه بیدرنک خود را بتهران رسانیده بود تخت و تاج خود را میتوانست نگاهداری نماید آیا مطلب باین سادگی است؟ تصور نمیکم بلکه باید محذورات دیگر را هم دید.

سلطان احمد شاه جوان پول دوست یا بسلطنت خود علاقه نداشت و باتصور میکرد پدرش با گنجاییدن يك ماده در قانون اساسی مملکت سلطنت او و اخلاش را مخلد ساخته است شاه جوان در آغاز پادشاهی خویش برادرش ولیعهد میگفته است دیدیم مردم با پدر ما چه کردند باید پولی جمع کرد و گوشه آهنی زندگانی نمود چنانکه از ولیعهد شنیده شد بر عکس محمد حسن میرزای ولیعهد بی اندازه علاقمند است تاج کیانی را بر سر بگیرد در صدد جمع مال هم نیست این است که گفته شد سردار سپه از ولیعهد بیشتر تنفر دارد تا از شاه.

در اینصورت اگر گفته شود ولیعهد تمام نقطه نظرش این است که برادرش بنفع او از سلطنت استعفا داده او پادشاه قانونی مملکت بشود خطا گفته نشده است چنانکه در فصل ۳۲ گفته شد.

ولیعهد باندازهائی در این خیال پیش میرود که موجب بدگمانی شاه از او میشود پس کشمکش بر سر تخت و تاج میان سلطان احمد شاه و سردار سپه تنها نیست بلکه میان ولیعهد و شاه و میان سردار سپه و ولیعهد نیز میباشد در اینصورت از يك قسمت مهم از تجدد خواهان سلطنت خواه و از طرفداران سردار سپه بگذریم که آنها مخالف ادامه سلطنت قیصر هستند چه شاه و چه ولیعهد و چه غیر آنها و از جمهوری طلبان حقیقی بگذریم

اقدامات آخرین دودمان قجر

که آنها مخالف سلطنت هستند چه قجر و چه غیر قجر باقی مردم از روحانی و روحانی نمایان و تجار و کسبه و متفرقه را اگر چهار بلکه ده قسمت کنیم یک قسمت هم طرفدار سلطنت احمد شاه نمیباشند بواسطه طمعکاری که دارد و بسبب بیعلاقگی که بمملکت اظهار نموده یا از اوضاع ظاهر شده و میشود در این صورت نباید تصور کرد حالا که حرف جمهوری بی اساس از میان میرود. اگر سلطان احمد شاه از پاریس بتهران پرواز میکرد آغوش ملت برای دربر گرفتن او گشوده بود و او بی مانع میتوانست بر مملکت و برخانواده خود پادشاهی نماید و مدعیان خانوادگی و خارج را از میان بردارد.

سلطان احمد شاه بعد از شنیدن مقام ثابت فرماندهی کل قوا یافتن سردار سپه از طرف مجلس شورای ملی و هم شنیدن وعده‌ئی که انگلیسیان در ناصریه بتوسط وزیر مختار خود بسردار سپه داده‌اند که مانع رسیدن او بمقام سلطنت نباشند با شرائطی که بر او کرده‌اند و البته بعد از اطلاع بر زمینه سازی و لیعهد برای خویش و توجه يك قسمت از مردم با و حواسش پریشان شده سخت بتلاش افتاده است.

سلطان احمد شاه بدر بارلندن مراجعه کرده از آنها کله میکند آنها اظهار بیطرفی میکنند این است که بخیال میفتد بایران برگردد بلکه بتواند تخت و تاج را نگاهدارد و البته یکعه کم از رجال محترم مملکت که مخالف سلطنت سردار سپه هستند اگر برای خودشان هم باشد شاه راه بیازگشت بایران تشویق مینمایند و بموضوع مخالفت و لیعهد نه آنها اهمیت میدهند و نه خود شاه چه رسیدن و لیعهد بآرزوی خود راهش منحصر است باستعفا دادن شاه این است که شاه بولیعهد تلگراف میکند من بایران بر میگردم و نوبت گردش اروپا بتو میرسد بدیهی است این وعده هم برای دلخوشی و لیعهد است که او را از خیالات دیگر بازدارد.

و اما سردار سپه بعد از درهم پیچیدن بساط گسترده شده جمهوری بی اساس و پس از قول گرفتن از بعضی از متنفذین از نمایندگان مجلس که از سلطان احمد شاه حمایت نکنند يك جهت شده است که با جمع آوری اسباب و ساختن تقاضا نامه خلع قجر و نصب او بسلطنت در تمام مملکت بنام عموم ملت بتوسط نظامیان و نظمیه ها بمجلس شورای ملی صورت قانونی باین کار داده اکثریت مجلس را بهر صورت ممکن

فصل سی و هفتم

باشد با خیال خود موافق کند و مجلس بعنوان تقاضای تمام ملت دست قاجاریه را از سلطنت کوتاه کند و او را باریکه پادشاهی برساند.

سردار سپه برای انجام این نقشه خود بتمام ولایات بنظامیان و نظمیه هادستور میدهد و آنها مشغول اجرا میگردند و تقاضا نامه هاست که پی در پی کتباً و تلگرافاً بمجلس میرسد در صورتیکه نمایندگان میدانند در ولایات این تقاضا نامه ها بچه صورت حاضر شده است این است که زیاد اهمیت بآنها نمیدهند و آنها در هیئت رئیسه مجلس رویهم گذارده شده بجریان نمیفتند و جوابی بتقاضا کنندگان داده نمیشود از طرف دیگر سردار سپه قیافه خود را برای رسیدن بمقصد باندازه می نسبت بهممه مخصوصاً نسبت بروحانی و روحانی نمایان و اشخاص متنفذ در جامعه تغییر داده باهمه مهربانی میکند که انسان تصور مینماید او عوض شده باشد سردار سپه بخانه روحانیان حتی درجه دوم و سیم آنها میرود از آنها دیدن مینماید بآنها پول میدهد با ارباب جرائم نزدیک شده همه را از خود راضی میکند گرچه تحصیل رضای آنها هم آسان نمیشد چنانکه روزی نگارنده بر سردار سپه وارد میشود میبیند مدیر روزنامه می که شخص سید تاجرزاده جوانی است در میان باغچه با سردار سپه در صحبت است و تقاضای پیش از کرم صاحبخانه از او دارد و او میگوید خود را از دست وی خلاص کند چشمش از دور بنگارنده میفتد صدا میکند و مرا میخواند که اورا کمک نموده از چنگ اصرار و ابرام مدیر روزنامه رهائی بدهم و در عین حال خوشحال است که میتواند با مصرف کردن پول مختصری از دولت هنگفت که جمع آوری کرده است ارباب جرائم را وادارد برای رسیدن او بآرزوی خویش قلمفرسایی نمایند.

دوستان تجدد خواه سردار سپه از او گله میکنند که چرا بروحانی نمایان این درجه پروبال میدهد جواب میدهد مصلحتی اقتضا کرده است اینطور بشود و این يك رفتار موقتی است.

دو سه ماه بدین منوال میگذرد و سردار سپه برای رسیدن بمقصد خود چند کار مهم دارد و بهمه میپردازد و بانجام دادن آنها کامیاب میشود.

(۱) موافقت دادن صاحب منصبان ارشد قزاق شرکاء کودتای خود با خیال سلطنت

خویش و آرام نگاهداشتن کسانی از آنها که با وزارت و ریاست وی باطناً مخالف بوده و هستند چه رسد بیادشاهی.

(۲) موافق کردن رؤسای روحانی مرکز و ولایات با این مقصد و انصراف آنها از حمایت سلطان احمد شاه و ولیعهد.

(۳) به چشم ملت کشیدن کارهایی از آبادی مملکت و امنیت طرق و شوارع و توسعه دایره های نظامی و معارفی و اقتصادی که مردم بدانند از قاجاریه در مدت یکصد و پنجاه سال سلطنت خود کاری برای ملک و ملت ساخته نشد و او در ظرف مدت کم این همه کارهای سودمند انجام داده است.

(۴) بدست آوردن دل شاهزادگان قجر غیر از ولیعهد ببر آوردن خواهشهای آنها و روی خوش نشان دادن بیک یک ایشان بطوریکه آنها امیدوار بشوند در سلطنت وی بیشتر خوشوقت و خوشبخت خواهند بود تا در سلطنت سلطان احمد شاه.

(۵) که از کارهای دیگر او مشکلتراست راضی کردن دولتهای دیگر غیر از دولت انگلیس میباشد مخصوصاً روس بلشویک سردار سپه با اینکه از روسها نهایت تنفر را دارد و در دوران قزاقی خویش از دست صاحب منصبان روسی صدمه بسیار خورده است و در این دوره هم موجودیت او برای جلوگیری کردن از نفوذ فکر و سیاست روس بلشویک است در ایران باروسها بظاهر طوری رفتار میکنند که آنها در عین دلتنگی باطنی که از او دارند ناچارند با او وانمود کنند که او را دوست و طرفدار خویش میدانند چنانکه یکی از نمایندگان رسمی روسها میگفت چون سوسیالیستی ایران قوتی ندارد که ما بتوانیم بدست او مقاصد خود را در مقابل سیاست انگلیس پیش ببریم ناچار هستیم از همان راه که آنها رفته و میروند برویم و با سردار سپه بسازیم که از راه دوستی کارهای ما را انجام بدهد و یک جهت خود را در آغوش سیاست دشمنان ما نیندازد.

(۶) سردار سپه لازم دارد توده ملت با نزدیک و با او موافق باشند و این کار آسانی نیست چه درباریان و روحانی و روحانی نمایان مخالف او میان وی و توده ملت حایل هستند و با اصطلاح توده ملت شمشیری در دست دشمنان او میباشند و گرفتن این شمشیر از دست آنها کار بسیار مشکلی است چنانکه بعنوان جمع کردن اعانه برای بدبخت

شدگانی در مدرسه نظام جشنی برپا کرد و مخارج اساسی آنرا از خود داد و هیاوی زیاد در اطراف آن برپا کردند بلکه مردم تهران را بدانجا بکشاند ولی مخالفین جلوگیری کرده بهزار يك آنچه انتظار داشتند نرسیدند در صورتیکه او خود همه روزه و گاهی در یکروز دوبرتبه باعضاء واجزاء خویش بدانجا وارد میشد و رورویه بعضی را هم از خودش میداد .

عصرگاهی است نگارنده برای کاری بر رئیس دولت وارد میشوم جمعی از نمایندگان مجلس شورای ملی آنجا هستند همه در کنار او نشسته اند مگر یک نفر که دست بسینه ایستاده است و او سید محمد تدین نایب رئیس مجلس شورای ملی است سردار سپه متوجه او شده بالبخندی باو میگوید رئیس بنشین حاضرین ملتفت میشوند که این شخص بایستی رئیس مجلس بشود برای اینکه هر طور بخواهند مجلس را بگردانند در صورتیکه با ریاست مؤتمن الملک بر مجلس آنقدرت را ندارند .

سردار سپه از نگارنده میپرسد آیا بجهن مدرسه نظام رفته اید میگویم خیر اظهار حیرت کرده بر میخیزد و میگوید همه با هم میرویم با يك هیئت ده بانزده نفری روانه میشویم یکی دوتن از نمایندگان که اشخاص طمعکاری هستند در راه باو میگویند آنجا باید و رورویه داد و خرید کرد ما پول نداریم سردار سپه بهر يك از آنها مختصر پول طلائی میدهد بعد دست بجیب دیگر برده پولی در میآورد و میخواهد بکسیکه طرف دیگر او راه میرود بدهد اما دستی دراز شده برای گرفتن پول از او نمیبیند و ملتفت میشود غفلت کرده است فوراً پول را بجای خود بر میگرداند و سعی میکند دیگران ملتفت نشوند میرویم بمدرسه نظام و ورود این جمع در آن فضای وسیع نمود میکند چونکه خالی است و جز کارکنان و اداره نمایندگان و یکعده نظامی کسی آنجا دیده نمیشود .

سردار سپه با وجود دیدن این بی اقبالی از خلق تهران بخود ناامید نمیشود یکی بواسطه اعتماد بیشکار خود و دیگر بواسطه بی اعتمادی بادبار و اقبال این خالق چنانکه در آینده نزدیک خواهید خواند که چند هزار نفر از هر طبقه از مردم این شهر در همین مکان که روبروی خانه سردار سپه است چادرها برپا کرده علمها برافراشته

بحماییت از سلطنت همین شخص هیاھو برپایمنایند چه در اول و دوم فروردین این سال بادمخالفتند ترمیوزید و همه را برضد این شخص بمجلس شورایملی و بهارستان میکشید و باوسنگ و چوب و آجر پرتاب میکردند و در پنجم و ششم آبان ماه بادموافق از اینطرف تند ترمیوزد این است که همه آنها بمدرسه نظامی و خانه و باغ سردار سپه رو آورده چند هزار خلق آنجا گرد آمده اند و سلام و صلوات بجانب او پرتاب کرده زنده بادش میگویند .

اینك موقع دنبال کردن این موضوع نیست باید از حال و کار سلطان احمد شاه در اروپا خبر بگیریم باید بحال و کار ولیعهد و اطرافیان او نظر کنیم باید رفتار کارکنان سردار سپه را در مجلس مشاهده کنیم که چگونه میتوانند دست مؤتمن الملك را از ریاست مجلس کوتاه کنند و یکی از خودشان را رئیس نمایند باید از رفتار کارکنان سردار سپه در خارج مجلس برای تهدید کردن مخالفین او صحبت بداریم و بالاخره بآگاهی بر همه این مطالب وقایع ایام اول ماه آبان را شرح بدهیم.

سردار سپه در پاریس نزد احمد شاه خبرنگارانی دارد که از هر چه آنجا میگذرد او را آگاه میسازند و از تشبثات او جلوگیری میکنند سلطان احمد شاه چنانکه از پیش گفته شد امیدوار بوده است که چون از مغرب ایران بخواهد وارد شود از هر گونه همراهی شیخ خزعل بهره مند خواهد شد اینك نا امید است چونکه بعد از مسافرت سردار سپه بمعمره و اطمینان یافتن او از موافقت انگلیسیان با سلطنت او و مدارائی که با خزعل میکند و باز گشت بهتران بزمان کمی از طرف نظامیان خوزستان نسبت به خزعل بهانه جوئی شده او و اولادش را دستگیر کرده بهتران میفرستند و تصرفات نظامیان در ابواب جمعی او مانند تصرفات آنها در دیگر نقاط مملکت آزاد میگردد خزعل هم بهتران آمده ساکن این شهر و جزو خدمه سردار سپه میشود و بدیهی است اگر توصیه انگلیسیان نبود خطر جانی هم برای او بود خزعل بسیار کوشش میکند از تهران دور بشود اما نتیجه نمیگیرد چنانکه دیده میشود در سن هفتاد سالگی با آن چیه و اگال که بر سردار در برابر سردار سپه کرنش نموده تقاضای مرخصی میکند و التماس مینماید برای معالجه چشمش بخارج مملکت سفر نماید و جوابی نمیشود مگر بالبخند تمسخر آمیز اینجاکه حالهای خوب داریم و بهر صورت

احمد شاه مصمم است از طرف مغرب یا جنوب وارد شود چونکه نمیخواهد از روسیه گذر نماید تا عاقبت چه شود .

واما ولیعهد روز بروز بر کدورت سردار سپه از او افزوده میشود خصوصاً که میبیند او خود را در دامن رجاله تهرانی افکنده میخواهد بقوت وجهه ملی داشتن از خود دفاع نماید و این کدورت شدت میکند در اثر ورود هر دو یعنی ولیعهد و سردار سپه بمسجد شاه تهران برای برچیدن مجلس ختم مجتهد مازندرانی شیخ عبدالنبی که در موقع نگارش نهضت حمار بگفته ظریفان نام برده شده سردار سپه پیش از ولیعهد وارد میشود و کارکنان ولیعهد از روحانی نمایان و غیره نمیگذارند او از طرف خلق انبوه که آنجا جمعند احترامی که او انتظار دارد ببیند و در موقع ورود ولیعهد باسلام و صلوات و بگفته عوام سردست او را وارد میکنند و مینمایانند که این علی رغم سردار سپه است در صورتیکه پیداست بی اساس میباشد و تنهادر مقابل پولهایی که از ولیعهد گرفته اند خواسته اند باین نمایش ساختگی دل او را خوش کرده باشند و در مقابل بآتش کدورت سردار سپه دامن زده او را واداشته اند بعملیات خصمانه خود نسبت بولیعهد سرعت داده باشد نگارنده در یکی از ملاقاتهای خصوصی خود بولیعهد او را ملامت میکند که چرا راضی شدند چنین رفتاری بنمایند میگوید اشخاص کوه نظری اجازه و بی رضای من باین اسبابچینی اقدام کرده بودند .

در این احوال سلطان احمد شاه روز حرکت خود را از باریس معین کرده بولیعهد باتلکراف خبر میدهد بی آنکه در این باب هیچگونه جواب و سؤال با سردار سپه شده باشد نگارنده از سردار سپه میپرسد آیا شاه میآید ؟ جواب میدهد مطمئن باشید نخواهد آمد روزی چند میکزرد در مجلس شورای ملی اقامه روضه خوانی است که جای نگارش این کاری تناسب در مجلس و علت های آن اینجا نیست ولیعهد بآن مجلس میآید در موقع خارج شدن چشمش بنگارنده افتاده تقاضا میکند از او ملاقات کنم با تعیین وقت و بدیهی است همان روز سردار سپه خبردار میشود اما نگارنده چنانکه بهیچ کدام طمع ندارم از هیچکدام هم ملاحظه نمی دارم روز وعده دیدن ولیعهد میروم و این آخرین ملاقات من است با او در ایران این ملاقات در حوضخانه زیر طالع

بر لیان باغ گلستان میشود بطور خصوصی ولیعهد میگوید شاه وارد میشود تلکراف شاهانه بمن نموده روز ورود خود را معین کرده است و از جنوب خواهد آمد میگویم اگر پای او را بروی خاک بوشهر بینم باور نخواهم کرد که وارد شود ولیعهد بی آنکه علت این بدبینی را پرسد از من سؤال مشورت آمیز مینماید که در این گیر و دار تکلیف او چه خواهد بود میگویم اگر شاه آمد بمحض ورود او مرخصی گرفته برای تکمیل تحصیلات خویش با روپاسفر نمائید و اگر نیامد آنطور که عقیده من است هر چه زود تر و بهر وسیله که ممکن باشد با سردار سپه بسازید و هر طور رضای اوست همانطور بنمائید گرچه هیچ دخالت در کارها نکنید و گرنه برای شما خطرناک است ولیعهد اظهار نا اُمیدی میکند که بشود با سردار سپه کنار آمد و از نگارنده تقاضا میکند سردار سپه را ملاقات کرده پیغام ذیل را باو برسانم میان من و شما دو یست قدم فاصله است یست قدم آنرا شما بردارید و یکصد و هشتاد قدم را من برمیدارم تا یکدیگر برسیم .

فردای این روز سردار سپه را ملاقات کرده پیغام ولیعهد را باو میرسانم میگوید جواب بدهید که مستقیماً بشما جواب خواهم داد نگارنده این جواب را بولیعهد مینویسد .

و اما سلطان احمد شاه در پاریس مانند کسی که از هر چه در تهران میگردد بکلی بیخبر بوده باشد خود و خانواده و کسانش کشتی گرفته در شرف حرکت هستند که از طرف انگلیسیان باو اظهار میشود رفتن شما بایران خطرناک است .

بدیهی است سردار سپه بانگلیسیان گفته است اگر سلطان احمد شاه بایران بیاید از ورود او جلوگیری خواهد شد آنها هم نمیخواهند در این وقت آنهم در جنوب و در اطراف زمینهای نفت خیز آتشباری بشود از طرف دیگر نگهداری سردار سپه را لازم میدانند برای منافع مادی و معنوی که در ایران دارند بعلاوه وعده هائی هم باو داده اند که نمیتوانند وفا نکنند این است که لازم دیده اند بشاه تذکر بدهند بایران حرکت ننماید و از روی سیاست باو بگویند با تخت و تاج خود نباید بازی بکنند در صورتیکه او از پیش بازی کرده و باخته است و در حقیقت پدرش تخت و تاج را از دست داده در آنوقت که از زرگنده شمیران تهران زیر بیرق روس و انگلیس از ترس جانش پناهنده شد چه قدر شباهت دارد فسخ عزیمت کردن سلطان احمد شاه از پاریس از

آمدن بایران با فسخ عزیمت نمودن ولیعهد از مسافرت بآذربایجان از تهران اولی
بسمعی غیر مستقیم سردار سپه و دومی بسمعی مستقیم او در صورتیکه سلطان احمد شاه
بایستی قیاس کار خود را از کار ولیعهد گرفته باشد.

بهر حال شاه پول کشتی را برای خود و تمام همراهانش پرداخته است و پس گرفتن
آن ممکن نیست و صرف نظر کردنش با خست او باز غیر ممکن این است که ملکه سابق
مادر خود و قسمت عمده از همراهان را با همان کشتی بطرف بصره و بغداد روانه
میکند و خود با یکی دوسه نفر از خلوتیان در پاریس میماند با انتظار پیش آمدها بی
آنکه شنیده شده باشد تشبیهائی برای جبران این توهین و با نگاهداری تخت و تاج
خود کرده باشد مگر آنکه گفته شود این آخرین تیر ناامیدی بوده است که بدل و دماغ
اورسیده و دیگر کار خود را گذشته دانسته باشد و سعی و کوشش را بی نتیجه.

خبر نیامدن شاه در ایران منتشر شد و در میان مردم بیعلاقه پادشاه بیعلاقه
بمملکت تأثیر بدی نکرد مگر در وجود کسانی که برای صلاح شخصی خود انتظار
آمدن او را داشتند و البته در وجود ولیعهد بسیار بد اثر میکند زیرا که این خبر
بآخر رسیدن سلطنت آنها را میرساند علاوه بر سختی و بی تکلیفی که برای خود او
هست و بر افسردگی او افزوده میشود و قتی که میفهمد ملکه مادرش بایران وارد نشده
بلکه از بصره ببغداد رفته است و در کربلا و نجف توقف خواهد کرد.

اینک بمجلس شورا ملی رفته بینیم سردار سپه بدست کارکنان خود چگونه
میتواند بکار تغییر سلطنت رنگ قانونی بدهد پس از واقعه دوم فروردین یک هزار
و سیصد و چهار (۱۳۰۴) هجری شمسی یعنی اول این سال و از میان رفتن صحبت جمهوری
بی اساس آرامی در مجلس حکمفرما شده دستجات مختلف بصورت ظاهر بادای وظیفه
خود میپردازند و در باطن کارکنان سردار سپه میکوشند کاریاست مجلس را از چنگ
مؤتمن الملك در آورده در دست خود بگیرند تا برای صورت قانونی دادن بتغییر
سلطنت محذوری در هیئت رئیسه نبوده باشد.

مؤتمن الملك رئیس مجلس بواسطه شخصیتی که دارد و برادرش مشیرالدوله
در مجلس است و مورد توجه میباشد با خیالات کارکنان سردار سپه در خوانده شدن

و مطرح نمودن مراسله ها و تلگرافها که از ولایتها در تقاضای تغییر سلطنت بمجلس میرسد همراه نیست چونکه تصور میکند نظامیان و نظمیه ها هستند که عامل این کارند در صورتیکه سردار سپه میخواهد که در مجلس در این باب يك را بر هزار و اندك را بسیار قلمداد کنند و در هیاهویی که در اطراف تقاضا نامه ها بشود هیچان در ولایات رویداده تقاضاهای طبیعی تری هم برسد و جبراً هم نقل کنند و زمینه ها بهتر حاضر گردد کارکنان سردار سپه بر رئیس مجلس اعتراض میکنند چرا تقاضا نامه ها در مجلس خوانده نمیشود و رئیس همه را بدفع الوقت میگذرانند بالاخره بر اوستگیری میکنند و او ناچار میشود استعفا بدهد نتیجه استعفای مؤتمن الملك را از ریاست مجلس در فصل ۳۸ خواهید خواند اینك يك حادثه که در این حوادث روی داده است اشاره نمایم. کارکنان سردار سپه در مجلس و در خارج از تحریکهای آقا سید حسن مدرس که در مجلس نفوذ دارد و در برابر بحمايت قاجاریه و بر ضد سردار سپه بسیار کارروائی میکند در زحمت هستند و لازم میدانند گوشمالی باو داده شود و بدیهی است نقشه عملیات نظامیان و نظمیه ها ضد نقشه درباریان است در این صورت از وقوع این گونه قضایا در شهر برای رفع موانع و جلوگیری نکردن نظمیه و یا چنانکه شهرت دارد و بسیاری از شهرتها بی اصل است قدری بالاتر از این حیرتی نباید داشت بهر صورت روزی سردار سپه بطرف مازندران برای سرکشی باملاك و دارائی زیادی که در آنجا دارد میرود در غیاب او از تهران صبح زودی است مدرس از خانه اش در آمده بطرف مدرسه سپهسالار ناصری میرود همراه او فقط يك طلبه روحانی هست در پیچ و خم کوچه باریکی دو نفر براو حمله کرده دو تیر رولور بطرف او خالی میکنند که یکی ببازوی وی اصابت کرده جراحتی وارد میسازد مدرس میفتد حمله کنندگان فرار مینمایند کمیسری نظمیه محل نزديك است و شنیده میشود که رؤسای آن از محل کمیسری هم بجای وقوع حادثه نزدیکتر بوده اند تا چه درجه صحت داشته باشد معلوم نیست شاید هم اتفاقاً بوده باشد بهر صورت رؤسای نظمیه بفاصله دو سه دقیقه رسیده مضروب را که در حال غشوه بوده است بمریضخانه نظمیه میبرند خبر بمجلس شورایملی و بی بازار میرسد دستجات همفکر بامدرس در مجلس و جمعی از تجار و کسبه

در اطراف نظمیۀ جمع میشوند مدرس در مریضخانه بهوش آمده از بودن در مریضخانه نظمیۀ بیشتر وحشت میکند تا از جراحی که بر او رسیده است اصرار میکند که او را بقوریت بمریضخانه دولتی ببرند و حتی راضی نمیشود جراح آن مریضخانه در کار جراحی او دخالت کند .

حاضرین از نمایندگان مجلس شورای ملی و از مردم شهری که جمع شده اند هم بمقصد او پی برده اندیشه او را تأیید میکنند و نظمیۀ ناچار میشود فوراً او را در تحت نظر نمایندگان مجلس بمریضخانه دولتی بفرستد مدرس در آنجا پس از معاینه کردن جراحان مطمئن که میفهمد زخم او کشنده نیست و جایش امن است آرام میگردد بلکه يك مسرت باطنی هم حاصل میکند که میبیند مردم فوج فوج از هر طبقه بدیدن او میروند و هر قدر جراحان میخواهند نگذارند اطراف او جمعیت شود فایده نکرده خودش اصرار دارد در را باز بگذارند هر کس بخواهد وارد شود و در همین حال بتحریكات برضد سردار سپه و کارکنان او مخصوصاً کارکنان نظمیۀ پرداخته با کنایه های از صراحت بلیغتر میرساند که این واقعه با امر کارکنان نظمیۀ روی داده است و مقصودش در این عنوانها خدمت کردن بطبیع ریاست طلب خود و توجه دادن تمام مخالفین سردار سپه است بجانب خویش و اظهار مظلومیت نمودن برای خود شیرین کردن نزد عوام .

مدرس مانند مجروح مظلوم مختصری که از زندگانی خود ناامید باشد روی تخت خوابی که در میان حجره گذارده اند و اطراف حجره برای گردش واردین بدور آن تخت خواب باز است دراز کشیده و همه وقت روز آن حجره پر است از واردین در صورتیکه هر يك یکی دودقیقه بیشتر توقف نمینمایند و میروند و چون کسی تردید ندارد که این يك حمله سیاسی است که واقع شده است باین سبب بوجه ملی او افزوده میشود و بر تنفر خلق از سردار سپه و کارکنان او بحدیکه چون سردار سپه از مازندران بر میگردد برای براءت ذمه خویش و جبران تنفیری که از خلق نسبت باو حاصل شده است وبا مقصود اساسی وی منافات دارد در مریضخانه از مدرس عیادت میکند و او را بهر زبان که بداند استعمال مینماید بلکه قدری زبان خود را نگاهداشته کمتر اسباب نفرت مردم را از وی فراهم آورد .

یکی از مواقع که قدرت بردباری و صورت سازی و مزاج گویی سردار سپه برای پیشرفت کارش آشکار می گردد همین موقع است که با چند کلمه صحبت مدرس را راضی کرده بظاهر با خود رام می کند مدرس هم که دانسته است در مخالفت کردن با سردار سپه خطر جانی هست موقع را مغتنم شمرده روی خوش باو نشان می دهد .
 خصوصاً که سردار سپه هم بگفته عوام رگ خواب مدرس را بدست آورده باو وعده می دهد بعد از این در کارهای دولت با او مشورت خواهد کرد این است که بعد از بیرون آمدن مدرس از مریضخانه مکرر دیده می شود که اتومبیل سردار سپه در خانه او ایستاده او را سوار کرده بقصر سعد آباد که عمارت ییلاقی سردار سپه است برده ساعتها با سردار سپه خلوت می کند و با خوشحالی بر می گردد .

از این تدبیر سردار سپه دو نتیجه می گیرد اول راضی نگاه داشتن مدرس که نه تنها بر ضد او حرف نزده بلکه برای او هم کارروائی بنماید و دوم آنکه او را از نظر مردم بیندازد و بهمه بفهماند که ناراضی مدرس بواسطه مشورت نکردن با او و بیازی نگرفتن او در کارهای دولتی بوده است اکنون که باین مقصود رسیده است راضی و خوشحال است سردار سپه هر دو نتیجه را گرفته طولی نمی کشد که مدرس در وجهات ملی بدرجه پیش از مجروح شدن میرسد بلکه کمتر و درباریان هم بواسطه خلوت های پی در پی طولانی که می کند با سردار سپه باو بدگمان شده از او می برند و اما مقصد اساسی مدرس این است که با عنوان سید مقدس بی اعتنائی بدنیا توجه عوام را بخود جلب نماید و با عنوان وجهات ملی خواص یعنی رجال دولت و اشخاص متمول را متقاد خویش سازد و بر هر دو ریاست نماید و باز بسیار علاقمند است که در انتخاب رئیس دولت و اعضای کابینه او نظر داشته باشد تا یکده از دوستان خود را بوزارت برساند و بدست آنها استفاده های مادی و معنوی نموده باشد .

سردار سپه میداند که مدرس می خواهد مستوفی الممالک رئیس الوزراء بشود سردار سپه هم می خواهد چون او بمقام سلطنت رسید در اول کار یکی از رجال دولت که وجهه ملی و احترام شخصی داشته باشد رئیس دولت بشود بمصالحی که در نظر اوست در اینصورت اگر بمدرس وعده داده باشد که او با سلطنت وی مخالفت نکند و در مقابل

فصل سی و هفتم

سردار سپه مستوفی الممالک را بتقاضای مدرس رئیس دولت نماید از حقیقت دور نیست و آثار بعد بر صحت آن شهادت میدهد و این تنها مساعدتی بوده است از سردار سپه که درباره مدرس برای آرام و آرام کردن وی شده و مؤثر گشته است و بر این قضیه عده بسیار کمی پی برده اند در صورتیکه بسیاری حتی از خواص حیرت دارند که مدرس دشمن سردار سپه چگونه با یکی دو ملاقات خصوصی با او از دربار و درباریان برید و در يك حدود مخصوص داخل کارکنان سردار سپه شد و چیزی را که نمیتوانند باور کنند این است که مدرس با مستوفی الممالک ساخته باشد و هم خیال شده باشند و مستوفی الممالک که میگفت من نان و نمک قاجاریه را خورده ام با آنها مخالفت نمیکنم برای ریاست وزرا یافتن از طرف شاه بعد از قبح حاضر شده باشد چیزی که دیده میشود این است که دیده میشود روابط خصوصی مستوفی الممالک با مدرس بیش از پیش شده است و هم مؤتمن الملک رئیس مجلس میشوند که مستوفی الممالک بکسی میگفته است سید علمی بلند کرده است ماهم میرویم زیر علم او در این صورت باید دانست که مدرس دیگر کارکن دربار نبوده و از سلطنت سلطان احمد شاه حمایتی ندارد محمد حسن میرزای ولیعهد هم قضیه را ملتفت شده نه تنها دیگر چشم امیدی با و ندارد بلکه با و بدین است چنانکه نگارنده خود از ولیعهد شنیدم میگفت چهل هزار تومان ۴۰۰۰ ماهیانه یکماه شاه را که در غیاب او گرفتم بارو با برای او بفرستم يك قلم بمدرس دادم که در راه حفظ تخت و تاج ما کار بکند و از میان رفت حالا برادر من آن پول را از من مطالبه میکند و میگوید برای چه باین مصرف رساندی و نتیجه اش چه بود ؟

فصل سی و هشتم

انقراض سلطنت قاجاریه و پادشاهی رضاشاه پهلوی

گرچه باکشته شدن ناصرالدین شاه بااراده‌ترین پادشاهان قجر در حقیقت سلطنت این دودمان منقرض گشت و اگرچهار روزی اعقاب او باز براریکه پادشاهی ماندند در سایه حکومت ملی و قانون اساسی بود که از مظفرالدین شاه گرفته شد و اگر نخواهیم آنقدر دور برویم باید بگوئیم باخلع محمد علیشاه چنانکه ازپیش گفته شد سلطنت دودمان قجر انقراض یافت و چند سال سلطنت احمد شاه بمنزله بارانهای ریزه‌ایست که بعد از بارندگیهای شدید زمانی کم فرود می‌آید.

سلطان احمد شاه مکرر بیعلاقگی خود را بمملکت نشان داده است و چند مرتبه مسافرتهاى طولانی باروپا نموده تااین دفعه آخر که دیگر اهدی ببرگشتن خود ندارد و شاید بتوان گفت اگر در ظاهر از ممنوع شدن آمدن بایران اظهار دلتنگی کرده باشد در باطن بد حال نبوده است بچند جهت اول علاقه‌ئی که بدارائی نقدی خود دارد و همه دربانکهای خارج است و باتوقف اروپا بهتر میتواند بآن دارائی رسیدگی کند و بایک قسمت از آن در بورسهای خارج بازی کرده مداخلن نماید دوم او خود را در برابر سردار سپه بمنزله گنجشکی میبیند که در چنگال باز گرفتار بوده اکنون خلاص شده است و البته نمیخواهد دوباره بآن چنگال گرفتار گردد سیم اسباب عیاشی را آنجا برای خود آماده تر میداند گرچه مانند مظفرالدین شاه صحت مزاجش را هم فدا نماید و اینها همه بنفع سردار سپه تمام میشود که بهتر بتواند دست خود را پیاپی سر بر سلطنت برساند سردار سپه بجلوگیری کردن از باز آمدن سلطان احمد شاه ریشه پادشاهی قجر را برکنده و با فشارهای پی در پی که بر محمد حسن میرزای ولیعهد آورده او را سخت از خود مرعوب ساخته است و دست ویرا از تمام اسباب کوتاه نموده در اینصورت میتواند خیال خود را از طرف شاه و ولیعهد بکلی راحت بداند اولی را

نیامدنی و دومی را رفتنی بشمارد

سردار سپه و لیعهد را مانند محبوبس محترمی در عمارت باغ گلستان نگاهداشته منتظر است بکار خلع قجر و نصب خود رنگ قانونی بدهد زان پس او را اخراج نمابد بدیهی است اینکار باید در مجلس صورت بگیرد و این فرع وجود يك هیئت رئیسه مطمئنی است از طرفداران سردار سپه از این نقطه نظر مؤتمن الملك رئیس مجلس را چنانکه در فصل پیش گفته شد واداشتند استعفاء بدهد بی آنکه در مجلس کسی بداند علت استعفای او چیست مؤتمن الملك در خانه خود میماند و یکمده از موافقین او برای واداشتنش پس گرفتن استعفاء و یکمده از مخالفین وی برای حفظ صورت و خلط مبحث بهیئت اجتماع بر او وارد میشوند از نگارنده هم تقاضا میشود با آنها همراهی نمایم مذاکرات طولانی میشود و مؤتمن الملك در جواب همه اصرارها عدم استطاعت خود را برای ادامه دادن بخدمت ریاست مجلس تکرار میکند بی آنکه دلیلش را بگوید نگارنده هم که پهلوی او نشسته ام و از اصل مطلب بیخبر او را پس گرفتن استعفایش تشویق مینمایم یکوقت آهسته میگوید شما اصرار نکنید دیگر ممکن نیست بگذارند من کار بکنم نگارنده ملتفت میشوم قضیه چیست جای خود را تغییر داده برقای خویش اشاره میکنم اصرار ننمائید پس از این شکست که بر رئیس مجلس و طرفداران او می رسد کسی را که میخواهند که بدست او این نقشه را عملی نمایند چون از یکطرف موقعیت شخصی ندارد و از طرف دیگر کار استعفاء مؤتمن الملك بطور اجبار که قهراً بر همه واضح شده است تأثیر بدی در وجود او و بیطرفان نموده زمینه برای ریاست وی حاضر نیست و تنها داشتن اکثریت کافی نمیشود.

این است که تدبیری مینمایند که اسم ریاست را بر سر دیگری گذارند که همه باورای بدهند و رسم آنرا این شخص بجای آورد برای ریاست اسمی مستوفی الممالك را در نظر میگیرند که از یکطرف چنانکه نوشته شد اکنون مخالف سلطنت سردار سپه نباشد و از طرف دیگر بعداتی که دارد دروکالت مکرر غائب است و در ریاست نیز کمتر حاضر خواهد بود پس کار هیئت رئیسه بدست نایب رئیس اول انجام میگردد که تدین بوده باشد.

این است با يك اكثریت هنگفت بمستوفی الممالك برای ریاست مجلس رأی داده میشود اینجا اگر مستوفی رد کند مجبور میشوند دیگری را انتخاب کنند و محذور پیش عود میکند و اگر قبول کند محذورات دیگر برای خود او دارد که نمیخواهد دچار آن محذورات بگردد بهر صورت مستوفی الممالك چند روز نه رد میکند و نه میپذیرد و در این صورت ناچار تمام کارهای هیئت رئیسه بدست نایب رئیس جاری میشود و بیدرنگ موضوع نوشتجات و تلگرافهای از ولایات رسیده راجع بتقاضای خلع قاجاریه و نصب سردار سپه از دوسیه ها در آمده برای مطرح شدن در مجلس حاضر میشود و بچریان میفتد در روزهای اول آبان ماه هیئت رئیسه مجلس کارش منحصر است بفرام آوردن اسباب اینکار و در مجلس علنی غیر از گفتگوی این موضوع و مبالغه کردن در اظهار بی تابی و بیقراری ملت در همه جا برای تعجیل در انجام کار گفتگویی نیست و البته مخالفین هم که در اقلیت هستند بیکار ننشسته اند و خود را مقابل کارکنان سردار سپه بکلی از میدان خارج شده نشان نمیدهند تا قضیه کشته شدن بوضع فجیع واعظ قزوینی در اول شب هفتم آبان ماه اتفاق میفتد و شرح آن از قرار ذیل است.

واعظ قزوینی نامش یحیی شخص ضعیف اندام بلند بالا محاسن زرد رنگ کمی داشت خوش قیافه خوش محاوره شاعر و نویسنده در سن سی و چند سال در کسوت روحانی پیش از این اهل منبر بوده است و بعد مدیر و سردبیر روزنامه نهی صحت قزوین شده است یکی از مایمون پر حرارت بگفته دوستانش سوسیالیست و بهقیصه دشمنانش کمونیست.

واعظ قزوینی در روزنامه خود گاه گاه از عملیات نظامیان در ولایات انتقاد میکرد و این موجب نارضائی نظامیان شده خاطر سردار سپه را از او میرنجسانند روزنامه اش را توقیف میکند و خودش را بتهران طلبیده مدتی بی تکلیف در تهران میماند. واعظ قزوینی با نگارنده آشنائی مختصری داشت و بیش از یکی دو مرتبه او را ندیده بودم و لکن بابعضی از دوستان صمیمی من روابط زیاد داشت مخصوصاً با شیخ محمدعلی الموتی نماینده قزوین معروف بشابت دريك جلسه عمومی در بیرون

شهر تهران که جشن فلاحی بود و سردار سپه آنجا حاضر شد و نگارنده پهلوی او بودم و ثابت پهلوی من ثابت ازمن خواست که از سردار سپه تقاضا کنم واعظ قزوینی را مرخص کند بخانه خود برگردد سردار سپه شنید که او این تقاضا را دارد جواب داد حالا موقع ندارد و باید اینجا بماند نگارنده احساس کردم این درخواست ثابت در وجود سردار سپه اثر خوش نبخشید چونکه بتقاضا کننده هم خوشین نبود .

روز هفتم آبانماه ساعت میان پنج وشش که هوا تاریک بود مجلس شورایملى با جلسه علنى منعقد بود و چراغها میسوخت در مجلس یعنی در فضای نگارستان هياهوئی برخاست و صدای چندین تیر و لور بگوش رسید بعلاوه شایکی بطرف عمارت مجلس و طالار جلسه عمومی شد که شیشه ها را شکسته گلوله بچراغها خورد بعضی را شکست و ریخت مجلس برهم خورد نمایندگان و تماشاچیها همه رفتند تنها نگارنده و اسماعیل خان سردار صولت نماینده قشقائی در جای خود نشسته ایم بالاخره ما هم میرویم بینیم چه خبر بود و اگر مجلس دیگر برپا نمیشود روانه کردیم در میان طالار يك تاي كفش سر پائی نماینده لرستان که روحانی تجدد نمائی است دیده میشود که بجای مانده و بایك تاي كفش فرار کرده است بسر سرای عمارت میرسیم هیئت رئیسه مجلس دیده میشوند که بارئیس کمیسری محل محمد علیخان گفتگو میکنند و میپرسند چه واقع شد او با حال اضطراب جواب میدهد چیزی نبود شخص ناشناسی یکی دو تیر و بمجلس خالی کرد پاپس او را دنبال نمود فرار کرد هیئت رئیسه باین جواب قانع شده بر میگردند تاجلسه را برپا کنند ولی عده ئی از نمایندگان رفته اند و عدد کافی نیست متفرق میشوند .

نگارنده چند دقیقه بعد از دیگران فرود آمده میخواهد از بهارستان بیرون برود زیر سردر که طاق نمائی کوچک دارد مشتمل بر دو جای قراول است و بروی همین سردر تاریخ تأسیس مجلس شورایملى بعنوان عدل مظفر نوشته شده میبینم دو نفر یکی مرد چهل پنجاه ساله و دیگری جوان بیست و دوسه ساله باحالت بسیار پریشان تکیه بدر داده ایستاده اند مرد مزبور که از دور مرا میبیند آهسته چیزی بآن جوان میگوید و جوان برگشته نگاهی بمن کرده با اشاره سر جواب منفی باو میدهد در این

حال مجاذی آنها میرسم و بی آنکه احترامی از آنها دیده شود میگذرم جوان را حدس زدم از پایسهای مخفی نظمیه بود و شخص ناشناس را بعد شناختم یکی از آدمکشهای معروف حسین فشنگچی بود بهر صورت این شب موحش گذشت و صبح فردای آن که روز هشتم آبان ماه بود معلوم شد دیشب واعظ قزوینی بدبخت از جلو بهارستان میگذشته است بر او حمله شده چندین گلوله بر او اصابت کرده و سرتیر مرده است و هم شنیده شد که در یکی از کوچه های نزدیک بهارستان شخص دیگری را هم کشته اند و در آخر شب زمین خون آلود را با خاک میپوشانیده اند که صبح کسی ملتفت نشود آنجا خون ریخته شده

بهر حال واقعه شب دو نتیجه داد یکی آنکه واعظ قزوینی از میان رفت و دیگری آنکه ربعی در دل اشخاص افتاد که جرئت مخالفت کردن با پیش آمد ها را نداشته باشند. اینک مجلس و مجلسیان را بحال خود گذارده برویم در اطراف خانه سردار سپه قدم زده ببینیم آنجا چه میگذرد.

چنانکه از پیش اشاره شده بدستور نظمیه جمعی از تجار و کسبه و اشخاص متفرقه در فضای مدرسه نظام روبروی خانه سردار سپه چادرها برپا کرده تحصن جسته اند و جمعی در خانه سردار سپه بعنوان تحصن توقف نموده نمایندگان این جمع روز و شب مکرر با سردار سپه هم مجلس و هم صحبت شده برادر و اوصاف دوستانه میکنند خوشروئیا و چرب زبانی از سردار سپه دیده و میشنوند و تصور میکنند بعد از آنکه سردار سپه با برزوی خود رسید باز همین جلسه ها را با هم خواهند داشت و همین رویهای خوش و گفتارهای دلچسب را خواهند دید و شنید و نه تنها شاه شناس خواهند بود بلکه همنشین شاه میشوند.

و اما عنوان تحصن این جمع - این جمع فریاد و داد میکنند و حرارت بخرج میدهند و دو مطلب میطلبند اول آنکه در کوتاه کردن دست قاجاریه از سلطنت تعجیل بشود و دیگری آنکه سردار سپه بر آنها منت گذارده از بر سر گرفتن تاج کیانی سر نیچد عجباً مگر احتمال سرپیچی میرفته است خیر ولی سردار سپه پس از آنکه تمام وسائل خلع قاجار و نصب خود را فراهم آورده است و دیگر شك ندارد که بزودی بمقصود

فصل سی و هشتم

خواهد رسید برای مصلحت اظهار بیعلاقگی بتصدی خود بکار سلطنت مینماید تا اشتباه تیز تر شود و با اصرار و ابرام خلق ناچار شده باشد بپذیرد و نظیر این سیاست را نادر شاه افشار اختیار کرد در موقعیکه دست آخرین دودمان صفوی را از سلطنت کوتاه کرد و خود آماده تخت نشینی گردید. در عین حال میگفت هر کس را میخواست پادشاه کنید و من با خدمت خواهم کرد اینقدر گفت تا همه بالتماس افتادند که او خود تاجدار بگردد اینجام سردار سپه همین رویه را پیروی کرد و بالاخره بر اصرار کنندگان منت گذارده قول داده است که اگر مجلس شورای ملی باو تکلیف کند تاجدار بگردد او از پذیرفتن استنکاف ننماید سردار سپه روزی یکی دو مرتبه بمدرسه نظام در میان جمعیت رفته بمهربانی و ملاطفت بسیار آنها را دلگرم نموده بادامه دادن تحصن خود تشویق میکند و اگر از کار کنان نزدیک کسی را ببیند میرساند که وظیفه آنها زیاد کردن اجتماع است.

این جمعیت تا روز نهم آبان در خانه سردار سپه در مدرسه نظام میماند و مخارج آنها را از هر جهت کارکنان سردار سپه میدهند و سورچرانان با اصطلاح عوام شکمی از عزا در میآورند.

سردار سپه در این چند روز یکقسمت از وقتش صرف بذیرانی از این مردم است و یک قسمت صرف تهیه دیدن نشستن بر تخت سلطنت و ترتیب کارهای درباری از تشریفات و لباسهای مخصوص درباریان و مستخدمین و غیره و در هر حال در تمام کارها که میکند گوشه نظر هم بیاباغ گلستان دارد تمام وسائل تبعید کردن محمد حسن میرزای ولیعهد را فراهم آورده منتظر است همان ساعت که کار خلع قجرو نصب او در مجلس صورت قانونی یافت ولیعهد را نه تنها از باغ گلستان بلکه از سرحد ایران بوعده همیشگی بیرون نماید.

محمد حسن میرزا در گوشه عمارت باغ گلستان دقایق آخر عمر سلطنت دودمان خود را با هزاران غم و اندوه میشمارد و در عین حال از جان خود هم ایمن نمیباشد در صورتیکه نه سردار سپه تا حیات کسی را مزاحم مقاصد خود نداند متعرض جان او میشود و نه مجذورات سیاسی میگذارد که متعرض جان ولیعهد بشود.

و در حال در دوسه روز آخر کسپنه ولیعهد را ملاقات میکند و نه او میتواند با کسی مذاکره یا مکاتبه داشته باشد و هر چه سردار سپه بمقصد خود نزدیکتر میگردد بر سختی ساعتهای زندگانی نائب مناب آخرین دودمان قجرا افزوده میشود و در بدترین احوال امرار وقت مینماید.

باز برویم ببینیم کارکنان سردار سپه در مجلس شورایملی چه میکنند و زمینهها را چگونه فراهم میآورند روز هشتم آبان یکهزار و سیصد و چهار (۱۳۰۴) کارکنان سردار سپه در مجلس میخوانند اطمینان کامل داشته باشند که فردای آنروز در موقع رأی گرفتن برخلاف قجرو نصب سردار سپه اکثریت کامل خواهند داشت و چونکه رأی مخفی گرفته میشود و معلوم نخواهد بود کی مثبت رأی داده است و کی منفی از این رو میخوانند از نمایندگان امضاء بگیرند که آنها رأی مثبت خواهند داد در صورتیکه باز هم مشکل است معلوم باشد کسی رأی مخفی را منفی داده است گرچه امضاء مثبت کرده باشد.

بدیهی است هیئت رئیسه مجلس این تدبیر را برای بدست آوردن رأی یکمدهئی که درباره آنها مشکوک میباشد نموده است و الا کارکنان سردار سپه را میشناسند و میدانند عدد آنها بیش از نصف نمایندگان است این است که ورقه حاضر کرده صورت پیشنهادی را که بآن رأی گرفته میشود بالای آن نوشته میدهند کارکنان خود امضاء میکنند و در شب هشتم آبان مجلسی در خانه سردار سپه کرده مرکب از یک عده از هیئت رئیسه مجلس و یکمده از رؤسای نظام و نظامیه و اشخاصی را از نمایندگان بآن مجلس بعنوان اینکه سردار سپه آنها را خواسته دعوت کرده آنجا از آنها امضاء میگیرند که دیگر مجال گفتگو نبوده باشد نگارنده در اینروز بواسطه کسالت مزاج بمجلس نرفته از این موضوع اطلاعی ندارم شب است ساعت ده در حیات را میزنند صاحبمنصبی است میگوید از طرف حضرت اشرف آمده ام شما را احضار فرموده اند میرسم در شبکهئی اتومبیلی آورده اید؟ میگوید خیر در اینوقت شب وسایل نقلیه عمومی مشکل بدست میآید و راه دور است چه باید کرد میگوید نمیدانم بمن امر شده است بشما بگویم فوراً بروید بمنزله حضرت اشرف میرسم شما مأمور هستید مرا ببرید

میگوید خیر ولی باید مطمئن باشم که رفته‌اید.

ناچار روانه شده نزدیک نصف شب است بمنزل سردار سپه میرسم اطاقها همه روشن است و جمعی از تجار و کسبه دیده میشوند که در اطاقها نشسته یا خوابیده‌اند و اینها متحصنین هستند سر بله‌امارت یکی از نمایندگان مجلس از کارکنان سردار سپه دیده میشود مانند قراول ایستاده است از او میپرسم حضرت اشرف کجا هستند میگوید اندرون - پس کی مرا احضار کرده است میگوید بروید در زیر زمین آنجا تکلیف شما معین میشود میفهمم احضار از طرف سردار سپه حقیقت نداشته است و این تدبیری بوده که از طرف کارکنان سردار سپه بکار رفته ناچار میروم باطابق زیر زمین جمعی از نمایندگان و صاحب‌منصبان نظام و نظمیه در اطراف نشسته میزی در وسط است و روی میز ورقه‌ایست بمحض نشستن یاسائی نماینده سمنان ورقه را برداشته بدست من داده میگوید امضاء کنید و ورقه راه بخوانم و میفهمم مطالب چیست و میبینم هاین شصت و هفتاد نفر از یکصد و بیست نفر نماینده آنرا امضاء کرده اند دیدن این ترتیب و عنوان غیر واقع احضار شدن از طرف سردار سپه طوری مرا منزعج ساخته است که هر پیش آمد ناگواری را بر این حال ترجیح میدهم ورقه را روی میز میگذارم نماینده سمنان باتشدد میگوید امضاء کنید جواب میدهم اگر رائی داشته باشم در مجلس شورای ملی میدهم نه در این سردابه میگوید اگر امضا نکنید بد خواهد شد اینجا من صدای خود را بلند کرده میگویم مرا تهدید میکنید از این بدتر برای من چه میشود صدای من که بلند شد از اطراف آمدند ببینند چه خبر است یکی از نمایندگان که در این صحنه رل بزرگی بازی میکند بانگازنده دوست و شخس بافتوتی است میرزا علی اکبر خان داور جای خود را تغییر داده نزدیک میشیند و خیر خواهی میکند که اندکی ملاحظه کرده اسباب درد سری برای من فراهم نشود و چون یقین میکند امضاء نخواهم کرد بحاضرین رو کرده میگوید اجازه بدهید بافلانی در باغچه گردش کرده برگردیم هر دو در آمده نگارنده با وسیله نقایه یکی از دوستان که اتفاقاً میرسد خود را بمنزل میرساند و داور بحوزه‌ئی که بوده بر میگردد و میگوید فردا در مجلس رأی خود را خواهد داد فردای این شب یعنی روز نهم آبانماه هنوز هوا روشن نشده است آقا سید حسن تقی‌زاده

وارد شده میگوید برای تعیین تکلیف امروز در مجلس آقای علاء رفتند بمنزل مستوفی الممالك بالوتبادل نظر کرده بیایند اینجا و با تلفون خبر بدهند بدیهی است هیچیک از ما خبر نداشته ایم از آنچه میان مدرس و مستوفی الممالك و آنچه میان این دو و سردار سپه گذشته است و تصور میشده است از منفردین ماسه نفرو د کتر مصدق و مؤتمن الملك و مشیر الدوله و مستوفی الممالك دارای يك نظر میباشند و هر چه بگویند و بکنند باتفاق یکدیگر خواهد بود مستوفی الممالك هم تا این ساعت غیر از این نظر نظری اظهار نکرده است در اینحال میرزا حسینخان علاء از خانه مستوفی الممالك تلفون میکند که رأی آقای مستوفی الممالك این است که همه برویم بمجلس و رأی مثبت ندهیم شما بروید بمجلس و ما هم خواهیم آمد نگارنده شرح واقعه شب را برای تقی زاده نقل میکنم میگوید بسراغ من آمدند و نشان ندادم اینجا باید دانست که د کتر محمد خان مصدق که در این موضوع رأی مثبت ندارد يك چنین مناسبت که ماسه نفر با مستوفی الممالك در شور کردن در کار امروز داریم او با مدرس دارد و تصور میکند همان مدرس قدیم است سر دسته هیئت روحانی مجلس و مخالف با آنچه کارکنان سردار سپه حاضر کرده اند و چون از مدرس میشوند که بمجلس خواهد آمد قطع میکند برای مخالفت کردن است و او هم با عزم جزم در عقیده خود بمجلس میآید و عده مخالفین با مؤتمن الملك و مشیر الدوله هشت نفر خواهند شد .

غافل از آنکه مؤتمن الملك و مشیر الدوله امروز بمجلس نخواهند آمد نقشه سیاست مشترک مستوفی الممالك و مدرس هم که از رفقای خود پوشیده نگاهد داشته اند از پیش گفته شده که مدرس با سلطنت سردار سپه موافقت کرده است با این شرط که مستوفی الممالك رئیس دولت باشد این شرط پذیرفته شده و مدرس تصور کرده میتواند دولتی را که مستوفی الممالك تشکیل بدهد و او بعضی از دوستان خود را وزیر کند در دست گرفته در معنی حکومت نماید در اینصورت آنها از این حوزه بر کنار هستند در خصوص صورت سازی در جلسه نهم آن بان که هر دو نفر یعنی مستوفی الممالك و مدرس بتوانند طوری بازی کنند که همکاران نزدیک آنها و همفکران پیش از این ایشان سیاست تازه آنها بی نژند و در مجلس هم حاضر شده و نشده باشند حاضر شده برای اغفال دیگران

وحاضر نشده برای واقع نشدن در محذور مخالفت نمودن ظاهری نسبت بآنچه سرآ با آن موافقت دارند نقشه‌ئی دارند که در مجلس بموقع اجرا گذارده میشود بلی قرارداد آنها با یکدیگر و قرارداد هر دو با سردار سپه این میشود که هر دو نفر بمجلس بیایند و پیش از آنکه مجلس منعقد شود تیمم و رتاش از طرف سردار سپه بمجلس آمده مستوفی الممالک را ببرد بمنزل سردار سپه و او را با هر سردار سپه تا بعد از تمام شدن کار در مجلس آنجا توقیف نمایند و چون خواست برود عدم قبول ریاست مجلس را نوشته بیکى از نمایندگان بدهد در مجلس بخوانند مدرس هم تا موقع خوانده شدن این ورقه در مجلس بنشیند و چون ورقه خوانده شد بهانه بدست آورده از مجلس برود و بگوید چون مجلس رئیس ندارد رسمیت نخواهد داشت.

این نقشه عیناً عملی میشود مستوفی الممالک بعد از مدتی که بمجلس نمیآمده امروز میآید و میرود در حوزة‌ئی که مدرس بر آن ریاست دارد مینشیند بفاصله کمی تیمم و رتاش وارد شده باشناپ و رفتاری که مخصوص خود اوست مستوفی الممالک را برداشته روانه میشوند رفقای نگارنده یعنی تقی زاده و دکتر مصدق و میرزا حسینخان علاء از این پیش آمد اظهار حیرت میکنند بعد از رفتن مستوفی الممالک مجلس علنی در تحت ریاست نایب رئیس اول سید محمد تدین منعقد میشود.

مجلس امروز از هر جهت تازگی دارد اولادستور منحصراًست بتغییر سلطنت طرفداران سردار سپه مانند لشکر فاتح بطالار مجلس وارد شده هر يك در جای خود قرار میگیرند نانیا تماشاچیان این جلسه غالباً غیر از تماشاچیان جلسه های عادی مجلس هستند و در میان آنها اشخاصی دیده میشوند که با نگاههای غضب آلود خود میخواهند اگر مخالفی باشد او را ترسانیده از خیال مخالفت بپندازند و بهر صورت مجلس روح وحشتناکی بخود گرفته است که نمیشود وصف کرد صورت مجلس پیش خوانده میشود و تصویب میگردد اول کسی که تمناضای نطق پیش از دستور کرده است مدرس است اظهار میکند مجلس رئیس ندارد نایب رئیس میگوید چرا آقای مستوفی الممالک هنوز رد نکرده اند که رئیس بوده باشند مدرس میگوید خیر رد کرده اند ورو میکند بمیرزا حسینخان علاء که طرف دیگر مجلس نشسته است و مستوفی الممالک

انقراض سلطنت قاجاریه

نزد اوست میگوید بخوانید ورقه خوانده میشود و نتیجه‌ای که میبخشد این است که مدرس بعذر بی رئیس بودن مجلس خود را از میان دومجنذور بودن خلاص کرده از مجلس بیرون میرود و نایب رئیس میگوید خوانده شدن این ورقه اثری ندارد چونکه جواب رد یا قبول دادن مستوفی الممالک باید بهیئت رئیسه رسیده باشد و بطور رسمی در مجلس خوانده شده باشد و این گفتار او مطابق قانون است

بهر حال دستور شروع میشود و پیشنهاد خلع قجر و نصب سردار سپه خوانده میشود چهار نفر نام خود را ثبت کرده اند بعنوان مخالف بودن اول دکتر محمد مصدق دوم آقا سید حسن تقی زاده سیم میرزا حسینخان علاء چهارم نگارنده دکتر مصدق از رفتاری انتظاری که از مدرس رویداده بحیرت مانده دنبال وی رفته است که سبب



آنها پرسد نامش خوانده میشود حاضر نیست تقی زاده بکرسی خطابۀ رفته اظهار میکند که او خدمات سردار سپه را تقدیر مینماید و وجود او را برای مملکت مفید میدانند و با ارتقاء رتبه وی مخالف نیست ولی نمیکوایسته است این تغییر سلطنت در یک چنین هوا و محیطی واقع شده باشد یعنی بصورت غیر طبیعی و عادی مدافع لایحه میرزا علی اکبر خان داور چند کلمه دفاع میکند و مینشیند بعد از آن میرزا

حسینخان علاء در همان زمینه نطق تقی زاده صحبتی داشته مخالفت خود را اظهار میکند و داور دفاع مینماید و نوبت بدکتر مصدق میرسد که حاضر شده است .

دکتر مصدق نطقی مفصل و منطقی نموده بدون هیچ ملاحظه عقیده خود را

فصل سی و هشتم

بیان مینماید و بر سر عقیده خود ایستاده میگوید وجود سردار سپه در این مقام که هست یعنی ریاست وزرا برای مملکت سودمند است اما اگر شاه شد بموجب قانون دیگر مسئولیت نخواهد داشت و استفاده نیکه اکنون مملکت از وجود او میکند دیگر نخواهد کرد مگر آنکه بعد از رسیدن بمقام سلطنت باز خواهند وزیر مسئول هم بوده باشند که این با اساس مشروطیت منافی است و چنین حکومت در هیچ کجا وجود ندارد و برای تحقیر موضوع نام یکی از دولتهای بسیار کوچک را که بمنزله يك حکومت کدخدائی است میبرد دکتر مصدق نطق بر حرارت خود را با اظهار مخالفت صریح پایان میدهد و مدافع را در دفاعیکه میکند بزحمت میاندازد دو ساعت از ظهر گذشته است یکی پیشنهاد میکند مذاکرات کافی است نگارنده با کفایت مذاکرات مخالفت میکند، نایب رئیس میگوید بگذارید فلانی هم حرف خود را بزند تا تمام مخالفین حرفشان را زده باشند.

نگارنده بر کرسی خطابه رفته پس از اسکات کسانیکه میخواهند هوچیگری نمایند میگویم وقتی قانون اساسی در این عمارت نوشته میشد و آنوقت هم فشار کمتر از حالا نبود سخن من باینجا میرسد صدای مشت یکی از نمایندگان که بروی تخته خورده میشود بلند شده میبینم همان شخصی است که شب پیش مرا تهدید میکرد میگویم بدیهی است میخواهید بگوئید حالا فشاری نیست اما شما هم حق نداشتید دیشب در مجلس معهود مرا تهدید نمائید این سخن او را ساکت و شنوندگان را متحیر میسازد خلاصه عنوان میکنم که قبح رفت خدا و عملیات او او را برد سردار سپه میآید خدا و عملیات خودش او را میآورد پس چرا من در صف مخالفین هستم چونکه غیر از این دو سیمی هم هست که نامش قانون است که نمیدانم کدام ماده از مواد آن بها اجازه میدهد در اینکار بدین صورت مداخله نمائیم و برخلاف قسمیکه در همین موضوع یاد کرده ایم رفتار کنیم و در این زمینه مخالفت خود را بیان کرده مینشینم در صورتیکه رفقای من هریک پس از اظهار مخالفت از مجلس بیرون رفته اند و اورچند کلمه اظهار میکنند و مجلس برای گرفتن میپردازد رأی مخفی گرفته میشود و با اکثریت تام لایحه تصویب شده کار حاتمه مییابد و نتیجه می که بر مذاکرات مخالفین مترتب میگردد این

انفراض سلطنت قاجاریه

است که سردار سپه ملتفت میشود این مجلس برای تصرف کردن در قانون اساسی و تغییر سلطنت دادن صلاحیت ندارد و در صدد تشکیل يك مجلس بزرگتر که نمایندگان طبقات مختلف از ولایات آمده ضمیمه این مجلس شده صورت قانونی بکار خود بدهد برمیآید چنانکه نوشته خواهد شد.



مرحوم حاج میرزایحیی دولت آبادی
وازان جهت پس از آنچه در نهم آبان در مجلس شورای ملی میگذرد تا موقع

فصل سی و هشتم

انعقاد مجلس عالی سردار سپه عنوان اعلی حضرت گفته نمیشود بلکه والا حضرتش میگویند. بر صورت هیئت رئیسه مجلس بیفاصله بعد از تمام شدن مجلس لایحه حاضر شده خود را بتوسط نایب رئیس و یکمده از رؤسای شعب مختلف بحضور والا حضرت میبرند والا حضرت آنها را استقبال کرده با احترام میپذیرد و بنایب رئیس مجلس درازای این خدمت شش هزار تومان انعام میدهد.

واما والا حضرت معزول یعنی محمد حسن میرزای ولیعهد در همین روز یعنی بعد از ظهر نهم آبان مأمورین تعین او وظیفه خود را انجام میدهند بترتیب ذیل:

صاحب منصبی برو ولیعهد وارد شده با او امر میدهد که لباس نظامی را تبدیل نماید پس از انجام اینکار او را از عمارت باغ گلستان خارج کرده در اتومبیل سفری نشاند. بانهایت سرعت ویدرنگ در هیچ کجا مسافه میان تهران قلعه سبزی را طی کرده از سرحد عراق عرب خارج مینمایند و دسته دیگر از نظامیان و عملجات درباری ائامیه سلطنتی را بحیطه تصرف در میآورند سردار سپه بعد از این روز تاروز انعقاد مجلس عالی خلعه و آمیزش خود را با مردم چندان تغییر نمیدهد و متحصنین را با همربانی از خانه خود و از مدرسه نظام خارج مینماید و بیفاصله بتهیه تشکیل مجلس عالی میپردازند و طولی نمیکشد که با وسایل نقلیه نظامی جمعی از رؤسای روحانی درجه اول از تجار و اعیان و معارف ولایات بتهران رسیده با یک دعوت بزرگ از اشخاص مهم از هر طبقه از مردم تهران در تکیه دولت یک مجلس عالی تشکیل شده آن مجلس لایحه بی را که در نهم آبان در مجلس شورای ملی تصویب شده تثبیت و تأیید مینماید.

و سردار سپه اعلی حضرت پادشاه کل ممالک محروسه ایران میگردد و پسرش محمدرضا که هنوز بحد بلوغ نرسیده است مقام ولیعهدی داده میشود و باز طولی نمیکشد که مجلس رسمی دیگر در اطاق موزه باغ گلستان با حضور سفرای خارجی و نمایندگان عادی و فوق العاده ملت تأسیس شده اعلی حضرت تاج کیانی را بر سر میگذازد و دولتی بریاست میرزا حسنخان مستوفی الممالک تشکیل داده میشود که وزراء آن با مشورت مدرس تعیین میشوند و مدرس چند روزی خود را ایران مدار تصور میکنند گفتیم چند روزی بلی چونکه سردار سپه شاه میشود بی آنکه اندک تغییری در مداخله کردن در

انقراض سلطنت قاجاریه

تمام کارها بدهد و با آنکه کمتر قدرت و اختیاری برای رئیس دولت و وزراء او بوده باشد چهره بدیگری که بخواهد از قدرت و اختیار وزیر استفاده اعتباری نموده باشد. سردار سپه بعد از تاجگذاری که کارش تمام میشود و دیگر بمستوفی الممالکها



و بمدرسها احتیاجی ندارد با آنها بسرسنگینی رفتار میکند و مخصوصاً بمدرس که دیگر هیچ اعتنا نمیکند آنها هم تکلیف خود را میدانند و بزودی خواهید خواند

که عاقبت کارشان چه میشود .

اینک نظری بدربار پهلوی انداخته بینیم آجا چه میگذرد گفتم دربار پهلوی بلی سردار سپه نام خانوادگی نداشته است و خود اول سلسله است لغت پهلوی را که نام خانواده میرزا محمود خان پهلوی بود برای نام خانوادگی خود اختیار کرده صاحب اول اورا امیدارند از آن نام استعفا بدهد و از این رو منبعد سردار سپه پهلوی و دربارش دربار اعظم پهلوی نامیده میشود و برای ریاست دربار اعظم عبدالحمین خان تیمورتاش بجنوردی خراسانی انتخاب میگردد این شخص مکرر در این کتاب نام برده شده است اکنون در میان اشخاص غیر نظامی نزدیکترین اشخاص است بشاه پهلوی و چون تحصیل کرده و خارج دیده و شخص کارکن و تجدد خواه است برای تغییر دادن اوضاع مملکت وجودش در دربار مؤثر واقع میگردد و البته همین تیمورتاش و امثال او در دوره پیش از پهلوی هم مصدر کارها بودند بی آنکه توانسته باشند قدمی رو باصلاحات اساسی بردارند پس اساس کار علاقمندی شخص پهلوی است بترقی دادن مملکت که اشخاص تجدد خواه میتوانند جرئت کرده بدادن تغییراتی کامیاب گردند .

تیمورتاش دربار باشکوهی برای پهلوی مرتب میکند و چون مردم تهران در روزهای آخر که در خانه شاه و در مدرسه نظام هر وقت میخواستند شاه را میدیدند اکنون هم تصور میکنند میتوانند بدربار و بحضور شاه آمد و شد نمایند تیمورتاش آب پاک بدست همه ریخته میگوید شرفیابی حضور اعلی حضرت برای همه کس ممکن نیست و برای آنها هم که ممکن است وقت و ترتیب معین دارد تیمورتاش میخواهد با داشتن وزارت دربار نماینده مجلس شورای ملی هم باشد اما نمیتواند باینکار ننگ قانونی بدهد که و کلاء اگر وزیر شدند بوقالت هم باقی بمانند با وجود این برای اداره کردن مجلس زمام اکثریت مجلس را در دست گرفته هر طور دستور بدهد بهمان طور در مجلس جاری میشود تیمورتاش مانند صدراعظمهای قدیم در تمام کارهای دولتی در هر وزارتخانه دخالت میکند و هیچگونه عزل و نصبی بی اجازه او واقع نمیکردد .

و بالجمله طولی نمیکشد که تیمورتاش مرجع کل امور مملکت و واسطه میان همه با شاه واقع میگردد غیر از نظامیان و کارهای مربوط بنظام چه شاه پهلوی در

کارهای نظامی مانند ایام وزارت جنگ خود دخالت تام کرده هیچکس هیچگونه رخنه نمیدهد و اگر اسم وزارت جنگ را بر سر کرسی بگذارند صورتی است بی‌معنی و ابداً اختیاری باو داده نمیشود و باید دانست که در غیر کارهای نظامی شاه پهلوی حاجتمند وجود چنین شخصی است مخصوصاً در مسائل مربوط به خارجه و بالاخص بکار روس بلشویک که از آنها اندیشه دارد و در دست داشتن شخصی را که زبان آنها را بداند و با چرب‌زبانی بتواند ایشان را بمصلحت اغفال نماید مغتنم می‌شمارد و بهر صورت جای تیمورتاش در دربار پهلوی خالیست و او جای خود را میگیرد در صورتیکه معلوم نیست آیا تیمورتاش با آن تلون مزاج که دارد و تجاوز از حدی که لازمه هر متاون المزاج است آیا خواهد توانست خود را در مقابل شاه پهلوی طوری نگاهدارد که تا آخر دوام کند یا نه ؟ و در سیاست خارجی آیا خواهد توانست روس و انگلیس هر دو را راضی نگاهدارد تا بواسطه ناراضائی یکطرفه از جانب او و یا ناراضائی هر دو طرف از هر دو جانب صدمه نخورد و آیا بعد از آنکه شاه پهلوی احتیاجش از وی برطرف شد باز او این تقرب را خواهد داشت یا نه و بالاخره بایی بند و باری شدید که در کار خمرج بلکه ول خرجیها زیاده‌ریها دارد عاقبت زندگانی او چه خواهد شد خصوصاً باریق‌نقلائی که دقیقه می دست از او برنمیدارد یعنی فیروز میرزا نصره الدوله مسائلی است که آینده را باید انتظار کشید بهر صورت اکنون این شخص شخص دوم مملکت شمرده میشود و هر کس باسم رئیس دولت باشد ناچار باید مطیع او امر تیمورتاش که حکایت‌کننده از امر شاه است بوده باشد .

در اینصورت پیداست عمر ریاست مستوفی الممالک که در باطن در اثر قرارداد پنهانی روی کار آمده است و در ظاهر باصرار شاه که حتی برای حفظ صورت باو پیغام داده شده که اگر بر شما ناگوار است بمن تعظیم نمائید من از شما توقع تعظیم کردن ندارم بی‌ایده ریاست وزراء را قبول نموده دولت را تشکیل بدهید بسی کوتاه خواهد بود چه نه او میتواند آلت بی اراده‌ئی در دست شاه و وزیر دربارش بوده باشد و نه آنها میخواهند در مقابل قدرت و اختیارات نامحدودی که برای خود قائل هستند اراده شخص دیگری را ببینند آنهم ازاده‌ئی که نظریات اشخاص دیگری را هم در رهلباس

در برداشته باشد.

مستوفی الممالك باشتیاهی که در قبول کردن این ریاست کرده است وقتی بی میرد که خود را در میان دو مجذور می بیند یا آلت بی اراده شدن مانند يك سرباز در مقابل صاحب منصب خود و یا اگر بپذیرند استعفاء دادن و خارج شدن خصوصاً که بارسنگین توقعات مدرس و جمعی از همدستان او را هم بدوش گرفته و نمیتواند يك قدم هم آنها را بمقاصد خود نزدیک نماید.

مستوفی الممالك بعد از یک عمر آقائی کردن ساعتی سختی از عمر آخرین ریاست خود را طی میکند با اضطراب ظاهری و باطنی و بالاخره ناچار شده استعفا میدهد و کنار میرود.

در این وقت کسی از وزراء که همدست وزیر دربار و بلکه رفیق مسلط بر اوست فیروز میرزای نصره الدوله است که او را وزارت مالیه داده اند برای اینکه دست مستخدمین امریکائی را از کار کوتاه کرده آنها را روانه کند نصره الدوله و وزیر دربار چنان صلاح میدانند که مهدیقلیخان هدایت مخبر السلطنه را که عضو کابینه است حاضر کنند نام ریاست وزراء بالاو باشد و کارش با آنها چونکه هنوز بکلی از داشتن نام يك شخص از رجال قدیم بر سر ریاست وزراء بی نیاز نمیشدند مخبر السلطنه هم بهر ملاحظه که بوده است اینکار را قبول میکند چنانکه از خود او شنیدم میگفت باینها قرارداد داده ام دستشان را باز بگذارم کار بکنند و هم دیده میشود در روزهای اول ریاست وی شبی در مجلسی که همه جمع هستند و نگارنده نیز حاضر است رئیس الوزراء از جانب شاه احضار میگردد و چون میخواهد برود فیروز میرزای نصره الدوله دست تیمورتاش را کشیده میگوید با او بروید نگذارید تنها بماند و از اینکار دو چیز فهمیده میشود یکی آلت بی اراده بودن هدایت رئیس دولت و دیگر باز یگر میدان بودن نصره الدوله و سمت او نسبت بوزیر دربار.

نصره الدوله با پرومپی شدید که دارد با میلسپو رئیس مستخدمین امریکائی پیچیدگی میکند و حتی مکاتباتی را که میان او و رئیس مالیه رد و بدل میشود مشتمل بر تعرضها و تحکیمهای بسیار از طرف او میدهد در روزنامه ها برای تحقیر کردن از رئیس

مالیه میلسپو نشر میدهند و بالاخره میلسپو مجبور میشود استعفا داده ایران را ترك بگوید .

پس از خاتمه یافتن کار مستخدمین مزبور حاجتی که بوجود نصرة الدوله بوده است برطرف میشود و با يك پيش آمده نه بازیگری میدان در بار پهلوی و نه ریاست وزارت مالیه و نه مقام و مرتبه شاهزادگی برای او باقی میماند شرح مطلب آنکه ایالات فارس شورش میکنند بر ضد سلطنت پهلوی در موقعیکه اکبر میرزای مسعود بهترین دوست و رفیق فیروز میرزای نصرة الدوله والی فارس است و محمد حسین میرزای سرتیپ برادر نصرة الدوله رئیس قشون ساخلوی آن ایالت میباشد و هر دو مورد بدگمانی شاه واقع میشوند و رشته این بدگمانی بفیروز میرزا اتصال یافته او را معزول و محکوم و از حقوق مدنی محروم میسازند و نصرة الدوله همه چیز یکمرتبه هیچ میشود و جرب زبانی و جرئت او در مجلس محاکمه علنی وی در عدلیه نمیتواند او را از مهلکه نجات بدهد

و بالاخره اغتشاش فارس با سعی و کوشش و فداکاری شدید امیر لشکر حبیب الله خان شیبانی و با جنگهای خونین که میان قشون دولت و باغیان از عشایر فارس واقع میشود و جمعی کثیر از دو طرف کشته میشوند برطرف شده مدتی امیر لشکر مزبور والی نظامی فارس میگردد و آن ایالت را مانند سایر ایالات منظم میسازد .

فصل سی و نهم

باقی عمر مجلس پنجم و شرح حال نگارنده و رفیقان

سلطنت پهلوی و دولت او را بحال و کار خود گذارده از کارهای مجلس پنجم و بقیه عمر او بعد از تغییر سلطنت و از شرح احوال نگارنده و رفیقان صحبتی نداریم. مجلس پنجم بعد از نهم آبانماه یکم هزار و سیصد و چهار (۱۳۰۴) شمسی که کار تغییر سلطنت را انجام داد از جوش و خروشی که داشت افتاده مانند بارکشی که چون بار سنگین خود را بجای نهاد تکیه داده استراحت میکند راحت کرده بکارهای جزئی میپردازد و وظیفه‌ئی برای خود تصور نمیکند مگر آنکه لایحه‌ئی از طرف دولت بیاید و بقید یک فوریت یا دوفوریت آنرا با یک صورت سازی مختصر بگذرانند و در حقیقت اکثریت مجلس تابع نظر تیمورتاش وزیر دربار پهلوی میشود چنانکه از پیش اشاره شد در اینصورت هر انتظار از مجلس باید آن انتظار را از دربار داشت و بس آقاسید محمد تدین هم بآرزوی خود رسیده در چند ماه آخر عمر مجلس پنجم از نیابت بریاست مجلس میرسد بی آنکه جز اطاعت او امر دربار کاری داشته باشد.

و اما حال و کار نگارنده و رفقای من بعد از نهم آبان - بعد از مخالفت نمودن نگارنده و سه نفر از رفقا بالا یجه تبدیل سلطنت ما چهار نفر بعلاوه میرزا حسنخان پیرنیا مشیرالدوله از حضور در مجلس خودداری مینمائیم امامیرزا حسینخان پیرنیا مؤتمن الملک که در کارها روح تعبدی دارد گاه گاه بمجلس رفته صورت ظاهری را برای خود نگاه میدارد.

یکی دو هفته در خانه های ما چهار بلکه پنج نفر آزاد نیست و بعضی که خواسته اند بر ما وارد شونده ورد تعرض کارکنان نظمیه شده بلکه کسانی از آنها آزار و اذیت هم می بینند در اینصورت اطلاع ما از حال و کار یکدیگر بوسیله تلفون و یا گاهی بطور غیر مستقیم است پس از انقضای کار مجلس مؤسسان و اتمام امر سلطنت اندکی

باقی عمر مجلس پنجم

وضع تغییر کرده کمتر متعرض آمد و شد ما میشوند باینکه ما دعوت دربار را برای حضور در آن مجلس نپذیرفته و حاضر نشده ایم بیست روز باین ترتیب میگذرد بعضی از رفقا را نظر این است از این دوسه ماه بقیه عمر نمایندگی مجلس صرف نظر کرده دیگر بمجلس نرویم و بعضی نظردارند که خود را از کارها دورنگرفته بنمایندگی تساهل آخر عمر مجلس باقی بمانند ولی نمیخواهند تصمیم انفرادی گرفته باشند.

بالاخره موقعی بدست آمده جلسه‌ای میشود و اکثریت باکسانی میگردد که طرفدار ادامه دادن بحضور در مجلس میباشند و آنها مشیرالدوله و تقی زاده و میرزا حسینخان علاء هستند دکتر محمد خان مصدق و نگارنده در اقلیت مانده بتبعیت رأی اکثر روز بعد از این مجلس در بهارستان حاضر میشویم بعضی مانند پیش داخل جریان کارها میشوند و بعضی تنها بحفظ صورت قناعت کرده وقت میگذرانند تا مجلس تمام شده از میان دو محذور چنانکه از پیش نوشته شد رهائی مییابند.

مجلس پنجم با آخر رسید و باید دید آیا کار بزرگش تنها تغییر دادن سلطنت بوده یا آنکه در عین گرفتاری بآن کار و عوارضش کارهای اساسی دیگر هم کرده است؟ گرچه کارهای مجلس را در دفاتر خود مجلس باید رسیدگی کرد اما بمناسبت عضویت نگارنده در مجلس پنجم از خوانندگان کتاب خود رخصت میطلبم بشمه‌ای از کارهای مهم که در آن مجلس طرح اساسیش ریخته شده از آن یادگار مانده است اشاره نمایم. نگارنده در مجلس اظهار میکند من در خدمت نمایندگی خود در دوره بیشتر قدم خواهم زد یکی در راه معارف برای روشن کردن دماغها و دیگر در اقتصادیات برای سیر کردن شکمها که چون قومی راه را از چاه خواست تمیز بدهد و رو بسعادت خود رهسپار گردد باید شکمش سیر و دماغش روشن بوده باشد و چون کمیسیون معارف در مجلس موجود است اما کمیسیون مخصوص برای اقتصادیات وجود نداشته است لهذا پیشنهاد میکنم کمیسیونی باین نام بر کمیسیونهای رسمی برای همه وقت افزوده شود و هم پیشنهاد میکنم انتخاب اعضای این کمیسیون بموجب ماده دوم نظامنامه مجلس بانتخاب جمعی صورت بگیرد و هر دو پیشنهاد من پذیرفته میشود انتخاب جمعی بواسطه اشکالی که دارد تاکنون برای هیچ موضوع در مجلس سابقه نداشته است در

فصل سی و نهم

این موضوع عملی شده با وجود مخالفت‌هایی که از اشخاص حسود میشود یک‌کده از بهترین اشخاص برای این کمیسیون انتخاب میشوند نگارنده هم بمناسبت اینکه پیشنهادکننده هستم عضویت آن منتخب می‌گردم.

کمیسیون اقتصاد دایر میشود می‌اسپور رئیس مستخدمین امریکائی وجود این کمیسیون را در مجلس مقتنم شمرده غالباً در جلسات آن حضور مییابد در کارهای اقتصادی با اعضای کمیسیون تبادل نظر میکند کمیسیون نیز در گذرانیدن لایحه‌های اقتصادی از مجلس کمک مینماید از قبیل آزاد گذاردن طرق و شوارع از گرفتن راه‌داریها که بصورت خجالت آوری در تمام راههای مملکت و دم دروازه‌های هر شهر برقرار بود و از قبیل شوسه کردن راهها و زیاد کردن وسایل نقلیه و برداشتن گمرک از آنچه برای این مصرف بمملکت وارد میشود و توسعه کار فلاحه و زراعت و غیره ولی کار کمیسیون اقتصاد هم مانند دیگر کمیسیونهای مجلس در موقع تشنجهای سیاسی و کشمکش تغییر سلطنت دچار وقفه میگردد با اینکه کمیسیون مزبور مورد توجه خاص شاه کنونی و رئیس دولت آنروزی شده خودش گاهی در آنجا حاضر میشود و در مذاکرات شرکت مینماید و بهر حال کمیسیون اقتصاد آنچه از دستش برمیآید میکند و البته بتمام آرزوهای خودش نمیرسد چه آنها وقت و فرصت بیشتر لازم دارد.

مجلس پنجم بودجه معارف را زیاد میکند و مسئله تعلیم اجباری را تعقیب کرده نقشه توسعه دارالمعلمین و دارالمعلماتیهای ابتدائی را در مرکز و ولایات حاضر کرده بدست وزارت معارف میدهد که آنرا عملی نماید.

مجلس پنجم رأی میدهد تا شش سال سالی یکصد نفر از بهترین مجتاهین مدرسه متوسطه تمام کرده را از روی مسابقه برای تکمیل تحصیلات در شعب مختلف علمی و ادبی و فنی بایک اداره سرپرستی جامع بارو با بفرستد با بودجه کافی و بیدرنک این کار عملی میگردد.

مجلس پنجم قانون نظام اجباری را که بعد ها برعایت احتراز از لغت اجبار نظام وظیفه خوانده میشود باتفاق آراء میگذرانند و بار سنگین مدافعه از وطن را از دوش رعیت زادگان با تحمیل مصارف آن برمالکین املاک برداشته بدوش تمام افراد

ملت میگذارد با رعایت شرایطی که لازمه اینکار است و مخارج قشونی را از آنقد و جوه مملکت مقرر داشت مجلس پنجم تصور میکند با این اقدام اقدامی که در کار معارف کرده است پایه علم و قدرت مملکت را بروی بنیان خلل ناپذیر گذارده است. مجلس پنجم بایک نشست و برخاست القاب فضاحت آور را بکلی لغو کرده نام خانوادگی را بجای القاب تشویق نمود گفتم فضاحت آور بلی در دوره سلطنت قاجاریه لقب فروشی متاعی از امتعه درباری شده بود و بحدی وسعت دائره یافته بود که نامها فراموش شده برای پیدا کردن لغت بجهت لقب طوری دائره تنگ گشته که ناچار بایک لقب باشخاص متعدد داده میشد و اشخاص آبرومند کمتر پیرامون لقب گرفتن میرفتند و مجبور بودند عنری بخواهند و لقب بگیرند چنانکه از یکی از آنها شنیده شد میگفت داشتن لقب افتخاری ندارد اما نداشتن آن سرشکستگی دارد .

دیگر گفتم لقب فروشی بلی فرمان لقب نویس - بصح همایون رسان - بختام همایونی مهر کن و بمهر صدر اعظم رسان و طغری گذار همه از دادن فرمان استفاده میکردند حتی شخص شاه و وزیر هم يك تقدیمی بتفاوت استطاعت صاحبان القاب میکردند و از این رو کارکنان درباری اشخاص را بگرفتن لقب تشویق میکردند و این تنها برای رجال دولت نبود بلکه بروحانی نمایان و حتی مجررها و نوکرهای آنها باطباء و عاظم و روضه خوانها و تعزیه گردانها و بتجار و کسبه هم سرایت کرده بود و اوایل امر بتقلید گذشتگان لغتی را گرفته بملك و دولت و سلطنت اضافه کرده لقب میساختند بعد دایره را وسعت داده هر چه صیغه افعال تفضیل و صفت مشبیه بود که معنی نیکو میبخشید مضاف لقب واقع میگشت و مضاف الیه هم بمناسبت شغل و کار لقب بگیر تغییر میکرد مثلاً لغت اشرف یا شریف مضاف بود و ملك و سلطنت و دولت مضاف الیه برای رجال دولت و بجهت باقی مردم اگر روحانی بودند علماء یا شریعت و اگر واعظ بودند واعظین و ذاکرین اگر طبیب بودند حکما و اطباء و اگر تاجر بودند تجار و غیره و در هر شهر و قصبه باز همین القاب در هر طبقه وجود داشت و لغتهای اعیان و اشرف و سادات رعایا فقراء نیز همه مضاف الیه لقب میشدند حتی تعزیه گردان را هم معین البکاء لقب میدادند مجلس پنجم القاب را لغو کرد و تا مدتی چون اشخاص باسم خود نامی -

میشدند شناخته نمیگشتند در این حال برای گذاردن نام خانوادگی محتاج بنفحص کردن در کتابهای افت شدند بعضی از رجال دولت و غیره قسمت اول لقب خود را نام خانوادگی قرار دادند و این جمع زودتر شناخته میشدند تا کسانی که نام خانوادگی تازه تحصیل کرده بودند .

لغو کردن القاب نه تنها لکه افتضاح لقب را از صفحه مملکت پاک کرد بلکه محذور بزرگی را که برای جمعی از مردم صاحب لقب میراثی حاصل شده بود که بی بضاعت شده بودند و نمیتوانستند زندگانی شخص صاحب لقب را داشته باشند و نه میتوانستند بادراری لقب بشغلهای کوچک از نوکری و درباری و غیره پرداخته تحصیل معاش کنند برطرف ساخت دیگر از کار های مجلس پنجم تغییر دادن ماههای عربی و ترکی بود بماههای فارسی پوشیده نیست که بعد از غلبه عرب بر ایران ماههای عربی جانشین ماههای فارسی شد و بابکار بردن نام ماههای فارسی منحصر شده بود بزبان شعرا و اهل ادب و آنها هم نمیتوانستند دوازده ماه را مرتب از حفظ بشمارند و ناچار بودند اگر ضرورتی روی میداد بشعر نصاب توسل بجویند که گفت ز فروردین چو بگذشتی ماه اردیبهشت آید تا با آخر .

ماههای عربی قمری در دوائر مذهبی و در میان جامعه ایرانی رواج کامل داشت و چون برای محاسبات دولتی بسال و ماه شمسی محتاج بودند بنوشتن برجهای عربی توسل میجستند بدوازده برج خورشید و در تقویم که تنهایی بود که در مملکت نوشته میشد و نویسنده آن از طرف دولت بالقب نجم الدوله یا نجم الملك امتیاز اینکار را داشت ماههای ترکی را بکار میبردند و در دفتر محاسبات دیوانی هم معمول بود بی آنکه نامی از ماههای قشنگ فارسی برده شود .

مجلس پنجم موش و بقر ترك و بره و گاو عرب را متروك ساخت و فروردین و اردیبهشت را رواج داد گرچه در دوائر مذهبی تا چندی باز ماههای عربی نوشته میشد ولی پیدا است که از میان میروود و شاید محرم و رمضان آنها یکی بمناسبت عزای حسینی و دیگری بمناسبت روزه گرفتن مقدسین باز دوامی داشته باشد .

مجلس پنجم در موضوع کیسه شش ماه اول سال را هر ماه سی و یکروز و ششماه

دوم را همراه سی روز قرار داده مگر ماه آخر که تغییر پذیر بود و این موجب آسانی کارها گردید.

عملیات دیگر مجلس پنجم را که در دوائر مالی و قضائی نموده است در دفاتر مجلس باید جستجو کرد و این کتاب گنجایش ذکریش از این را ندارد.

و اما حال و کار نگارنده و رفقای من بعد از خاتمه یافتن مجلس پنجم نگارنده هیچ انتظار نداشته‌ام دیگر بتوانم در مجلس شورای ملی خدمت نمایم چه اولاً انتخابات دیگر آزاد نخواهد بود و هر کس را دربار خواهد انتخاب میشود در اینصورت در انتخاب شدن بروی من بسته است و ثانیاً دو سال نمایندگی مجلس طوری روح مرا خسته کرد که رغبتی بنماینده‌گی ندارم خصوصاً که در آخرین مجلس ملاقات خصوصی من با شاه پهلوی که پیش از رسیدن او بمقام سلطنت بچند روز اتفاق افتاد و او مرا بموافقت با سلطنت خود میخواند و وعده میداد که هر چه بخواهم بمن بدهد در صورتیکه نیکو میدانست هیچ چیز از او نمیخواهم در ضمن مذاکرات گفت نمایندگی مجلس دیگر بنکار شما نمیخورد زیرا شما مقید هستید کارها از روی قانون جاری باشد (مرادش انتخابات برای نمایندگی بود) در صورتیکه مجلس تا چند دوره باید بهمین صورتنها دایر بوده باشد یعنی انتخاباتش بدستور دولت انجام بگیرد از این بیان هم تکلیف نگارنده راجع بنماینده‌گی در مجلس شورای ملی معین میگردد.

رفقای من تا يك اندازه از رسیدن بمقام نمایندگی ناامید هستند با وجود این بعضی از ایشان کوشش مینمایند و بعضی چیزها هم در روزنامه ها برای جلب قلب شاه پهلوی نشر دادند.

رفقای من تصمیم گرفتند که هر يك جدا گانه از شاه پهلوی دیدن نمایند شاه هم همه را بمهربانی پذیرفت بی آنکه از گذشته چیزی بروی خود بیاورد بلکه چون میدانست که در این مخالفت که بالا یحه سلطنت او شده است غیر از رعایت قانون اساسی نظری در کار نبوده است و در حقیقت وظیفه نمایندگی را اداء نموده‌ایم در ملاقاتها که روی میداد احترام میکرد ما هم تا مجلس ششم دایر شد و دیگر ما را وظیفه‌ئی نبود در عید ها و در مواقع لازم در جرگه نمایندگان بحضور آورفته صورت ظاهر را حفظ

فصل سی و نهم

می‌کردیم و نگارنده باز به خدمات معارفی پرداخته بنگارش يك دوره کتاب ابتدائی بهتر از آنچه تاکنون نوشته شده شروع کردم و تا کلاس سیم ابتدائی تمام درسهای يك سال را در هر رشته در يك جلد کتاب جمع آوری کرده به بهتر صورت وزارت معارف آنها را بطبع رسانید و بقیمت بسیار مختصر بدست محصلین داد و تدریس آنها را تا کتابی بهتر نوشته نشده باشد اجباری قرارداد و برای کلاس چهارم دو کتاب مرتب شد و برای پنجم و ششم عناصری حاضر کرده وزارت معارف بدست دیگران آنها را مرتب ساخت و چون اساس تعلیمات بروی شرعیات بود و این برای تعلیمات ابتدائی مناسب نبود نگارنده مسائل دینی را بطور اختصار در آخر هر جلد از کتابهای مزبور نوشت تا اولاد اطفال از تعبدیات شروع به تحصیل نکنند و ثانیاً این کتابها در مدارس ملل متنوعه نیز تدریس شوند نهایت چند صفحه آخر آنها تبدیل شود به عقاید مذهبی دارایان هر مذهب که بوده باشند.

اینجا لازم است يك قضیه دیگر که بعد از نهم آبان و پس از تغییر سلطنت رویداد اشاره نمایم نظمیة تهران پس از خاتمه یافتن سلطنت قاجاریه نه آشکارا و بنام خود بلکه شبانه بعنوان تنفر داشتن ملت از نام قجر در بعضی از سردرهای عمارتهای دولتی و یا مؤسسه های معارفی و غیره که نام قجر نوشته شده بود آنها را محو کرد و شروع کرد از عمارت مدرسه سادات که در سردر آن نام سیف الدوله قجر نوشته شده بود که وقف کننده آن بنا بود.

نگارنده چنانکه در جلد اول و دوم این کتاب نوشته شد در تأسیس این مدرسه و در نگهداری آن رنج بسیار بردم از شکستن و بردن کاشیهای وقفنامه مدرسه دلتنگ شدم خصوصاً که دانستم شروع کردن بکاری که در نظر داشتند از اینجا نه تنها محض تملق سرائی از شاه پهلوی بوده است بلکه يك غرض شخصی را هم در برداشته است و اساساً کاری ناشایسته بوده است زیرا اگر در هر تغییر سلطنت آثار پیش را محو کنند و یا نام اثر گذارندگان را بردارند نام محو کنندگان نام گذشتگان هم بدست آیندگان محو می‌گردد و بهتر این است که محو کردن نام گذشتگان بصورت باقی گذاردن اثر بهتر و خوبتر از خود بوده باشد تا تاریخ مقایسه کرده اثر کوچکتر در مقابل اثر بزرگتر

و عالیتر از هر جهت خود بخود محو گردد و قضاوت حقیقی شده باشد .

خلاصه پس از آگاهی بر وقوع این واقعه مکتوب سختی به احمد خان در گاهی رئیس کل نظمیه نوشتم و این بعد از دیده شدن عین کاشیهای شکسته شده سردر مدرسه در عمارت کمیسری محل بود از روی اتفاق بتوسط یکی از کسان نگارنده در مکتوب مزبور نوشته شد اگر نظمیه تکلیفی در اینکار متوجه خود میدیده است از بی مینرسیده که روز روشن آن تکلیف را ادا کرده باشد و مجبور باشد مانند دزد در شب تاریک باینکار اقدام نماید اگر تصور میکنید اینها خدمت است باعلیه حضرت پادشاه پهلوی خیر خدمت نیست بلکه خیانت است این مکتوب رئیس مزبور را که شخصی خود پسند است سخت عصبانی میکند بطوریکه با تلفون از من می پرسد این مکتوب را بکی نوشته اید میگویم بر رئیس نظمیه بیشتر عصبانی شده میگوید مگر شما یک نماینده بیشتر هستید جواب می شنود مگر شما یک پاسبان بیشتر هستید و سخن قطع میشود نگارنده و طرف هر دو در صدد هستیم مسئله را تعقیب نمائیم اما عبداللہ خان امیر لشکر طهماسبی که اکنون حاکم نظامی تهران است بمیان افتاده از نگارنده می پرسد از کجا بر شما یقین شده است که این کار نظمیه میباشد جواب میدهم از آنجا که کاشیها در عمارت کمیسری در فلان محل در پس پرده ای ریخته است امیر لشکر که شخص حساسی است و اینگونه کارها را نمی پسندد طوری متأثر میشود که دو کف دست خود راست پیشانی میزند که تا مدتی اثرش در پیشانی او باقیست و افسوس می خورد بهر صورت امیر لشکر از نگارنده دوستانه تقاضا میکند مسئله را مسکوت عنه بگذارم و کارکنان مدرسه سادات شبانه بروند و قفله مدرسه یعنی کاشیهای شکسته را تحویل بگیرند و این کار صورت میگیرد اما کدورت میان نگارنده و رئیس نظمیه تا مدت طولانی باقی میماند و در اثر همین قضیه برای اظهار قدرت کردن قسمتی از کاشیهای سردر مدرسه سپهسالار ناصری را هم که نام ناصرالدین شاه در آن بوده است و با خط جلی زیبای استاد بی نظیر میرزا غلامرضا خوشنویس نوشته شده است و در حکم گوهر گرانبها بود و هم قسمتی از کاشیهای سردر مسجد شاه تهران را که باز بخط خوش نوشته شده بود به مناسبت نام فتحعلیشاه قاجار بر میدارند و معلوم نمیشود آنها را چه

کردند بهر حال انتخابات مجلس ششم شورای ملی شروع میشود و دولتیان تصور میکنند بهر صورت و با هر اشخاص بخواهند نمایندگان مجلس ششم را انتخاب کنند صدائی از سری بلند نشده هیچکس هیچگونه اعتراض نخواهد کرد این است که انجمن انتخابات را از کار کنان خود انتخاب کرده ریاست آنرا بسید محمد تنین میدهند اجتماع این اشخاص مخصوصاً تحت ریاست این شخص مورد اعتراض شدید مایون میگردد و بقدری موجب هیجان افکار میشود که درباریان انحلال انجمن بکار شروع کرده را برای آرام کردن افکار لازم دیده باینکار اقدام میکنند .

ویک انجمن مرکزی انتخابات تحت ریاست میرزا حسنخان مشیرالدوله پیرنیا که در دوره های پیش هم غالباً رئیس اینکار بوده است تشکیل مییابد و مشیرالدوله یکمده از ملیون را که با او مربوط هستند برای عضویت حوزه های انتخابی و اداره کردن آنها دعوت میکند نگارنده هم با اینکه بهیچوجه نمیخواهم در سیاست دخالت کنم باصرار دوستان در اینکار شرکت کرده تا آنجا که بتوانم از بی قانونیها که میشود جلوگیری مینمایم .

در نتیجه تغییر انجمن مرکزی و دخالت کردن ملیون یکمده از اشخاص و جبهه المله نیز انتخاب میشوند در صورتیکه اگر انجمن اول بود نمیگذارند غیر از صورتیکه بدست کارکنان نظمیه است کسی که نامش در آن صورت نباشد انتخاب شود چنانکه در همان یکی دویوز که انجمن اول در کار بود آنازش ظاهر گشت و دیده شد که اگر درباره کسی از رأی دهندگان بدگمان میشدند که صورت دیگر میخواهد در جعبه آراه بیندازد ورقه را از دستش گرفته میخواندند و صاحبش مورد تعقیب واقع میشد

بهر صورت در تهران چند نفر از ملیون خارج از صورتیکه در بار بنظمیه داده بود انتخاب شدند درباریان هم ناراضی نبودند زیرا مقصود حقیقی آنها در دست داشتن اکثریت کمال مجلس است و اینکار با انتخابات فرمایشی در ولایات کاملاً تأمین شده است در اینحال چند نفر اشخاص خارج از حوزه هم در تهران انتخاب شده باشند برای مقصد آنها مضر نخواهد بود خصوصاً که از طرف شاه فرمانی هم صادر شده است که انتخابات آزاد است با اینکه معنی این است که برای دولت و دولتیان آزاد است ولی

باز بصورت ظاهر بدیده اشخاص بیخبر انتخاب شدن چند نفر از ملیون جاری شدن مفاد آن فرمان را می‌رسانند و این آخر نمایش حکومت ملی است که باینصورت انجام می‌گیرد .

اینجا لازم است از روی انصاف و حینگی، بی تحقیق مختصری هم بشود و آن این است ما نباید فراموش کنیم که در دوره های اولی مجلس که انتخابات آزاد بود در انتخاب و کیل توجه عوام بیشتر باشخاص مقدس ظاهرالصلاح بود چه تصور می‌کردند آنها از روی دیانت اسلامی که دارند مصالح دینی را اولادنیائی را ثانیاً رعایت خواهند کرد و باشخاص تجدد خواه سیاست‌مآب کمتر توجه میشد مبدا حدود دینی را در مجلس رعایت نکنند و از روی همین نظریه بود که روحانیان اصرار کردند ماده بی در قانون اساسی نوشته شود که اگر چیزی از مجلس گذشت که مخالف شرع اسلام باشد قانونیت ندارد و هم موضوع لزوم وجود چند نفر از رؤسای روحانی در مجلس باسم طراز اول از روی همین نظریات بود این بود که مجلس شورای ملی یک مجلس مذهبی بیشتر شباهت داشت تا يك مجلس سیاسی و اقتصادی چنانکه برای اظهار مسلمانی کردن و عوام فریبی نمودن در ایام محرم و صفر ده روز در مجلس عزاداری میشد و چند هزار تومان مصرف می‌گشت تا در مجلس ششم که اینکار موقوف شد و موجب رنجش جمعی از اهل منبر و کارکنان گشت که هر سال از این راه استفاده های مادی مینمودند در اینصورت تا یکدرجه در انتخابات مجلس تاچندی نظر داشتند که اشخاص تجدد خواه واقف بمواقف عصر انتخاب شوند تا مملکت را پیش برده در اصلاحات اساسی دولت را مساعدت نمایند شاید صلاح مملکت باشد اما باید از راه قانونی نظامنامه انتخابات را درست کرد که این نتیجه را بدهد نه اینکه بظاهر انتخابات را آزاد بخوانند و در واقع مردم را مجبور کنند بصورتیکه آنها داده‌اند و یا باشخاصیکه آنها تعیین نموده‌اند رأی بدهند و مجلس و مشروطه را بازی تصور نمایند .

خلاصه مجلس ششم مانند يك مؤسسه دولتی در تحت نظر وزیر دربار دایر میشود و وجود چند نفر از اشخاص دارای رأی و فکر مستقل در آنجایی اثر می‌ماند حتی يك انتقاد مختصر هم نمیتواند بکنند و جز سکوت کردن و نزد وجدان خود خجل

بودن چاره‌ئی ندارند.

وظیفه مجلس بظاهر رعایت کردن قوانین مشروطه است و در باطن اجرای هر چه از دربار دستور برسد بی چون و چرا مجلس ششم دو سال باین ترتیب عمر خود را میگذراند و کارکنان آن باستثناء معدودی که در انتخابات بغلط انتخاب شده‌اند یعنی از فهرست نظمیه‌ها بدربرگزیده گشته‌اند از روی احساسات ملی خشنود هستند که نمایندگی آنها مانند میراث پدر در دوره دیگر بلکه دوره‌های دیگر هم حق آنهاست و بیک شغل دولتی بیشتر شباهت دارد تا بیک نمایندگی ملی.

نمایندگان مجلس هفتم بعد بدون استثنا اول باید رضایت دربار پهلوی را تحصیل کنند و شنیده میشود که هر يك مبلغ معینی هم درخفا باید بوزیر دربار بدهند و شرط معین را هم که رأی دادن بهر لایحه‌ئی که از طرف دولت بیاید بمجلس بدون اعتراض تقبل کنند آنگاه نام آنها داخل فهرست نمایندگان در آن دوره شده با تعیین آنکه از چه محل انتخاب شوند و آن فهرست بدست نظمیه مرکز و ولایات داده شده آنها هم تکلیفشان معین است و همه چیز در دست خودشان و کارکنان مخصوصی است که دارند نظمیه‌ها در مواقع انتخابات دارالتحریری تشکیل داده هزارها اوراق مطابق فهرست دولت نویسانده حاضر میگذارند و آنها را بتوسط سردسته‌ها با افراد میدهند که در صندوق انتخابات بریزند در اینصورت نتیجه قطعی است که مطابق دستور دولت انتخاب شده است و گاهی اهل محل بهیچوجه نمایندگان و یا نماینده خود را نمیشناسند بلکه شاید اسمش را هم نمیدانند.

این رویه دولتیان در مجلس چهارم چنانکه از پیش نوشته شده بدست تدبیر و نوق الدوله برای گذرانیدن قرارداد ایران و انگلیس شروع شد و در هر مجلس کم و بیش انجام میگرفت اما در مجلس هفتم بطوری کارش بفضاحت کشید که حتی اشخاصی که دارای استقلال رأی بودند و بمصلحت انتخاب شدند ناچار گشتند استعفا بدهند. گفتم از روی مصلحت بلی دربار پهلوی برای پی‌گم کردن بتغییر وضعی که برای مشروطه و مجلس و انتخاب و حکومت ملی روی داده است در دوره هفتم چنان صلاح دید که نام سه نفر از رجال اولی قدیم را که همه وقت در انتخابات حائز مقام اول بوده‌اند

و در دوره ششم با اینکه انجمن مرکزی انتخابات عوض شد و يك اندازه آزادی داده شد بعضی از آنها انتخاب نشدند و بعضی هم بزحمت اکثریت نسبی یافتند و اقتضای آور بود جزء صورتیکه بنظمیه میدهد بنماید گفتم اقتضای آور بلی چه کسانی که نام آنها در فهرست نظمیه بود دارای سی هزار رأی مثلاً بودند و کسی که همه وقت بیش از همه کس رأی داشت رأی طبیعی برای آوازه چهار هزار تجاوز نکرده خوب نشان میداد که تنزل یکمرتبه از سی هزار بسه هزار بیچه دلیل بوده است در صورتیکه دارای سی هزار رأی معروفیت و وجاهت نداشت و دارای سه هزار رأی هر دورا داشت.

بهر صورت انتخابات دوره هفتم شروع شد و مردم دیدند مستوفی الممالك و مؤتمن الملك و مشیر الدوله هم دوش بدوش نمایندگان فرمایشی دارای عدد های هنگفت رأی هستند و بر همه کس واضح شد که نام این سه نفر هم جزو نامه های سفارشی شده است از روی مصلحت و منتظر بودند ببینند این سه نفر این انتخاب را پذیرفته کرسیهای پارلمان را اشغال خواهند نمود یا مقام خود را حفظ کرده رد خواهند کرد در اطراف این موضوع دوسه روزی صحبت بسیار بود و بالاخره هر سه نفر پذیرفتن این وکالت را بهر کجا باید بنویسند نوشتند و درباریان با سعی و کوشش بسیار که کردند نتوانستند آنها را از این اقدام بازدارند و البته اینکار برای دربار پهلوی و دولت وقت موهن بود.

در آخر این فصل میخواهم چنانکه سیاست مجلس شورایی ملی یا مشروطه بازی اشاره شد سیاست داخلی و خارجی دولت اعلی حضرت رضاشاه پهلوی هم اشاره نمایم و بگذریم. سیاست داخلی دولت راضی نگاهداشتن شخص پادشاه است که نماینده ایشان تیمورتاش وزیر دربار است و در تمام امور دولت غیر از وزارت جنگ چنانکه از پیش نوشته شده دخالت دارد و گردش چرخ وزارتخانه ها با صورت سازی قانون تفاوت کشیر عایدات بوضع کردن مالیاتهای تازه و توسعه دادن دوائر قشونی که نصف کل عایدات مملکتی باین مصرف میرسد و البته بمقتضای سلیقه شخص شاه که دوست میدارد مملکت آباد گردد و در عهد او کارهای تازه بسیار شده باشد طرق و شوارع در تمام نقاط مملکت ساخته شده و میشود در شهرها خیابانهای عریض و طویل بنام پهلوی

فصل سی و نهم

بنا میکرد و وضع عمارت سازها تغییر کرده عمارتهای چند طبقه با سنگ و آجر بسبك تازه ساخته میشود خیابانهای شهر هاكه خاك و گسل بود سنگی و آسفالتی میکرد و روشناییهای برقی در همه جای مملكت زیاد میکرد كارخانجات قند سازی و نخل ریزی و پارچه بافی و غیره پی در پی افزوده میکرد مهمانخانه ها در همه جابسبك خارج بنا میکرد بانكملت با سرمایه کافی تأسیس میکرد و دوا بر قضائی و سعت و انتظام بهتری بخود میگردد دایره معارف كه اساس كار است جنب و جوش نيكوئی كرده بنا های عالی برای دارالمعلمیه و او نیورسیتة و موزة ملی و غیره شروع میشود و بالجمله اصلاحات اساسی ملكی كه زمینه اش از نیم قرن پیش تهیه میشده است باقتضای وقت و بواسطه وجود يك شخص با عزم و اراده در رأس مملكت یكی بعد از دیگری عملی شده و میشود مدارس نسوان و روبرقی میگذارد و آمد و شد آنها به خارج كم كم قباحث رو گرفتن را بی پرده كرده زمزمه رو كشودن آنهاست و بزودی جامعه نیم تنه ایرانی هر دوشق بدنش آشكار شده بكار میفتد .

و اما سیاست خارجی دولت در درجه اول دو كلمه است انگلیسیان را كاملاً راضی نگاه داشتن و روسهای بلعوك را ناراضی نگاه نداشتن و در هر دو قسمت دولت بهلوی كار روائی كرده تا كنون كار خود را با موفقیت پیش برده است انگلیسیان بدست دولت بهلوی مقاصد اساسی خود را در سیاست و اقتصاد هر دو انجام داده و تقاضا های آنها كه از این دولت داشتند صورت گرفت و اگر گاهی از طرف دولت بضرر عاجل مادی آنها اقدامی بشود از قبیل الفای امتیاز اسكناس در بانك شاهي و الفای موقتی امتیاز نفت جنوب كه اساس قانونی نداشته است و تجدید آن بصورت قانونی و تصویب مجلس شورای ملی و بلکه جامعه ملل و در ضمن اضافه كردن مدت امتیاز نفت و بانك كه جزو مقاصد اساسی انگلیسیان در ایران بود و از پیش شرح داده شده شاید كوته نظران تصور كنند آن اقدامات بر علیه سیاست و اقتصاد انگلیسیان رو داده موجب تكدر خاطر آنها شده است چنانكه گاهی بمصلحت مینمایانند كه با آنها مخالفت میشود ولی اینطور نیست و چون بدقت حساب كنیم مبینیم مطابق میل و صلاح حقیقی آنها واقع شده باطناً خرسند هستند و اگر بولی اضافه از آنچه پیش از این بابت نفت

باقی عمر مجلس پنجم

جنوب و غیره میداده اند اکنون بدهند هزار يك آنچه بر منافع مادی و معنوی آنها افزوده شده است نمیباشد و آنها بهترین تاجر دنیا هستند و جائی نمیخواهند (آنها در مشرق) که با اصطلاح عوام آب از سر آنها بگذرد و باقی احوال سیاست داخلی و خارجی را از این مختصر که نوشته شد میتوان دانست .

فصل چهارم

عاقبت کار نگارنده در ایران و توقف در اروپا

پیش آمد اوضاع سیاسی داخلی ایران و مخصوصاً حکومت نظامی و مبدل شدن مابجس شورایملى ما بیک مؤسسه دولتی یعنی لفظ بی معنى ماندن حکومت ملی که تکیه گاه آزادخواهان حقیقی مملکت بود و تفرقه افتادن میان یکعده کم که در حمایت کردن از قانون اساسی همدست و همدستان بودند. و اکنون بعضی از آنها بکلی کنار مانده و بعضی داخل جریان کارهای دولتی شده اند بعلاوه صفت دهن یینی که در مصادر امور شدت دارد و وجود حاسدین و بدخواهان داخلی و خارجی برای شخص نگارنده مرا مصمم میکند گلیم خود را از موج بیرون کشیده دیدگان خویش را از رنج دود آتشی که از حرارت آن گرم نشده ام دور نگاه بدارم .

خیال خود را با یکی دو از دوستان بمیان میگذارم آنها نیز تصمیم مرا تصویب میکنند تنها نگرانی که دارم این است که اگر بخواهم بی اجازه دولت از مملکت بیرون بروم مختصر معاشی که از وزارت معارف بمن میرسد و تنهامر معیشت است قطع خواهد شد و اگر بخواهم رخصت حاصل کنم معلوم نیست موافقت حاصل گردد این است که اندیشه خود را پنهان نگاه داشته برای اجرای آن انتظار فرصت میکشم .

در این احوال بعضی از همدرسان اولاد من مصمم میشوند برای تکمیل تحصیل خود باروپا بروند اولاد منهم بالاینکه از کیسه تهی پدر بیخبر نیستند تقاضا میکنند آنها را هم باروپا بفرستم و چون این مقدمه موفقیت من باجرای نقشه ایست که در نظر دارم بهر صورت هست اسباب حرکت آنها را فراهم آورده عیال و اولاد را از تهران بیروکسل میفرستم و اینکه بلژیک را اختیار میکنم بسه دلیل است اول زبان آنها را میدانم دوم زندگانش اکنون از دیگر نقاط اروپا ارزاتر است و سیم آنکه میرزا علی اکبرخان بهمین که یکی از دوستان صمیمی نگارنده است وزیر مختار ایران است

در آن مملکت و میتواند کم کم بپای بخانواده من نموده باشد پس از انجام اینکار و تنها ماندن در تهران بظاهر از آمد و شد کردن بوزارت معارف به در لازم دریغ نمیکنم و میکوشم کتابهای ابتدائی که برای آن وزارتخانه در دست تألیف دارم زودتر تمام شود و ضمناً کارهای شخصی خود را مرتب کرده رفته رفته خود را آماده مسافرت مینمایم و از آمد و شد با رجال دولت تا بتوانم خودداری کرده حتی در عیدها و مواقع رسمی هم بحضور شاه نمیروم و میخواهم از نظرها دور بوده باشم.

خصوصاً اکنون که من از کسوت روحانیان در آمده ام و دیگر ملاحظات آن که در آن لباس بود نه موقع دارد و نه ضرورت گفتم از کسوت روحانی در آمده ام آری تاکنون با اینکه بشغل روحانیت نمیرداختم کسوت پدری را با اصلاحی که در آن کرده ام و جمعی دیگر هم پیروی کرده اند از دست نداده ام چونکه لباس محترمی است گرچه نا اهلان و روحانیان میراثی از احترام آن بسی کاسته اند و بهر صورت در این وقت بموجب قانونیکه از مجلس گذشته این لباس اختصاص یافته است بکسانیکه بشغل روحانیت مشغولند بدیهی است برای من تدریس علوم دینی که با این عنوان حق خواهم داشت در آن کسوت بمانم اشکالی ندارد اما ذاتاً بدر برداشتن لباسی که در همه جای دنیا نتوان آن را پوشید علاقمند نبوده و نیستم و تاکنون ملاحظات مانع بوده است اکنون که آن ملاحظات بواسطه این قانون برطرف شده مفتنم می شمارم که خود را از این قید خلاص نمایم یاد دارم در سال یکم هزار و سیصد و سی و دو هجری (۱۳۳۲) از سفر خارجی بایران بر میگشتم و در نزدیکی سرحد میخواستم بزرگم برای خود عمامه حاضر نمایم بهمراهم میگفتم چه میشد که دولت حکم میکرد این مندیل بر سر پیچیدن موقوف میگشت حالا آن آرزو بر آورده شده است از طرف دیگر کلاهی را که بنام کلاه پهلوی باجبار میخواهند بر سر مردم بگذارند دوست ندارم بدو سبب یکی آنکه شکل آنرا دوست ندارم و دیگر آنکه اگر شکلش هم مطلوب بود نمیخواستم باجبار کلاهی بر سر گرفته باشم گرچه بدیهی است این کلاه يك لبه پهلوی موقتی است و شاید طولی نکند که بصورت کلاه تمام لبه معمول همه جای دنیا در آید.

فصل چهارم

خلاصه کارهای من سر و صورتی گرفته مصمم میشوم خیال مسافرت خود را عملی نمایم و در این باب با یحیی خان قراگوزا و وزیر معارف صحبت میدارم یحیی خان دوست من است و آرزو دارد اسباب آسایش مرا تا آنجا که بتواند فراهم آورد ولی البته ملاحظاتى هم دارد که نمیتواند آنها را از دست بدهد یحیی خان بتمورتاش وزیر دربار پهلوی بستگی دارد و ملاحظه اش تنها از اوست از این روی بطور خصوصی از نگارنده تقاضا میکند با وزیر دربار تجدید الفتی بنمایم نگارنده نیز این نظر را صواب دانسته از وزیر دربار ملاقات میکنم و از او تقاضا میکنم همراهی کند بتوانم بمقصد خود برسم اتفاقاً موقعی است که فیروز میرزا نصره الدوله فرمانفرمایان وزیر مالیه رفیق و تلقین کننده باو مقضوب شاه و منکوب شده وزیر دربار هم تکانی خورده از خود نگران است و میخواهد دل اشخاص را بدست آورده باشد این است که بمن وعده موافقت داده وزارت معارف با موافقت او چهار ماه بمن اجازه مسافرت با استفاده از حقوق میدهد.

بموجب قانون استخدام نیز این حق را دارم وزیر معارف احتمال میدهد من بزودی بایران برنگردم خاصه که خانواده ام نیز همه در اروپا هستند اما بروی خود نیاورده بظاهر تصور میکند سفر من بیش از چهار ماه طول نکشد و بی درپی سفارش میکند که سعی کنید سر چهار ماه در تهران بوده باشید.

اینجا دو محذور دیگر در کار است که ممکن است عائق مسافرت من بوده باشد اول تحصیل تذکره است که اکنون در دست نظمیه میباشد و رئیس نظمیه همان محمد خان درگاهی است که در فصل پیش نام وی اشاره شده با من مخالفت شدید دارد و مشکل است بی اجازه شاه بمن تذکره بدهد این محذور را بایک حکمت عملی و طرح آشتی ریختن با او برطرف کرده تذکره خود را دریافت میکنم.

محذور دوم این است که اگر از شاه مرخصی نگرفته بروم بدنماست و دور از ادب و اگر بخوام بروم مرخصی بگیرم چون میداند اگر رفتیم دیگر بزودی برنمیگردم ممکن است اجازه ندهد و دیگر بطور قطع رسیدن باین مقصود ممکن نخواهد بود چند روزی در این اندیشه هستم اتفاقاً شاه سفری بآذربایجان مینماید و من وقت را مفتهم

عاقبت کار نگارنده

شمرده روز چهارم آبانماه یکم هزار و سیصد و هشت (۱۳۰۸) شمسی از تهران حرکت کرده برای مرتبه چهارم بجانب اروپا رهسپار میگردم و از راه مسکو و برلین بی توقف با فاصله نه روز بیرو کسل وارد میشوم روزی چند در بروکسل خانواده خود را دیده از سلامت آنها و اشتغال پسر و دختر بتحصیل خرسند شده چند روزی برای ملاقات دوستان پاریس میروم در اینوقت میرزا حسینخان علاء که یکی ازدوستان من است و از اعضای حوزه سیاسی مادر مجلس پنجم بود وزیر مختار ایران است در فرانسه و هم رئیس اداره سرپرستی محصلین است از طرف وزارت معارف و بعلاوه با یحیی خان وزیر علوم نسبت سببی و دوستی محکم دارد در اینصورت نظر دارم بدست این شخص تا آنجا که بشر اسباب توقف خود را در اروپا فراهم آورم علاء بمن وعده میدهد آنچه بتواند در اینکار مرا یاری خواهد کرد.

روزی چند در پاریس مانده دوستان آنجا را ملاقات کرده میرزا محمد خان قزوینی که مکرر در این کتاب نام برده شده میبینم که زندگانش از پیش بهتر شده عیال گرفته و یکجهت در پاریس ماندنی شده است.

دیگر محمد حسن میرزای ولیعهد سابق را ملاقات میکنم که در یکی از هتلهای پاریس با حال زاری امرار حیات میکند سلطان احمد شاه آخرین پادشاه قجربدر سن جوانی در پاریس تازه وفات کرده است و نعش او هنوز دفن نشده چونکه وصیت کرده است او را در کربلا یا نجف دفن نمایند و برای گرفتن اجازه از حکومت عراق مدتی لازم بوده است این است که نعش را در مسجد مسلمانان در پاریس نگاهداشته اند تا آن رخصت حاصل گردد نگارنده باتفاق حاج حسین آقای امین الضرب تهرانی که مدتی است در پاریس مانده بمسجد مزبور میرود و نعش سلطان احمد شاه را در تابوت روی میزی در یکی از ایوانچه های مسجد میبیند يك فرش ایرانی گسترده اند و میز و تابوت روی آن فرش نهاده شده و یکی دوقالیچه ایرانی برای زینت بدیوار آن صفا آویخته و پرده می در برابر صفا مزبور کشیده شده است دیدن نعش يك پادشاه که در سایه لایقیدی و بیهلاقگی بمملکت خود تخت و تاج خویش را با وطنش ازدست داده جانش را هم بروی هوی و هوس نهاده و باین خواری مرده است در وجود نگارنده تأثیر

ملکه ایران مادر سلطان احمد شاه با خانواده اش همه در پاریس هستند و اولادش دختر و پسر مشغول تحصیل میباشند از دارائی هنگفت شاه مخلوع بواسطه انقلابات مالی بانکهای اروپا و امریکا خیلی کاسته شده است باوجود این مبلغ معتنا بی در بانکها پول نقد دارد و عایدات آنها را بخانواده و کسان خود تخصیص داده است بی آنکه کار خیری را هم در نظر گرفته باشد از جمله چون برادرش محمد حسن میرزا استطاعت شخصی ندارد او را هم سهمی داده است که با آن بتواند معیشت نماید بهر حال از اوضاع و احوال ایرانیان پاریس و مخصوصاً محصلین دولتی آگاه شده بیروکسل مراجعت مینمایم و دوسه ماهی استراحت کرده چون مدت رخصت رو بتمام شدن میگذارد از وزارت معارف دو ماه تقاضای تمدید مدت میکند و پذیرفته میشود با مأموریت که در کنسره های حمایت اطفال و تربیت خانوادگی که در شهر لیشه در نمایشگاه بین المللی آنجا منعقد شد از طرف دولت نمایندگی بوده باشم کار کنسره های مزبور تمام میشود و پس از فرستادن خبر آنها برای دولت از طرف علاء وزیر مختار پاریس بوزارت معارف نوشته میشود که توقف من در اروپا برای دادن کنفرانسهای ادبی و اخلاقی جهت محصلین دولتی و غیره سودمند است و اینجانب خود شرحی بهیئت دولت مینویسد که نظر بکسالت مزاج بعضی از خانواده ام و محذورات دیگر نمیتوانم بزودی بایران برگردم در اینصورت اگر دولت خدمتی در خارج دارد گرچه بسیار کوچک بوده باشد برای انجام آن حاضر هستم و اگر ندارد همین ورقه بمنزله استعفاء نامه من از خدمت دولت خواهد بود .

این ورقه در تهران در هیئت وزراء خوانده میشود و بعرض شاه پهلوی هم میرسد و بضمیمه تقاضای منی که میرزا حسینخان علاء نموده است هیئت دولت رأی میدهد که نگارنده بعنوان کمک کردن بدارای سرپرستی محصلین در پاریس و بطور خصوصی رسیدگی بحال و کار محصلین دولتی فرستاده شده از طرف وزارت معارف بیلژیک در اروپا توقف نمایم و با این عنوان برای وعده غیر معین در خارج ماندنی میشوم .

کار محصلین تاکنون در این شهر و این مملکت با سفارت ایران بوده است حالا

که بنگارنده رجوع شده و سروکار من با سفارت پاریس است نه سفارت بلژیک البته سفیر ایران در بلژیک باطناً خوشحال نمیباشد ولی نظر بدوستی که با من دارد و تصور میکند مرا بر او در روزگار گذشته حقوقی بوده است که او باید آنها را اداء کند و واقعتاً مینماید و نگارنده کار محصلین را که روز بروز بر کیفیت و کمیت آن افزوده میشود اداره مینمایم و گاهی برای دادن کنفرانس پاریس رفته محصلین دولتی که عده زیادی هستند جمع شده برای آنها کنفرانس میدهم و کنفرانسهای مزبور اغلب بتوسط اداره سرپرستی طبع و نشر میشود.

نگارنده در ضمن این کارها از فراغت خاطری که حاصل است استفاده نموده جلد سیم این کتاب را که در شرف انعام بوده تمام میکند و جلد چهارم را که کمی از آن نوشته شده بود از روی یادداشتهای زیاد که داشتهام مینویسم و قسمت دوم کتاب ادبی خود اردیبهشت را شروع کرده بتدریج زیاد مینمایم و رساله های دیگر ترجمه و تالیف و یا تالیف میکنم و بالجمله وقت خود را در کار سه قسمت کرده یکی را صرف کار محصلین و یکی را صرف رسیدگی بحال و کار اولاد خود و خانواده میکنم و البته در این قسمت عیال من حمیده خانم که بزندگانی اروپا تا يك اندازه آشنا شده است مرا کمک میکند و قسمت سیم را صرف کار تألیفات خود و مراسلات با دوستان در هر کجا هستند مینمایم و زندگانی من صورت انتظامی بخود گرفته است گرچه قسمت زندگانی که در تهران است و مخصوصاً مدرسه سادات که شخصاً بکار آنجا رسیدگی میکردم در غیاب من آن انتظام که داشته از دست میدهد با وجود این بدست خواهرم که زن کار آمد و با اطلاع است کارهای آنجا را هم نمیکذارم رشته اش گسسته شود و باین ترتیب امر ارحیات میشود وزارت معارف هم رتبه مرا بالا میبرد و حقوق ثابت من بزندگانی ساده با قناعتی که دارم کفایت میکند خصوصاً که دوست من آقا سید حسن تقی زاده برای مصلحتی که در نظر شاه بوده است بوزارت مالیه ایران منصوب میگردد و چون دولت دو بودجه تشکیل میدهد داخلی و خارجی را نقره میدهد و خارجی را طلا تقی زاده کوشش کرده حقوق مرا هم با پول طلا میپردازد و در تبدیل آن با پول بلژیک رفاهی در معیشت حاصل شده میتوانم خرج تحصیل اولادم

فصل چهارم

را بپردازم اما این پیش آمد بی دوام است و ناگهان لطمه بر زندگانی وارد میگردد که اگر حسن مساعدت وزیر علوم نبود موفقیتها در توقف اروپا و دوری از جوار و جنگالهای خطرناک تهران ما را مجبور میکرد که کار تحصیل اولاد را ناتمام گذارده همه بایران برگردیم شرح واقعه آنکه پیش آمدی تیمور تاش وزیر دربار پهلوی را بناحق از نگارنده رنجانیده و چون سال باآخر رسید و بودجه سال نو را نوشتند و البته وزیر دربار در آن نظر داشت نگذارد حق مرا آنطور که بود اداء کنند و طلا را تفره کرد و در اثر این اعمال غرض آنچه بمن میرسید نصف شد و کار زندگانی و تحصیل و همه مختل گشت روز بعد نوروز است که مراسله وزارت معارف میرسد و این خبر را میدهد با این قید که وزیر معارف و مالیه دو دوست من هر چه کوشیدند این حق ناشناسی عملی نشود موفق نشدند یکی از دوستان خواست سخن تسلی آمیزی بگوید گفتم بد سیرتان در زمین را میتوانند بروی کسی ببندند اما هرگز دشتشان بیستن در آسمان نخواهد رسید و آنان نیز در مکافات دهی روی سعادت نخواهند دید چنانکه بزودی وزیر معارف از راه دیگر کسر معاش مرا جبران کرد و توانستم بتوقف خود در خارج ادامه داده تحصیل و تربیت فرزندانم را با خبر رسانم .

اینجا چند سال زمان را باید در هم پیچید زیرا زندگانی من در بلژیک یکنواخت بوده پیش آمدهای قابل نگارش آن بطور اختصار اشاره مینمایم و اوضاع و احوال عمومی ایران در این مدت با مسائل عمده اروپا و غم و شادی بلژیک در فصل چهارم و یکم باز بطور اختصار نگارش مییابد .

در این وقت که دیماه یک هزار و سیصد و چهارده شمسی (۱۳۱۴) است میخواهم جلد چهارم کتاب خود را با خبر رسانم و آنرا نیز جلد نموده پهلوی سه مجلد دیگرش بگذارم خلاصه سرگذشت زندگانی شش ساله خود را در اروپا مینگارم و این فصل را تمام کرده بنگارش فصل آخر میپردازم و اگر عمر من وفا کرد و بازخوانی رویداد که ضمیمه شدنش باین جلد از کتاب مناسب بود ممکن است بعنوان ذیل کتاب چهارم نگارش ییابد .

در مدت شش سال که تا اینوقت از توقف من در اروپا میگذرد تقریباً پنج سال

آنها در خدمت وزارت معارف بوده بیشتر اوقات من صرف کار محصلین دولتی در این مملکت بوده است و محصلین غیر دولتی از دختر و پسر که اولیاء آنها از نگارنده محض خدمت بوطن تقاضای سرپرستی نمودن از آنها را داشته اند کسانی که با جوانان خاصه جوانان خودرو و خودپسند زمان ما تماس داشته از روحیات و عملیات آنها آگاه بوده باشند میدانند بر کسی که خواسته باشد با راستی و در سنی در کارها قدم بگذارد در ادای وظیفه وجدانی و رسمی خود کوتاهی نکرده باشد طرف شدن با یکمده از جوانان با سوء تفسیری که برای آزادی در یک مملکت آزاد مینمایند چه اندازه زحمت جسمانی و روحانی دارد بهر حال ایندوره را با هر چه در برداشته از دوستیها و دشمنیها و بدفطرتیها که از پاره‌ئی از همان جوانان که بسک هار زنجیر گسسته بیشتر شباهت داشته اند تا بیک جوان وظیفه شناس با وجدان گذرانیده دلخوش هستم که در میان جمع دارایان اخلاق مزبور یکی دو نفر بیشتر نبودند و در مقابل یکمده اشخاص وظیفه شناس بخوبی تحصیل کرده خود را برای خدمت حقیقی نمودن بوطن خویش آماده کرده روانه شده و در آخر سال یک هزار و سیصد و سی و سه (۱۳۱۳) شمسی وزارت معارف زحمت کشیدن این بار را از دوش من برداشت و برای خدمت نمودن در مرکز وزارت معارف مرا به تهران طلبید در صورتیکه احوال روحی من و اوضاع خانوادگی بعلاوه ملاحظات دیگر که در کار است اجازه نمیداد که در آنوقت بایران برگردم یعنی در موجبات توقف در خارج و موانع بازگشت بوطن تغییری حاصل نشده بوده است و بهر حال بعد از کشمکشها در وسط این سال تقاضای تقاعد نموده از خدمت رسمی دولت خارج گشتم و از تحت فشاریکه جان مرا میکاست در آمدم.

وزارت معارف که میدانست حقوق تقاعدی من (چونکه مدت چند سال را که من مشغول خدمت بمعارف بودم و در جلد اول این کتاب نگارش یافته و نه تنها حقوق ازدولت نمیگرفتم بلکه دارائی خود را هم صرف آن کار کردم جزو خدمت رسمی من محسوب نداشتند) کفاف نصف اقل معیشت مرا هم نمیکند مقرر داشت در مقابل خدمت قلمی بترجمه و تألیف کتابهای سودمند اخلاقی و تربیتی کسر معاش مرا جبران نماید و بهر حال چون یک عمر با توکل برخداوند گذرانیده و هرگز در مانده نشده‌ام

باز هم توکل بر خداوند مینمایم .

واما خانواده من دختر بزرگم فروغ در علم تعلیم و تربیت لیسانسیه شد و در نقاشی مهارت یافت و بامادر خود بایران برگشت برای داخل شدن در زندگانی و خدمت نمودن به موطنان خویش پسرم علی در کار الکتریسیته مهارت یافت و بایران برگشت تا خدمت نظام وظیفه خود را انجام داده به خدمات وطنی پردازد و دختر کوچکم فخری در کنسرواتوار بروکسل در قسمت ویولون کار کرده آرزو دارد موسیقی دان قابلی بشود . و بهر حال در ادای وظیفه تربیت اولاد که یکی از مهمترین وظیفه های بشری است نه من و نه مادر آنها کوتاهی نکردیم و نزد قاضی وجدان شرمندگی نداریم .

فصل چهل و یکم

احوال عمومی ایران و حوادث عهده آن در این چند سال

با در نظر گرفتن آنچه در فصلهای پیش از این نوشته شد خوانندگان کتاب من تصدیق میکنند که پس از استقرار سلطنت پهلوی حکومت ملی بمعنی خود محوشده حکومت نظامی جانشین آن گشت نهایت آنکه رضاشاه پهلوی برای پیشرفت کار خود در داخل و خارج و سرگرم نگاهداشتن يك عده قریباً دو بیست نفری از نمایندگان و از کارکنان مجلس شورای ملی که بیکاری آنها ممکن بود تولید زحمت نماید نگاهداشتن صورتی را بنام مجلس شورای ملی لازم دید تا عملیات دولت را در هر چه رأی وی بوده باشد بواسطه گذرانیدن از مجلس رنگ قانونی بدهد مخصوصاً در قسمت مالیاتها و جمع و خرج دولت چنانکه دیده شد در تمام این مدت يك لایحه از لوايح دولت از مجلس رد نشد و اگر گاهی مختصر اعتراضی در لایحه شد اعتراض عبارتی و لفظی بود و در اصل و اساس کسی حق اعتراض نداشت و در این موضوع هیچکس حتی اعضای مجلس شورای ملی که اغلب بلکه همه نماینده سفارشی هستند و هر کدام صفت يك سرباز را دارند در هر دوره وکیلند و هر کدام اندك شخصیت و استقلال فکری بروز بدهند اسم آنها از صورت دردوره بعد خارج میگردد تردیدی ندارد .

چیزی که قابل توجه است این است که آیا برای صلاح مملکت بهتر بود این صورت بیمعنی نگاهداری شده و یا آنکه بساط مشروطه را برمیچیدند و بساط يك حکومت استبدادی را میگسترانیدند اینجا عقیده ها مختلف است و ما بهر دو عقیده با دلائل آنها اشاره کرده قضاوت را برأی خوانندگان و امیکذاریم

جمعی طرفدار عقیده اول هستند و میگویند بقای این صورت با هر ضرر مادی و معنوی اخلاقی و غیره که در برداشته باشد صلاح مملکت است بدلائل ذیل

فصل چهل و یکم

(۱) از عادت نیفتادن دولتهای وقت که بایستی با مجلس شورای ملی کار بکنند .
(۲) چون دول بیگانه حکومت ایران را مشروطه شناخته اند هر قدر هم که بعضی از آنها که در جریان احوال ایران هستند بدانند صورت بیمعنی است بهتر است که اصل عنوان را محفوظ مانده بدانند و تصور کنند اگر يك قوه نظامی در يك مملکت مشروطه فوق قواست بمصلحت زمان برای جلوگیری نمودن از افکارتند که نیستی است چنانکه در ممالك دیگر مانند آلمان ترکیه و ایتالیا و غیره هم وجود دارد

(۳) بدست همین صورت بیمعی قوانینی در مالیه در عدلیه و در بلدیها وضع میشود که مملکت بینهایت بآنها محتاج است و هم در قوانین وضع شده سابق اصلاحاتی میشود که در مقام عمل بنواقص آنها برخوردند و اگر این صورت باقی نبوده آنها وضع میشد و نه این اصلاحات صورت میگرفت .

(۴) بدیهی است در اثر اقتضای زمان و تغییرات روزگار مخصوصاً در سیاست خارجی اوضاع ایران بدینصورت باقی نخواهد ماند و آنچه در دماغ جوانان محصل مالشگری و کشوری تولید شده و میشود چه در مدارس خارجی و چه در مدارس داخلی روزی را پیش خواهد آورد که تکان سختی بمملکت بدهند و بیکر آنها از آرایشهای دوره های استبداد پاک نمایند در اینصورت روح دادن باین بیکری روح آسانتر است تا از نو ایجاد کردن يك حکومت ملی منزله و بتمام معنی چه ایجاد آن شاید مستلزم حصول انقلاب و خونریزی بوده باشد و معلوم نیست عناصری که بتوانند يك مملکت وسیع را با نقصان علم و تربیت و اختلافات عشایری و غیره از گرداب انقلاب سلامت بیرون آورده هیچگونه بهانه بدست بیگانگان ذینفع در مملکت نداده آنرا بسرمزل سعادت حقیقی خود فرود آورند موجود باشد و یا بزودی و بقدر کفایت موجود گردد . خصوصاً که در قسمت نظامی سابقه و سرمشق خوبی هم از پیش گذارده نشده و ممکن است اگر انقلابی روی بدهد تمرکز قوای نظامی که اکنون بواسطه وجود شخص رضاشاه پهلوی حاصل است حاصل نگردد و صاحبمنصبان ارشد که هر يك در نقاط دور و نزدیک مملکت خود را شاهی میپندارند بچنان یکدیگر بیفتند و این از هر خطر برای مملکت بدتر خواهد بود .

(۵) نباید فراموش کرد حکومت روحانی نمایان را در این مملکت که بنام ریاست روحانی خود را اولیٰ بتصرف در احوال و اعراض بلکه نفوس خلق میدانستند و با همه چیز ملت بازی میکردند بحدی که بیداران ملت در اقلیت کاملی که داشتند در فشار تهدید دائمی آنها بودند و عقب ماندن ایران از قافله تمدن دوران دو قسمت از سه قسمت بارگناهش بدوش آن شیادان از خدا بیخبر بود و یکقسمت از سه قسمت بدوش بی لیاقتی حکومتهای وقت و باعتبار اینکه اگر بی لیاقتی حکومتها نبود یکمشت مردم بی همد چیز بنام خدا و آسمان هر قدر هم که ملت نادان بود نمیتوانستند اینطور بر جان و مال و عرض خلق تسلط بیابند میشود برعکس گفت و دو قسمت از بارگناه را بدوش حکومتهای بی قابلیت نهاد و یکقسمت را بدوش روحانی نمایان و بالاخره همه را بدوش بیخبری ملت که حکومت هم نماینده لیاقت اوست بهر صورت حکومت نظامی حاضر ایران قوت و قدرت روحانی نمایان را در هم شکسته در خانه آنها را بر بسته است و در عملیات که میکند مخصوصاً در قسمت بیرون آوردن زنان از زندان چادر سیاه و داخل کردن ایشان در جامعه شغل و کار و مجلس شورایی بهر صورت بیمعنی هم که باشد برای حکومت در مقابل عوام و روحانی نمایان پناه گاهی محسوب میگردد. (۶) یکی از مواد قانون اساسی این است که مجلس شورایی تعطیل بردار نیست و حفظ این ماده گرچه بصورت سازی بوده باشد بهتر از این است که با آن مخالفت صریح شده باشد.

در مقابل کسانی که معتقدند این صورت اگر نمی بود بهتر بود دلائلی دارند که عمده آنها دو دلیل است.

اول آنکه اگر عنوان حکومت استبدادی بود برای مدافعه از قانون اساسی و حکومت ملی افکار زودتر و بهتر بهیجان میآمد و در مقام احقاق حق قانون بر میآمدند. دوم آنکه بعضی امتیازها که بخارجه ها داده شده و از مجلس نگذشته بوده است صورت قانونی نداشته و همه وقت برای ما جای اعتراض باز بوده است اما وقتی از این مجلس گذشت دیگر جای اعتراض باقی نخواهد بود مخصوصاً در قسمت تهدید مدتها که درباره بعضی از امتیازها شده و شاید بر نفع مملکت نبوده است چنانکه

بزودی خواهید دید .

واما آنچه يك شخص وطن دوست بیغرض در موضوع مجلس و مشروطه میتواند بگوید این است که ما اگر چراغ وجدان خود را روشن کرده برآستی کلاه خویش را قاضی نمائیم باید اعتراف کنیم که ما در مدت چندین سال آزادی و مشروطیت برای حسن اداره کردن کارهای خود لیاقتی بخرج ندادیم و نتوانستیم از آزادی و عنوان حکومت ملی استفاده نمائیم آزادیخواهان بجان یکدیگر افتادند و دزدان و شیادان مملکت لباس مشروطه خواهی در بر کرده بمیدان آمدند و جارا برای وطنپرستان حقیقی تنگ کردند بلکه برای آنها مقامی باقی نگذاشتند در اینصورت برفرض که در ضمن يك حکومت استبدادی افکاری هم برای بازگشت بحکومت ملی تولید گردد و باشکل حکومت مشروطه راهم بخواهند بصورت دیگر که ملی تر بوده باشد در آورند آیا آن استعداد و لیاقت که بتواند حکومت ملی را بهر اسم و رسم بوده باشد اداره کند و نگذارد سرچشمه های فساد که هنوز بکلی خشک نشده و قهرابی جریان مانده است دوباره جاری گشته قدمهای پیش گذاشته شده بصورت ارتجاع واپس گذارده شود محقق نیست و همه فرع لیاقت ملت است لیاقت ملت از دبستانها باید ظهور نماید و آن بردو قسم است لیاقت علمی و لیاقت تربیتی برفرض که در ظرف مدت چهل سال آخر دایره معارف ما وسعت گرفت و در داخل و خارج یکعده معتنی به ازپسر و دختر کم و بیش تحصیلاتی کردند اما تصدیق باید داشت که حسن تربیت یعنی ملکه نفسانی راستی و درستی و استقلال فکر و اعتماد بنفس هم دوش تحصیلات آنها نبوده بلکه بواسطه نقصان تربیت خانوادگی غالباً تحصیلات آنها بفساد اخلاق عارضی خانوادگی افزوده است در اینصورت بهتر است از فرصتی که حاصل شده است استفاده نموده بایکدست اوضاع حاضر را بهر صورت باشد راه برده بادست دیگر بتوسعه معارف حقیقی معارفی که انسانهای بالقوه را بتواند انسان بالفعل بسازد بپردازیم و مخصوصاً دایره تعلیم و تربیت نسوان را وسعت داده برای پسران و دختران فردا ما در تربیت نمائیم .

خصوصاً اکنون که زنها در شهرهای ایران سر از حجاب در آورده این قسمت از یکر جامعه ما هم که بطور فلج بیکار مانده بود بکار میفتد که ما میتوانیم بارو گشوده

احوال عمومی ایران

شدن زن‌ها اسباب تربیت جوانان را در سایه احساسات طبیعی بهتر فراهم می‌سازد. خوانندگان کتاب من در جای خودش خوانده‌اند که ده سال پیش اجتماع‌های کوچک زن و مرد در مجلس‌های تقریباً مخفی دچار چه مشکلات بود و البته همان‌قدر است که اکنون سرسبز شده‌اند. بانوان در ایران تشکیل می‌دهد و صدها از رجال و اعیان و اشراف مملکت باخانم‌های روگشوده خویش در آنجا و در مجالس عمومی دیگر حاضر می‌گردند و در سایه قدرت حکومت نظامی کنونی هیچگونه زبان در هیچ دهان جرئت اعتراض کردن ندارد و البته پیش‌آمدهای روزگار هم غیر از این اقتضا ندارد. و اما کارهای مهم مربوط بداخل و خارج که در ظرف این مدت در ایران واقع شده است بطور اجمال این است .

راه آهن که محل خرج آن مالیات قند و چای معین شده بود بحسن اهتمام شاه پهلوی از جنوب و شمال شروع شده رو به تهران می‌آید و اینکه آیا انتخاب این دو مرکز شروع کاملاً مطابق مصالح اقتصادی مملکت بوده است و یا اینکه مصالح اقتصادی و سیاسی بیگانگان در آن دخالت داشته است یا نه و اینکه در شروع باینکار با نبودن اطلاع کافی در نزد کارکنان مملکت و نقصان امانت‌ها آیا صرفه جوئی کردن و خرج دوباره و سه‌باره نکردن رعایت شده است یا نه و بالاخر اینکه راه آهن بزردها می‌تواند خرج و دخل کند یا نه مسائل علمی و اقتصادی است که از موضوع تاریخ نویسی خارج است چیزی که مسلم است این است که یک‌نهمت از این راه آهن که در جنوب مملکت بکار اداره نفت ایران و انگلیس می‌خورد و کمپانی نفت سالها بود در صدد ساختن آن بوده است اکنون بیول و سعی ایرانی ساخته شده باو منفعت میرساند و بهر صورت راه آهن آباد کننده مملکت ایجاد کننده مسافر و مال التجاره است و کوشش بسیار شخص پادشاه پهلوی در ایجاد آن قابل بسی تمجید دیگر از کارهای مهم که صورت گرفت تأسیس بانک ملی بود .

خوانندگان کتاب من میدانند در ابتدای تأسیس مشروطه در ایران طرح بانک ملی ریخته شد و سرمایه مختصری برای آن جمع آوری گشت ولی بقدری اراده‌ها ناتوان و طمعکاریها زیاد و تحریکات بانک ایران و انگلیس که در آنوقت بگاند بانک

فصل چهل و یکم

در ایران بود برضد بانکملی شدت داشت که بگفته عوام بدنیا نیامده سرزار رفت و آنچه جمع شده بود بصاحبانش برنگشت اما در مرتبه دوم باحتیاج زمان واهتمام شاه پهلوی انجام یافت و بانک فلاحتی در ضمن آن ایجاد شد و مالیه دولت بلکه مملکت تقریباً در بانکملی تمرکز یافت و توانست بتعديل صادر و وارد مملکت که تفاوت شدیدش وحشت انگیز بود کمک نموده مملکت را از تهدید و رشکستگی نجات بدهد.

خلع سلاح کردن ایلات و عشایر که باعث نا امنی طرق و شوارع و جنگ وجدالهای داخلی بود خانه نشین کردن بعضی ایلات و بزراعت پرداختن آنها شوشه و اراابه رو نمودن بسیاری از راهها تأسیس کارخانه های متعدد در هر شهر تأسیس شرکتها در هر شعبه از تجارت و فلاحه و توسعه معارف و بنای عمارتهای عالی برای مؤسسات معارفی توسعه روز افزون قشون تأسیس هواپیمائی تأسیس بحریه در خلیج فارس و در بحر خزر کارهایی است که در تواریخ این عهد همه ثبت شده است و من نمیخواهم بنویسم آنچه راهمه نوشته و مینویسند و از مبالغه نویسی هم برای خوش آمد اشخاص دریغ نمیکند در اینصورت از این مرحله میگذریم با مسرت و شادی که آرزوهای وطنپرستان ایران دارد باقتضای زمان و در اثر وجود يك اراده قوی صورت حصول مییابد و باشد که لطف خدا شامل شده دست این اصلاحات بدامان يك حکومت ملی بمعنی حقیقی خودش برسد تا از خطر ارتجاع محفوظ مانده شخصیات بنوعیات مبدل گردد و يك اراده نوعی ناشی از افکار عمومی ملت بجای يك اراده شخصی نشسته و طن خواهان بدانند ایران برای همه وقت نجات یافت و در صفحه آسیا دوم مملکت پیش افتاده و باوج ترقی خود رسیده گردید و باین نوید از دنیا بروند.

دیگر از کارها که در این چند سال واقع شد و صدای ایران را در همه جای دنیا بلند کرد و تا يك اندازه افتخار آن شامل حال نگارنده است حمایکت جشن هزار سالگی فردوسی است.

گرچه در سال یکم هزار و سیصد و هفت (۱۳۰۷) شمسی باین نکته پی برده بودم که پس از چند سال فردوسی ما هزار ساله خواهد شد و با یکی از دوستان این صحبت در میان آمده بود که ملت ایران باید برای هزار سالگی شاعر بزرگ بلکه بزرگترین

احوال عمومی ایران

شعراى خود جشنى كه لایق مقام و مرتبه اوست برپا كند اما آنوقت زود بود برای شروع تبلیغات این كار تا پس از مستقر شدن در بروكسل و گذشتن سه سال از آن موعد در سال يكهزار و سیصد و ده (۱۳۱۰) مکتوب ذیل را بهیئت دولت نوشته فرستادم .
توسط وزارت معارف بهیئت وزراء عظام بنابر آنچه دائره المعارف اسلامى نوشته است تولد فردوسى در نهمصد و سی و دومسجى ۹۳۲ بوده است در اینصورت بعد از چند ماه فردوسى ما هزار ساله میشود و سزاوار است از طرف فضلا و ادبای ایران در تحت هدایت و حمایت دولت ادیب فاضل کنونی جشن هزار سالگی او بطوری كه لایق مقام این شاعر بزرگ است گرفته شود و چون فردوسى شاعر دنیا شناخته شده است شایسته است جشن او با شرکت تمام مجامع ادبى دنیا و بطور بین المللى باشد . بدیهى است گرفتن يك جشن بزرگ بین المللى برای فردوسى هزار ساله در داخله و خارجه حسن اثر دارد و معرف خوبى است از ترقیات ایران در این عهد همايون فوائد بسیار دیگر هم دارد كه بر خاطر مبارك پوشیده نیست .

اینجانب مدتی است در این اندیشه هستم با جمعى از آقایان فاضل ایرانی و اروپائیان دوست ایران در این موضوع مذاكره نموده همه معتقدند كه گرفتن این جشن بطور بین المللى لازم است .

یادداشتهاى هم حاضر نموده است كه اگر اساس كار تصویب شد بعرض برساند برای حسن اداره شدن در داخل و خارج و گرفتن نتیجه مطلوب .

و ضمناً برای مخارج كار عایداتى از خود كار تحصیل شود بواسطه نشریات و غیره كه تحمیلی بر خزانه دولت نشود امید است با در نظر گرفتن نتایج عالى آن خاصه در اینوقت كه دیگران بدون دردست داشتن چنین وسیله معظم در صد كارهاى بین المللى هستند و برای تبلیغات تعالى خویش ایران هم از این وسیله توجه افكار عمومى خارج را بخود جلب نماید .

از طرف دیگر با دانشمندان ایرانی كه در خارج اقامت دارند مكاتبه كرده خاطر همه را متوجه انجام این كار مینماید و از جمله شرحى بمیرزا محمد خان فاضل قزوینى كه در پاریس اقامت دارد و در این كتاب مكرر نام برده شده مینویسد و تقاضا

فصل چهل و یکم

میکند بامیرزا حسین خان علاء وزیر مختار و رئیس اداره سرپرستی مذاکره کند و او را وادارند در اینکار اقدامات لازم بنمایند و در این خط مینویسم اینکه مذاکره با آقای علاء را بتوسط شما میکنم برای شاهد بودن قضیه است چونکه مکرر افکار سودمندی داشته اظهار نموده است و اشخاص حق ناشناس آنها را گرفته برای خویش عنوان قرارداد اصل خیال را ضایع و باطل کرده اند.

فاضل مزبور تا مستندی از وزیر مختار مذکور بدست آورده باشد شرحی باو نوشته مکتوب مرا برای او میفرستد و جواب مساعد دریافت نموده نتیجه را بنگارنده اطلاع میدهد.

علاء در این موضوع با تهران مکاتباتی میکند ورشته مطلب طولانی میشود تا آخر سال یک هزار و سیصد و ده شمسی که تیمورتاش وزیر دربار پهلوی بارو میآید و نگارنده بوسائل مختلف او را بهمراهی با این کار تشویق مینماید تیمورتاش بتهران بازگشت نموده شاه پهلوی را با اقدام بگرفتن جشن هزار سالگی فردوسی و امیدارد و چون مقبره فردوسی در خراسان در دست ساختن است تصور میکنند بهتر بوده باشد گرفتن جشن را تاخیر بیندازند تا موقع افتتاح مقبره یا آرامگاه ابدی فردوسی و تصمیم میگیرند که در بایز یک هزار و نهصد و سی و چهار مسیحی بوده باشد تیمورتاش این تصمیم را با تلگراف بمیرزا حسین خان علاء اطلاع میدهد و علاء شرح ذیل را بنگارنده مینویسد درسی و یکم ۳۱ فروردین یک هزار و سیصد و یازده (۱۳۱۱)

دوست عزیزم جناب اشرف آقای وزیر دربار ابلاغ میفرمایند برای جشن هزار ساله فردوسی بایز هزار و نهصد و سی و چهار (۱۹۳۴) تعیین شده است مراتب را برای اطلاع عالی اشعار میدارد حسین علاء بعد از آن در تاریخ بیست و هشتم ۲۸ اردیبهشت یک هزار و سیصد و یازده ۱۳۱۱ مکتوب دیگر از علاء میرسد بشرح ذیل.

دوست عزیزم مرقومه ششم اردیبهشت یک هزار و سیصد و یازده ۱۳۱۱ جنابهای عز و وصول بخشید برای تهیه مراسم و تشریفات جشن هزار ساله ولادت فردوسی کمیسیونی تشکیل شد که در منزل جناب مستطاب آقای میرزا محمد خان قزوینی جلسات مرتبی دارد خیلی ممنون میشوم نظریات خود را زودتر مرقوم بفرمایید که در

کمسیون مذکور مطرح و مورد مطالعه قرار داده شود حسین علاء نگارنده نظریات خود را در طرز شروع بکار مینویسد و بیش از همه چیز راجع بدعوت کردن از تمام علمای مستشرق دنیا بایران و شرکت جستن در انعقاد این جشن تأکید میکنم انجمن مزبور نقشه‌ئی با رعایت نظریات نگارنده کشیده بمرکز میفرستد و در تهران از روی آن نقشه شروع بکار میکنند.

شرح گرفتن جشن هزارساله فردوسی در ایران و در همه جای دنیا در تواریخ و مطبوعات ایران و خارجه درج شده است و نگارنده نمیخواهد در این کتاب چیزی را که همه جا نوشته شده است بنویسد بلکه مقصد از داخل شدن در این موضوع نمودن يك روح پلید حق ناشناس است که اگر در سالهای آخر در میان هموطنان مآشئت نکرده باشد قطعاً از آنچه بوده است کمتر نشده.

شاید خوانندگان کتاب من تصور کنند دولتیان ایران تا بآخردر این موضوع از افکار من استفاده کرده و مرا در انجام جریان فکر خود انداخته برای رفتن بایران مرا دعوت نموده در مجالس و محافل از من اظهار قدردانی کرده اول مسدال فردوسی را بمن عطا کرده اند خیر اگر این تصور بشود باطل است زیرا پس از نوشتن و فرستادن نظریات خود در انجام این خیال بکلی مرا کنار گذارده بهیچوجه در هیچ کارش شرکت ندادند و اسمی از من در هیچ مجلس برده نشد.

بلی دوخط از میرزا حسینخان علاءکه در موقع گرفتن جشن فردوسی رئیس بانکملی ایران بود بمن رسید از روی ملاحظات و احساسات شخصی خودش آنهم تولید مفسده نمی کرد که شاید در جای خود نگارش یابد اول در موقع تمام شدن بخت آزمائی برای جمع آوری پول گرفتن جشن فردوسی روی کارتی که صورت مجسمه فردوسی و اعضای بخت آزمائی طبع شده شرح ذیل را نوشت و فرستاد.

دوست عزیزم این یادگار خاتمه کشیدن قرعه بخت آزمائی فردوسی را (۱۴ تیر) در عمارت دانشسرای عالی حضور حضرتان که مبتکر تجلیل آن حکیم شهیر و گرفتن جشن هزارساله اوهستید تقدیم مینمایم موقع را مقتنم شمرده مراتب ارادت قلبی را تجدید میکند حسین علاء

فصل چهل و یکم

مکتوب دوم روی ورقه‌می که بنای تازه بانکملی ایران نقش است وزیر آن بخط قدیم از کتیبه مقبره داریوش در نقش رستم این جمله نقل شده است «من سپرده را نيك نگه دارم» نوشته شده است دوست عزیزم قربانت شوم مرقومه مبارکه پنجم اسفند زیارت واز مژده سلامتی آن وجود شریف مسرور شدم کثرت مشغله متأسفانه مانع مکاتبه شده والا همیشه در فکر حضرتعالی بوده وهستم در موقع تجدید سال تبریکات خالصانه وادعیه قلبیه خود وعیالم را تقدیم نموده خیر وسعادت سرکار را از خداوند خواهانیم همانطور است که میفرمائید گرفتن جشن هزار ساله فردوسی از افکار صائبه حضرتعالی بوده و مشغول انجام آن هستیم انشاءالله وسایل فراهم میشود البته در اروپا هم مراسم تجلیل آن بزرگوار بعمل خواهد آمد .

ارادتمند قدیمی حسین علاء ۱۸ اسفند ماه ۱۳۱۲

بهر حال آرامگاه فردوسی بخوبی ساخته میشود مستشرقین از همه جا بایران دعوت میشوند ودر انجمن بزرگ این جشن شرکت میجویند و همه بخراسان رفته آرامگاه فردوسی را زیارت میکنند وپادشاه پهلوی آرامگاه مزبور را افتتاح میکند وهم در تمام ممالك باهتمام دولت جشن هزار سالگی فردوسی گرفته میشود ونام ایران در سرتاسر جهان بلند میگردد واین بود مقصد ومقصود نگارنده وهر ایرانی وطن دوست که بهترین صورت ممکن انجام یافت در بروکسل نیز از طرف دولت بلژیک با شرکت مالیرانیان جشنی گرفته شد و هم نگارنده رساله‌می راجع بفردوسی نوشته بایران فرستادم وباسعی جمعی از محصلین ایرانی مجسمه نیم تنه فردوسی با فلز ساخته شده بموزه ملی ایران فرستاده شد و مدالی از آن تهیه گشت و یادگار باقیمانده این بود نتیجه يك فکرنیکو .

ودیکر آنکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که در قرن سیزدهم اسلامی در آسمان جلالت قدر ودر عالم فضل وادب در ایران بمنزله ستاره درخشانی است وثر فارسی کنونی مادر اثر اصلاحاتی است که آن دانشمند ادیب نموده است کشته شدنش بامر محمد شاه قاجار در سال یک هزار و دو یست و پنجاه و يك هجری قمری (۱۲۵۱) و کشته شدن میرزا تقیخان فراهانی وزیر بی نظیر ایران بامر ناصرالدین شاه قاجار در سال یک هزار

احوال عمومی ایران

ودوستان و شصت و هفت هجری (۱۲۶۷) از جنایتهای بزرگی است که در دوره سلطنت قاجار در مملکت ما واقع شده است

نگارنده در هر يك از این دو موضوع رساله‌ئی نوشته در مجمع محصلین ایرانی درباریس بطور کنفرانس خواندم و اولی در اسلامبول و دومی در مصر بطبع رسید. پس از گرفتن نتیجه مطلوب از پیشنهاد جشن فردوسی متذکر شدم که صدسال هم از شهادت قائم مقام میگذرد و چون حق این مرد بر معارف ما زیاد است همان بهتر که بمناسبت صدمین سال شهادت او اظهار قدردانی و حق شناسی از او شده باشد.

در اینحال کتاب کهنه خطی بزبان روسی راجع بایران در اواسط قرن سیزدهم اسلامی بدستم افتاد که صورت قائم مقام را در لباس سلام در آن کتاب نقاشی شده دیدم چون در زمان حیات خودش ساخته شده است مقتنم شمرده عکسی از آن گرفته ورقه بستی یکسومزین باین صورت و دیگر سو یادآوری صدمین سال شهادت او را نوشته عده زیادی طبع و نشر دادم و بوزارت معارف ایران و انجمن آثار ملی و انجمن ادبی تهران از بروکسل نوشتم از یادآوری صدمین سال مزبور غفلت ننمایند. از هر سه جا اظهار موافقت شد و قراردادند در تیر ماه یکهزار و سیصد و چهارده (۱۳۱۴) این رسم را در سر تاسر مملکت بجای بیاورند ولی چه رویداد که مسکوت عنه ماند بر من پوشیده است.

دیگر از کارهای پرهیاهویی که اخیراً در ایران واقع شد قضیه نفت جنوب و امتیاز کمپانی انگلیسی معروف بکمپانی دارسی است.

پیش از این نوشته شده است یکی از تقاضاهای دولت انگلیس از دولت شاه پهلوی این بود که سی سال بر مدت این امتیاز افزوده شود امتیازی که هنوز از مجلس ملی ما نگذشته و بر حسب قانون رسمیت ندارد و البته سر تاپایش هم بر نفع صاحب امتیاز و ضرر ایران است و در سالهای اخیر هم همه وقت دولت ایران با کمپانی در موضوع حق خود در کشمکش بوده است و بالاخره شاه پهلوی امتیاز مزبور را لغو کرد با این قید که نماینده کمپانی بتهران رفته با شرایط بهتری آنرا تجدید نمایند انگلیسیان بظاهر صورت اعتراضی بجای آوردند در صورتیکه پیدا بود اساسی ندارد و بزودی نماینده کمپانی بتهران رفت

فصل چهل و یکم

و با افزودن مبلغی بر حق ایران که در مقابل آنچه میبرد چیزی شمرده نمیشود و باضافه کردن مدت سی سال که از پیش تقاضا کرده بودند کار تمام شد و به علاوه از مجلس شورای کنونی هم با اظهار شعف بسیار گذشت و از این هم بالاتر آنکه چون بعد از صورت اعتراضی که از طرف انگلیسیان بجای آمد قضیه در صورتیکه هیچ مربوط به جامعه ملل نبود بآنجا رجوع شد و میرزا علی اکبر خان داور وزیر عدلیه از طرف دولت بژنو رفته در جامعه موضوع طرح شد و قرار دادند مدتی وقت داده شود که دولت ایران و کمپانی دارسی با هم کنار بیایند باین ترتیب سجل امتیاز مزبور در جامعه ملل هم مهر شد .

دیگر از کارهای عمده این ایام گرفتاری و حبس و مرگ عبدالحمین تیمورتاش وزیر دربار پهلوی است شاه پهلوی بعد از اتمام کار امتیاز نفت جنوب تیمورتاش وزیر دربار ادر قصر قجر که محبس عمومی است حبس بظاهر بعنوان رشوه خواری محاکمه می هم از او در عدلیه شد و محکوم گشته مدت حبس ووی بطول انجامید تا کمیسر خارجه دولت شوروی بتهران آمده در خانه جعفر قلیخان سردار اسعد بختیاری که وزیر جنگ است او را منزل دادند و بظاهر مورد احترام گشت میهماندار او سردار اسعد بشاه تقرب داشت و با تیمورتاش رفیق بود شنیده شد که کمیسر خارجه روس بلشویک از شاه تقاضا کرد تیمورتاش را در محبس ملاقات کند بدینوسیله است قبول ورد این تقاضا هر دو مجذور داشت خاصه که تیمورتاش زبان روسی میدانست و ممکن بود در آن ملاقات کسیکه روسی بداند حاضر نباشد که معاوم شود مذاکرات چه بوده است اما مرگ ناگهانی تیمورتاش در محبس در همان روز این مجذور را بر طرف کرد و اینکه کمیسر خارجه روس میهمان دولت بچه مناسبت خواست شخص مقصر محبوسی را ملاقات نماید گرچه بصورت ظاهر بمناسبت روابط ظاهری بود که تیمورتاش بر حسب وظیفه خود چنانکه از پیش نوشته شده است با روسیه داشت برای قانع و ساکت نگاهداشتن آنها مادر حقیقت بصرافت طبع خود این تقاضا را کرده بود و یا آنکه دوستان تیمورتاش او را واداشته بودند باین تقاضا که بعد از ملاقات بتواند بهانه بدست داشته باشد و نزد پادشاه از وی شفاعت کند بر نگازنده پوشیده است بهر صورت تیمورتاش از میان رفت

احوال عمومی ایران

و شاه وزیردرباری دیگر معین نکرد و گفت وزراء همه وزیردربارند این نکته هم ناگفته نماند که تیمورتاش در قضیه الغای امتیاز نفت جنوب که بصورت ظاهر برعایه انگلیسیان بود بی دخالت نبود و باز برنکارنده واضح نیست که گرفتاری و بدبختی او تا چه اندازه با مسئله امتیاز نفت مربوط بوده و یا هیچ ربط نداشته است و تنها زیاده روی او در تصرفات در کارهای درباری بلکه در امور سلطنت از روی جلفی و غرور ذاتی که داشت او را باین شدت مبعوض شاه پهلوی ساخته بود و بهر صورت تیمورتاش صفات بد و خوب هر دورا داشت اعمال بدا و دامنگیر خودش شد و کارهای خوبش که از روی صفت تجدد خواهی از او سرزد و راهنماییهای خوبی که بشاه کرد و برای ترقی مملکت سودمند بود در مملکت باقیماند.

بعد از قضیه تیمورتاش کار مهمی که در تهران شد گرفتاری سردار اسعد وزیر جنگ بود باید دانست که در مسئله انقلاب فارس برضد دولت پهلوی و کشته شدن یک عده از نظامیان از صاحب منصبان و غیره در راه گله کویه گفته میشد بتحریر بختیارپا بوده است که باطمینان وزارت جنگ اسمی سردار اسعد نمیخواستند کاملاً خلع سلاح شده باشند در صورتیکه شاه پهلوی باینکار شدیداً علاقهمند بود و البته موجباتی حاصل گشت که در یکروز سردار اسعد و برادرش امیر جنگ و جمعی از خوانین بختیاری گرفتار شدند و سردار اسعد در محبس مرگ ناگهانی یافت و دیگران بایک محاکمات نظامی بحبسهای طولانی محکوم گشتند و باید دانست که کشمکش میان دو دسته از خوانین بختیاری که عموزاده یکدیگر هستند و بر سر ریاست ایل غالباً با هم رقابت میکنند در گرفتاری سردار اسعد و کسان او بی دخالت نبوده است و اینکه این قضیه بکار تیمورتاش ارتباطی داشته است یا نه و اینکه آیا با کار نفت جنوب و تجدید امتیازش بواسطه حق صدی چند که خوانین بختیاری از کمپانی نفت حق الارض میگرفتند ربطی داشته است یا نه چیزهایی شنیده میشود که چون بدرستی آنها اطمینان نیست از نگارشش صرف نظر میشود و قضایائی است که با مرور زمان حقایق آنها گاهی کشف میشود و گاهی در پرده استار باقی میماند.

دیگر از قضایای نظیر این قضیه موضوع ریاست ایل قشقائی بود که اسمعیل خان

فصل چهل و یکم

صولة الدوله با برادرش در سر ریاست ایل کشمکش داشت و شخص با عرضه بی بود در مجلس پنجم او را نماینده قشقائی نموده باین بهانه خواه و ناخواه در صورتیکه تهران را ندیده بوده است بتهران آمد و تحت نظر نظامیان و نظامیه واقع بود و نهایت اهتمام را میکرد که مظنون واقع نگردد کم کم در تهران ماندنی شد و چون پیش آمدها اقتضا کرد او را محبوس ساختند صولة الدوله محبوس بود تا انقلاب فارس در سال یک هزار و سیصد و هفت (۱۳۰۷) شمسی روی داد و حبیب الله خان سر تیپ شیبانی چنانکه در فصل سنی و هشتم ۳۸ نوشته شد مأمور انتظام آن سامان گشت و او در فارس احساس کرد انقلاب قشقائی جز بدست صولة الدوله آرام نمیگیرد این بود که از شاه تقاضا کرد او را از محبس در آورده با اظهار ملاطفت شود و بفوریت ویرا بفارس بفرستند تقاضای رئیس قشون فارس پذیرفته شده صولة الدوله را با طیاره فرستادند و اوقشقائی را آرام کرد تا کی آنجا بود و چه شد که باز گرفتار توقف تهران شد و چه شد که باز بمحبس افتاد و سائل تحقیقش اکنون فراهم نیست بهر صورت صولة الدوله در محبس قصر قجر بود که تیمورتاش هم بزمان محبس رفت و شنیده شد که تیمورتاش را در حجره بهلوی حجره سردار قشقائی حبس نمودند. و چون سردار مزبور خبردار شد که وزیر دربار همسایه او شده است مشتبی بدیوار زده در حضور مأمور محبس گفت ای وزیر دربار ما را باین روز انداختی و خودت نیز پیش ما آمدی یا بعبارت دیگر شبیه باین از اینجا معلوم میشود که صولة الدوله تیمورتاش وزیر دربار را علت حبس و بدبختی خود میدانسته است بهر صورت صولة الدوله هم در محبس وفات ناگهانی کرد

دیگر از کارها که در این مدت اتفاق افتاد مسافرت پادشاه بهلوی بود بمملکت ترکیه و این اول مسافرت این پادشاه بود بخارج شاه بهلوی با مصطفی کمال رئیس جمهور ترکیه دورا دور رابطه الفت یافت و شنیده شد که شاید بخیال بوده است برای ولیعهدش با ترکان وصلت نماید اما من هیچ دلیل بر صحت این گفته در دست ندارم بهر صورت وزیر خارجه ترک بتهران آمد و روابط دو دولت را زیاد کرد و از شاه بهلوی دعوت نمود مسافرتی بترکیه بنماید و وعده داد که رئیس جمهور ترکیه نیز بایران مسافرت خواهد کرد .

ترکان با تشریفات لشگری و کشوری بسیار رضا شاه پهلوی را پذیرفتند و او را چند روزیش از آنچه بنا بود بماند نگذاشتند و همه چیز مملکت خود را باو نمودند. بن مسافرت و دیدن اوضاع ترکیه در وجود شاه اثرهای نیکو بخشید و پس از آمدن ایران جد و جهد او در آبادی شهرها و راهها و تبدیل اوضاع کهنه باوضاع تازه بر زیادت گشت خصوصاً که رئیس جمهور وعده باز دید نمودن داد و شاه میخواست تا موقع آمدن او بایران خیلی بر اصلاحات داخلی افزوده شده باشد.

شاه از ترکیه بدولت خود تلگراف کرد که رعیتها برای اینکه در آفتاب تند کار میکنند کلاه تمام لبه بر سر بگذارند و بدیهی است این مقدمه است که منبعذ کلاه بك لبه پهلوی که با کراحت بر سر مردم گذارده شده بکلاه تمام لبه مبدل گردد چنانکه در بازگشت بایران اینکار جاری شد و خواه و ناخواه همه کلاه تمام لبه بر سر گرفتند تا مگر عوض شدن کلاه رفته رفته سرها و دماغها و اندیشه ها را عوض نماید و گرنه سرفی فکر چه افسر بر سر بگیرد چه افسار تفاوت نخواهد داشت.

تغییر دادن عمامه ها و کلاه های بی لبه بکلاه پهلوی مخصوصاً در ولایات و بخصوص در شهرهایی که بیشتر مذهبی هستند مانند مشهد و قم البته بسیار مشکل بود اما با قوه نظامی اینکار جاری شد اکنون تبدیل کلاه پهلوی بکلاه تمام لبه یعنی کلاه فرنگیان بگفته ایرانیان اگر در تهران طرفدار زیاد داشته باشد در ولایات مخصوصاً در ولایتهای مذهبی آسان نیست این است که در مشهد برای کلاه فرنگی بر سر نگرستن ایستادگی میشود و کار به حصن در حصن و حرم میکشد و مردم بانظامیان و نظمیة طرف میشوند و بالاخره کار بزد و خورد میکشد و جمعی از دو طرف حتی در حصن امام رضا و حرم او کشته میشوند و عاقبت دولتیان فائق آمده انقلاب را آرام و حکم تبدیل کلاه را جاری میکنند و پس از چند ماه تحقیق محمد ولی اسدی که تولیت آستانه قدس رضوی را بنیابت از شاه که متولی حقیقی آستانه است داراست مورد سوء ظن واقع گشت که مسبب واقعی انقلاب بوده است و در همین دیماه یک هزار و سیصد و چهارده (۱۳۱۴) او را در مشهد محکمه نظامی محکوم باعدام کرده تیر باران نمودند.

گفتم محکمه نظامی بلی قانونی از مجلس شورای ملی گذرانیدند که اگر کسی

فصل چهل و یکم

مخل نظم و آسایش شد محاکمه اودرمحاکم نظامی بشود و بجه صورت محقق شده است که اسدی مسبب حقیقی آن انقلاب بوده است میگویند خودش اعتراف نموده و البته این اعتراف درمحکمه نظامی شده است بهر صورت اگر حقیقتاً این شخص باعث اتلاف نفوسی شده بسزای رفتار خود رسیده است .

دیگر از مسائل مهم که شاه پهلوی بعد از مراجعت از ترکیه درصدد انجام آن برآمد و تا اینوقت قدمهای مؤثری برداشته شده است موضوع رفع حجاب کردن زنان و داخل شدن آنهاست در جامعه که این موضوع در ترقی و تعالی مملکت تأثیر شدید دارد و دیر یا زود باید انجام بگیرد موضوع رفع حجاب قرنها بود که کسی پیرامون مذاکره آنها نمیرفت در اواسط قرن سیزدهم اسلامی در ایران صحبتش بمیان آمد در موقعیکه قره العین قزوینی پیرو آئین سید باب بی حجاب در مجمع مردان حاضر شد و مورد طعن و لعن مسلمانان واقع گشت و چنانکه بعد از واقعه باب هر کس خواست حرف آزادی بزند و یا انتقادی از ستمکاری ستمکاران بکند او را بفساد عقیده و پیروی طریقه باب متهم ساخته نیست و نابودش ساختند موضوع رفع حجاب هم پس از واقعه بدشت که در آنجا قره العین رفع حجاب نمود همین صفت را یافت و هر کس خواست در این باب سخنی بگوید او را فاسدالعقیده شمرند در صورتیکه این شکل از رو گرفتن زنان معلوم نیست از اسلام رسیده باشد در صورتیکه گشوده بودن رو و دستها در نماز رخصت داده شده است چه رسد بغیر وقت عبادت .

بهر حال اگر بخواهیم دلایل عقب افتادن ملت ایران را از قافله دنیا بشماریم یکی هم جدا ماندن زنان بود از مردان در امور زندگی و اجتماعی .

از اوایل قرن سیزدهم اسلامی که پای افکار تازه در ایران گشوده شد موضوع آزادی زنان و رفع حجاب در جزو آمال و آرزوهای تجدد خواهان بود اما بسیار با احتیاط در این باب سخن میراندند در ابتدای تأسیس مدارس ملی بسبب تازه آرزوی باز شدن در مدارس بروی دختران مانند پسران اسمش فساد عقیده بود چنانکه در جلد اول این کتاب در خصوص جمله ای که در این باب نگارنده در کتاب علی نوشته بودم مورد حمله شدید روحانی نمایان گشتم مسطور گشته است و پس از تأسیس مدارس

احوال عمومی ایران

دختران تا مدت‌ها اجازه نمیدادند معلمین مرد آینه در سر کلاس دختران حاضر شده درس بگویند و اگر احياناً بطور استثناء موردی پیدا میکرد یا معلم نابینا بود و یا دختران با صورتهای پوشیده پای درس او میشستند.

بعد از انقلاب سیاسی و مشروطه شدن ایران مذاکره روکشودن زنان بیش از پیش بمیان آمد ولی اثر عملی حاصل نکرد تارفته رفته زنهای مسلمان ایرانی باروبا مسافرت کردند و در مراجعت رفع حجاب را تشویق نمودند و از مدرسه های تازه دخترانی که بیرون آمدند عقیده رفع حجاب در رأس آرزوهای آنها بود در حدود سنه یک هزار و دویست و نود و هشت (۱۲۹۸) شمسی که در تهران بسعی میرزا ابوالقاسم آزاد آذربایجانی که سالها در هندوستان اقامت داشت انجمنی مرکب از مرد و زن در خانه او و یا در خانه دیگران منعقد میشد و این تاحدی پنهان بود نگارنده نیز در آن انجمن گاهی حاضر میگشتم و معایب حجاب معمول را بطور خطابه بیان میکردم اشخاص دیگر هم از زن و مرد مذاکرات در این باب میکردند بی آنکه از آن دایره تجاوز نماید نگارنده منظومه‌ئی بعنوان خطاب بیانوان ساخته بیکي از خانمهای عضو آن انجمن دادم باسم خودش در انجمن خواند بلی باسم خردش زیرا اوضاع و احوال و نفوذ روحانی نمایان اجازه نمیداد نام گوینده اش آشکار شود حتی آنکه بعد از مدتی همان منظومه در روزنامه ناهید تهران که آزادتر از دیگران بود تحت عنوان نقل از جراید ترکی نشر شد تا بالاخره در کتاب سخنوران دوران پهلوی تألیف دینشاه ایرانی در بمبئی بنام نگارنده طبع و نشر یافت. (۱)

موضوع رفع حجاب قدری مخالف افکار خشک مقدس مآبان بود که مکرراً از شاه پهلوی در ایام وزارتش که صحبت از اصلاحات میشد شنیدم میگفت من در این موضوع اقدامی نمیکنم در مقام عمل هم دیده شد امان الله خان پادشاه مخلوع افغانستان با عیالش بایران آمد و میهمان شاه پهلوی شد بی آنکه ملکه ایران با او روبرو شده باشد

(۱) - آقای مخبر السلطنه هدایت در صفحه ۵۱۷ و ۵۱۸ کتاب خاطرات و خطرات

که اخیراً بچاپ رسیده بعضی ابیات این منظومه را از شماره ۱۳۰۰ از سال سی و هشتم جبل المتین ترجمه از ترکی نقل کرده اند - فروغ دولت آبادی

فصل چهل و یکم

ولی بعد از مراجعت شاه پهلوی از ترکیه لزوم اقدام در اینکار را حس کرده بانجام آن پرداخت و تصدیق باید کرد که جز با قدرت و اراده محکم شخص شاه پهلوی رفع حجاب از ایران بسیار مشکل بود و البته اقتضای زمان و آنچه از مسافرنه‌ای زنان و نتیجه تعلیم و تربیت ایشان گفتیم نیز در موفقیت کارکنان دولت پهلوی دخالت داشته و دارد.



محمد علیخان فروغی ذکاء الملک

اینک در تهران کانون بانوان تأسیس شده و زنهار و گشوده با مردان معاشرت

احوال عمومی ایران

مینمایند و روز بروز دایره رفع حجاب در تهران و ولایات وسعت میگیرد و زنهای داخل کارهای وزارت تخانه ها و ایر دولتی و دیگر میگردند و جمع کثیر از خانواده های ایرانی با اروپا سفر کرده ارمنیهای خوب بایران میگردند و در اینوقت که این سطور را مینویسم خبردار میشوم که در تهران در جشن فارغ التحصیل شاه پهلوی برای دفعه اول باملکه و دخترانش حاضر شده است پس سد حجاب را در ایران شکسته باید دانست و آتیه روشنی را بزنهاى ایرانی باید نوید داد بشرط آنکه مردان هم از تربیت حقیقی بهره مند شده احترام روگشودن زنان را بحد کمال منظور داشته باشند.

رئیس الوزراء تازه معزول شده ایران محمد علیخان فروغی در ضمن خطابه ای که اخیراً در کانون بانوان داده است از نگارنده نام برده و گفته است سی و شش سال پیش بمن گفت زنهای ما دیر یا زود از این چادر سیاه بیرون خواهند آمد اگر درست بیرون آمدند برای ایران و ایرانی سعادت است و اگر درست بیرون نیامدند نکت و شقاوت.

وزائد نمیدانم که مندرجات ذیل را هم بر مندرجات فوق بیفزایم در عین تاریکیها که از زندگانی روزمره خود گاهی میخواهند مرا فرو بگیرند يك خاطره بزرگ آنها را از هم باشیده مرا در بحبوحه روشنائی و مسرت خاطر میندازد و آن این است که پیش از جنگ عمومی و شکست قطعی حکومت تنگین ترازى هراىرانی و طنپرست بغیر از اشخاص بسیار خوشبین و یا بیخبر از اوضاع روزگار زوال استقلال سیاسى و اقتصادى ایران را پیش بینی میکرد و امیدى ببقای این مملکت در تحت حکومت ایرانى نداشت ولی پیش آمدها این ناامیدى را بامیدوارى مبدل ساخت و اوضاع خارج و داخل باین ملت مهلت داد و فرصت بخشید که نفسى تازه کرده تجدید حیات نماید اکنون ما داریم از آن فرصت استفاده میکنیم و هنوز چند سال باینمدت باقیست در اینصورت که این فرصت را هنوز بلکه هنوز داریم و از طرف دیگر چندین هزار دختر و پسر کشوری و لشگری داخل و خارج مشغول تحصیلند و معارف سرچشمه ایست که خود بالطبع آبهای گل آلود را صاف و نواقص خویش را بذاته بر طرف میسازد و میتواند بطور قطع گفت ایران از خطر زوال استقلال نجات یافت ایران برای همه وقت مال

فصل چهل و یکم

ایرانی خواهد بود و این است آرزوی حقیقی هر ایرانی وطنپرست و البته مشروط است بیک شرط و آن این است که ایرانی سه اصل مقدس نیاکان را پیروی کرده راستی و درستی در گفتار و کردار و پندار را شعار خود بسازد و بداند هر چه هست در راستی است و چراغ دروغ فروغی ندارد. دیمه یک هزار و سیصد و چهارده (۱۳۱۴) شمسی اتمام یافت بخط مؤلف میخوام در موضوع نجات یافتن ایران از خطر زوال باز سطرى چند بنکارم این آرزو را بیک شرط اخلاقی مشروط ساختیم در صورتیکه تصور میشود یک شرط سیاسی هم باید بر آن افزود آری شرط سیاسی هم دارد و آن این است که شاه پهلوی عاقبت اندیشی کرده برای اینکه تاریخ بعد از وفات نادر شاه افشار تجدید نشود و پیوسته شده هادستخوش پراکنندگی نگردند و برای اینکه قوه ملی منظمی نگاهدارنده اصلاحات اساسی تازه بوده باشد و بالجمله برای اینکه بآینده مملکت اطمینان کامل بتوان داشت چه از داخل و چه از خارج تازنده است پایه حکومت ملی متزلزل شده را با رعایت اقتضای زمان مستحکم بسازد و قانون را بتمام معنی بجای قوه شخصی بگذارد و برود در این صورت بزرگتر کاری که شایسته باشد در رأس کارهای او قرار داده شود این کار خواهد بود و مراد من از جمله ای که مکرر گفته و نوشته ام میسران ایران و سعادتش اکنون یک قدم فاصله است و آن یک قدم را تنها رضاشاه پهلوی میتواند بردارد همین بود که نگارش یافت و گرنه پوشیده نیست که قهریات و شخصیات قابل دوام نمیباشد.

در تاریخ هفتم ماه اسفند یک هزار و سیصد و شانزده در موقع تجدید نظر بمندرجات این جلد از کتاب خود برای تکمیل آنچه در بالا گفته شد بنگارش این سطور پرداختند خدا یا عاقبت محمود گردان - مؤلف یحیی دولت آبادی .

فخر و خراج معتز تلقینند و عارف سرچشمه است روح بطبع کربا لکله الوداد
 دوقضی خویش را بدانه بطرف میزد میتران بطور قطع گفت
 ایوان از خطر زوال استقلال نجات یافت

اوین برابر همه وقت مال در بخت خوله جو و این است آرزوی حقیقی هر ایرانی
 دلبسته مروط است بیک شرط و آنکه این است در این سه اصل معنی نیافان
 کرده روشی و درین درگفتار و کردار و سواد را شفا بخواند و بداند هر صحت در این
 و جراح دروغ فروشی ندارد دیه ۱۳۱۴

مجموعه اسم در مرض نجات فتن ایران از خطر اول باز نگرانی است بکدام این آرزو را
 شرط است و مروط است در صورتیکه تصور شود یک شرط سیاسی است باید بر آن افزود
 آری شرط سیاسی هم دارد و آن این است که در مصلحتی جابت نهایی کرده برای استعد
 تاریخ بعد از وفات یازدهم فروردین در یکشنبه نوزدهم بهار و خوش بختی که در این
 و برای سبک که قوه مانتظری نگاه دارند و جهات را یکی تازه بهیچ باشد و البته برای
 با سنده حاکمیت جلین کاملاً تراز به دست چه از جنس و چه از جنس مانده است یا به حکومت
 طر فکری از شده را با یک است و فتنه بی مان مسکوک باز و وقانون را که معنی میای قوه
 شخصی ندارد و رود در این صورت بزرگتر کاری ساخته باشد در این کار او قرار دارد
 شود این کار خوله جو و عارض از جمله در مکر گفته و نوشته ام میان ایران و پیش از این
 قدم فاصله است و آن قدم را آنها زحمت بپوشانند و برادر همین فواید است
 و گرنه پیش نیست چه نجات و نجات عاجز دوام نیابد باشد
 در تاریخ گرفته و بهیچند ندارد و سبب نوزده در نوزده که نظر معنی است این جمله از این
 خود برای تکمیل آنچه در بالا گفته شد بنگارین این مطلب را در نیت خلیا عاقبت بخیر و آرزو

فصل چهل و دوم

خاتمه جلد چهارم

در فصل چهارم در تاریخ دیماه یکهزار و سیصد و چهارده (۱۳۱۴) که سال ششم اقامت من در بلژیک بود باجمالی از شرح حال خود در ایام اقامت این مملکت اشاره رفته است در این وقت که خردادماه یکهزار و سیصد و هفده (۱۳۱۷) میباشد و آخرین ماه توقف من در بلژیک بلکه در اروپاست بشرح حال خود در سه سال اخیر و باوضاع داخلی و خارجی ایران در مدت مزبور اشاره نموده جلد چهارم کتاب خود را خاتمه میدهم.

خوانندگان کتاب من دانسته اند در آبانماه یکهزار و سیصد و هشت (۱۳۰۸) شمسی که وارد این مملکت شدم بوعده نامعین اقامت کردم بدو سبب یکی برای تکمیل تحصیل اولادم در این دیار و دیگر برای دور بودن از جار و جنجال ایران در رژیم تازه خود و پرداختن بکارهای علمی و ادبی که بیش از همه چیز بآنها علاقمند بوده و هستم. در این سه سال معرعه من منحصر بوده است بدستمزد خدمت قلمی که از طرف وزارت معارف رجوع میشده قسمتی از این وقت صرف ترجمه و تألیف کتاب تربیت اراده تألیف استاد فرانسوی ژول پای (۱) شد که باشتیاق کامل باینکار پرداختم از یکطرف کار بار و حیات من مناسب بود و از طرف دیگر اینکار را یکی از بهترین خدمات معارفی خود تصور میکردم و در عین حال از دستمزدش که بی اشکال در خارج بمن میرسید باقناعت امرار حیات مینمودم و گمان نمیرفت برای این اشتغال مختصر معارفی محذوری پیش بیاید خصوصاً که دانسته بودم وزارت معارف در بودجه خود مبلغی برای ترجمه و تألیف کتب علمی دارد و قسمتی از آن را بنام نگارنده نگاه میدارد و چون این کار تمام شد کار دیگر رجوع خواهد شد پس تا آخر عمر ممکن است

اشتغال من باینکار بوده باشد اما از آنجا که هیچ‌کس بی‌خار نیست در راه این زندگانی علمی فکری دوخار روئید که بپیمودن این راه را برای من مشکل ساخت اول آنکه در ترجمه و تألیف تربیت اراده بواسطه دست تنگسی زبان ما از بابت لغت و اصطلاح علمی و لزوم وضع آنها بزحمت زیاد افتادم و اتفاق افتاد که شبانه روز ده یا دوازده ساعت کار میکردم بی آنکه ملاحظه کنم در این سن این درجه اشتغال بی دربی ممکن است برای صحت مزاجم زیان بخش بوده باشد بلی انسان غالباً خطر را وقتی حس میکند که با آن روبرو شده دیگر نتواند از چنگ آن رهائی یابد شبی تا ساعت ده کار کرده خستگی غلبه کرد دست کشیده از عمارت فرود آمده درمیدان باصفای پیش روی عمارت یک ربع ساعت قدم زده در ضمن این هوا خوری در موضوعی که در دست نگارش بود الهامی بدمانم رسید که تا فراموش نشود خواستم آن را یادداشت نموده باشم بسرعت بجایگاه خود بازگشته پشت میز کار نشسته بنگارش آن پرداختم عمارت در بسته و من تنها بمحض شروع بکار با خطر ناخوشی زیاده کاری مواجه شده خون متوجه دماغ گشت معادل بدن از بین رفت و حالی دست داد که هرگز ندیده بودم کاریکه در آن حال توانستم بکنم و مرا نجات داد این بود که خود را کشان کشان بدر عمارت رسانیده آنرا گشوده فریادی زدم و همانجا افتادم همسایگان طبقه بالا و پائین عمارت صدای مرا شنیده فوراً خود را رسانیدند و بعلاج پرداختند و بالاخره خطر دور شد اما در اثر این عارضه ناتوانی روی داد که ملازم مزاج من گردیده باقتضای سن دیگر مفارقت نخواهد کرد بهر صورت بعد از این عارضه مزاجی ناچار شدم نه تنها شبها بکار فکری اشتغال نورزم بلکه روزها هم از ساعت چهار بعد از ظهر از اشتغال فکری خودداری نمایم این شد نتیجه بی احتیاطی که نصف وقت کار از دست من رفت.

بالجمله بعد از این عارضه مزاجی با احتیاط کار کتاب تربیت اراده را پایان رسانیده قرب سیصد (۳۰۰) صفحه کتاب را تا در مطبعه های تهران بتوانند بی غلط چاپ کنند بدست خود با ماشین تحریر بساگ نویس کرده بوزارت معارف فرستادم وزارت معارف با تشکر از انجام این کار تقاضا کرد چند کتاب را در موضوع روانشناسی

فصل چهل و دوم

و تعلیم و تربیت نام ببرم تا او یکی را انتخاب کرده بترجمه و تالیفش پردازم اینکار انجام شد و کتابی از تألیفات استاد دیگر فرانسوی بیفولت (۱) برگزیده شد تحت عنوان استفاده از روانشناسی در تربیت که بتألیف آن پرداخته روان نامه‌اش نام نهادم و چون در اینوقت بواسطه مشکلات مالی در ایران و در همه جا مخصوصاً در روابط داد و ستدی نقدی و جنسی خارجی ایران کار تحصیل اسعار خارجی روز بروز در ایران مشکل میشود احتیاط کرده بر مواد قرارداد خود با وزارت معارف و رزوم که وزارتخانه ملّی است دستمزد این کار را در هر کجا کار انجام مییابد بپردازد وزارت معارف شرط مرا بپذیرفت در اینصورت مطمئن شدم تا مدتی باز میتوانم در خارج مانده باین اشتغال پردازم اما پس از اندک مدت وزارتخانه مزبور دچار اشکالی شد که وفای باین تعهد را از عهده خود دور دیده حتی نتوانست در مقابل اراده شخصی پادشاه پهلوی که زمام اسعار خارجی را غیر از آنچه در وزارتخانه‌ها صورت خرج جاری دارد بدست خود گرفت و از فرستادن اینگونه وجوه بخارج جلوگیری کرد مگر برای کسانی که بخواهند با آن وجه بایران برگردند استقامت ورزیده تعهد خود را محترم بشمارد.

اینجاست که خار دوم در راه زندگانی فکری من در خارج روئیده مرا از بابت معاش دچار عسرت مینماید با وجود این هشت نه ماه خودداری نموده با تنزل دادن خرج بکمتر چیزی که ممکن بود با حفظ صورت گذران کرد باقامت خود ادامه دادم با انتظار اینکه دختر کوچکم که سال آخر تحصیل او در موسیقی است و در اینشهر تحصیل میکند کارش را تمام کرده باتفاق او بتهران بروم و در ضمن قسمتی از روان نامه را نیز ترجمه و تألیف نمودم ولی پیش آمدها نگذارد باین مقصود برسم ناچار دخترم را گذارده خود در آخرین ماه که خرداد یک هزار و سیصد و هفده (۱۳۱۷) مییاشد بایران بازگشت مینمایم تا پیش آمدهای بعد چه اقتضا نماید.

اینک باوضع سیاست داخلی و خارجی ایران در این چند سال اخیر اشاره نمایم. سیاست خارجی ایران در این چند سال نسبت بروس و انگلیس تغییر نیافته

است باین ترتیب که چون آن هر دو در داخل و خارج خود ابتدای بسیار داشته و دارند و از طرف دیگر هم در ایران پادشاه پهلوی مراقب بوده است بهانه‌ئی بدست آنها نیفتد نه آنها مجال داشته‌اند رل تازه‌ئی در ایران بازی کنند و نه موضوعی پیش آمده است که تغییر وضع سیاسی را ایجاد کرده باشد اما آلمانها در این چند سال نفوذ خود را در ایران زیاد کرده‌اند و روز بروز هم آلمان با ایران قرارداد تجارتی بسته هر چه بتواند از مواد اولی ما میبرد چه برای خود و چه برای فروش در بازارهای دیگران و تحصیل اسعار خارجی در این صورت زندگانی در ایران یکی از این بابت و دیگر بواسطه تنزل پول ما در مقابل اسکناس زیادی که منتشر شده و میشود پیوسته مشکلتر میگردد و بهر صورت بر نگارنده پوشیده است که اگر منافع و مضار حقیقی این سیاست تازه برگزیده شده خارجی را بسنجیم کدامیک برتری خواهد داشت .

ایران در سیاست خارجی با ترکیه و افغان و عراق بست و بندها کرده است و شاید با ممالک دیگر عربی هم همان بست و بندها را بکنند و اینکه در این رویه تاجه حد دست انگلیسیان عاقبت اندیش دخالت داشته و دارد باز بر من پوشیده است و باید دید با تبدلات مهم سیاسی اروپا و دسته بندیهای تغییر پذیر مهره سیاست خارجی ما کجا استقرار خواهد یافت امید است در خانه‌ئی باشد که بسر منزل سعادت ایران نزدیکتر بوده باشد .

و اما سیاست داخلی که در تحت قدرت شخص پادشاه پهلوی با افزون نمودن قوای نظامی بطور روزمره اداره میشود بیک نهج در جریان است پادشاه رئیس هر سه قوه مقننه و قضائی و اجرایی است و زمام امر همه در دست اوست در صورتیکه بظاهر هر یک صورت ظاهرشان محفوظ است و آنچه بیطرفانه از دور میتوان قضاوت کرد این است که اگر از نقطه نظر جمعی ایران کنونی را در میان اوضاع و احوال پر آشوب دنیا بینیم و بخواهیم سود و زیان آنرا در ایام حکمرانی رضا شاه پهلوی بسنجیم سودش بر زیان افزون خواهد بود گرچه تبعیضهایی دور از مروت هم شده باشد و بشود و اشخاص ذیحقی از حق خود محروم بمانند و اشخاص بیگناهی شهید غرضهای خصوصی اشخاصی بگردند و بالجمله گرچه صورت سازیهایی جای حقایق را گرفته باشند و بهر حال در

فصل چهل و دوم

هر قضاوت و در هر کجا اقتضای محیط اجتماعی و لازمه زمان و مکان و اوضاع عمومی و خصوصی را نباید از نظر دور داشت و موضوع نسبی بودن امور دنیا را نباید فراموش کرد که بد در مقابل بدتر اگر خوب نباشد خوب نسبی خواهد بود اینجا به خاتمه جلد چهارم نیز پایان داده این نسخه را که بدین صورت منحصراً بر فرد است برای وقت خودش در مأمونی سپرده سعادت ابدی ایران را از پروردگار متعال درخواست مینمایم و امیدوارم این اثر ناقابل هدیه‌ای به آیندگان ما باشد و یکی از عناصر لایق تاریخ ایران شمرده شود.

نگارنده یحیی دولت آبادی

در بروکسل دوازدهم خرداد ماه یک هزار و سیصد و هفده (۱۳۱۷).

پایان حیات

آخرین جلد کتاب حیات یحیی بقلم نویسنده توانای آن بدینجا یعنی بروزهای آخر اقامت اودر اروپا خاتمه یافته نویسنده آنرا برعایت مقتضیات وقت در یکی از بانکهای بروکسل بامانت سپرده خود رهسپار ایران گردید و باین آرزوی خویش که غالباً میفرمود (آرزو داشتم روزهای آخر عمر را در وطن عزیزم بسر برم) نایل آمده یکسال و چهار ماه پایان حیات پرافتخار را در باغ مسکونی موروثی خود واقع در قلهک شمیران طی نمود و چون در روزهای آخر میفرمود قصد دارم فصلی بنام پایان حیات از هنگام مراجعت بایران نوشته ضمیمه جلد چهارم نمایم و متأسفانه خود به حال نگارش آن را نیافت در اینجا زیر همان عنوان باختصار از آنچه بر او در روزهای آخر حیات گذشته است یاد میکنیم.

مرحوم دولت آبادی پس از حرکت از بروکسل در اوایل تیرماه یک هزار و سیصد و هفده (۱۳۱۷) شمسی بتهران وارد و در قلهک اقامت گزید و پس از فراغ از دیدار اقوام و دوستان نخست قسمتی از عمارت کهنه و فرسوده باغ خود را خراب کرده بجای آن یکی دواطاق محقر بسبك نوین برای خود بنا کرد چه معتقد بود انسان اگر يك ساعت هم از حیاتش باقیست باید سعی کند حتی المقدور در رفاه و آسایش طی شود.

پس از اتمام بنا بجز روزهای دوشنبه و پنجشنبه که برای انجام امور شخصی و سرکشی بدبستان سادات بشهر میآمد بقیه ایام را در باغ مزبور بسر برده بگردآوری آثار پراکنده ادبی خود و ملاقات با دوستان و آشنایان میرداخت در توسعه و تکمیل مدرسه سادات که از تأسیسات شخصی اوست کوشش فراوان داشت و روزهاییکه بشهر میآمد غالباً در همانجا مانده بمعلمین رموز تعلیم و تربیت میآموخت و با بیان شیوا آنرا بوظیفه مهمی که بهعهده دارند متوجه میساخت و هم در نظر داشت مؤسسه مزبور

بایان حیات

را برای اطفال بی بصاعت تبدیل بشبانه روزی نموده دوره اول متوسطه را نیز در آن دایر نماید.

مرحوم دولت آبادی باینکه در این مدت کوتاه هم ازدیدن بعضی حق ناشناسها و ناملازمات مصون نماند ولی روح با عظمت او در برابر شدائد مقاومت شکفت انگیز داشت و به تنهایا و ناامیدی بخود راه نمیداد بلکه پیوسته بارو حی پر از امید و نشاط زیسته و این روحیه را در خود تا آخرین دقائق حیات حفظ کرده بود - با قناعت و عزت نفس امرار حیات میفرمود - بنظافت و نظم و ترتیب در زندگی توجه و علاقه خاص داشت - هرگز بیکار ننشست و اوقات گرامی را صرف مطالعه و نگارش و جمع آوری آثار خود میکرد جلد دوم کتاب اردیبهشت را مرتب کرده برای اینکه یکجا با جلد اول چاپ شود آماده ساخت و هم در نظر داشت رساله هائی که در موضوعات گوناگون سیاسی و ادبی سابقاً منتشر ساخته و نسخ آنها کمیاب شده همه را در يك مجلد جمع کرده بعنوان رسائل یحیی مجدداً طبع و منتشر سازد - در روزهای آخر عمر بنگارش زندگانی علی بن ابیطالب پرداخت و با آنکه شب و روز و حتی در آخرین روز حیات از نگارش فارغ ننشست متأسفانه مجال اتمام آن نیافت .

روز جمعه چهارم آبانماه یک هزار و سیصد و هیجده (۱۳۱۸) شمسی یا آخرین روز زندگانی را با وجود کسالت مزاج بنوشتن کتاب یاد شده و ملاقات دوستان و اقوام پرداخته مقارن غروب برای استراحت بیست و رفت و در همانم بسکته قلبی بدرود حیات گفته طومار هشتاد سال عمر بر افتخار خود را که سراسر آن صرف خدمت بفرهنگ و آزادی ایران شده بود در هم پیچید و حیات جاودانی را آغاز کرد و تا انجام کتاب حیاتش نیز بقلم خود او مزین بوده باشد و صیقلنامه ادبی وی را در اینجا نقل نموده این اثر نفیس را بیادگار آن مرد وطنپرست تقدیم هموطنان عزیز مینمایم -

فروغ دولت آبادی اردیبهشت یک هزار و سیصد و سی و یک (۱۳۳۱)

هو الحی الذی لایموت

مرگ حق است برای همه کس آمدن دلیل رفتن است همه میرویم چنانکه همه رفتند من تصور میکنم مرگ نعمت بزرگی است از نعمتهای الهی من تصور میکنم برای کسی که خود را شناخته باشد مرگ بمنزله تغییر لباس بوده باشد و انتقال از نشأه‌ی بنشأه دیگر من تصور نمیکنم مرده باشم من خود را همه وقت زنده میدانم و زندگانی خود را جاودانی تصور میکنم من شما دوستان شما آشنایان را مخصوصاً آنها را که بیشتر با آنها علاقه دارم در هر حال مشاهده میکنم در خوشی شما خوشحالم و در اندوه شما اندوهناک.

آیا اینها تخیلات شاعرانه است که از دماغ من ظاهر میشود تصور نمیکنم چه بزرگان دین و دنیا و دانشمندان جهان این مطالب را مسلم گرفته و بر صحت آنها دلیل و برهان اقامه کرده‌اند من خود نیز در دوران زندگانی دنیائی خود باحوالی برخوردادم که این فکر را یعنی فکر بقای نفس بعد از فنای بدن را تقویت مینماید بهر حال بدوستان خود میگویم از مرگ من دلتنگ نباشید مرا در برابر دیده خود ببینید من روز بروز جایگاه خود را در سویدای قلب شما ثابت ترمینماید آیا دنیا مرا فراموش میکند؟ کدام دنیادنیای مزخرف مادی حق ناشناس با مردم مزخرف پرست خود شاید و باید هم فراموش کنند چنانکه تا در قید حیات دنیوی بودم مرا فراموش کرده بود اما دنیای حق شناس دنیای فضل و ادب هرگز طرفداران خود را فراموش نکرده و نمیکند. بالجمله دوستان من رفقای معارفی و ادبی من یحیی از این عالم رفت اما در عالم جان علاقه او هرگز از شما منقطع نخواهد شد دوستان عزیز من من در چهارروزه عمر خود در راه خدمت به معارف و منور ساختن دماغ جوانان که آتیه وطن بدست آنهاست، مقدر بضاعت مزجات خود سعی کردم و هیچ قوه‌ی توانست مرا از این راه دور نماید

دشمنان معارف سنگهای بزرگ در راه من انداختند خارهای دردناک در چشم من فرو بردند قرض مرا در دادن سزای اعمال آنها شما ای جوانان منور الفکر حق شناس اداء کنید بکوردن چشم آنها بواسطه توسعه و ترویج معارف و تهذیب اخلاق عمومی چه ذلت و خواری ما با انحطاط اخلاقی مربوط است پیش از آنکه بنقصان علمی بوده باشد.

شاید شما بخواهید نام مرا زنده نگاهدارید راهش این است که در روزوفات من همه ساله در تمام مدارس ذکور و اناث مملکت معلمین روی تخته این سه کلمه را نوشته **خدا - وطن - وجدان** و باستعداد گوینده و شنونده در این موضوعات صحبت بدارند و روح این سه کلمه را در دماغ شاگردان تزریق نمایند تا آیندگان ما خداشناس وطن دوست و وجدان پرور تربیت گردند و رفته رفته تاریکیهای بی ایمانی و بی وجدانی برطرف شده بواسطه حب وطن جایگاه نیاکان از دستبرد تجاوزات بیگانه و بیگانه پرستان محفوظ ماند.



من دنیار اوطن مشترک خود میدانم و نوع بشر را دوست دارم ولی در این حال دنیا و اهلس نمیتوانم ایران را از دیگر اماکن دنیا و ایرانی را از دیگر مردم آن دوستدار تر نبوده باشم این است که بشما هم وصیت میکنم وطن خود را دوست بدارید و باز هم دوست بدارید.

محصلین و محصلات فرزندان روحانی من مرگ ناگهانی فرزند چهارده ساله تحصیل کننده من مجدالدین در غربت قطره زهری بود که بجام شربت زندگانی من و خانواده ام چکید و هر وقت خواست مفارقت او قلب مرا مجروح

مرحوم مجدالدین دولت آبادی

کند خود را بوجود شما تسلی دادم اکنون که بیدر روحانی شما از دنیا رفته شما

هو العی الذی لا یموت

باید بحسن علم و عمل روان او را از خود شاد کنید بلکه بنوانید و البته حواهد
توانست قصور و تقصیر گذشتگان را تلافی نموده کشتی وطن را که گرفتار چهارموجه
طوفان حوادث است نجات داده بساحل سلامت برسانید این است آرزوی من ، من
رفتم وطن و هموطنان را بخدا سپردم والسلام علی اولیاء الله اولا و آخراً.

یحیی دولت آبادی

پایان جلد چهارم

بسمه تعالی

توضیح لازم

همانطوریکه در مقدمه بخش اول متذکر شدیم، هدفمان از چاپ این اثر تاریخی فقط نقل صحیح و بدون تحریف یادداشتهای مؤلف و روشن نمودن زوایای تاریک تاریخ معاصر ایران است. البته در بعضی موارد، نویسنده از جاده انصاف خارج شده و مطالب را بدقت طرح نکرده است. چون دست بردن در متن کتاب را خیانت در امانت میدانستیم، برآن شدیم که دومورد را که قابل توضیح است تذکر دهیم تا شبیه‌ای در اذهان باقی نماند و ایرادی برناشران وارد نباشد.

الف) موضوع اول در مورد شهید سید حسن مدرس است که در طول عمرش همواره بادیکتاتوری رضاخان به‌ستیز برخاست و بالاخره در این راه به‌شهادت رسید. مؤلف در این کتاب نظر لطفی به مدرس ندارد! بسا اینکه در چندین مورد وی را مخالف رضاخان قلمداد می‌کند در مواردی دیگر او را متهم به‌سازش‌پهنانی با رضاخان می‌نماید. زندگی پربار شهید مدرس بیانگر خصلت سازش‌ناپذیری او بازورمندان است و در همین راه نیز پس از سالها تبعید بدست عمال رضاخان بازبان روزه و درهنگام نماز به‌شهادت رسید. به‌رحال بنظر می‌رسد که مخالفت مؤلف با مدرس خصوصت شخصی باشد، چرا که در صفحه ۳۱۴ کتاب، مؤلف باناراحتی خبر مخالفت مدرس با اعتبارنامه خود را می‌دهد و این احتمالاً دلیلی عمده از دلائل مخالفت دولت‌آبادی بامدرس است.

ب) در اواخر کتاب مؤلف ازکشف حجاب جانبداری می‌کند شاید در زمان حیات مؤلف و بخصوص در دوره حکومت رضاخان مؤلف بدلیل نداشتن بینش عمیق سیاسی به‌کنه مسأله پی‌نبرده باشد و فکر می‌کرده که واقعاً رفع حجاب عامل حرکت نیمی از جامعه است. در حالیکه اکنون مشخص است که این غائله صرفاً روزنه‌ای برای استیلای فرهنگی غرب و رواج بی‌عفتی و فساد در جامعه و علنی‌شدن منکرات بوده است.

فهرست اعلام

(جلد چهارم)

فهرست اعلام

- ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۰، ۳۴۶، ۳۴۵
 ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۵
 ۴۱۲، ۴۱۱، ۳۷۵، ۳۷۴
 احیاء السلطنه ۳۱۴
 ادیب السلطنه گیلانی، میرزا حسین خان
 ۲۲۸، ۱۹۱
 اردبیلی، سید حسین ۱۲۹
 ارنسکی ۵۹
 اسپه‌ئی قمشه‌ئی اصفهانی ← مدرس
 استراوولسکی ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۴
 ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۳
 ۲۲۲، ۲۲۳
 اسدی، محمدولی ۴۳۱، ۴۳۲
 اسفندیاری، حاج میرزا حسن خان ←
 محتشم السلطنه
 اسمارت ۲۲۰
 اسمایس (کلنل) ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
 ۲۲۷
 اسمیت ۶۴، ۶۵، ۱۳۶
 اشتری، میرزا احمدخان ۱۴۱
 اصفهانی، سیدابوالحسن ۲۸۹
 اقبال السلطنه ماکوئی ۲۵۷
 الموتی، شیخ محمدعلی (ثابت) ۱۹۰
- آ
- آفری، میرزا احمدخان ۱۳۹، ۱۴۰
 آزاد آذربایجانی، میرزا ابوالقاسم
 ۴۳۳
 آیرم، محمودخان ۲۵۶، ۲۵۹
- الف
- ایکیان ۱۵۱
 اجلال السلطنه صدری ۱۱۱
 اجلال‌الملک ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۱۰۶
 احتشام السلطنه، محمودخان ۱۶، ۳۲
 ۳۳
 احسان‌الله خان ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۳
 احمد (حاج) ۱۴۰، ۱۴۱
 احمدخان ۲۵۶، ۲۵۸
 احمد میرزا (شاه) ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۷،
 ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۹۱،
 ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۴۸،
 ۲۴۹، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۸۹، ۲۹۱،
 ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۶،
 ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۸

۳۷۸، ۳۷۷

امام جمعه، حاج سید محمد ۱۹۷،

۱۹۸، ۳۳۲

امان‌الله خان ۴۳۳

امیر اقتدار، محمودخان انصاری ۲۴۹،

۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۶،

۲۹۷، ۳۰۵، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲

امیر فیصل ۲۹۲

امین‌الدوله، میرزا علی‌خان ۲۶۹

امین‌الشریعه ۱۹۴

امین‌الضرب، حاج حسین آقا ۴۱۱

انتظام‌الدوله ۱۱۸، ۱۲۱

انصاری، میرزا علی‌قلی‌خان ← مشاور-
الممالک

انصاری، شیخ مرتضی ۲۹۰

انوری‌اشا ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۴،

۳۵، ۵۸

ایمبری ۲۶۵

ب

باب (سید) ۴۳۲

بپ (کلنل) ۹، ۱۱، ۲۶۸

بختیاری، نصیرخان ۱۱۲

برانقتی (مسیو) ۴۸، ۵۱

براوین ۹۵، ۱۳۷

بلوچ، محمدخان ۲۵۹

بناپارت، ناپلئون ۳۴۵

بودرجمهری، کریمخان ۲۵۶

بهمن، میرزا علی‌اکبرخان ۴۰۸

پ

پای، ژول ۴۳۸

پهلوی، میرزا محمودخان ۳۹۰

پیرنیا، میرزا احسن‌خان ← مشیرالدوله

پیرنیا، میرزا احسین‌خان مؤتمن‌الملک

پیفولت ۴۴۰

پسیان، محمدتقی‌خان (کلنل) ۱۱،

۲۳۹، ۲۴۷، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹،

۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴،

۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷

ت

تدین بیرجندی، سید محمد ۱۵۱، ۱۹۴،

۱۹۵، ۳۱۳، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۶۶،

۳۸۴، ۳۹۴، ۴۰۲

تربیت، میرزا محمد علی‌خان ۳۲

تقی‌زاده، سید حسن ۳۲، ۴۶، ۵۷،

۳۱۱، ۳۲۵، ۳۴۱، ۳۸۲، ۳۸۳،

۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۵، ۴۱۳

تنکابنی، محمد ولی‌خان (سپهسالار

اعظم) ۲۶، ۲۷، ۱۰۵، ۱۳۱،

۲۶۲

تهرانی، حاج میرزا حسین ۱۳

تیمورتاش، عبدالحسین‌خان ۳۸۴،

۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۵،

۴۱۰، ۴۱۳، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۲۹،

۴۳۰

ث

ثابت ← الموتی، شیخ محمد علی

ج

جابر محرمئی (شیخ) ۳۲۶

جعفرقلی ۹۹، ۱۱۲

جوزانی، رضا ۹۹، ۱۱۱

چ

چادوش، شیخ عبدالعزیز ۵۸

چتو ۵۸

ح

حامدالملک شیرازی، میرزااحمدخان

۱۱۷

حشمت (دکتر) ۱۴۰، ۱۴۱

حیدر پاشا ۲۱

خ

خالو قربان ۱۴۳

خدایار خان ۲۵۶

خراسانی، آخوند ملاکاظم ۱۳

خزعل (شیخ) ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۲۶، ۳۲۷

۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷

۳۶۷

خلیل پاشا ۱۴، ۸۵

خیابانی، شیخ محمد ۸۵، ۱۰۶

د

داور، میرزا علی اکبرخان ۳۸۲، ۳۸۵

۴۴۸

دبیر اعظم ۳۳۷، ۳۳۸

درگامی، محمدخان ۴۰۱، ۴۱۰

دنیکن ۱۳۸

دولت آبادی، حمیدہ ۴۱۳

دولت آبادی، علی ۴۱۶

دولت آبادی، فخری ۴۱۶

دولت آبادی، فروغ ۴۱۶، ۴۳۳، ۴۴۴

دولت آبادی، مجدالدین ۴۴۶

دولت آبادی، حاج میرزا یحیی ۳۸۷

۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴

۴۴۵، ۴۴۷

دیکسن (ژنرال) ۱۳۶، ۲۲۲

ذ

ذکاءالملک ← فروغی، میرزامحمد

علی خان

ر

روتشتین ۲۲۰

رؤف بیگ، حسین ۲۰

س

سالارالدوله ۲۰

۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸،
 ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳،
 ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸،
 ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳،
 ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸،
 ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳،
 ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸،
 ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳،
 ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸،
 ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۰۰،
 ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳،
 ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۶،
 ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱،
 ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶،
 ۴۴۰، ۴۴۱

سردار صولت ← صولت الدوله

سردار محیی ← معزالسلطان

سردار معتمد ۱۵۲

سردار معظم (بجنوردی خراسانی) ،
 عبدالحسین خان ۱۳۹، ۱۹۴

سردار مقتدر، علی اکبر خان ۳۸

سردار همایون ۱۸۳، ۲۲۳

سعدالدوله، میرزا جواد خان ۱۶۵، ۲۱۱،
 ۳۳۱، ۳۳۲

سعدی ۳۰

سعید حلیم پاشا ۲۵، ۳۶

سنجابی، شیرخان ۳۸

سنجابی، علی اکبر خان ۱۰

سیاح، عبدالحمید خان ۱۴۵

سیدالمراقین ۲۹۶

سئدریلن (آرشوک استکهلم) ۵۹،

سپهدار گیلانسی، فتح الله خان ۱۵۲،
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۸۱،
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵،
 ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰،
 ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۴،
 ۲۴۵

سترسن (مسیو) ۶۱

سرپرستی کاکس ۹۷، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۲،
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۴، ۲۲۴، ۲۲۵

سردار اسعد بختیاری، علی قلی خان
 ۴۲۸، ۴۲۹

سردار امجدالشتی، میرسیح حسن-
 خان ۲۵۸

سردار سپه، رضاخان ۲۲۳، ۲۲۴،
 ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷،
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲،
 ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷،
 ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳،
 ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱،
 ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴،
 ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰،
 ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰،
 ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵،
 ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰،
 ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶،
 ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲،
 ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸،
 ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳،
 ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸،
 ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳

صمصام السلطنه، نجفقلی خان بختیاری

۹۸، ۱۲۸، ۲۱۳، ۲۷۳، ۲۷۴

۲۷۶

صمصام الممالک ۱۰

صولت الدوله، اسماعیل خان ۲۵۹، ۳۷۸

۳۴۰

ش

شاپشال ۱۰۷

شریعت اصفهانی، میرزا ملافتح الله

۱۴۶، ۲۹۱

شریف، میرزا زین العابدین خان ۲۹۱

شریف الدوله کاشانی، میرزا علی محمد

خان ۷۶

شستر (مستر) ۳۰۹

شوکت بیگ ۱۱

شهاب الدوله ۱۹۱، ۱۹۳

شیبانی، حبیب الله خان ۱۱، ۱۵۴

۲۲۸، ۲۶۸، ۳۹۳، ۴۳۰

شیرازی، حاج میرزا احسن ۱۶۴، ۱۹۴

۲۹۰، ۲۹۲

شیرازی، میرزا محمدمتقی ۱۴۶، ۲۹۱

ص

صارم الدوله، اکبر میرزا ۱۰۱، ۲۲۵

۲۳۹

صالح (شیخ) ۵۸

صبا، حسین ۲۸۲

صدیق، عیسی ۷۴

صراف، حاج سید محمد ۱۹۸

صفاء الممالک نائینی ۴۳

صفا بیگ، محمد ۹

ض

ضیاء الواعظین شیرازی ۳۴۸

ط

طباطبائی، سید ضیاء الدین ۱۱۵، ۱۲۷

۱۳۴، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۱۹

۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵

۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۹

۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸

۲۵۳، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۰

طباطبائی، میرزا محمد صادق ۱۵۱

۱۶۴

طلعت پاشا ۱۵، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۳۶

۳۷، ۴۰، ۵۸، ۷۸

طومانیانسی ۲۰۱

طهماسبی، عبدالله خان ۲۲۳، ۲۵۶

۲۵۷، ۲۵۸، ۴۰۱

ظ

ظل السلطان، مسعود میرزا ۱۱۲، ۱۱۳

ع

فشنگچی، حسین ۳۷۹
فضل الله خان (سرتیپ) ۱۳۶
فروغی، میرزا محمدعلی خان ۱۷۲،
۳۲۵، ۳۳۵، ۴۳۴، ۴۳۵

ق

قاجار، آقا محمدخان ۲۴۹
قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم ۴۲۶
قراگوزلو، یحیی خان ۴۱۰، ۴۱۱
قرة العين ۴۳۲
قزوينی، محمدین عبدالوهاب ۴۶
قوام السلطنه، میرزا احمدخان ۲۳۹،
۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱
۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷
قوام الملک ۲۵۹

ک

کاشانی ← شریف الدوله
کاشی، ماشا الله خان (سردار) ۹۹،
۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۵
کاشی، نایب حسین ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۶
کاظم پاشا ۱۱، ۸۵
کریاتکین ۱۴۵، ۲۱۲
کرزن (لرد) ۲۲۰
کرنسکی ۵۵
کزیم تنسن ۶۴، ۶۵
کلمانسون ۱۳۳
کن، مانری ۷۱

عباس میرزا ۱۳۶

عبدالجبار ۵۸

عبد الحمید الثاني ۱۷، ۲۱، ۲۴

عبد الستار ۵۸

عبدالمجید ۲۵

عدالت السلطنه، غلامحسین خان ۸۷،

۸۸

عراقی سلطان آبادی، شیخ عبدالکریم

۲۸۹، ۲۹۰

علاء، میرزا حسین خان ۳۰۸، ۳۱۱،

۳۲۵، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۸۳، ۳۸۴،

۳۸۵، ۳۹۵، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۴،

۴۲۵، ۴۲۶

عین الخوله، عبدالمجید میرزا ۱۰۵،

۱۰۶، ۲۴۸

غ

غازانی، شیخ عبدالرشید ۵۷

ف

فاضل قزوینی، میرزا محمدخان ۴۱۱،

۴۲۳، ۴۲۴

فتحعلی خان (کلنل) ۱۴۲

فتحعلیشاه ۴۰۱

فسرغوسی ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵،

۴۲۶، ۴۲۷

فرید، محمد ۵۷، ۵۸

فشارکی، سلا حسین ۲۹۴، ۲۹۶

کوچکخان جنگلی (میرزا) ۱۳۴، ۹۳

۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲

۱۵۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴

۱۵۶، ۲۴۰، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۷

۲۷۸، ۲۷۹

کیهان، مسعودخان (ماژور) ۱۵۰

۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۶

گ

گاد ۵۴

گلرب ۲۳۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶

گوستاو پنجم ۶۴

گیلانی، میرزا کریمخان ۱۵۱، ۱۶۴

ل

لاهوئی خان ۱۰۶

لنین، ولادیمیر ایلیچ ۴۸، ۴۹، ۵۵

لیاخوف ۹۵

م

مازندرانی، آقا شیخ عبدالله ۱۳

مازندرانی، شیخ عبدالنبی ۳۶۱، ۳۶۸

مامقانی، شیخ اسدالله ۳۳

مجدالسلطنه ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷

محتشم السلطنه، حاج میرزا حسنخان

۸۴، ۱۳۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۳۰۱

محسن سلیمان میرزا ۳۸، ۳۰۳، ۳۱۲

محمدباقر (شیخ) ۲۹۴

محمدحسن میرزا (ولیعهد) ۸۱، ۸۲

۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹

۱۰۶، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۴۸

۲۴۹، ۲۵۰، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱

۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱

۳۱۹، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۰

۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۱

۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵

۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۵

۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۸، ۴۱۱، ۴۱۲

محمدحسین خان ۲۵۶

محمدحسین میرزا ۳۹۳

محمد خامس (سلطان) ۲۵

محمدعلی خان ۳۷۸

محمدعلی میرزا (شاه) ۱۳، ۷۳، ۸۱

۱۰۱، ۲۶۹، ۳۰۱، ۳۱۵، ۳۱۶

۳۱۹، ۳۴۵، ۳۷۵

مخبرالسلطنه، مهدیقلی خان هداست

۱۰۶، ۱۲۸، ۳۲۵، ۳۹۲، ۴۳۳

مختارالملک تبریزی ۱۳۴

مدرس، سیدحسن ۲۸۶، ۳۱۲، ۳۱۳

۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲

۳۲۳، ۳۵۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳

۳۷۴، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۹

مدیرالملک، میرزا محمودخان ۱۵۰

مساوات، سید محمدرضا ۳۱۱

معمد گیلانی، حسینخان ۱۱۵، ۱۶۷،

۱۶۸

معرالسلطان، عبدالحسینخان ۱۵۲،

۱۵۳، ۱۶۲

معینالتجار بوشهری، حاج آقا محمد

۱۳۵

مفخمالدوله ۵۳

مکرمالملک ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۱۰۶

ملکالشعرا بهار، میرزاتقی ۱۲۷،

۱۲۹، ۱۵۰، ۳۵۵، ۳۵۹

ممتازالدوله، میرزا اسمعیلخان ۱۳۴،

۳۱۵

ممتازالملک ۱۹۸، ۳۱۶

منتصرالسلطنه، میرزا فرجاللهخان ۱۷۲

منشورالملک ۱۴۵، ۲۰۷، ۲۰۹

منوچهرخان (طیب) ۱۵۰

منیر (ملا) ۱۱۳

مؤمنالملک، میرزا حسینخان پیرنیا

۱۲۸، ۱۵۴، ۲۴۴، ۳۱۱، ۳۳۱،

۳۴۳، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰،

۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۹۴،

۴۰۵

موثقالدوله ۱۸۸

موثقالملک، میرزا سیدعلیخان ۸۲

مؤدبالدوله کرمانی ۱۵۱

موسیخان (میرزا) ۱۵۰

میلسیو ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۳۵،

۳۳۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶

مستشارالدوله، میرزا صادقخان ۱۲۸،

۱۳۴، ۱۳۵

مستوفیالممالک، میرزا احسنخان ۱۲۸،

۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۱۱، ۲۱۳،

۲۱۴، ۲۴۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۹،

۳۰۴، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۱،

۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۷،

۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶،

۳۷۷، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸،

۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۵

مسعود، اکبر میرزا ۳۹۳

مشاورالممالک انصاری، میرزا علیقلی

خان ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۵، ۱۸۵،

۲۰۷، ۲۰۹

مشیرالدوله، حسنخان پیرنیا ۱۲۸،

۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰،

۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۳،

۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۹۴،

۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۴۴، ۲۴۸،

۲۴۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶،

۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۳۱،

۳۳۲، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲،

۳۵۷، ۳۵۹، ۳۷۰، ۳۸۳، ۳۹۴،

۳۹۵، ۴۰۲، ۴۰۵

مصدقالسلطنه، دکتر محمد ۲۳۹، ۳۱۱،

۳۲۵، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳،

۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۵،

مظفرالدینشاه ۸۲، ۲۶۹، ۳۰۱، ۳۷۵

ن

۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴،
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰،
۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،
۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۳،
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹،
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۱،
۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲،
۲۲۷، ۲۳۹، ۲۶۹، ۳۰۴، ۳۰۹،
۳۲۰، ۴۰۴

وثوق السلطنة، مهدی خان ۱۵۸

وحیدالدین ۲۵

وستهال ۱۵۱، ۱۶۶، ۲۲۸، ۲۴۳

ویلسن ۵۶، ۶۸

هـ

هاشم خان (میرزا) ۲۸۲

هدایت، مهدی قلی خان ← مخبر السلطنة

هنستز (کلنل) ۲۲۲، ۲۲۳

هولیمان (مسیو) ۵۱

هیگ (کلنل) ۱۱۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۱۹

ی

یزدی، سیدضیاءالدین ← طباطبائی،

سید ضیاءالدین

یزدی، سیدکاظم ۱۳

یکانی ۱۳۰

نادرشاه ۲۷۷، ۳۸۰، ۴۳۶

ناصرالدین شاه ۳۰۱، ۳۷۵، ۴۰۱،

۴۳۶

ناصرالملک، میرزا ابوالقاسم خان

۱۷۸، ۲۷۳

نائینی، میرزا حسین ۲۸۹

نجفی، شیخ محمدتقی ۱۱۳

نرمان ۱۶۵، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۴۴، ۲۹۱،

۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۶۳

نصرةالدوله، فیروز میرزا ۹۸، ۱۰۱،

۱۰۲، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۶،

۱۴۵، ۱۷۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹،

۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶،

۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۱۰

نظام السلطنة مافی ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۶،

۱۷، ۲۶، ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۸۳،

۱۲۸، ۲۵۸

نواب، حسین قلی خان ۴۶، ۶۹

نورالله (حاج شیخ) ۲۹۴، ۲۹۶

نوری بیک ۳۶، ۳۷

و

واعظ قزوینی، یحیی ۳۷۷، ۳۷۸،

۳۷۹

وثوق الدوله، میرزا محمدحسن خان ۲۷،

۳۹، ۸۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،

۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰،

